

جلسه اول: لغت و اصطلاح، تاریخچه، مترادفات
کتاب لغت، قرآن مجید، کتاب آقای قرائتی، قرآن و تبلیغ
درآمد

﴿الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۱.

کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند.

«تبلیغ»، از ریشه «بلوغ» و «بلاغ»^۲. به معنای رساندن کامل پیام، خبر، اندیشه و سخن به دیگری است و «مبلغ»، کسی است که با همه توان تلاش می‌کند تا مواد تبلیغی همراه خود را به مقصد نهایی - که اندیشه و دل مخاطب است - برساند. در قرآن کریم، واژه «تبلیغ» و مشتقات آن، ۲۷ بار تکرار شده است^۳. البته عناوین دیگری مانند: هدایت، دعوت، موعظه، تبشیر، تخویف، انذار، امر به معروف و نهی از منکر نیز با عنوان تبلیغ، ارتباط نزدیک دارند؛ اما هیچ یک از بار فرهنگی واژه «تبلیغ» در انتقال پیام‌ها برخوردار نیستند.

از منظر قرآن کریم و احادیث اسلامی، رساندن پیام‌های سازنده خداوند مهربان به اندیشه و دل مردم، مهم‌ترین وظیفه انبیای الهی و ادامه دهندگان راه آنان است. به انجام رساندن این وظیفه تا آنجا اهمیت دارد که قرآن، خطاب به پیامبر گرامی اسلام تأکید می‌فرماید:

﴿إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلْغُ﴾^۴.

«برعهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست».

و پیامبر بزرگوار اسلام، خود را به عنوان یک «مبلغ» به مردم معرفی می‌کند و می‌فرماید:
«إِنَّمَا أَنَا مُبَلِّغٌ»^۵. من، تنها ابلاغ کننده‌ام.

جلسه دوم: سیره پیامبر(ص)

هنر تبلیغ و سخنرانی فصل ۱۳ و ۱۴

۱۳ شیوه‌هایی از قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله)

در بحث‌های پیشین، پیام‌رسانی و تبلیغ معارف دین را، رسالت پیامبران (علیهم السلام) دانستیم، و با عنایت به این که آگاهان و عالمان هم وارثان آنانند، این رسالت را هم باید به سامان برسانند. سرگذشت تبلیغ و پیام‌رسانی انبیاء (علیهم السلام)؛ روش‌ها و تلخی‌ها و سختی‌های طاقت فرسایی که در این راه تحمل کرده‌اند، داستان‌هایی دارد که، سرگذشت دو تن از آنان را در این جا اشاره می‌کنیم. اما یاد آوری این نکته مهم لازم است که، وقتی قرآن می‌فرماید:

﴿مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ قَوْمَهُ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾^۶.

یعنی، ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم او، تا حقایق را برای آن‌ها آشکار سازد.

منظور از لِسَانِ قَوْمِهِ فقط «زبان قوم» نیست، بلکه توانایی درک و فهم افراد هم باید در نظر گرفته شود. حال سرگذشت دو پیامبر و روش‌های آنان.

۱. احزاب، آیه ۳۹.

۲. بلوغ و بلاغ به معنای رسیدن به دورترین و پایانی‌ترین نقطه مقصد است، مکانی باشد یا زمانی و یا یکی از اموری که دارای نهایت و پایان است و گاه از آن برای نزدیک شدن به هدف نیز استفاده می‌شود، گرچه به آن نرسند. (المفردات، الراغب الإصفهانی)

۳. ر. ک: آل عمران، آیه ۲۰؛ نساء، آیه ۶۳؛ مائده، آیه ۶۷ و ۹۲ و ۹۹؛ انعام، آیه ۱۴۹؛ اعراف، آیه ۶۲ و ۶۸ و ۷۹ و ۹۳؛ توبه، آیه ۶؛ هود، آیه ۵۷؛ رد، ۴۰؛ ابراهیم، آیه ۵۲؛ نحل، آیه ۳۵ و ۸۲؛ انبیاء، آیه ۱۰۶؛ نور، آیه ۵۴؛ عنکبوت، آیه ۱۸؛ احزاب، آیه ۳۹؛ یس، آیه ۱۷؛ شورا، آیه ۴۸؛ احقاف، آیه ۲۳ و ۳۵؛ قمر، آیه ۵؛ تغابن، آیه ۱۲؛ قلم، آیه ۳۹؛ جن، آیه ۲۳ و ۲۸.

۴. شورا، آیه ۴.

۵. مسند ابن حنبل، ج ۶، ص ۳۳ (ح ۱۶۹۳۴)؛ المعجم الکبیر، ج ۱۹، ص ۳۸۹ (ح ۹۱۴) و ص ۳۹۰ (ح ۹۱۵)؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۵۰ (ح ۱۶۰۱۰).

۶. ابراهیم، ۴.

داستان پیام‌رسانی حضرت موسی (علیه السلام) پیامبر بزرگ الهی، به عنوان یک مأموریت آسمانی در دو جای قرآن کریم مطرح شده: در مرحله نخست خداوند فرمان می‌دهد: به سوی فرعون طغیانگر حرکت کن، موسی (علیه السلام) از پروردگار عالم شرح صدر و آسانی کار طلب می‌کند و ادامه می‌دهد:

﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۱

گره از زبانم باز کن، تا سخنان مرا بفهمند.﴿

بار دیگر، خداوند به موسی و برادر او هارون دستور می‌دهد:

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُو لَّهُ قَوْلًا لَّيِّنًا ...﴾^۲

به سوی فرعون بروید که، طغیان کرده است، اما با نرمی با او سخن بگویید.﴿

بدین ترتیب، موسی (علیه السلام) از خدا زبان گویا و رسا می‌خواهد و خداوند هم، روش پیام‌رسانی نرم را به او دستور می‌دهد.

ب) حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

در باره ویژگی‌ها و روش‌های تبلیغی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، به حسب شرایط زمانی و مکانی مطالب فراوان و گسترده‌ای قابل بحث است، از جمله آن‌ها، در این جا، موضوعات زیر را می‌توان مورد توجه قرار داد:

۱. برای اصل مکتب

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از آن که، اعلام داشت:

قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا وَتَنْجَحُوا^۳

بگویید: خدایی غیر از خدای یگانه نیست، تا این که رستگاری و نجات (از مجازات دنیوی و عذاب اخروی) پیدا کنید. در برابر کار شکنی‌ها و مخالفت‌های دشمنان، که او را به دست برداشتن از اصل مکتب فرا می‌خواندند و برای این منظور، حضرت ابوطالب عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را واسطه قرار داده بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با کمال سرسختی و مقاومت، اعلام داشت:

يَا عَمُّ! وَاللَّهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي، عَلَىٰ أَنْ أَتْرُكَ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّىٰ يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ فِيهِ، مَا تَرَكْتُهُ^۴

ای عمو جان! به خدا سوگند، اگر آنان خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند (مرا مالک همه سرزمین‌ها گردانند) که از رسالت خویش دست بردارم، این کار را نخواهم کرد، تا این که خدا مرا پیروز گرداند، یا در این راه جان خود را فدا کنم.

۲. دعوت کلان

پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای عشیره و قبیله خاص یا نسل و نحلّه معینی نیست، بلکه رسالت او، به تصریح آیه:

﴿مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۵

برای هدایت و رهبری همه انسانها است.﴿

بدین دلیل، امام باقر (علیه السلام) روایت کرده:

خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يَوْمَ «مِنَى» فَقَالَ: نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا ... وَالنَّصِيحَةَ لِأَيِّمَةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومَ لِجَمَاعَتِهِمْ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ، الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَائُهُمْ، وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ^۶

۱. طه / ۲۸ - ۲۴.

۲. طه / ۴۴ - ۴۳.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴.

۴. السيرة النبوية، ج ۱، ص ۲۸۵.

۵. سبأ / ۳۸.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) روزی که زائران خانه خدا در «منا» حضور داشتند، برای آنان خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: خدا بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و به خاطر سپارد و آن را به کسانی هم که حضور ندارند برساند، نصرت و یاری دهد ... از جمله سفارش‌های من، نصیحت و خیرخواهی پیشوایان مسلمانان و همگامی با جماعت حق آنان است، زیرا دعوت من و پیشوایان حق، بعد از من و بعد از آنان هم استمرار خواهد داشت، اهل ایمان برادران هم هستند و باید حافظ جان یکدیگر باشند، چون آنان «یک واحد» و یک امت متشکل در برابر دیگران می‌باشند، که اگر یکی از ساده‌ترین افراد آنان، به یکی از افراد دشمن امان داد، این کار تعهدآور و مورد قبول همه است و کسی حق تجاوز و تخلف از آن را ندارد.

آن حضرت در ماجرای اختلاف قبیله‌ای ریشه‌دار دو طایفه «اوس» و «خزرج» آنان را مورد خطال قرار داد و فرمود: **يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ! اللَّهُ اللَّهُ، أَبَدَعُوا الْجَاهِلِيَّةَ، وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ بَعْدَ أَنْ هَدَاكُمُ اللَّهُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَكْرَمَكُمْ بِهِ، وَقَطَعَ عَنْكُمْ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ ...**^۲

ای جماعت مسلمانان! خدا را در نظر بگیرید، خدا را در نظر داشته باشید، آیا باز هم ادعاهای زمان جاهلیت را تکرار می‌کنید؟ در حالی که من در میان شما حضور دارم؟ پس از آن که خداوند به وسیله اسلام شما را هدایت نمود و به کرامت رسانید؟ و روابط افکار جاهلی را با شما قطع نمود؟

آری، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این دعوت کلان و عمومی انسان ساز، آتش فتنه و درگیری را، در شعاع هدایت اسلام و با تدبیر خویش خاموش نمود و آنان را به وحدت و برادری رسانید.

۳. شیوه‌های سه‌گانه

قرآن کریم، به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می‌دهد:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳

با حکمت و موعظه نیکو، به سوی پروردگارت دعوت کن، و با آن‌ها با روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره صورت بده. در این آیه پس از هدف دعوت که هدایت به سوی خدا است، سه روش مطرح است:

۱. روش حکیمانه و همراه با استدلال و عقلانیت که، معمولاً با دانشمندان و آگاهان اهل خرد و گاهی هم اهل عناد و لجاج می‌باشند، مطرح شده و طبیعی است که وضع روانی این‌گونه مخاطبین باید مورد توجه باشد.

۲. روش موعظه‌گرانه که، قاعدتاً با افراد کم‌معلومات و میان حال و میان سال که، کم‌تر اهل دانش استدلال می‌باشند، مطرح گردیده و طبیعی است که شرایط روانی و سطح نیاز در کشش این‌گونه افراد هم باید مد نظر باشد.

امام حسن عسکری (علیه السلام) فرموده:

مَنْ وَعَظَ أَخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ، وَمَنْ وَعَظَهُ عَلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ.^۴

هر کس برادر مسلمان خویش را در پنهانی موعظه کند، او را زینت خشیده و هر کس آشکارا در مقابل مردم او را نصیحت کند موجب ملامت و سرزنش او را فراهم کرده است.

۳. روش مجادله‌گرانه، مشروط به این است که با «شیوه احسن» صورت گیرد در حالی که این‌گونه دعوت با اهل دانش و گاهی لجاج انجام می‌شود، اولاً از جدال غیر احسن که معیارهای آن در احادیث آمده^۵ باید پرهیز نمود و ثانیاً، با به کارگیری فنون جدل، سبب آگاهی و دانایی و پذیرش حق را برای افرا فراهم آورد، نه موجب در هم شکستن و زیون و خرد کردن آن‌ها را.

۴. بیان بلغ و استوار

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹ - ۱۴۸.

۳. نحل / ۱۲۵.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۴.

۵. الاحتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۱۵.

روش دیگری که، قرآن کریم در زمینه موعظه و پیامرسانی دستور می‌دهد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز آن را به کار می‌گرفته، پیامرسانی رسا و بلیغ است که، در باره افرادی است که، نوعی نفاق و عصیان و بهانه‌جویی در دل داشتند. قرآن می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَاعْظِهِمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا^۱﴾

آن‌ها کسانی هستند که، خدا آن‌چه در دل دارند، می‌داند از (مجازات) آنان صرف نظر کن، و آن‌ها را با بیانی رسا، به نتایج اعمال خود، موعظه و اندرز بده. ﴿

همچنین، شیوه بلیغ‌گویی و استوار و گفتار با استدلال را خداوند، به عنوان یک شیوه مطلوب و اصولی و پاسخگویی به شایعه پراکنان علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مورد توجه اهل ایمان نیز قرار داده و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^۲﴾

ای اهل ایمان! تقوا را پیشه کنید و آنان را با «قول سدید» یعنی گفتار استوار همراه با دلیل و برهان، آگاه و ارشاد نمایید. ﴿

قرآن برای استوار سخن گفتن، تقوا را مطرح می‌کند تا افراد با انگیزه‌ی خدایی و مسؤولانه به سخن گشایند و با در نظر گرفتن خدا، سخنی به زبان جاری کنند که، بتوانند در برابر آن، پاسخگو باشند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به ابی‌ذر می‌فرماید:

مَا مِنْ خُطْبٍ إِلَّا عُرِضَتْ عَلَيْهِ خُطْبَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا أَرَادَ بِهَا^۳

ای ابوذر! خطبه هر خطیبی و نیتی را که از آن داشته، روز قیامت بر او عرضه می‌شود تا پاداش آن را دریافت دارد.

دکتر جان لایاک آبیوری، دانشمند و سخنور انگلیسی می‌نویسد: «همه کس می‌تواند سخنان یک ناطق را بشنود و معانی آن را بفهمد، ولی ناطق زبردست کسی است که، بتواند وقتی مردم خاموشند، افکار آنان را کشف کند و بداند در خفایای روح آنان، چه تصوّراتی وجود دارد»^۴.

۵. رعایت شئون افراد

در میان افراد جامعه و نیز در میان شنوندگان یک سخنور، سلايق و افکار متفاوتی وجود دارد، هر فرد یا گروهی، اغراض و مشکلات مختلفی دارند و هر شخص یا صنفی ممکن است خطا و لغزش خاصی داشته باشند.

در این‌گونه موارد انگشت گذاشتن روی فرد شاخصی یا خطایی که مربوط به فرد خاصی می‌شود، موجب نگرانی، درگیری و نابسامانی و در نتیجه افشاگری و به هدر رفتن زحمات سخنور و مبلغ دینی می‌گردد.

بدین جهت؛ برای رعایت شئون افراد و حفظ حریم‌ها و در نتیجه پیامرسانی سازنده، مناسب است موعظه و پیامرسانی، به صورت کنایه، سر بسته و جمعی صورت گیرد و به گونه‌ای نباشد که صنفی یا گروهی، انگشت نما و جریحه‌دار گردند!

ابو سعید خدری می‌گوید:

سمعتُ رسولَ الله (صلی الله علیه و آله) يقولُ على المنبر: ما بال أقوامٍ يقولون: إِنَّ رَحِمَ رَسُولُ الله (صلی الله علیه و آله) لَا يُشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ بَلَىٰ وَاللهِ إِنَّ رَحِمِي لَمَوْصُولَةٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

در باره گفتار کسی که، در مورد شفاعت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت مطلبی را مطرح کرده بود، شنیدم که آن حضرت بر بالای منبر می‌فرمود: چه شده است که، افرادی گفته‌اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) در روز قیامت شفاعت نمی‌کنند؟ آری، این را بدانید که، قوم و خویشان من در دنیا و آخرت، با من پیوند و پیوستگی دارند.

در باره این‌گونه شیوه تبلیغی و بازدارندگی از خلافت و گناه، بدون این‌که اسم کسی برده شود و به جای تصحیح، تخریب صورت گیرد و به جای ابرو و درست کردن، چشمی کور گردد، داستان‌های مختلفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده که،

۱. نساء/ ۶۳.

۲. احزاب/ ۷۰.

۳. مالی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۳.

۴. در جست و جوی خوشبختی، ص ۲۱۹.

یک مورد آن عبارت است از این که: امام صادق فرمود: سه زن به منظور اعتراض به رفتار خودسرانه و به اصطلاح زاهدانه همسران خویش به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند، یکی گفت: شوهر من خوردن گوشت را بر خود تحریم کرده! دیگری گفت: شوهر من از بوی خوش استفاده نمی کند! زن سوم گفت: شوهر من به آمیزش زناشویی توجهی ندارد! پیامبر (صلی الله علیه و آله) با شنیدن این سخنان به قدری ناراحت گردید که در حالی که عباى او به زمین کشیده می شد، به مسجد رفت و بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی، خطاب به مردم فرمود:

مَا بَالُ أَقْوَامٍ مِنْ أَصْحَابِي لَا يَأْكُلُونَ اللَّحْمَ ...

چه شده که، بعضی از افراد اصحاب من، خوردن گوشت، استفاده از عطر و بوی خوش و کامجویی از زنان را بر خویش تحریم کرده اند؟ در حالی که من گوشت می خوردم، از بوی خوش استفاده می کنم و آمیزش با همسر دارم، این را بدانید که، هر کس از سنت من روی گردان باشد، از پیروان من نخواهد بود.^۱

در بیان دیگری هم آمده: وقتی آن حضرت تخلف و خطایی را از کسی می شنید، در حضور جمع نام او را نمی برد، بلکه با جمله: مَا بَالُ أَقْوَامٍ ... به طور سر بسته و دسته جمعی، افراد را موعظه می کرد و از عمل ناروا باز می داشت.^۲

در داستان حضرت مسلم بن عقیل هم می خوانیم: محمد بن اشعث، فرمانده مأموران «عبید الله بن زیاد» وقتی برای دستگیری مسلم کاری از پیش نمی برد و از عبید الله، افراد به کمک می خواست، مورد اعتراض و بی عرضه گی قرار گرفت! محمد بن اشعث، وقتی فهمید عبید الله از وضع شجاعت و قهرمانی مسلم بن عقیل بی اطلاع است، گفت: أَتُظَنُّ أَنَّكَ أُرْسِلْتَنِي إِلَى بَقَالٍ مِنْ بَقَالِ الْكُوفَةِ؟^۳

آیا گمان می کنی، مرا به جنگ یکی از بقال های کوفه فرستاده ای؟ در این جا، منظور از «بقال ها» افراد عادی و معمولی در برابر افراد شجاع و جنگاور بوده، و اگر کسی عین این واژه را در گفتار خود بکار ببرد، ممکن است کسی از این صنف، سخن را بشنود و اعتراض کند. بنا بر این، در این گونه موارد هم باید واژه مناسب جایگزین نمود و حفظ عنوان و حیثیت افراد را، در نظر داشت.

۱۴ شیوه های تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

وقتی قرآن کریم «أُسُوهُ» بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای ما مسلمانان در سراسر زندگی سرمشق مطرح می کند^۴ در شیوه های تبلیغ دین و پیام رسانی آن حضرت نیز، این جهت باید برای معیار عمل قرار گیرد. راستی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه شیوه های تبلیغی ای را پیش گرفت که، یاران و پیروان خویش را که در آغاز رسالت، از دو نفر شروع شده بود، افزایش داد، به تعداد انگشتان دست رسانید، ده ها نفر شدند، پیام او را از مکه به مدینه منتقل شد، سرزمین های دیگر را فرا گرفت و اکنون بیش از یک میلیارد طرفدار و پیرو دارد؟

تحلیل این بحث فرصت زیادی را می طلبد، اما تا آن جا که مجال این کتاب اجازه می دهد، نمونه شیوه ها، ابزارها و نمونه های تلاش گفتاری و رفتاری تاثیرگذار آن حضرت را، بر روی مخاطبان و «پیام گیران» به طور خلاصه، در مراحل زیر مطرح و ارزیابی می کنیم.

الف) شیوه های گفتاری

استفاده از بیان و زبان را، نخستین و دامنه دارترین شیوه های تبلیغی تاثیرگذار نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) می توان دانست. این شیوه از آغاز رسالت آن بزرگوار در ابعاد و مراحل مختلفی آغاز شد و تا واپسین روزهای حیات سراسر نورانی او ادامه یافت و در

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۹۱: وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۷۱: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۲۴.

۲. کحل البصر، ص ۹۲، ر. کذکنز العمال، ج ۳، ص ۳۱.

۳. مقتل ابی مخنف، ص ۳۴.

۴. احزاب/ ۲۱.

موارد متعددی تأثیر شگرفی آفرید و زندگی افراد بسیاری را از وادی انحراف و انحطاط، به قلّه شرافت و عظمت رسانید، که عمده‌ترین ویژگی‌ها و نمونه‌های تبلیغ گفتاری آن حضرت را، این‌گونه می‌توان مورد توجه و استفاده قرار داد:

۱. ایمان و عشق به تبلیغ

موضوع تلاش مؤمنانه و عاشقانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت و رهایی انسان‌ها از چنگال انحراف و گمراهی؛ به منظور سازندگی و تعالی انسانی، قرآن کریم در سه جا با واژه «حریص» و «باخ» مطرح نموده، می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ، حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

رسولی از میان خود شما، به سوی شما آمد که رنج‌های شما بر او سخت و ناگوار است و حرص و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به اهل ایمان رؤوف و مهربان است.

این تلاش از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای رهایی افراد از شرک و گمراهی، به قدری گسترده و جان‌کاه بود که، آن حضرت سر از پا نمی‌شناخت، خود را به رنج و تلخی زیاد می‌انداخت، به گونه‌ای که جان او در خطر سخت قرار می‌گرفت!

قرآن فرموده است:

﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۲

گویی می‌خواهی از شدت اندوه این که افراد ایمان نمی‌آورند، جان خود را از دست بدهی!

به هرحال، فداکاری‌ها و جانبازی‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای آوردن مشرکان و کافران به دایره ایمان، آن قدر مؤمنانه و عاشقانه بود و خود را به تعب و تلخی می‌انداخت که، خداوند ضمن این که تلاش‌های آن بزرگوار را می‌ستود، برای تسلی خاطر وی و این که افرادی که لیاقت دارند هدایت می‌شوند و اشخاصی که لجاجت می‌ورزند و عناد دارند هدایت نخواهند یافت، فرمود:

﴿هر اندازه برای هدایت این گروه حریص باشی و اصرار به خرج بدهی، سودی نخواهد داشت!﴾^۳

۲. ایمان به پیام و مقاومت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به رسالت و پیام خویش، آن چنان ایمان دارد و انتقال و دریافت آن را مایه سعادتمندی و جامع می‌داند که، برای شروع دعوت خویش با وجود انواع موانع و خطرها، با کمال صراحت و شجاعت اعلام می‌دارد:

أَيُّهَا النَّاسُ! قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا وَتَنْجِحُوا.^۴

ای مردم! به یگانگی خداوند اعتراف کنید، تا به سعادت‌مندی و رهایی از ذلت دنیا و آخرت برسید.

آن حضرت، چنان به دعوت و هدایت خویش ایمان دارد و آن را در بر گیرنده سعادت دنیا و آخرت می‌داند که، اصل حفظ دین و اعلام آن را انعطاف ناپذیر می‌شمارد و در برابر تهدیدها و تطمیع‌های مخالفان و کارشکنان خشمگین، در جواب به عموی خود ابوطالب، که پیام بازدارندگی آنان را به حضرتش ابلاغ کرده بود فرمود:

يَا عَمُّ! لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي، مَا تَرَكْتُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظَاهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ فِي طَلَبِهِ.^۵

عمو جان! اگر آنان توانایی داشته باشند که، خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهد (و مرا مالک سراسر شرق و غرب جهان گردانند) انجام رسالت خویش را رها نمی‌کنم تا خدا آن را پیروز و سربلند گرداند، یا در راه دست یافتن به هدف خود، جانم را فدا کنم.

۳. پرهیز از فحش و ناسزاگویی

اگر چه مشرکان، در برابر تبلیغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به توحید و اسلام، می‌گفتند: آیا او به جای این همه خدایان، خدای واحدی را قرار داده است ...^۶ و بارها پیامبر (صلی الله علیه و آله) را متهم می‌کردند که يَشْنِمُ الْهَتَا.^۱ یعنی، خدایان ما را فحش

۱. توبه/ ۱۲۸.

۲. شعراء/ ۳.

۳. نحل/ ۳۷.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۴۹؛ حیات الصحابه، ج ۱، ص ۸۹ و ۲۵۸.

۵. السيرة النبوية، ج ۱، ص ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲؛ حیات الصحابه، ج ۱، ص ۳۶ و ۲۵۷.

۶. ص/ ۵، ابن مسعود گفته است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) روز فتح وارد مکه شد، ۳۶۰ بت اطراف خانه کعبه قرار داشت؛

می‌دهد، اما آن حضرت برای تبلیغ اسلام و پیشبرد هدف از هر گونه فحاشی و بد زبانی و اهانت پرهیز داشت و فقط نواقص و معایب و ناتوانی‌ها را بیان می‌کرد.

در تاریخ می‌خوانیم:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَا يَكْفُ عَنْ عَيْبِ الْإِلَهِةِ الْمُشْرِكِينَ، وَيَقْرَأُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ.^۲

روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین بود که، پیوسته ناتوانی‌های خدایان مشرکان را بیان می‌کرد و نیز قرآن و معارف و حقایق آن را برای مشرکان بیان می‌فرمود.

اصولاً، فحش و بدزبانی یک فاجعه فرهنگی انفعالی است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَذِيٍّ ...^۳

خداوند بهشت را بر فحش‌دهنده آزار رسان، حرام کرده است.

امام علی (علیه السلام) هم فرموده:

مَنْ شَتَّمَ أُجِيبَ.

هر کس فحش و ناسزا گوید، جواب آن را می‌شنود.

بر این اساس، قرآن کریم هم فرموده:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ.﴾^۴

به معبود آن‌هایی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید، تا مبدا آنان نیز از روی عداوت و نادانی به خدای شما دشنام دهند.

بنا بر این، فرهنگ فحاشی ممنوع و محکوم است، سازندگی در پی نخواهد داشت، بلکه فحاشی عکس العمل فحاشی و تخریب‌گری به دنبال می‌آورد و با فحش و ناسزاگویی نمی‌توان، فرهنگ مثبت اعتقادی و دینی به وجود آورد.

۴. رعایت اصول مشترک

تبلیغ و دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر اهل کتاب که، اصولی از دین خدا را قبول داشتند، اما پیرایه‌هایی بر آن افزوده بودند و از طرف دیگر، در برابر آن حضرت جبهه مخالفت داشتند. به سوی وحدت و پذیرفتن اصول مشترک صورت می‌گرفت. خداوند دستور داد:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ ...﴾^۵

بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است (اتفاق نظر داشته باشیم) و جز خدای یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را، غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرند، اگر از این دعوت سر باز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمان هستیم.

این شیوه، گروه‌هایی از اهل کتاب را که، به «تثلیث» و سه‌گانه پرستی عقیده داشتند، از طرفی در برابر آن عقیده به اصل مشترک فرا خواند و عده‌ای آن را پذیرفتند و از طرف دیگر گروهی را از مخالفت و کارشکنی باز داشت و خلع سلاح نمود، تا در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کمتر کارشکنی روا دارند و آن حضرت بهتر بتواند تبلیغ خویش را عملی سازد.

۵. جهان شمولی دعوت

بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۴۳.

۱. حیات الصحابة، ج ۱، ص ۳۲ و ۶۸.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۲۳.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۱.

۵. انعام / ۱۰.

۶. آل عمران / ۶۴.

اسلام آخرین ادیان آسمانی است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم خاتم پیامبران است و شیوه دعوت و تبلیغ آن حضرت هم باید ویژگی و شرایط آن جهان شمولی و خاتمیت را در بر داشته باشد.
قرآن کریم فرموده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ^۱

ما، نفرستادیم تو را مگر (برای هدایت) همه مردم.﴾

آن حضرت خطاب به جامعه اعلام می‌دارد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا^۲

ای مردم! من فرستاده خدایم به سوی شما (و برای رهبری همگان).﴾

روی این حساب، پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید با این بینش که می‌خواهد همه بشریت را به دین خدا فرا خواند اقدام کند و شیوه‌های مناسب و ابزارهای لازم را به کار گیرد و چنین می‌کرد، تا از هر گونه تنگ نظر و محدود اندیشی و در نتیجه پیش‌گیری از زیان‌های آن مصون ماند.

۶. فرو ریختن نژادپرستی

نژاد پرستی، قبیله‌گرایی و امتیاز در نظر گرفتن برای رنگ پوست و حسب و نسب، یکی از فاجعه‌های اعتقادی و اخلاقی عصر جاهلی بود که، متأسفانه هنوز هم برخی از کشورهای حتی پیش رفته با آن دست به گریبانند!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم در روزگار بعثت و سال‌های اول رسالت خویش، با چنین افکار و اندیشه‌هایی مواجه بود و شاخص‌ترین جلوه آن، وقتی مشهود گردید که، پس از «فتح مکه» به سال هشتم هجرت، آن حضرت دستور داد «بلال حبشی» سیاه پوست بر بام کعبه اذان بگوید. حارث بن هشام، که یکی از مشرکان بود، با دیدن آن صحنه گفت: آیا محمد (صلی الله علیه و آله) را غیر از این کلاغ سیاه، مؤذنی نیست؟^۳

بدین مناسبت آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا.^۴

ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید؛ ولی گرامی‌ترین

شما در پیشگاه خداوند، با تقواترین (و خداترس‌ترین) شما است.﴾

امام باقر (علیه السلام) فرموده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روز فتح مکه به پاخاست و پس از حمد و ثنای الهی،

خطابه‌ای بدین شرح ایراد نمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! لِيُبَلِّغُ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَالتَّفَاخُرَ بِآبَائِهَا وَ عَشَائِرِهَا. أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ طِينٍ، أَلَا وَ إِنَّ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأَكْرَمَكُمْ عَلَيْهِ الْيَوْمَ اتِّقَاكُمْ وَأَطِيعُواكُمْ.^۵

ای مردم! آن چه را می‌گویم، حاضران به غائبان برسانند، خداوند متعال به وسیله اسلام، نخوت و تکبر جاهلی و افتخار به پدران و قبیله‌ها را از بین برده است.

ای مردم! همه شما از نسل آدم هستید؛ و آدم نیز از گل آفریده شده؛ و این را بدانید که، امروز، بهترین و گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند، با تقواترین و مطیع‌ترین شما خواهد بود.

آن حضرت، در دنباله خطابه دیگری فرموده است:

لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ وَلَا لِأَحْمَرٍ عَلَىٰ أَيْبِيٍّ، وَلَا لِأَبْيَضٍ عَلَىٰ أَحْمَرٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ.^۶

۱. سبا/ ۶۸

۲. اعراف/ ۱۵۷.

۳. روح البیان، ج ۹، ص ۹۰.

۴. حجرات/ ۱۳.

۵. سفینه البحار، ج ۳ (فخر)، ص ۸۷۰ و ر. ک: السيرة النبوية، ج ۴، ص ۵۴؛ في ظلال القرآن، ج ۷، ص ۵۳۸.

۶. روح الدين الاسلامي، ص ۲۸۹، چاپ نهم، مصر.

هیچ عربی بر غیر عربی و هیچ سرخ پوستی بر سفید پوستی و سفید پوستی بر سرخ پوستی، امتیاز و برتری ندارد، و فضیلت و افتخار، فقط بر مبنای شایستگی و پرهیزگاری افراد است.

آن بزرگوار، در بیان دیگری که، نژاد پرستی و قبیله گرایی را زشت و مذموم می‌شمارد، اضافه می‌کند:

وَلْيَنْتَهِينَ قَوْمٌ يَفْتَحِرُونَ بِأَبَائِهِمْ، أَوْ لِيَكُونَ أَهْلُونَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْجَعْلَانِ.^۱

حتماً همه شما، باید از افتخار و بالیدن به پدران خویش خودداری کنید، و اگر نه در پیشگاه خداوند، از حشراتی که در کثافات غوطه‌ور می‌شوند، پست‌تر و زبون‌تر خواهید بود!

آری، یکی از محوری‌ترین و سخت‌ترین شیوه‌های تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله)؛ شکستن «بت درونی» نژادپرستی و قبیله‌گرایی خیالی بود که، توانست در پرتو آن، بلال حبشی سیاه پوست آفریقایی، سلمان فارسی ایرانی،^۲ صهیب رومی و دیگران را مطرح کند، شخصیت ببخشد و در مسئولیت‌های مختلف جهادی و فرهنگی آنان را منشاء خدمات ارزشمند و ماندگاری قرار دهد.^۳

۷. شفاف‌گویی و صداقت

صراحت و صداقت (یعنی بدون تزویر و حيله‌گری حرف آخر را اول بیان داشتن و برای رسیدن به قدرت و هدف به هر وسیله‌ای متوسل نشدن) از ویژگی‌های ممتاز و افتخارآمیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. آن حضرت، برخلاف همه قدرت‌مداران و رجال سیاسی در طول تاریخ، در عین نیاز شدید به عده و عده، هرگز حاضر نمی‌شد از اصول وجدانی و اعتقادی خویش، حتی برای دست یافتن به هر مقدسی چون پیشرفت و اعتلای اسلام عزی، ذره‌ای عدول کند و راه ساخت و پاخت را پیش گیرد.

در این باره، داستان‌های مختلفی را تاریخ ثبت کرده، که به برخی قبلاً اشاره کردیم و داستان دیگر این است که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد قبیله «بنی عامر بن صعصعه» رفت و آنان را به پذیرش اسلام دعوت نمود، بحیره بن فراس، یکی از افراد آن قبیله، که تحت تأثیر و نفوذ کلام آن حضرت قرار گرفته بود؛ گفت: به خدا اگر ما این جوانمرد قریشی را با خود داشته باشیم، می‌توانیم جامعه عرب را تحت سلطه خویش در آوریم، بدین‌خاطر برخاست و خطاب به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفت: اگر ما دعوت تو را بپذیریم و با تو بیعت کنیم و خداوند تو را بر مخالفان پیروز گرداند، آیا جانشین خود را در قبیله ما قرار می‌دهی؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ يُضَعُّ حَيْثُ يَشَاءُ

موضوع جانشینی من، یک امر خداوندی است و آن را هر جا اراده فرماید قرار می‌دهد.

بحیره هم گفت آیا ما به خاطر تو خود را با عرب درگیر کنیم و جان خویش را در خطر قرار دهیم، و اگر خداوند پیروزی نصیب تو کرد، جانشین تو در قبیله دیگری باشد؟ ما به تو احتیاجی نداریم و از پذیرش اسلام خودداری نمودند.^۴

در صورتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم مانند برخی از رجال سیاسی می‌توانست، شرط او را بپذیرد و پس از به قدرت رسیدن، آن شرط را نادیده بگیرد و بگوید: امروز مصالح چنین اقتضا می‌کند!

۸. رعایت اولویت

شیوه بسیار مهم دیگر تبلیغ و دعوت گفتاری پیامبر (صلی الله علیه و آله)، رعایت اولویت‌ها، و تبیین و فراخوانی اصول، قبل از احکام بود. این کار، از ضرورت‌های عقلانی نیز هست، چه این که اگر اصول فکری و فرهنگی در وجود شخص و جامعه ریشه نگستراند، ظاهرسازی‌ها جز سراب و تار عنکبوتی بیش نخواهد بود که، با جرعه و نسیمی محو می‌گردد.

به هر حال، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خود این شیوه را اعمال می‌کرد، و به «معاذ بن جبل» هم که او را به «یمن» اعزام می‌داشت، فرمود: وقتی به آن سرزمین رفتی، اهل کتاب نزد تو می‌آیند، آنان را دعوت کن که، به یگانگی خدا و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) اعتراف کنند، اگر این مرحله را پذیرفتند، اعلام کن خداوند نمازهای پنج‌گانه را در شبانه‌روز، بر آنان واجب

^۱. فی ضلال القرآن، ج ۷، ص ۵۳۸.

^۲. ر. ک: سلمان فارسی استاندار مداین، اثر دیگر نویسنده.

^۳. روح الدین الاسلامی، ص ۲۸۹.

^۴. حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۷۸.

کرده است، اگر در این مرحله هم از تو اطاعت کردند به آنان بگو: باید زکات بپردازند و زکات را از ثروت‌مندان بگیر و به نیازمندان آنان پرداخت کن، اگر این واجب را هم قبول نمودند، مبادا مال و ثروت دیگری از آنان بگیری و مرتکب ظلم و تجاوزگری شوی! آری، از ناله و نفرین مظلوم سخت پرهیز داشته باش که، بین آن و خدا حجاب و مانعی نیست و زود تأثیر می‌گذارد.^۱

هم‌چنین، در روزگار عظمت اسلام در مدینه، و در پاسخ به ندای پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک گروه چهل نفری از سوی «حوشب ذی‌ظلم» وارد آن شهر شدند و با نامه‌ او به حضور آن حضرت رسیدند، گفتند: اگر سخن تو حق باشد آن را می‌پذیریم و از تو اطاعت می‌کنیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نماز بخوانید، زکات بدهید، خون‌ریزی نکنید، و امر به معروف و نهی از منکر انجام دهید. بزرگ آنان گفت: این‌ها اعمال خوبی است؛ دستت را بده تا با تو بیعت کنیم، پس از بیعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نام او پرسید، گفت: من «عبد شَر» هستم! پیامبر (صلی الله علیه و آله) نام را تغییر داد و فرمود: «عبد خیر» می‌باشی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه «حوشب ذی‌ظلم» را جواب داد و او هم ایمان آورد.^۲

ب) تلفیق گفتار و عمل سازنده

ابلاغ پیام و دعوت به هدف عالی، همراه و هماهنگ با رفتارهای سازنده و پرهیز از برخوردهای خشن، تنفر بار و دافعه‌زا، دو محور بسیار مهم از شیوه‌های تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. در این زمینه، نمونه‌ها و شواهد فراوانی وجود دارد که، به طور خلاصه مواردی از آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱. سفارشی به جذب افراد

پیامبر، غیر از این که خود مشمول رحمت و عنایت خداوند قرار گرفته بود و حتی در برابر مخالفان، نرمش و سازگاری را معیار پیشبرد رسالت خویش قرار داده بود^۳ به یاران و قوم و خویشان و مأموران و مبلغان خویش هم سفارش می‌کرد: این شیوه سازنده و تعالی بخش را پیوسته مد نظر داشته، آن را به کار گیرند و جاذبه ایجاد کنند که، نمونه‌هایی از آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهیم:

۱. آن حضرت می‌فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَأَلْقُوهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبَشْرِ.^۴

ای فرزندان عبدالمطلب! شما نمی‌توانید مردم را با اموال خویش یاری رسانده و جذب نمایید، بنابراین؛ با آنان با خویش رویی و چهره‌گشاده و شاد برخورد کنید.

۲. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر گاه گروهی را برای تبلیغ اعزام می‌داشت، سفارش می‌کرد:

تَأَلَّفُوا النَّاسَ، وَ لَا تَغَيِّرُوا عَلَيْهِمْ حَتَّى تَدْعُوهُمْ.^۵

با مردم انس و الفت برقرار کنید، و از تغییر و خشونت پرهیز داشته باشید، تا بتوانید آنان را به اسلام دعوت کنید.

۳. ابو موسی اشعری، می‌گوید: وقتی رسول خدا ما را به «یمن» اعزام می‌داشت، سفارش می‌کرد:

أَدْعُوا النَّاسَ، وَ بَشِّرُوا وَ لَا تُنْفِرُوا، وَ يَسِّرُوا وَ لَا تُعَسِّرُوا.^۶

مردم را به اسلام دعوت کنید و مزه‌دهنده باشید، نه تنفرساز، و نیز آسان گیر باشید، نه سخت گیرنده.

۴. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

أَمَرْتُ بِمُدَارَةِ النَّاسِ، كَمَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ.^۷

همان گونه که به تبلیغ رسالت خویش مأمور شده‌ام، به مدارا و سازگاری با مردم هم مأموریت یافته‌ام.

۱. کنز العمال، ج ۶ ص ۲۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۸؛ حیات الصحابة، ج ۱، ص ۱۰۸.

۲. الاصابه، ج ۱، ص ۳۸۲؛ حیات الصحابة، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ...﴾؛ آل عمران / ۱۵۹.

۴. مشکاة الأنوار، ص ۱۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۱۲.

۵. حیات الصحابة، ج ۱، ص ۹۶.

۶. کنز العمال، ج ۳، ص ۲۹.

۷. تحف العقول، ص ۴۰.

۵. انس بن مالک می‌گوید: پیغمبر فرمود:
يَسْرُوا، وَ لَا تَعْسُرُوا وَ سَكَنُوا وَ لَا تَتَفَرَّوْا.^۱

آسان گیر باشید، نه سختگیر و مشکل ساز، و آرامش بخش باشید، نه تنفرساز و فرار دهنده.

۶. یک مرد بیابانی که به احکام اسلامی آگاهی نداشت، و به مسجد آمده بود، در همان مکان و در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و افراد حاضر مشغول ادرار شدش، افراد به او پرخاش کردند و نهیب زدند تا او را از مسجد بیرون کنند! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مزاحم او نشویر، سپس مرد بیابانی را آگاه ساخت که مسجد ادرار و کنیف کاری نیست، به یاران خویش هم فرمود:

قَرَّبُوا، وَ لَا تَتَفَرَّوْا.^۲

افراد را به دین و مسجد، نزدیک و جذب کنید، و آنان را رمیده و رنجیده نسازید.

۷. امام حسن مجتبی (علیه السلام) هم فرموده: روش سازندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که:

يُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يَفْرِقُهُمْ.^۳

پیوسته؛ تألیف قلوب و جاذبه معمول می‌داشت، و از تفرقه و فراری دادن افراد پرهیز داشت.

۲. سفارش به عدم دفع

اگرچه از ارائه توصیه‌های بالا، برای به کارگیری «رفتارهای جاذبه‌دار» پرهیز از خشونت و اعمال دافعه‌ساز نیز به دست آمد، در عین حال، به منظور اهمیت به «سیره نبوی - صلی الله علیه و آله وسلم» و بهره‌گیری تبلیغی مؤثر، توصیه‌های جدی «خودداری از دفع» و فراری دادن افراد را هم مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي مُبَلِّغًا، وَلَمْ يُرْسَلْنِي مُتَعَنِّتًا.^۴

خداوند مرا برای تبلیغ فرستاده، نه برای سرزنش و تحمیل و مشقت‌سازی.

۲. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إِذَا حَدَّثْتُمُ النَّاسَ عَنْ رَبِّهِمْ، فَلَا تُحَدِّثُوهُمْ بِمَا يُفْزِعُهُمْ وَيَشْقُ عَلَيْهِمْ.^۵

هرگاه از خدا و دین برای مردم سخن می‌گویید، آن طور صحبت نکنید که، آنان را ناراحت کنید و دین‌داری برای آنها سخت و ناگوار گردد.

۳. پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی «عمر بن مره» را برای تبلیغ اعزام می‌کرد، به او فرمود:

عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ وَالْقَوْلِ السَّدِيدِ، وَلَا تَكُنْ فَظًّا وَلَا غَلِيظًا، وَلَا مُسْتَكْبِرًا وَلَا حَسُودًا.^۶

بر تو لازم است که، رفق و مدارا به کارگیری و سخن استوار و محکم بیان داری، و شن و تندخو نباشی، و از استکبار و سلطه‌جویی، و حسدورزی پرهیز نمایی.

۴. زبان و خطر گفتار و رفتار تحمیلی و دافعه‌زا، در قلمرو تبلیغ و سازندگی افراد به قدری دردناک است که، امام صادق (علیه

السلام) فرموده:

وَلَا تَحْمِلَنَّ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرُهُ، فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرٌ.^۷

^۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰.

^۲. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۹.

^۳. معانی الاخبار، ص ۸۲؛ محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۶۱.

^۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳.

^۵. همان، ص ۳۰.

^۶. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۰۰؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۰۴.

^۷. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵.

کاری و عملی را بر کسی که توانایی لازم را ندارد، تحمیل مکن تا او را شکسته و فرسوده سازی، زیرا هر کس به مؤمنی شکست و ضربه‌ای وارد آورد، باید آن را جبران و اصلاح نماید.

۵. علاوه بر ضررهای روانی و فرهنگی‌ای که دربارهٔ گفتارهای خشن و دافعه‌آور، طبق روایات معتبر بالا بیان گردید، چنانچه کسی از روی نادانی یک مسئلهٔ فقهی و شرعی را اشتباه بیان کند و سبب خطر جانی برای دیگری گردد، این سخن نا به جا برای او موجب ضمان نیز می‌شود.

در حدیث می‌خوانیم: برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان شد؛ کسی که بدن او مجروح بوده و جنابت به او دست داده، به جای «تیمم» طبق دستور شخصی «غسل جنابت» انجام داده و مبتلا به «کُزاز» و تب و لرز شده و مرده است! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، إِنَّمَا كَانَ دَوَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ.^۱

او را کشته‌اند، خدا آنان را بکشد، دوی جهل و نادانی سؤال کردن و پرس و جو است.

۳. آموزش و پرورش یاران

یکی دیگر از ویژگی‌های ممتاز و مؤثر تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور فیزیولوژیکی آن حضرت و آموزش همراه با پرورش بود. آن حضرت در مراحل مختلف زندگی حضور داشت، فکر و اندیشه، حرکات و سکنات و همهٔ مناسبات و برخوردهای سالم را عملاً به خصوص به یاران نزدیک خویش آموزش می‌داد.

دقت کنید! افراد صاحب قدرت و اشخاصی که به نوعی یارانی دارند و در تصمیم‌گیری‌ها می‌توانند نقشی داشته باشند، عموماً از تعریف و تمجید خویش و تنقیح و معیوب معرفی کردن رقیب و دیگران، از ناحیه یاران و طرفداران خود، احساس لذت و رضایت می‌کنند و این جهت را حمایت و نوعی تأیید موضع خویش می‌دانند و گاهی هم از همین ناحیه ضرر اعتقادی و ضربهٔ جبران‌ناپذیر اجتماعی متحمل می‌گردند!

اما رسول گرامی اسلام، برای پیش‌گیری از این نوع خود محوری‌ها و ضایعه‌های فردی و اجتماعی آن، ضمن به کارگیری تدابیر مختلف فکری و رفتاری، به منظور پرورش روح ایمان و صداقت، نخست در میان یاران نزدیک خویش و سپس برای گسترش چنین فرهنگ ناب اسلامی، آنان را از بدگویی دیگران و آلوده کردن فکر و قلب خود، سخت منع می‌کرد، تا بدین وسیله هم آنان را پیام‌رسان صالحی بار آورد.

در روایت می‌خوانیم که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیوسته به اصحاب خویش سفارش می‌کرد:

لَا يُبْلَغُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِي شَيْئًا، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَأَنَا سَلِيمٌ الصَّدْرِ.^۲

بدی‌های یک دیگر را پیش من بازگو نکنید، زیرا من دوست می‌دارم، با قلبی آرام و بدون کدورت و آرایش نزد شما بیایم. و به همه نظر خوش و مورد اعتماد داشته باشم.

ج) ابزارهای تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

یکی از علّت‌های مهمّ کامیابی پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ادای رسالت تبلیغ، به منظور پیام‌رسانی مکتب و رشد و تعالی فرهنگی جامعه و نیز حضور و گسترش یاران و پیام‌ها، استفادهٔ بهینه از «ابزارهای تأثیرگذار» تبلیغی بوده است.

ابزارهای تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را، غیر از بیان و زبان، سه محور عمده: تشکیل پایگاه‌ها، اعزام اشخاص و گروه‌های تبلیغی، مکاتبه و نام نوشتن‌ها می‌توان دانست، که اکنون این سه محور را اندکی توضیح می‌دهیم:

۱. تشکیل پایگاه‌ها

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همان روزهای آغازین دعوت، خانهٔ «زید بن أرقم» را در مکه که در قسمت پایین «کوه صفا» مشرف به خانهٔ خدا قرار داشت، پایگاه تبلیغ و آمد و رفت و تجمع افراد قرار داد، و اشخاص در آن‌جا به حضور آن حضرت می‌رسیدند و اسلام می‌آوردند. سپس به خاطر ناامنی و مزاحمت مخالفان، که نمی‌توانست «پایگاه ثابتی» داشته، در هر جا جمعیتی می‌یافت، به صورت «پایگاه سیار» از آن استفاده می‌کرد و ابلاغ پیام می‌نمود.

^۱ فروع کافی، ج ۳، ص ۶۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۶۷.

^۲ مکارم الاخلاق، ص ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۱؛ محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۸؛ کحل البصر، ص ۷۱.

نمونه این پایگاه‌ها را به خصوص در موسم حج، کوه مروه، مسجد خفیف در مِنا، بازا عکاظ، و بازار «ذی مجاز» می‌توان معرفی کرد.^۱

آن حضرت، وقتی هم که به مدینه هجرت نمود، مسجد «قُبا» و مسجدی را که خود در مدینه تأسیس نمود و اکنون به «مسجد النبی (صلی الله علیه و آله وسلم)» معروف است، پایگاه‌های ثابت دعوی و تبلیغ قرار داد و افراد حاضر در شهر و نیز افرادی که از نواحی مختلف به مدینه می‌آمدند، یا تازه مسلمان می‌شدند، معارف اسلام را در این پایگاه عظیم می‌آموختند و برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری مختلف برای اداره شئون جامعه اسلامی نیز، در این مکان مقدس صورت می‌پذیرفت.

البته می‌دانیم «پایگاه‌ها» ابزارهایی هستند که، اگر به بهترین شرایط فیزیولوژیکی هم مجهز باشند، اما برنامه‌های غنی و کار شناسانه و پیام‌رسان‌های عالم و متعهد، و مهارت‌های لازم «پیام‌رسانی» را نداشته باشند، به تنهایی کارساز نیستند، ولی پایگاه‌های تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه این ویژگی‌ها را در حد کامل و بهینه داشتند.

۲. اعزام گروه‌ها

پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن‌گاه که در مکه می‌زیست و بر اثر کارشکنی‌های مخالفان در آن شهر، به ستوه آمده بود، به امید پذیرش دعوت او از سوی مردم «طائف» که در ۱۲ فرسنگی جنوب شرقی مکه قرار داشت، خود با پای سفر تبلیغی‌ای انجام داد، اما قبل از آن‌که وارد شهر طائف شود، مرود هجوم افراد قرار گرفت و مأیوسانه به هنگام بازگشت، جز دعا و نیایش و استعداد از خداوند، توفیقی بدست نیاورد.^۲

ولی، پس از استقرار در «مدینه» و تحکیم و گسترش اسلام در آن شهر، اشخاص و گروه‌های تبلیغی متعددی را به نقاط و شهرهای مختلفی اعزام می‌داشت و همه آن‌ها را هم به «تألیف قلوب» و رعایت روابط اخلاقی و انسانی با مردم سفارش می‌کرد.^۳ از جمله آنان، وقتی هنوز پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه بود، مُصعب بن عُمیر را به مدینه،^۴ و آن‌گاه که در مدینه استقرار یافت، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به منطقه «خَیبر» و به «یَمَن»، مُعاذ بن جبل را به «یَمَن» و ابو امامه را برای تبلیغ به قبیله‌اش^۵ می‌توان نام برد.

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را، نزد اهل «خَیبر» فرستاد، سفارش کرد، چون بر آنان وارد شدی، آنان را به اسلام دعوت کن، وظایف آنان را در برابر خداوند بیان کن:

فَوَاللَّهِ لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ.^۶

به خدا سوگند، اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند، این کار برای تو بهتر خواهد بود از این که، دارای شترهای سرخ موی فراوانی (که آن روز ثروت زیادی بود) باشی.

همچنین، امام علی (علیه السلام) فرمود: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا به سوی «یَمَن» اعزام داشت، فرمود: یا علی! لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَيُّمُ اللَّهِ، لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغُرِبَتْ، وَلَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِي.^۷

ای علی! با کسی جنگ مکن تا این‌که نخست او را به سلام دعوت نمایی، به خدا سوگند، اگر خداوند بدست تو یک نفر را هدایت کند، برای تو بهتر خواهد بود از آن‌چه آفتاب بر آن می‌تابد و غروب می‌کند، و تو بر چنین کسی حق ولایت و سرپرستی داری (یا از او ارث می‌بری یا مثل این است که، سرپرست شرق و غرب جهان شوی).

۳. نوشتن نامه‌ها

۱. حیات الصحابة، ج ۱، ص ۹۰ - ۷۲.

۲. همان، ص ۲۷۰ و ۹۶.

۳. همان.

۴. همان، ص ۹۷ - ۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۰.

۵. همان؛ همان.

۶. همان، ص ۴۰؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۹۵.

۷. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۶؛ النوادر للراوندي، ص ۷۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۹۳.

نامه نوشتن و مکاتبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم، یکی از ابزارهای مهم و مؤثر تبلیغی بوده، که آن حضرت پس از تشکیل حکومت در مدینه انجام می‌داده و سران قبایل و حاکمان و پادشان را با آیین‌ها و مرام‌های مختلفی که داشته‌اند، به پذیرش آیین اسلام فرا می‌خوانده است.

به کارگیری این ابزارها هم داستان‌های مفصلی دارد که، از باب نمونه: نامه‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای کسری پادشاه ایران^۱ برای نجاشی، حاکم مسیحی «حَبْشَه»، برای مُقَوْس، زمامدار مصر^۲ و نامه به قیصر، پادشاه روم مسیحی^۳ را می‌توان نام برد، که آن حضرت اصول مشترک ادیان الهی را مورد توجه قرار داده و آنان نیز با عکس‌العمل‌های متفاوت، نامه‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را پاسخ داده‌اند، و همه مفاد دعوت یا بخشی از آن را به طور مشروط پذیرفته‌اند و به هر حال، رسول گرامی اسلام، با درایت و شرح صدر و حفظ اصول خویش، پرتو اسلام را بر بخش وسیعی از سرزمین‌ها و کشورها تابانده است.

د) شیوه‌های تبلیغ عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله)

پیامبر رحمت که، خداوند او برای ما ﴿اَسْوَهُ حَسَنَه﴾^۴ معرفی کرده، از لحاظ رفتاری و عملی هم شیوه‌های مختلف و فراوانی داشته که، از بینش عمیق، روح بلند و ﴿خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۵ منشاء می‌گرفته است، و مؤثرترین و فراگیرترین ابلاغ پیام و سازندگی آن حضرت را، در این بخش با اهمیّت، باید جست و جو نمود.

در مورد شیوه‌های رفتاری تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله) که، گستره آن از گفتار و شعار فراتر رفته و به صورت رفتارهای فراگیر تا همه زوایای زندگی همه اقشار اجتماعی، اعم از کودکان، جوانان، زنان، بزرگسالان، موافقان، مخالفان، نیازمندان، خطاکاران و بالاخره دشمنان و تجاوزگران را نیز فراگرفته است، نمونه‌ها و داستان‌های فراوانی وجود دارد که، عمده‌ترین آن‌ها را تحت این عناوین می‌توان مورد مطالعه قرار داد:

۱. احترام به افراد

بینش عمیق، روح بلند، غنای طبع، احساس مسئولیت و درد آشنایی آن حضرت، این اقتضا را داشت که، به همه افراد احترام گذارد، در تاریخ می‌خوانیم:

كَانَ يُؤَلِّفُ النَّاسَ وَلَا يَنْفِرُهُمْ، وَيَكْرُمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ، وَيُؤَلِّيه عَلَيْهِمْ.^۶

پیوسته میان مردم انس و الفت و جاذبه برقرار می‌کرد و آنان را متنفر و رمیده نمی‌ساخت، و شخص محترم هر قومی را احترام می‌کرد و بر آنان سرپرستی و پیشوایی می‌یافت.

وقتی هم «جَبْرِ بن عبدالله» کهن‌سال و بزرگ قبیله به حضور آن حضرت رسید و اسلام آورد، از او پذیرایی گرمی نمود و خطاب به یاران حاضر فرمود:

إِذَا أَتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٍ، فَأَكْرِمُوهُ.^۷

هر وقت شخص بزرگوار و محترمی، از هر قوم و قبیله‌ای پیش شما آمد، او را اکرام و احترام نمایید.

۲. دلجویی و تکریم شخصیت

سعد بن هشام، می‌گوید: به خانه عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم و از خصوصیت اخلاقی آن حضرت جويا شدم، عایشه، که سالیانی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌زیست، گفت:

كَانَ خُلُقُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) الْقُرْآنُ.^۸

۱. حیات الصحابة، ج ۱، ص ۱۰۶ - ۱۳۴.

۲. همان.

۳. مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۹۷.

۴. احزاب/ ۲۱.

۵. قلم/ ۴.

۶. معانی الاخبار، ص ۸۲؛ کحل البصر، ص ۶۷.

۷. حیات الصحابة، ج ۱، ص ۱۰۷.

۸. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۲۰.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرآن مجسم بود، و هر دستوری در این کتاب مطرح بود، آن حضرت، آن را در عمل خود پیاده کرده بود.

بر این اساس، آن حضرت به کودکان مهربانی می کرد، آنان را روی دامن خود می نشاند. هر وقت از مسافرت می آمد، کودکان مانند پروانه گرد وجودش حلقه می زدند، به کودکان سلام می کرد، آنان را در آغوش می گرفت و نوازش می داد، آنان را بر مرکب خویش سوار می کرد، و آنان هم به این کار افتخار می کردند.^۱

همچنین، می خوانیم:

كَانَ يَدْعُو أَصْحَابَهُ بِكُنَاهُمْ، إِكْرَامًا لَهُمْ، وَإِسْتِمَالَةً لِقُلُوبِهِمْ.^۲

یاران خویش را با کنیه می نامید تا بدین وسیله به آن ها احترام کرده باشد و از آنان دلجویی به عمل آورده باشد.

همچنین، مطالعه می کنیم:

كَانَ يُكْرِمُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ ...^۳

هر کس بر آن حضرت وارد می شد، او را احترام می کرد، تا جایی که اگر با او قوم و خویشی هم نداشت، لباس خود را پهن می کرد تا او روی آن بنشیند.

در مدینه، به خانه زنان تهی دست و بی سرپرست و گاهی محترم و با شخصیت می رفت، در خانه آنان غذا می خورد و استراحت می کرد، تا بدین وسیله به آنان حیثیت و شخصیت داده، منش اخلاقی و حقوقی را عملاً در میان آنان آموزش و گسترش داده باشد.^۴

۳. پدر گونه و پزشکوار

در عین حال که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرمود: «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلُ مَا أُوذِيَتْ»^۵.

یعنی، هیچ پیغمبری به اندازه من اذیت و آزار نشده است! اما، در برابر آن اذیت ها و آزارهای بی سابقه که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به خود اعتراف می کند، و اصولاً اذیت کنندگان هم، دارای خصلت های خشن و دردناکی بودند که، از بیماری های جهل و نادانی، حسد و خودخواهی، عناد، لجاجت، بخل و عقده حقارت آنان ناشی می شد! رسول گرامی اسلام که کانون رحمت بود، برای اصلاح و تربیت آنان، جز پدر گونه و پزشکوار عمل نمودن، چه برخوردی می توانست داشته باشد؟

تعبیر زیبایی امام علی (علیه السلام) را که، خود شاهد رنج و دردهای سخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، ملاحظه کنید:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، وَلَقَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ ...^۶

پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبیب سیّاری بود که، برای درمان افراد همواره در گردش بود، و دواها و مرهم های خود را ساخته و آماده داشت، و ابزارهای خود را که (در آن وسیله داغ دادن برخی بیماری ها بود) گذاشته و آماده کرده بود، تا هر جا نیاز باشد، از مرهم یا ابزار تافته استفاده کند.

سپس امام (علیه السلام) درباره وضع بیماری های مختلف فکری و روانی جامعه ای که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با ابزارهای متفاوت آن ها را مدارا می کرد، می فرماید:

مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ، وَأَذَانٍ صُمٍّ، وَالسِّنَةِ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ ...^۷

۱. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۸۱ - ۲۷۷.

۲. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۲ - ۱۳۱.

۳. همان.

۴. ر. ک: زنان دانشمند و راوی حدیث، اثر دیگر نویسنده.

۵. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۴۹؛ بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۶؛ حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۲۵۵.

۶. نهج البلاغه البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۵۶، خطبة ۱۰۸.

۷. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۱۵۶، خطبة ۱۰۸.

بعضی دل‌ها کور، برخی گوش‌ها کَر و بعضی از زبان‌ها لال بود و برخی هم گرفتار بیماری غفلت و بی‌خبری و سرگردانی بودند که، باید آن را معالجه کند.

استاد شهید، مرتضی مطهری، در شرح این فراز می‌نویسد: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ابزار و وسایلی که به کار می‌برد، یکجا قدرت و میسم^۱ به کار می‌برد، یکجا مَرهم، یکجا با خسونت و صلابت رفتار می‌کرد، یکجا با نرمی، ولی موارد آن را می‌شناخت؛ و بعد (امام) این طور تعبیر می‌کند: در همه‌جا از این وسایل که استفاده می‌کرد، در جهت بیداری و آگاهی مردم بود. شمشیر را جایی می‌زد که، مردم را بیدار کند، نه خواب کند، اخلاق را در جایی به کار می‌برد که، سبب بیداری و آگاهی می‌شد، شمشیر را در جایی به کار می‌برد که، دل کوری را بینا می‌کرد، گوش کُری را شنوا می‌کرد، چشم کوری را بازی می‌کرد، زبان گنگی را گویا می‌کرد، یعنی تمام وسایلی را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به کار می‌برد، در جهت بیداری مردم بود.^۲

سعدی شیرازی می‌گوید: خشم بی‌حد گرفتن، وحشت آرد و لطف بی‌وقت، هیبت ببرد، نه چندان درشتی کن که، از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که، بر تو دلیر شوند.

درشتی و نرمی، به هم در بهست	چو فاصد که، جرّاح و مَرهم نهست
درشتی نگیرد، خردمند پیش	نه سستی که، ناقص کند قدر خویش
نه هر خویشتن را فزونی نهد	نه یکباره، تن در مذلت دهد ^۳

آری، در مقابل تندى‌ها و نادانى‌های جسورانه، که عموماً انتظار تنبيه و اعمال خسونت داشتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) عطفانه و بزرگووارانه رفتار می‌کرد و می‌فرمود:

إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ^۴

جز این نیست که، من برای شما هم چون پدری نسبت به فرزندان خود هستم.

و پدرانه و مهربانانه خطاها و لغزش‌های افراد را، مورد عفو و گذشت سازنده قرار می‌داد.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) درباره این شیوه بسیار مهم و سازنده آن حضرت فرموده است:

وَكَانَ لَهُمْ أَبًا وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً^۵

پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مردم پدر بود، و آنان بر معیار حق و عدالت، پیش او مساوی و برادر گردیده بودند.

هم‌چنین، امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: وقتی گروهی از اسیران را به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، تا به خاطر جنایتی که مرتکب شده بودند به قتل برسانند، مردی از آنان را جلو آوردند که اعدام کنند، در آن حال جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و عرض کرد: اعدام او را تأخیر بینداز، پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را برگردانید و پس از اجرای حکم اعدام درباره سایر اسیران، او را فرا خواند تا اعدام کنند! ولی باز جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این مرد، دیگران را اطعام می‌کرد، میهمان‌نوازی داشت، در گرفتاری‌ها و مصائب شکیبایی به خرج می‌داد، و بار از دوش دیگران برمی‌داشت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن مرد فرمود: جبرئیل از جانب خداوند، این خصلت‌های تو را به من اطلاع داد و من بدین خاطر از اعدام تو صرف‌نظر می‌کنم.

مرد گفت: مگر خدای تو این خصلت‌ها را دوست می‌دارد؟

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) جواب مثبت داد، مرد گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

سپس اضافه کرد: قسم به خدایی که تو را به نبوت برگزیده است، من تاکنون هیچ‌گاه کسی را از مال و ثروت و کمک مادی خود محروم نکرده‌ام.^۶

۱. آهن داغ که سابقاً برای معالجه از آن استفاده می‌شد.

۲. سیری در سیره نبوی، ص ۱۳۶.

۳. متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی، ص ۱۲۶.

۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۴؛ معجم المفهرس لالفاظ حدیث النبوی، ج ۷، ص ۳۱۷.

۵. معانی الاخبار، ص ۸۲؛ محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۶۱.

۶. کافی، ج ۴، ص ۴۰ و ۵۱، باب فصل اطعام الطعام، ح ۹.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدین ترتیب با تقویت نقطه قوت و مثبت او، نه تنها او را از مرگ نجات داد، بلکه در آغوش اسلام آورد، تا او نیز موجب گسترش اسلام در میان افراد و قبایل دیگر شود.

۴. پرورش نقاط مثبت

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با توجه به روح سالم خویش و هدف مقدسی که برای سازندگی جامعه داشت، در هر یک از افراد نقطه مثبتی می یافت، آن را مورد توجه و پرورش قرار می داد، تا نواقص و نقاط منفی تحت الشعاع قرار گیرد و شخص به خیر و صلاح گراید و راه ایمان و فضیلت را پیش گیرد و به جبهه اهل ایمان بپیوندد. به عنوان نمونه، داستان «سفّانه» دختر «حاتم طائی» را در بیان امام علی (علیه السلام) می توان مورد توجه قرار داد:

امام علی (علیه السلام) فرموده: برای یک مرد مسلمان خیلی تعجب آور است که، برادر مسلمان او برای انجام کاری به او مراجعه کند و خود را جهت انجام کار خیر صالح نبیند، اگر چنین کسی واقعاً به ثواب عقیده ندارد و از مجازات هم نمی ترسد، شایسته است که به منظور دست یافتن به مکارم اخلاق به آن کار خیر سریع اقدام کند، زیرا این کار او را به راه نجات می رساند.

کسی از امام (علیه السلام) سؤال کرد: آیا چنین دستوری را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده ای؟ فرمود: آری، بهتر از شنیدن، دیدم که وقتی اسیران «قبیله طی» را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آوردند، در میان آنان دختری بود که، چنین گفت: ای محمد (صلی الله علیه و آله)! اگر صلاح می دانی مرا آزاد کن، تا افراد نادان عرب مرا سرزنش نکنند! آخر، من دختر رئیس قبیله خود هستم و اخلاق پدرم این بود که، از مظلومان و بی پناهان حمایت می کرد، بزرگ زادگان را آزاد می نمود، گرسنگان را سیر می کرد، سفره غذا برای افراد می گسترانید، سلام کردن به افراد را شایع می نمود و هیچ حاجت کنی را محروم بر نمی گردانید. آری، من دختر «حاتم طائی» هستم. پیامبر فرمود: ای دختر! این ها واقعا صفات اهل ایمان است، اگر پدرت زنده بود، او را مورد شفق و مهربانی قرار می دادم. بعد فرمود: این دختر را آزاد کنید، چون پدر او مکارم اخلاق را دوست می داشته و خداوند هم مکارم اخلاق را دوست می دارد.^۱

بدین ترتیب «سفّانه» آزاد شد و به برادر خویش «عدی بن حاتم» در شام ملحق گردید و موجب مسلمان شدن او شد.

۵. کمک مالی و رفع مشکل

موضوع کمک های مالی و مشکل گشایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به افراد، به خصوص نیازمندان؛ که جاذبه و سازندگی به دنبال داشته، داستان های فراوانی دارد، به طور خلاصه می خوانیم:

وما سُئِلَ شَيْئاً قَطُّ، فَقَالَ: لَا، وَلَا رَدَّ سَائِلٍ حَاجَةً قَطُّ، إِلَّا أَتَى بِهَا ...^۲

چیزی از آن حضرت درخواست نمی شد که «نه» بگوید، و هرگز حاجت مندی رد نمی کرد و هرچه برایش امکان داشت، به او می داد و اگر چیزی نداشت، او را با زبان نرمی راضی می ساخت.

آری، رسیدگی به وضع مادی افراد یا هر ارباب رجوعی، برای آن حضرت به عنوان رعایت «حق الناس» دارای اهمیت و مسئولیت بود که، گاهی آن را هم بر «حق الله» مقدم می داشت.

در روایت می خوانیم:

كَانَ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَا يَجْلِسُ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَهُوَ يُصَلِّي، إِلَّا حَفَفَ صَلَاتُهُ وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ: أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ عَادَ إِلَى صَلَاتِهِ.^۳

اگر آن حضرت مشغول نماز بود و کسی کنار او می نشست، نماز خود را خلاصه و کوتاه می کرد و به پایان می رسانید و می فرمود: آیا حاجت و کاری داری؟ و آن گاه که حاجت و کار او را انجام می داد، به جای خویش برمی گشت، و مشغول نماز می شد.

۶. نیکی در مقابل بدی!

۱. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲. مکارم اخلاق، ص ۲۳.

۳. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۳۱؛ کحل البصر، ص ۶۹.

اصولاً، نیکی در مقابل افراد نادان و لجباز و ستم‌پیشه، در آنان تحوّل روحی و انقلاب وجدانی و درونی به وجود می‌آورد و گاهی این روش، از دشمن دوست می‌سازد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) براساس دستور قرآنی: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ...﴾^۱، یعنی، بدی‌ها و لغزش‌ها و تجاوزها را از راهی که بهتر است، دفع کن. این روش را معمول می‌داشت و همان‌طور که باز قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ، كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۲

عداوت و دشمنایی‌ای که میان وی و دشمنانش بود، به دوستی گرم و صمیمی تبدیل می‌گشت. ﴿﴾
یک روز در مدینه، یک یهودی با آن حضرت درگیر شد و تقاضای کمک نابجایی داشت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این چه برخوردی بود؟ مرد گفت: «لَأَنَّكَ لَا تُكَا فِيءُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةِ»^۳. چون می‌دانستم، تو بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهی، و بعد حضرت نسبت به او مساعدت نمود.

در جنگ «أُحُد» که دشمن با پرتاب سنگ، دندان‌های جلو دهان آن حضرت را شکست، صورت او شکافته و مجروح گردید و این منظره یاران را سخت ناراحت کرد، گفتند: در حق دشمنان متجاوز نفرین کن، فرمود:
إِنِّي لَمْ أُبْعَثُ لِعَانًا، وَلَكِنْ بُعِثْتُ دَاعِيًا وَرَحْمَةً، أَلْهَمَ أَهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۴.
من برای نفرین کردن و لعنت فرستادن مبعوث نشده‌ام، بلکه مبعوث شده‌ام که، کردم را به راه خدا بخوانم. خدایا! آنان را هدایت فرما و مورد آمرزش خویش قرار بده، زیرا آنان نادانند و علم و دانایی ندارند!

در مورد دیگری می‌خوانیم: یک مرد یهودی به خاطر پولی که از آن حضرت طلب‌کار بود و حضرت پول مورد نظر را همراه نداشت، مرد یهودی آن حضرت را بازداشت نمود و نمی‌گذاشت از آن‌جا حرکت کند، تا جایی که حضرت مجبور شد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح خود را هم در آن مکان بخواند! اصحاب با دیدن این رفتار ناراحت شدند و یهودی را مورد تهدید قرار دادند، اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند متعال مرا مبعوث نکرده که، حتی در مورد یک غیرمسلمانی هم که، هم‌پیمان ماست و در سرزمین ما به سر می‌برد، ظلم و ستم روا دارم!
وقتی، اندکی از روز بالا آمد، یهودی با مشاهدۀ این رفتار، به یگانگی خدا و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شهادت داد و مسلمان شد و پولی را هم که طلب‌کار بود در راه خدا بخشید.^۵

۷. عدالت و برادری

رعایت عدالت او، در میان افراد، در همه شئون بود و نیز روح برادری آن بزرگوار چنان محبوبیت و مقبولیتی گرفته بود که، همگان را به خود جذب می‌کرد و بر اساس معیارهای والای انسانی پرورش می‌داد.
آری، به کار گیری روح عدالت؛ به منظور پرورش روح مساوات و برادری و نیز جذب قلوب یاران و دیگران از سوی آن حضرت، چنان ظریف و دقیق و خردمندانه بود که، در برخوردها، جزئی‌ترین مناسبات و حقوق انسانی را رعایت می‌نمود.
امام صادق (علیه السلام) درباره وضع مجلس و ملاقات آن حضرت با افراد فرموده:
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُقَسِّمُ لَحَظَاتَهُ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَيَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ^۶.
پیوسته روش پیامبر (صلی الله علیه و آله) این‌طور بود که، در جلسات عمومی نگاه‌ها و توجه خویش به افراد را هم به‌طور مساوی انجام می‌داد، و یک نگاه به این و یک نگاه به آن دیگری می‌کرد.

۱. مؤمنون / ۹۶.

۲. فصلت / ۳۴.

۳. کحل البصر، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۵۹؛ محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۷۳؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۸۲.

۵. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۶؛ کحل البصر، ص ۶۷.

۶. مکارم الاخلاق، ص ۱۵؛ کحل البصر، ص ۶۹؛ کافی، ج ۸، ص ۲۶۸.

در مسافرتی، به یاران خود فرمود: گوسفندی را ذبح کنند، یکی گفت: سر بریدن آن را من انجام می‌دهم، دیگری گفت: پوست کندن گوسفند به عهده من، سوّمی گفت: پختن آن هم من عهده‌دار می‌شوم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: جمع‌آوری هیزم را هم برای پختن آن، من انجام می‌دهم!

یاران گفتند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هیزم را هم ما جمع می‌کنیم و احتیاجی به زحمت کشیدن شما نیست. اما آن حضرت فرمود: من ناپسند می‌دارم که بنشینم و امتیازی بر شما داشته باشم، خداوند هم نمی‌پسندد که، بنده‌اش میان خود و دیگران امتیاز و تبعیضی در نظر بگیرد. آن‌گاه حرکت کرد و به جمع‌آوری هیزم پرداخت.^۱ همچنین، در مسیر مسافرتی، وقتی برای نماز خواندن توقّف کردند، یاران مشاهده نمودند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حرکت کرد و دنبال کاری رفت و زود برگشت، یاران گفتند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کجا رفتی؟ فرمود: رفتم زانوی شتر خود را ببندم، یاران گفتند: ما این کار را انجام می‌دادیم؛ فرمود: شایسته نیست در این‌گونه امور کسی از شما از دیگری کمک بگیرد، اگرچه در مورد چوب مسواک و خلال دندان باشد.^۲

۸. عفو و گذشت

عفو و گذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از لغزش‌ها و ستم‌های جاهلانی که، جسارت‌ها، آزارها، تهدیدها و حتّی هجوم برای کشتن آن حضرت صورت داده بودند، یکی از مؤثرترین و کارسازترین شیوه‌های تبلیغی و سازندگی رسول گرامی اسلام بوده است. در این زمینه داستان‌های فراوانی وجود دارد، که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. هَبَّار بن آسود، ستمگری است که، شتر زینب دختر بزرگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را رَم داده و آن بانوی مؤمن به زمین خورده و بر اثر این ضربه جنین خود را ساقط نموده و بعد هم جان خود را از دست داده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) هَبَّار بن آسود را «مهدور الدّم» اعلام کرده است.

این جنایت دردناک، پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حالی که زینب می‌خواست همراه مأموران آن حضرت در مدینه به پدر ملحق شود؛ در «وادی ذی طوی» اتفاق افتاد، اما «هَبَّار» بعد از فتح مکه و به هنگام «جنگ حنین» خدمت پیغمبر رسید و برای توبه گفت: «كُنَّا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَهْلَ شِرْكَ، فَهَدَىٰ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِكَ، وَأَنْقَذَنَا بِكَ مِنْ هَلَكَةٍ، فَاصْفَحْ عَنْ جَهْلِي وَعَمَّا كَانَ يَبْغُلُكَ عَنِّي، فَإِنِّي مُقَرِّبٌ سَوْءٍ فَعَلِي، مُعْتَرِفٌ بِذُنُوبِي...»^۳.

ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! در گذشته ما اهل شرک بودیم، و به وسیله تو خدا ما را هدایت کرد و از هلاکت و نابودی نجات داد، اکنون از نادانی کار من و از ستمی که از من به تو رسیده، در گذر، من اقرار می‌کنم که، عمل بدی انجام داده‌ام و به گناه خود اعتراف دارم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «تو را عفو کردم، چون خدا هم احسان کرده و تو را به اسلام هدایت نموده است و اسلام هم گناهی را که از قبل واقع شده می‌پوشاند و محو می‌کند».

۲. پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از آن‌که، مدت زمانی از جنگ «أُحُد» در سال سوم هجرت گذشت، «وحشی بن حرب» قاتل حضرت حمزه بن عبدالمطلب، عموی خویش را فرا خواند، و درحالی که آیاتی از قرآن کریم، درباره توبه ایت‌گونه افراد نازل شده بود، او را به اسلام دعوت کرد، توبه او را پذیرفت، و «وحشی» اسلام آورد، و افراد دیگری هم که این‌گونه جنایات را مرتکب شده بودند، با راهنمایی آن حضرت، توبه کردند و مسلمان شدند.^۴

۳. عِکْرَمَة بن اَبی جَهْل، که چون پدر خود «بت‌پرست» بود، و اذیت و آزار فراوانی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وارد آورده بود، وقتی مکه فتح شد، به ساحل «یَمَن» گریخت، اما همسر او «ام حکیم دختر حارث بن هشام»^۵ که در همان سال اسلام آورده بود، برای او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) امان گرفت، کسی را نزد «عکرمه» فرستاد و او را به حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

۱. کحل البصر، ص ۶۹ - ۶۸.

۲. همان.

۳. همان، ۶۰.

۴. حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۴۲.

۵. ر. ک: زنان دانشمند و راوی حدیث، اثر دیگر نویسنده.

آوردند، عِکرمه، وقتی شرایط مسلمان شدن را سؤال کرد، آن حضرت توضیح داد و عِکرمه که سخت شرمسار شده بود و رفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را می‌ستود، اسلام آورد و گفت: دو برابر مال و ثروتی را که در راه باطل خرج کرده‌ام، در راه نشر اسلام صرف می‌کنم و هرچه علیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان کارشکنی کرده‌ام، دو برابر را آن در راه خدا و اعتلای حق جهاد می‌کنم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او راضی شد، او در جنگ‌های مختلفی در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت می‌کرد، گاهی افراد او را «عِکرمه فرزند ابوجهل» صدا می‌زدند و این عنوان موجب اهانت به او و پدرش تلقی می‌شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لَا تَسُبُّوا آبَاءَهُ، فَإِنَّ سَبَّ أَلَمِيَّتٍ تُؤْذِي الْحَيَّ وَلَا يَبْلُغُ الْمَيِّتَ.^۱

به پدر عِکرمه، فحش و ناسزا نگویند، زیرا ناسزا به میّت، زنده را اذیت می‌کند و زیانی هم به میّت نمی‌رسد.

ابن اثیر جزیری، می‌نویسد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، فَمَا أَحْسَنَ هَذَا الْخَلْقُ، وَأَعْظَمَهُ وَأَشْرَفَهُ؟»^۲

درود بر محمد و آل محمد، راستی دارای چه خلق و خصلت نیکویی بود، و این خصلت او را عظمت و شرافت بلندی بخشید. عِکرمه، خود می‌گوید: در همه جنگ‌ها در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرکت کردم. پس از رحلت آن حضرت هم، از سوی ابو بکر، در جبهه مسلمانان به عنوان فرمانده علیه «مُرْتَد شدگان» به «عمان» اعزام شد، بعد ابوبکر او را به «یمن» اعزام نمود، و سرانجام در «فتح شام» به دست رومیان، به سال ۱۳ هجری^۳ شهید شد.^۴

۴. امام صادق (علیه السلام) فرموده: در جنگ «ذات الرقاع»، (به سال ۶ هجری) پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای قضای حاجت از سپاه خود فاصله گرفته بود، به هنگام بازگشت، درحالی که باران شروع شده بود، زیر درختی و بر لب رودخانه‌ای ایستاده بود و سیل هم میان وی و سپاه جدایی انداخته بود، در آن حال که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها مانده بود، یکی از مشرکان که «غُورث بن حارث» نام داشت متوجه آن حضرت شد و به یاران گفت: الآن می‌روم و محمد (صلی الله علیه و آله) را می‌کشم، او با شمشیر آخته و با شتاب به طرف پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حرکت کرد و بالای سر آن حضرت قرار گرفت و فریاد زد: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا مُحَمَّدَ (صلی الله علیه و آله)؟!؛ چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: «پروردگار من و تو».

در آن حال جبرئیل، او را از بالای اسب خود پرتاب نمود و از پشت روی زمین قرار گرفت، در آن حال پیامبر (صلی الله علیه و آله) با سرعت حرکت کرد و شمشیر او را برداشت و روی سینه‌اش نشست و گفت: «مَنْ يُنْجِيكَ مِنِّي يَا غُورَثُ؟» اکنون، چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟

مرد مشرک گفت: «جُودُكَ وَكَرَمُكَ يَا مُحَمَّدَ (صلی الله علیه و آله)». سخاوتمندی و بزرگواری تو، ای محمد (صلی الله علیه و آله).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را رها کرد، و طبق یک نظریه تاریخی، پذیرفتن اسلام را به او پیشنهاد کرد، اما وی گفت: من دیگر با تو جنگ نمی‌کنم؛ به کمک تو نیز اقدام نخواهم کرد، با کسانی هم که با تو جنگ می‌کنند، همراهی نخواهم کرد، آن‌گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را آزاد کرد.

وقتی «غورث» نزد یاران خویش رفت، گفت: جِئْتُكُمْ مِنْ عِنْدِ خَيْرِ النَّاسِ.^۵

من، از بهترین افراد بشر پیش شما آمده‌ام، و بر طبق نظریه‌ای، مسلمان شد و تعدادی از قوم و خویشان خود را هم به اسلام دعوت کرد.^۶

^۱. اسد الغابة، ج ۴، ص ۵؛ حياة الصحابة، ج ۱، ص ۱۶۶.

^۲. همان.

^۳. ناسخ التواريخ خلفاء، ج ۱، ص ۳۹۷.

^۴. اسد الغابة، ج ۴، ص ۶؛ حياة الصحابة، ج ۱، ص ۱۶۷.

^۵. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۴۷.

^۶. کافی، ج ۸، ص ۱۲۷.

۵. در روایت دیگری می‌خوانیم: گروهی را که نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ریخته بودند، اسیر کردند و به حضور آن حضرت آوردند، آن حضرت دستور قتل همه آنان جز یک نفر را به علی (علیه السلام) داد، آن مرد گفت: با وجود این که جرم من و همدستانم یکی است، چرا از قتل من صرف‌نظر کردی؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: خداوند به من وحی فرستاد که، تو سخاوتمند قبیله خود هستی و بدین خاطر از کشتن تو صرف‌نظر کردم.

مرد گفت: من هم به یگانگی خدا و نبوت تو شهادت می‌دهم و بدین ترتیب مسلمان شد و سخاوت او موجب هدایت او به بهشت گردید.^۱

۹. پرهیز از انتقام‌جویی

اگرچه از بحث «عفو و گذشت» موضوع «پرهیز از انتقام‌جویی» هم به دست آمد، اما به دلیل اهمیت موضوع، در فرایند اخلاقی و مناسبات اجتماعی، این فراز را نیز به عنوان زیباترین و حماسی‌ترین شیوه اخلاق عملی و تبلیغی انسان‌ساز پیامبر (صلی الله علیه و آله) که: شکوه‌مندترین حماسه تاریخ بشری است، مطرح می‌کنیم:

پیامبر (صلی الله علیه و آله)، که بر اثر آزارها و کارشکنی‌های مشرکان و مخالفان، شبانه و مخفیانه وطن خویش را ترک گفته بود، اکنون یعنی ۲۰ رمضان سال هشتم هجرت^۲ مطابق با سال (۶۳۹ میلادی) با یک سپاه ده هزار نفری، که به «فتح مکه» موسوم گردیده^۳ و قرآن آن را «فتح مبین» نامیده است^۴ پیروزمندانه وارد شهر شد.

گروه‌های کوچکی که، سال‌ها به آزار و شکنجه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یاران او اقدام کرده و مانع راه ترویج توحید و آیین اسلام شده بودند، اکنون زبون و شکست خورده، هر کدام به جایی پناه می‌بردند و اگر افرادی هم در صحنه مانده، جز حالت تماشاچی مرعوب، وضع دیگری نداشتند و منتظر بودند ببینند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره آنان چه تصمیمی می‌گیرد؟

مسلمانان پیروز، با مشت‌های گروه کرده، درحالی که سخت پا به زمین می‌کوبیدند، خطاب به «ابوسفیان» سر دسته مشرکان و کارشکنان و زجردهندگان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یاران، با فریاد بلند شعار سر می‌دادند: «الْيَوْمَ، يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تَسْتَحِلُّ الْحُرْمَةَ، الْيَوْمَ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَيْشًا» امروز، روز جنگ و انتقام‌گیری است، امروز جان و مال افراد حلال شمرده می‌شود، امروز خداوند «قریش» را ذلیل و خوار کرده است!

ابوسفیان، که سخت مرعوب شده بود، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیا دستور قتل قوم خود را می‌دهی؟!

پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد: علی (علیه السلام) پرچم سپاه را به دست گیرد و مسلمانان هم شعار خود را عوض کنند: «الْيَوْمَ، يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ، الْيَوْمَ أَعَزَّ اللَّهُ قُرَيْشًا» امروز، روز رحمت است، امروز خداوند به «قریش» عزت بخشیده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به قریش فرمود: اکنون چگونه فکر می‌کنید، من درباره شما چگونه رفتار خواهم کرد؟ آنان گفتند: تو نسبت به ما برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار هستی. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من هم همان چیزی را می‌گویم که، یوسف پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره برادران خطاکار خویش گفت: ﴿امْرُؤُا سِرْزَنْشٍ وَ مَجَازَاتِي بِرَ شَمَا نِيْسْت، خَدَاوَنْد شَمَا رَا مُورْد اَمْرَزَش قَرَار مِي‌دِهْد.﴾^۵ «إِذْهَبُوا، فَاتُّمُّ الطَّلَاءُ»^۶ بروید، همه شما آزاد شدگان هستید.

قبل از آن هم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) دستور داد: بالای خانه کعبه برو و ۳۶۰ بت را سرنگون سازد و خانه کعبه را تطهیر نماید، خانه ابو سفیان را در بالای شهر مکه و خانه «حکیم بن حزام» را در پایین شهر، محل امن قرار

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵؛ سفينة البحار، ج ۲، ص ۶۰۳.

۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۲.

۳. السيرة النبوية، ج ۴، ص ۶۳.

۴. فتح / ۱.

۵. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹.

۶. يوسف / ۹۲.

۷. السيرة النبوية، ج ۴، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶؛ كحل البصر، ص ۶۰.

داد، تا هرکس شمشیر خود را زمین گذارد و اقدام به مقابله و درگیری ننماید و افرادی که صحنه را ترک کنند و به خانه‌های خود وارد شوند و در بر روی خود ببندند، در امان باشند.^۱

آری، آهنگ دل‌نواز: ﴿حق آمد و باطل رفت؛ زیرا باطل رفتنی است﴾^۲ در شهر مکه طنین انداخت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بدون هرگونه انتقام‌جویی، با کمال شرح صدر و برخلاف همه قدرت‌مداران فاتح، چون فقط اجرای تعالیم اسلام را در نظر داشت و به شئون انسانیت و جاودانگی مکتب می‌اندیشید، هیچ‌گونه لجابت و سرسختی خود محورانه و تسویه حسابگرانه‌ای به خرج نداد و همگان را مورد عفو و بخشودگی قرار داد. افرادی که به خانه‌ها رفته بودند، با آرامش شهر، خود با رضا و رغبت می‌آمدند و بیان قرآن: ﴿گروه گروه، به حوزه دین خدا و اسلام وارد می‌شدند﴾^۳.

جان دیون پورت مسیحی انگلیسی، می‌نویسد: «راست است که، محمد (صلی الله علیه و آله) همیشه نشر و تبلیغ دین خود را توصیه و تأکید می‌کرد، ولی هیچ‌وقت آن را به صورت یک قانون، بر دیگران تحمیل نمی‌کرد و از این راه آن‌چه را در قرآن نوشته بود، اجرا می‌نمود».^۴

۱۰. تحمل انتقاد و عذرخواهی

پیامبر (صلی الله علیه و آله) را «عقل کل» دارای مقام عظیم عصمت و مرتبط با وحی الهی می‌دانیم، در عین حال، این طور نبوده که، همه افراد در مقابل آن بزرگوار تعبّد محض داشته و این حق آزادی را نداشته باشند که انتقاد کنند و مجبور باشند زبان در کام کشند! بلکه افرادی هم به خاطر خصوصیات اخلاقی، ناآگاهی و گاهی برداشت‌های خود، عمل آن حضرت را مورد نقد و اعتراض قرار می‌دادند و آن بزرگوار هم با حفظ تحمل، در مقام ارشاد و سازندگی آنان برمی‌آمد و اگر کسی هم متعرض انتقاد کننده می‌شد، او را مزاحمت باز می‌داشت.

در این باره، شواهد تاریخی هم وجود دارد که، سه نمونه از آن را ملاحظه می‌کنیم:

۱. یکوقت گردن‌بندهایی از طلا و نقره برای آن حضرت آوردند، آن بزرگوار آن‌ها را میان اصحاب تقسیم کرد، در آن جمع یکی از اشخاص بادیه‌نشین، از جا برخاست و اعتراض کرد: ای محمد (صلی الله علیه و آله)! اگر خدا به تو دستور عدالت داده، چرا به آن عمل نمی‌کنی و ما آن را مشاهده نمی‌کنیم؟!

آن حضرت فرمود: وای بر تو! غیر از من چه کسی ممکن است، درباره تو به عدالت رفتار کند؟!

آن‌گاه هم که، بادیه‌نشین با عصبانیت حرکت کرد که برود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: او را برای تفهیم و استمالت نزد من بیاورید.^۵

۲. پس از جنگ «حنین» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مقداری نقره را در دامن «بلال» ریخته بود و میان مردم تقسیم می‌کرد، مردی به عنوان اعتراض گفت: ای پیامبر خدا! با عدالت رفتار کن! پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آرامی گفت: ای مرد! اگر من با عدالت رفتار نکنم، پس چه کسی با عدالت رفتار خواهد کرد؟ عمر با ناراحتی از جا حرکت کرد و گفت: الان گردن این منافق را می‌زنم!

اما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

مَعَاذَ اللَّهِ، أَنْ يَتَحَدَّثَ النَّاسُ، إِنِّي أَقْتُلُ أَصْحَابِي.^۶

به خدا پناه می‌برم که او را بکشم و مردم بگویند: من اصحاب خود را می‌کشم؟

۱. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۴.

۲. اسراء / ۸۱.

۳. النصر / ۲.

۴. عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۶۶ ترجمه: سید غلام رضا سعیدی، چاپ سوم.

۵. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۶؛ محمد المثل الکامل، ص ۲۹.

۶. همان؛ کحل البصر، ص ۷۵.

۳. درباره روح عدالت‌پروری و عذرخواهی آن حضرت، امام صادق (علیه السلام) فرموده: برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مبلغ پولی را آورده بودند و حضرت آن را میان «اهل صفه» تقسیم کرد، اما هدیه به همه نرسید، آن حضرت ترسید بدین‌خاطر در دل دیگران ناراحتی‌ای به وجود آید، بدین‌جهت در میان آنان حضور یافت و فرمود:

مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَإِلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الصَّفَّةِ.

ای اهل صفه! من در پیشگاه خداوند متعال، از شما عذرخواهی می‌کنم، چون چیزی را برای ما آورده بودند و من تصمیم داشتم آن را طوری تقسیم کنم که، به همه شما برسد، اما به همه نرسید و به عده‌ای اختصاص یافت و من بیم داشتم، موجب رنجش و آزرده‌گی خاطر شما گردد!

۱۱. معاشرت و مراعات ضعیفان

ارتباط و معاشرت و دمسازی با کودکان و کهنسالان و نیازمندان، به عنوان بخش‌هایی از جامعه انسانی، به منظور آگاهی، دلجویی و جذب قلوب و حمایت از آنان، از ویژگی‌های ممتاز تبلیغی و تأثیرگذار پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است. نقش سازنده این عمل، برای بسیاری روشن است و شواهد فراوانی هم از سیره عملی آن بزرگوار وجود دارد که، چند نمونه آن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. جابر بن عبدالله انصاری، می‌گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۱ جنگ انجام داد که خود شخصاً در آن حضور داشت و فرماندهی می‌کرد، اما من در ۱۹ جنگ حضور داشتم و در ۲ جنگ حاضر نشده بودم. در یکی از جنگ‌ها به هنگام بازگشت شبانه، شتر ما ناتوان شد و روی زمین خوابید. روش همیشگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این بود که، در آخر کاروان حرکت می‌کرد، تا افراد ضعیف و ناتوان را یاری و دعا کند، آن شب درحالی که من از وضع شتر خود ناراحتی می‌کردم به من برخورد کرد و فرمود: چه کسی هستی؟

گفتم: جابر هستم، ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدر و مادرم به قربانت.

فرمود: در چه حالی هستی؟ گفتم: شتر ناتوان شده و روی زمین افتاده است!

فرمود: عصا داری؟

گفتم: آری، آن حضرت عصا را گرفت و شتر من را حرکت داد و فرمود: سوار شو، آن شب شنیدم، آن حضرت ۲۵ بار برای من دعا کرد و پس از رسیدن به مدینه هم، قرض‌های مرا پرداخت نمود و مساعدت‌های دیگری هم انجام داد ...^۲

۲. امام صادق (علیه السلام) فرموده: در روزهای اول آمدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مدینه، فقیران و تهی‌دستان، در مسجد زندگی می‌کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیگ غذایی را که از سنگ ساخته شده بود، آن را کنار منبر خود گذاشته بود و با غذای آن با مساکین و تهی‌دستان افطار می‌کرد. ۳۰ نفر مرد را غذا می‌داد و بعد به خانه می‌رفت و به همسران خود غذا می‌رسانید.^۳ طبق بعضی از تفاسیر، همسران آن حضرت هم در مسجد حضور داشتند اما برای غذا خوردن به خانه می‌رفتند.

نماز سریع و کوتاه

رعایت حال افراد ضعیف و ناتوان از نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا آن‌جا دارای اهمیت بود که، راضی نمی‌شد حتی عبادت هم موجب رنجش و تحمیل و تنفر و دلزدگی افراد شود، و از این ناحیه هم فشار و مشکلی برای کسی پیش آید! در این زمینه، روایات مختلفی رسیده که، مورد توجه قرار می‌دهیم:

۱. در حدیث آمده: مُعَاذُ بْنُ جَبَل، در مسجدی نماز جماعت می‌خواند و در نماز، سوره بزرگی را قرائت می‌کرد! به طوری که کسی خسته شد و نماز خود را فرادا خواند و سوار مرکب خویش شد و رفت!

این خبر به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید «مُعَاذُ» را نزد خویش خواند و با ناراحتی به او فرمود:

إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ قَتَانًا، عَلَيْكَ بِالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَدَوَاتِهَا.^۴

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۵۵۰؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۹.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۳۰؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

۳. قرب الاسناد، ص ۱۳۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۵۵؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۲۸.

بپرهیز از این که، رنج آور و فرار دهنده از دین باشی، در نماز سوره «شمس» و «ضحی» و سوره های کوچک را بخوان.
۲. آن حضرت فرمود:

إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفِ الصَّلَاةَ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرُ وَفِيهِمُ الضَّعِيفُ ...^۱

هر کس از شما امام جماعت می شود، حتماً نماز خویش را کوتاه و سبک بخواند، زیرا در میان نمازگزاران، افراد پیر، ضعیف و ناتوان، بیمار و اشخاصی که (به خار سفر، شغل و ...) کار و عجله دارند، قرار دارند.

۳. امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز ظهر و عصر را می خواند، اما دو رکعت آخر آن ها را سریع خواند، پس از پایان نماز مأمومین گفتند: ای رسول (صلی الله علیه و آله) آیا در نماز حادثه ای رخ داده بود؟ حضرت فرمود: یعنی چه؟ پاسخ دادند: دو رکعت آخر نماز را سریع و کوتاه خواندید، فرمود: «أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ؟»^۲ مگر گریه و ناله کودک - که مادر او در حال نماز بود - نشنیدید؟

۴. همچنین آن حضرت فرموده:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يَسْمَعُ صَوْتَ الصَّبِيِّ وَهُوَ يَبْكِي وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ، فَيُخَفِّفُ الصَّلَاةَ أَنْ تُعْبَرَ أُمُّهُ.^۳

هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حال نماز جماعت بود و گریه کودک را می شنید، نماز را کوتاه می خواند تا مادر برود و کودک را دریابد.

۵. امام صادق (علیه السلام) فرموده:

يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ صَلَاتُهُ، عَلَى صَلَاةٍ أَوْعَفَ مِنْ خَلْفِهِ.^۴

سزاوار است، امام جماعت نماز خود را با رعایت حال ضعیف ترین افرادی که عقب سر او هستند، بخواند.

۱۲. حلم و بردباری

حلم و بردباری و شکیبایی و خوشتن داری در مقابل تندیه ها، بد زبانی ها، دهن کجی ها، زخم زبان ها و خلاصه توهین ها، شیوه های دیگری بود که، رسول گرامی اسلام، باتوجه به ناآگاهی ها و غرض های دیگران، به منظور تربیت افراد و نیز تبلیغ مکتب و گسترش آن، عملاً آن را معمول می داشت.

قرآن کریم به او دستور داده بود: ﴿عَفُو وَكَذٰلِكَ يُخْرِجُ اللَّهُ الصِّرَافَ﴾^۵ عفو و گذشت را پیش گیر و به انجام خوبی ها دستور بده و از نادان ها، روی بگردان. بر این اساس، آن بزرگوار، در موارد متعددی که، برخورد با تندیه ها می توانست درگیری ها انفجارها و حداقل دافعه و پراکندگی ایجاد کند، حلم و بردباری را به کار می گرفت که، چند نمونه آن را می آوریم:

۱. امام باقر (علیه السلام) فرموده: یک مرد یهودی به خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و گفت: السَّامُ عَلَيْكُمْ، یعنی مرگ بر شما، پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد: «عَلَيْكَ». نفر دوم وارد شد و او این گونه سلام داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم جواب «عليك» یعنی هرچه گفتی بر خودت باد داد. اما عایشه همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از این گونه سلام کردن سخت ناراحت و برآشفته شده بود، گفت: مرگ و لعنت و نفرین نثار خود شما باد!

ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را آرام کرد و فرمود: ای عایشه! فحش اگر موجود مجسمی شود، بسیار زشت می باشد،

و بردباری و مدارا بر هر چیزی قرار گیرد، آن را زینت و عظمت می بخشد ...^۶

۲. روزی عربی بیابان گرد وارد مسجد مدینه شد تا از پیامبر (صلی الله علیه و آله) کمک مالی بگیرد، آن حضرت به او مساعدتی کرد، ولی قانع نشد و زبان به درشتی و ناروایی گشود، اصحاب سخت خشمناک شدند و می خواستند مرد عرب را تنبیه

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۶۹ و ۴۷۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۲۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۰.

۵. اعراف/ ۱۱۹.

۶. کافی، ج ۲، ص ۶۴۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۵۹.

کنند، ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مانع شد و او را به خانه برد و پذیرایی و مساعدت بیشتری کرد، مرد عرب راضی شده و سپاسگزاری نمود، اما پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او پیشنهاد کرد: برای جبران رفتار گذشته و پیش‌گیری از گزند احتمالی اصحاب، این سپاسگزاری را در جمع آنان انجام دهد، مرد عرب پذیرفت و در مسجد حضور یافت و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اظهار رضایت و سپاس نمود و آنان خوشحال شدند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به اصحاب فرمود: داستان این مرد و من، مثل کسی است که، شتر او رمیده و فراری شده بود و افرادی با سر و صدا می‌خواستند آن را دستگیر کنند و آن حیوان وحشت‌زده و فراری‌تر می‌شد، اما؛ صاحب آن، افراد را از تعقیب بازداشت و خود یک مشت علف برداشت آن را نشان حیوان می‌داد و آرام آرام آن را مهار کرد.

آری، اگر دیروز شما را آزاد می‌گذاشتم، این مرد کشته می‌شد، هم شما مرتکب خلاف شده بودید و هم او به خاطر کفر خویش، داخل آتش دوزخ می‌گردید!^۱

۱۳. به خاطر حقوق مردم

همین پیامبری که، در مورد اهانت و تجاوز به حق خویش، به منظور انتقال اصول انسانی و تربیت افراد و مصالح دیگر، بردباری و چشم‌پوشی معمول می‌داشت، برای پرورش همین ارزش‌ها، وقتی حق کسی مورد تعرض قرار می‌گرفت، به حقوق مردم تجاوز می‌گردید و احیاناً خون کسی به زمین ریخته می‌شد، سخت بر می‌آشت، فریاد می‌زد، دیگران را سرزنش می‌کرد که، چرا زمینه ظلم را فراهم کرده‌اند؟ یا به داد مظلوم نرسیده‌اند؟

در روایت می‌خوانیم:

فَإِذَا تَعَدَّى الْحَقَّ، لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ؛ لَمْ يَقُمْ لِعُصْبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْصُرَ لَهُ ...^۲

هر گاه به حریم حق عدالت تجاوز می‌شد، آن حضرت آن قدر ناراحت می‌گردید که، کسی او را نمی‌شناخت و هیچ چیز نمی‌توانست جلو خشم و ناراحتی او را بگیرد، تا این که به یاری حق بشتابد و آن را یاری کند.

در روایت دیگری آمده: در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جسد مقتولی یافت شد که، قاتل او شناخته نشده بود، آن حضرت از این جهت به قدری ناراحت شد که با خشم به مسجد رفت و بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

يُقْتَلُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَا يُدْرِي مَنْ قَتَلَهُ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اجْتَمَعُوا عَلَى قَتْلِ مُؤْمِنٍ أَوْ رَضُوا بِهِ، لَأَدْخَلْنَاهُمُ اللَّهَ فِي النَّارِ.

مردی از مسلمانان کشته می‌شود و معلوم نمی‌شود چه کسی او را کشته است؟ به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر همه ساکنان آسمان‌ها و زمین در کشتن یک مؤمن شرکت داشته باشند یا به آن راضی باشند، خداوند همه آن‌ها را داخل آتش دوزخ می‌گرداند! به خدا سوگند، کسی یک شلاق از روی ظلم به کسی نمی‌زند، مگر این که در آتش دوزخ مثل همان شلاق به او زده خواهد شد، به خدا سوگند، کسی با ما اهل بیت (علیهم السلام) بغض نمی‌ورزد، جز این که وارد آتش دوزخ خواهد شد.^۳

بدین ترتیب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با خشم و فریاد و سخنرانی خویش، عملاً نگرانی خود و مسئولیت مسلمانان را در مورد یک قتل و خون به ناحق ریخته شده‌ای اعلام کرد، تا همگان این مسئولیت سنگین و ناپسندی و زیان قتل و فرار قاتل را به عنوان یک مسئولیت خطیر مسلمانان درک کنند و در مقام دفاع از مظلوم برآیند.

۱۴. ساده‌زیستی

ساده‌زیستی و زندگی بدون تشریفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، برخوردها و معاشرت‌های صادقانه و بی‌پیرایه، و روابط بی‌آلایش و برادرانه آن حضرت، مهم‌ترین نقش را در تأثیرگذاری و جذب و سازندگی افراد مختلف داشته است. اگر مقام عظیم پیامبری را با آن فضائل و امتیازات و شکوه درخشان انسانی در نظر بگیریم، و ذهنیت‌هایی را که، افراد به خصوص یهودیان، از پیشوایان دینی، رجال سیاسی، شیوه قبایل و مقامات اجتماعی داشتند، در نظر مجسم کنیم و از طرف دیگر به

^۱. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۴۹؛ خلاق زندگی، ص ۲۶۱، اثر دیگر مؤلف.

^۲. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۶۰.

^۳. امالی المفید، ص ۱۲۶؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۸۴؛ سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۸.

یاد بیاوریم، اعراب بیابانی و مردمی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان آنان ظهور کرده بود، دارای چه ابتذال و انحطاط فکری و فرهنگی‌ای بودند، تأثیر ساده‌زیستی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را، در جذب و رشد اخلاقی آنان بهتر احساس می‌کنیم. درباره این منش ارزشمند و شیوه تأثیرگذار تبلیغی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، داستان‌ها، شواهد و نمونه‌های فراوانی را تاریخ ثبت کرده است که، به منظور بهره‌وری از آن‌ها، برخی را یادآور می‌شویم:

۱. پیامبر (صلی الله علیه و آله) جلسه‌هایی را که با یاران تشکیل می‌داد، به صورت حلقه و دایره‌وار بود، تا بالا و پایینی نداشته باشد، همگان در یک سطح باشند و کسی احساس غرور یا تحقیر و زبونی نکند.

انس بن مالک می‌گوید:

كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ (صلی الله علیه و آله) جَلَسْنَا حَلَقَةً^۱.

هر وقت به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌رسیدیم و جلسه تشکیل می‌دادیم، حلقه‌وار می‌نشستیم.

در باره این نوع نشستن صادقانه و بدون تشریفات، ابوذر غفاری می‌گوید:

روش همیشگی پیامبر (صلی الله علیه و آله) این طور بود که، در میان صف اصحاب می‌نشست، و اگر شخصی غریبی وارد می‌شد او را نمی‌شناخت تا این که سؤال می‌کرد: کدام یک از شما محمد (صلی الله علیه و آله) است؟ و ما از آن حضرت تقاضا کردیم و برای رفع این مشکل موافقت کرد، سکوی کوتاهی از گل ساختیم و آن بزرگوار، از آن پس روی آن می‌نشست و ما، در دو طرف او می‌نشستیم.^۲

۲. امام صادق فرموده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به هر خانه یا مجلسی وارد می‌شد، در نزدیک‌ترین جای محل ورود خود می‌نشست.^۳

در بیان دیگری آمده:

إِنَّهُ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَقَامَ لَهُ ...^۴.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این که کسی جلو پای او بلند شود کراهت داشت، به همین جهت افراد جلو پای او را بلند نمی‌شدند، تا موجب ناراحتی او را فراهم نیاورند.

آن حضرت می‌فرمود:

لَا تَقُومُوا، كَمَا تَقُومُ الْأَعَاجِمُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ^۵.

آن طور که، غیر عرب‌ها با تشریفات نامناسب بعضی برای دیگران قیام و تعظیم می‌کنند، شما مرتکب نشوید.

به منظور مبارزه با چنین روحیه خود محورانه و زحمت‌ساز و پیش‌گیری از گسترش خوی غرورآمیز و تفرعن صفتی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ، فَلْيَتَبَوَّءَ مَقْعَدَهُ فِي النَّارِ^۶.

هر کس دوست داشته باشد، افراد برای او قیام و احترام کنند، جایگاه خویش را در آتش دوزخ قرار داده است!

۳. در باره حرکت و رفت و آمد آن حضرت می‌خوانیم:

وَيَمْشِي بَيْنَ أَعْدَائِهِ وَحَدَّهُ بِالْأَحَارِسِ^۷.

با وجود این که دشمن داشت، در میان مردم بدون نگهبان رفت و آمد می‌کرد.

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۹؛ محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۵۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۶۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

۵. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

۶. همان.

۷. محجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۲۵.

۴. به طور کلی، در سیره عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگونه تشریفات و زحمت‌سازی که موجب آزرده‌گی و انزجار مردم گردد، محکوم شده و آن حضرت فرموده است:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَالْأَتَقِيَاءِ بُرَاءٌ مِنَ التَّكْلِيفِ.^۱

ما، جماعت پیامبران و اولیا و پرهیزکاران، همگی از تکلف بی‌جا و به زحمت انداختن دیگران متنفر و بیزاریم.

۵. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد مدینه بود که، عدی بن حاتم سخاوتمند معروف عرب و رئیس قبیله بزرگ «طی» از شام به حضور آن حضرت رسید، وقتی همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی خانه آن حضرت می‌رفتند، عدی مشاهده کرد که پیرزن لاغر و فرتوتی جلو پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را گرفت، و مدتی به سؤال و جواب مشغول شد و آن حضرت با حوصله و مهربانی جواب او را می‌داد، عدی با دیدن آن صحنه پیش خود گفت: این روش پادشاهان و قدرت‌مداران دنیایی نیست. عدی، وقتی به خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شد، وضع زندگی را بسیار ساده و بی‌پیرایه یافت، آن‌جا فقط یک توشک وجود داشت که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با اصرار، عدی را روی آن نشاند و خود روی زمین نشست! عدی این روش را هم از منش پیامبران دانست نه روش پادشاهان و حاکمان دنیایی ...

اما، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، فرمود: اکنون تو وضع مسلمانان را فقیرانه می‌بینی و دشمنان آنان فراوان هستند و این جهات نباید موجب نگرانی تو از مسلمانان شدن باشد! به خدا سوگند طولی نخواهد شد، دشمنان آنان چنان سرکوب خواهند شد و امنیتی به وجود می‌آید که، یک زن به تنهایی بتواند از عراق تا حجاز مسافرت کند و کسی مزاحم او نگردد. به خدا سوگند، به زودی کاخ‌های سفید «کابل» در اختیار مسلمانان قرار خواهد گرفت.

عدی بن حاتم، با میل و رغبت مسلمان شد و تا آخر عمر هم به اسلام وفادار ماند و سال‌ها بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم آن‌چه را آن حضرت بیان کرده بود مشاهده نمود.^۲

آری، شیوه‌های تبلیغی و ارشادی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مراحل مختلف چنین بود، همان‌طور که قرآن به او دستور داده بود، تذکر دهنده و معلم و مرشد بود و در مورد ایمان آوردن افراط، اجبار و سلطه‌جویی نداشت^۳ و به کارگیری روش‌های روش‌های آموزشی و فرهنگی او که در حوزه رفتار و عمل نمودار می‌گشت، جاذبه و سازندگی بهتری داشت.

جلسه سوم: ضرورت، اهمیت، فعالیت مخالفان

هنر تبلیغ و سخنرانی فصل اول و دوم، تبلیغ در قرآن و حدیث فصل

اول و دوم، منابع دیگر: قرائتی، امام موسی صدر، رهبر و سایه‌ها

اهمیت سخن و سخنوری

سخن، یکی از نعمت‌های بزرگ پروردگار عالم است و سخنوری، یکی از ابزارهای مهم ارتباطی انسان‌ها. نقش سخنوری را در آگاهی‌دهی، شورآفرینی، هدایت‌بخشی و خلاصه‌سازی جوامع بشری، نمی‌توان نادیده گرفت، بدین‌جهت در این فصل، نقش سخنوری را در آگاهی‌بخشی و احیاء و نیز در پیروزی برخی از جنگ‌ها، با استفاده از متون اسلامی، مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. امتیاز نطق و بیان

خرد و اندیشه، از مواهب الهی بر انسان و امتیاز او بر سایر موجودات ذی‌حیات است. بیان؛ موهبت بزرگ دیگری است که، انسان نیازها و معارف درونی خویش را بدان وسیله، ابراز می‌دارد.

اگر انسان از نعمت عقل و اندیشه بی‌بهره بود، در ردیف سایر جانوران و گاهی پست‌تر قرار می‌گرفت، و اگر نطق و بیان نداشت در ابراز خواسته‌ها و انتقال معلومات خویش به دیگران ناتوان می‌ماند و از افادۀ به خلق نیز محروم می‌گردید. امام علی (علیه السلام) در بارۀ دو امتیاز اندیشه و خردمندی، و نیز قدرت بیان و منطق انسان و کاربرد آن‌ها فرموده است:

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴؛ سنن النبی، ص ۶۳

۲. السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳. «فذكر انما انت مذكر، لست عليهم بمصيطر»؛ غاشیه / ۲۱ و ۲۲.

لِلْإِنْسَانِ فَضِيلَتَانِ: عَقْلٌ وَ مَنْطِقٌ؛ فَبِالْعَقْلِ يَسْتَفِيدُ وَ بِالْمَنْطِقِ يُفِيدُ.^۱

دو فضیلت و برتری، از مزایای انسان است: عقل و منطق، با نیروی عقل؛ حقایق را فرا می‌گیرد و خود بهره‌مند می‌شود، و با قدرت منطق و بیان، معلومات خویش را به دیگران می‌آموزد و آنان را بهره‌مند می‌گرداند.

در بارهٔ نقش «زبان» که ابزار مؤثر نطق و بیان مفید پیام است، می‌خوانیم: یک روزی امام علی (علیه السلام) به «جَعْدَه بن هُبَيْرَة مخزومی» فرزند خواهر خویش «امّ هانی» دستور داد: برای گروهی خطابه ایراد کند، جَعْدَه بر منبر قرار گرفت، اما از ادای سخنرانی ناتوان ماند، آن‌گاه امام خود بر عرشهٔ منبر نشست و خطابهٔ بلیغی ایراد فرمود که بخشی از آن عبارت است از:

أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ بَضْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسَعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ إِذَا امْتَنَعَ، وَ لَا يُمْهِلُهُ النُّطْقُ إِذَا اتَّسَعَ، وَ إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ.^۲

این را بدانید! که زبان پاره‌ای از تن و جان است، هرگاه ذهن از روی ناتوانی در ردیف کردن معانی امتناع ورزد، زبان در دهان به گردش در نمی‌آید، آن‌گاه که دامنهٔ معانی گسترده گردد، سخن مهلت نمی‌دهد و آرام نمی‌گیرد، و ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) امیران و سالاران سخنوری هستیم، که نهال آن در وجودها ریشه می‌گیرد و شاخه‌های آن بر سر ما سایه می‌گستراند و باروری سنگین دارد.

امام صادق (علیه السلام) در آموزش‌های توحیدی خویش به صحابی خود «مفضل بن عمر» از جمله نعمت‌های خداوندی بر انسان را، موهبت پراهمیت نطق و بیان شمرده و می‌فرماید:

تَأْمَلْ يَا مُفْضِلُ، مَا أَنْعَمَ اللَّهُ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ بِهِ عَلَى الْإِنْسَانِ، مِنْ هَذَا النُّطْقِ الَّذِي يُعَبِّرُ بِهِ عَمَّا فِي ضَمِيرِهِ وَ مَا يَخْطُرُ بِقَلْبِهِ وَ يُنْتِجُهُ فِكْرُهُ، وَ بِهِ يَفْهَمُ مِنْ غَيْرِهِ مَا فِي نَفْسِهِ ...^۳

ای مفضل! در بارهٔ نعمت نطق و بیان که، خداوند به انسان اعطاء فرموده، دقت کن که، چگونه چیزهایی را که در باطن دارد بیان می‌کند و آنچه را به خاطر او رسیده و نتیجهٔ فکر اوست، به زبان می‌آورد و نیز به وسیلهٔ سخن گفتن، چیزهایی را از غیر خود می‌فهمد که در ضمیر او نهفته است.

امتیاز نطق و بیان، که با «ابزار زبان» صورت می‌گیرد، آن‌چنان در نمودار ساختن شخصیت متعالی انسان و در جهت پیام‌رسانی و تعالی بخشی به دیگران، نقش طراوت‌آفرینی و زیبایی‌پروری دارد که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

الْجَمَالُ فِي اللِّسَانِ.^۴

زیبایی انسان، در زبان او نهفته است.

همچنین آن حضرت فرموده:

جَمَالُ الرَّجَالِ فِي فَصَاحَةِ اللِّسَانِ.^۵

امام علی (علیه السلام) هم فرموده:

الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.^۶

شخصیت انسان، زیر زبان او نهفته است. (که با سخن گفتن آن را به نمایش می‌گذارد).

آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است، بر درگاه جان

چون که بادی؛ پرده را در هم کشید سر صحن خانه، بر ما شد پدید

کاندر آن خانه، گهر یا گندم است گنج زر، یا جمله مار و کژدم است^۷

^۱ غرر الحکم و درر الکلم، ترجمهٔ محمد علی انصاری، ج ۲، ص ۵۸۳، ح ۳۹.

^۲ نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبهٔ ۲۳۳، ص ۳۵۴؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبهٔ ۲۲۴، ص ۷۲۹.

^۳ بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۵۷؛ سفینه البحار، چاپ قدس، ج ۴، ص ۵۲۱.

^۴ تحف العقول، ص ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳.

^۵ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

^۶ گفتار امیر المؤمنین علی (علیه السلام)، ترجمهٔ غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۳۱۱.

^۷ مثنوی معنوی، ص ۱۳۱۱.

و بالاخره، شیخ مصلح‌الدین، سعدی شیرازی هم سروده است:
 زبان در دهان، ای خردمند چیست؟ کلیـــد در گنج صاحب‌هنر
 چو در بسته باشد، چه داند کسی؟ که جوهر فروش است، یا پبله‌ور؟^۱
۲. راه انبیاء (علیهم السلام)

خطابه و سخنوری، کار در خور اهمیتی بوده که، پیامبران الهی در قلمرو رسالت خویش، بسیار از آن بهره می‌جسته‌اند و ابلاغ پیام می‌کرده‌اند.

در تاریخ می‌خوانیم: «أَوَّلُ مَنْ خَطَبَ عَلَى الْمِنْبَرِ إِبْرَاهِيمُ (علیه السلام) حِينَ أَسْرَ لُوطُ وَ اسْتَأْسَرَتْهُ الرُّومُ، فَغَزَا إِبْرَاهِيمُ (علیه السلام) حَتَّى اسْتَنْقَذَهُ مِنَ الرُّومِ».^۲

نخستین کسی که بر منبر خطابه ایراد کرد، حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود، آن‌گاه که، لوط و همسر او را رومیان اسیر کردند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) سخنرانی کرد (افراد را جمع نمود) و جنگ کردند و لوط و همسر او را از اسارت نجات دادند. همچنین حضرت شعیب پیغمبر (علیه السلام) به خاطر سخنرانی‌های فراوان بر سر هر کوی و برزن، به منظور مبارزه با سرمایه‌داری و مفاسد اقتصادی آن و سماجت و سرسختی در این راه، لقب: «خَطِيبُ الْأَنْبِيَاءِ (علیه السلام)» را گرفته است.^۳ پیامبر عالی‌قدر اسلام هم - که بعد توضیح بیش‌تری خواهیم داد - خطابه و بیان معارف خویش را، در سر لوحه امور قرار داده است. اما موضوعی که در این رهگذر باید حجت دینی برای آگاهان و عالمان دین قرار گیرد و رسالت سخنوری و بیان معارف توحیدی را سرعت و قوت بیش‌تری بخشند، تا «وراثت انبیاء - علیه السلام» تحقق عینی یابد، توصیه‌ها و پیام‌ها و رهنمودهایی است که، از سوی پیشوایان بزرگوار اسلام ارائه گردیده، که به منظور توجه بیش‌تر به اهمیت رسالت سخنوری، احادیثی را مورد اشاره قرار می‌دهیم:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرموده:

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ

عالمان، وارثان پیامبران (علیه السلام) هستند.

۲. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ الرَّسْلِ عَلَى الْعِبَادِ مَا لَمْ يُخَالِطُوا السُّلْطَانَ وَ يُدْخِلُوا فِي الدُّنْيَا.^۴

عالمان، امینان پیامبران (علیه السلام) بر بندگان هستند، تا مادامی که خود را به قدرت نیالوده‌اند و دخالت در امور مادی نکرده‌اند.

۳. امام صادق (علیه السلام) فرموده:

الْعُلَمَاءُ مَنَارٌ، وَالْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ، وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ.^۵

عالمان، مشعل‌های نورانی، و پرهیزگاران دژهای محکم و اوصیاء، سروران مردم می‌باشند.

۴. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

الْعُلَمَاءُ مَصَابِيحُ الْأَرْضِ وَ خُلَفَاءُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ وَرَثَتِي وَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ.^۶

عالمان، چراغ‌های زمین و جانشینان پیامبران (صلی الله علیه و آله) و وارثان من و انبیاء هستند.

۵. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

الْعُلَمَاءُ أُمَنَاءُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ.^۷

^۱. کلیات شیخ اجل سعدی شیرازی، دیباچه، ص ۵، تصحیح دکتر مظاهر مصفا.

^۲. تفسیر الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۱۵.

^۳. مع الأنبياء فی القرآن الکریم، ص ۱۱۹، ج ۵.

^۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۳، باب صفة العلم، ج ۲.

^۵. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۸۳ و ۲۰۴.

^۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳.

^۷. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۳۵ - ۱۳۴.

عالمان و دانایان، امینان خدا در میان بندگان خدا هستند.

۶. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

إَتَّبِعُوا الْعُلَمَاءَ فَإِنَّهُمْ سُرُجُ الدُّنْيَا وَ مَصَابِيحُ الْآخِرَةِ.^۲

از عالمان پیروی کنید، زیرا آنان چراغ‌های دنیا و مشعل‌های تاریکی آخرت می‌باشند.

بر اساس این دسته از احادیث، آگاهان و عالمان دین، وارثان و امانت‌دارانی هستند که، با بیان و گفتار خویش، کار «منار» یعنی وسیله نورافشانی، «مصابیح» و «سُرُج» یعنی مشعل‌داری و چراغ‌بانی خود را به منظور راهنمایی و هدایت خلق به سامان می‌رسانند.

۳. در آغاز دعوت

پیامبر عالی‌قدر اسلام هم، دعوت خویش را با سخنرانی آغاز کرد، او در بازار «عُکَاظ» این‌گونه به سخن پرداخت:

أَيُّهَا النَّاسُ! قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا وَ تُنَجِّحُوا.^۳

ای مردم! بگویند لا اله الا الله، تا به نجات از بت‌پرستی و سعادت‌مندی برسید.

امام علی (علیه السلام) روز جمعه ۲۵ ذی‌حجه سال ۳۵ هجری، وقتی مردم در مدینه با او بیعت کردند، امامت خویش را با این خطابه آغاز کرد:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ الْخَيْرِ وَالْشَّرِّ، فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا.^۴

خدای سبحان، کتابی را نازل فرموده که، میان خیر و شر تفکیک می‌کند، بنا بر این؛ راه خیر و صلاح را برگزینید تا هدایت یابید.

۴. افشاگری و پیام‌رسانی

اطلاع‌رسانی، آگاهی‌بخشی و احیاگری مکتب و معارف و افشای ماهیت دشمنان اسلام، مسایل مهمی بوده‌اند که، پیشوایان و بزرگان اسلام از سخنوری برای نیل به آن بهره فراوان جسته و اهمیت و نقش خطابه را به سامان برده‌اند. نمونه‌های چنین سخنرانی‌هایی، عبارتند از:

۱. خطابه‌های معروف و مهم حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مسجد مدینه و در جمع زنان انصار، به سال ۱۱ هجری، به منظور دفاع از حق امامت علی (علیه السلام)؛ استرداد فدک و افشای ماهیت غاصبان.^۵

۲. خطابه معروف و افشاگرانه حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) پس از واقعه کربلا، در مسجد جامع شام، در حضور جمعیت فراوانی که «یزید بن معاویه» آنان را به منظور پیروزی و نمایش قدرت خویش گرد آورده بود، و امام (علیه السلام) حقانیت و عظمت حضرت سید الشهداء، (علیه السلام) را تبیین نمود.^۶

۳. خطابه‌های آتشین حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) دخت قهرمان علی (علیه السلام) در بازار کوفه و مجلس «یزید بن معاویه» به سال ۶۱ هجری، به منظور پیام‌رسانی قیام امام حسین (علیه السلام) و افشای ماهیت حزب اموی.^۷

۵. به هنگام نبرد با دشمن

به هنگام شروع جنگ‌ها، در کوران جنگ و به هنگام سختی‌ها، محاصره‌ها و هجوم سنگین دشمن در میدان‌های جنگ، خطابه‌ها و سخنرانی‌های امیدوارکننده، مهیج، مقاومت‌بخش و شورآفرین، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و اهمیت شگرف خود را به اثبات رسانده است. از باب نمونه:

۱. همان.

۲. همان.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴.

۴. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۶۲، ص ۲۴۲؛ تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۴۵۷.

۵. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۳ - ۲۲؛ معانی الاخبار، ص ۳۵۵؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۹.

۶. مقتل خوارزمی، بلاغة الامام علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۱۰۴ و ۹۹.

۷. لهوف، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵؛ زینب قهرمان دختر علی (علیه السلام)، ص ۲۳۵.

۱. امام علی (علیه السلام) در جنگ «صفین» به سال ۳۶ هجری، وقتی ارتش «معاویه بن ابی سفیان» نهر آب را در محاصره خود قرار داده بود و سپاه امام علی (علیه السلام) در مضیقه بی‌آبی و سختی و مخاطره قرار گرفت، آن حضرت برای تهییج سپاه و آزادی آب، خطابه مهم و کوتاه و شورآفرینی را بدین شرح ایراد فرمود، که موجب پیروزی گردید:

قَدْ اسْتَطَعْمُوكُمُ الْقِتَالَ فَأَقْرُوا عَلَى مَذَلَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ، أَوْ رَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوُّوا مِنَ الْمَاءِ، فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ ...^۱

لشکر دشمن آماده شده و شما را به جنگ می‌خوانند، پس شما یا خواری را بپذیرید و شکست بخورید و به از دست دادن موقعیت شرافت خویش تن در دهید، یا شمشیرها را از خون دشمن سیراب سازید تا سیراب شوید، بدانید که خوار شدن و زنده ماندن شما مرگ و مردن است و کشته شدن و پیروز گردیدن شما، زندگی واقعی خواهد بود.

پس از پایان این خطابه، دوازده هزار نفر خود را برای آزاد سازی آب آماده کردند و با کمترین تلفات، پیروزی را به دست آوردند.^۲

۲. طارق بن زیاد، نماینده و فرمانده سپاه ۱۲ هزار نفری «موسی بن نصیر» در عصر «ولید بن عبدالملک مروان» به سال ۹۲ هجری، در برابر ارتش یکصد هزار نفری «رودریک» حاکم مسیحی، در «جزیره خضراء» دستور داد: کشتی‌های جنگی که وسیله حمل و نقل لشکر و امکانات بود را، آتش بزنند، آن‌گاه خطابه شورانگیزی را بدین شرح برای افراد تحت فرمان خویش ایراد کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ الْمَقَرَّ الْبَحْرُ وَرَأَيْكُمْ وَ الْعَدُوَّ أَمَامَكُمْ، وَ لَيْسَ لَكُمْ وَ اللَّهُ إِلَّا الصَّدَقَ وَ الصَّبْرَ، وَ أَعْلَمُوا أَنَّكُمْ فِي هَذِهِ الْجَزِيرَةِ أَضِيعُ مِنَ الْإِتْمَانِ فِي مَادِيَةِ اللَّأْنَامِ، وَ قَدْ اسْتَقْبَلَكُمْ عَدُوُّكُمْ بِجَيْشِهِ وَ أَسْلَحَتِهِ وَ أَقْوَاتِهِ الْمَوْفُورَةِ، وَ أَنْتُمْ لَا وَزَرَ لَكُمْ إِلَّا سِيُوفُكُمْ وَ لَأَقُوتَ لَكُمْ إِلَّا مَا تَسْتَخْلِصُونَهُ مِنْ أَيْدِي عَدُوِّكُمْ.^۳

ای مردم! دیگر راه فرار کجاست؟ عقب سر شما دریاست و در مقابل شما افراد دشمن صف کشیده‌اند. به خدا سوگند؛ شما جز صداقت و مقاومت چاره‌ای ندارید، اما این را بدانید که، شما در این جزیره، از یتیمانی که بر سفره فرومایگان می‌نشینند؛ ذلیل‌تر و زبون‌ترید. در حالی که دشمن انبوه شما با سلاح زیاد و مواد خوراکی فراوان است، و شما جز شمشیرهای خویش یاوری ندارید، و قوت و غذای شما هم، همان چیزی است که، با جنگ و پیروزی آن را از چنگ دشمن خویش، بیرون می‌کشید.

این خطابه هم، موجب پیروزی سپاه ۱۲ هزار نفری «طارق بن زیاد» بر ارتش یکصد هزار نفری «روم» و برقراری حکومت اسلام به مدت هشت قرن - قرن دوم تا قرن نهم هجری - بر بخش عمده اروپا گردید.^۴

آزادیت؛ به دسته شمشیر بسته است	مردان همیشه، تکیه خود را بدو کنند
در آندلس، نماز جماعت شود به پای	در قادیسیه، چون که ز خون‌ها، وضو کنند
قانون خلقت است که، باید شود ضعیف	هر ملتی، به راحتی و عیش خو کنند. ^۵

۶. پاداش معنوی

در باره سخنوری که، اصولاً کاربرد آن، هدایت خلق و سازندگی و تعالی انسان‌هاست، طبق روایات متعددی، پاداش معنوی فراوانی بیان گردیده که، چند مورد آن را مطرح می‌کنیم:

۱. امام صادق (علیه السلام) فرموده:

لَا يَتَكَلَّمُ أَحَدٌ بِكَلِمَةٍ هُدًى فَيُؤْخَذُ بِهَا؛ إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ مَنْ أَخَذَ بِهَا ...^۶

هر کس به سخن هدایت‌گرانه‌ای لب بگشاید و مورد توجه و عمل قرار گیرد، پاداش همان کسی را که، بدان عمل کرده، خواهد داشت.

^۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵۱، ص ۸۸.

^۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۲۳.

^۳. وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۴۴؛ آندلس، آیتی، ص ۱۲.

^۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، جزء ۸، ص ۸۲.

^۵. بهار ادب، خاکپور سلماسی، ص ۱۷۷، مقتول ۱۲۹۸ هـ در آذربایجان به دست اقوام خود.

^۶. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۰.

۲. امام علی (علیه السلام) فرموده: وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به «یمن» اعزام می‌داشت، فرمود: **وَ أَيْمُ اللَّهِ، لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ يَدَيْكَ رَجُلًا، خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ، وَ لَكَ وَلَؤُهُ يَا عَلِيٍّ**^۱. به خدا سوگند، اگر خدای متعال یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو با ارزش‌تر است؛ از آنچه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند و تو، بر چنین کسی حق ولایت و سرپرستی داری.

۳. ابو بصیر، می‌گوید: تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۲ هر کس یک نفر را زنده کند، مثل این است که، همه مردم را زنده کرده است^۳، از امام صادق (علیه السلام) سؤال کردم، آن حضرت فرمود: **مَنْ اسْتَخْرَجَهَا مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ**^۴. منظور از زنده کردن این است که، کسی دیگری را از وادی کفر و گمراهی نجات دهد و به ساحل ایمان برساند.

۴. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: **مَنْ أَسْلَمَ عَلَيَّ يَدَيْهِ رَجُلٌ، وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ**^۵. هر کس، به دست او یک نفر اسلام آورد، بهشت بر او واجب می‌گردد.

بنا بر این، سخنوری و بیان معارف اسلام، با توجه به ویژگی‌هایی که در بالا بیان شد، دارای چنین ارزش و اهمیت والایی است و این همه پاداش انسانی و معنوی را نیز در پی خواهد داشت.

بی‌جهت نیست که، عارف بزرگ «عبدالرحمان جامی» سروده است:

سخن از عرش برین، آمده است	بهر پاکان، به زمین آمده است
نیست در کان، گهری بهتر از این	یا در امکان، هنری بهتر از این
به سخن زنده شود، نام همه	به سخن پخته شود، خام همه
دل اگر تشنه به آب سخن است	پخته و خام، خراب همه است
طبع ما، خرم، از اندیشه اوست	خرم آن کس که، سخن پیشه اوست ^۶ .

و بالاخره، امام رضا (علیه السلام) در پاسخ «ابن سکیت» که در باره تفاوت ابزارهای تبلیغی و پیام‌رسانی پیامبران (علیهم السلام) از آن حضرت سؤال می‌کند و می‌گوید: «وَبَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْكَلامِ وَ الْخُطْبِ ...». یعنی، چرا ابزار تبلیغی محمد (صلی الله علیه و آله) با سخنرانی و بیان و کلام صورت می‌گرفت؟ فرموده است: چون در آن زمان سخنرانی و خطابه رونق فراوانی داشت و پیامبر نیز می‌بایست، از این ابزار که مناسب با نیازها و شرایط زمان بود استفاده کند و پیام رسالت خویش را به دیگران منتقل نماید^۷.

جرجی زیدان نیز، در باره عظمت و شهرت و کاربرد خطابه و سخنوری در صدر اسلام و افرادی که در این هنرمندی و مهارت، به عنوان و توانایی و کارایی چشمگیری دست یافته و از خویش آثار مفیدی پدید آورده بودند، مطالب جالب و قابل مطالعه‌ای دارد و از جمله؛ خطابه‌های عمیق و هنرمندانه و فراوان امام علی (علیه السلام) و شرح‌هایی را که بر آن‌ها نوشته شده، مورد ستایش و تعمق قرار می‌دهد^۸ که برای افرادی که در این زمینه فعالیت می‌کنند، قابل مطالعه است.

به هر حال سخنرانی اصولاً کار تبلیغ و بیان تعالیم الهی را عهده‌دار است و گاهی هم عملاً یک سنت‌شکنی باورها و پندارهای غلط اجتماعی است که، هزینه زیادی برمی‌دارد. چنان‌که پیامبران پیش از اسلام هم، به این رسالت سنگین و پر مخاطره عمل می‌کرده و بیم و ناراحتی آن را به جان می‌خریده‌اند.

قرآن کریم، در این باره می‌فرماید:

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۶؛ النوادر للراوندي، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۶۷.

۲. مائده / ۳۲.

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱.

۴. کنز العمال، ج ۴، ص ۳۰۶.

۵. مثنوی هفت اورنگ، سبحة الاسرار، ص ۴۶۳.

۶. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۳ و ج ۲، ص ۵۵.

۷. تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ۱، ص ۱۸۷.

﴿الَّذِينَ يُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۱ پیامبران پیشین، کسانی بودند که، تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند، و (فقط) از او می‌ترسیدند و از هیچ کس جز خدا واهمه‌ای نداشتند و همین بس که، خداوند حسابگر (و پاداش‌دهنده اعمال آن‌ها) است. ﴿

۲ هنر سخنوری و خطابه

سخنوری هنر است و سخنور، هنرمند و در این زمان که ابزارهای اطلاع‌رسانی و تحولات فرهنگی شرایط را دگرگون ساخته، توجه به «هنر بودن سخنوری» بیش از پیش احساس می‌شود. منظور از تعدد «ابزارهای اطلاع‌رسانی» این است که، دیگر پیام‌رسانی، به کرسی خطابه و شیوه‌های سنتی گفتاری منحصر نیست و منظور از «تحولات فرهنگی» این است که، عموماً مخاطبان پیام سخنور را، به صرف تعبّد نمی‌پذیرند! سخنوری را «هنرمندی» دانستیم، بدین خاطر در کنار ۳۹ تعریفی که برای «هنر» یافته و ملاحظه کرده‌ایم، هنر را این‌گونه تعریف می‌کنیم: هنر، احساس و دریافت مفاهیم و جوهر زیبایی و انتقال آن، به دیگران است. هنرمند هم عموماً با دیگران، سه تفاوت و امتیاز عمده دارد:

الف) از احساس و ادراک برتری برخوردار است.

ب) تلقی وی از مفاهیم و معارف نسبت به دیگران، تلقی و دریافت عمیق‌تری است.

ج) در مورد نمایش و انتقال مفاهیم زیبایی به دیگران، توانایی لازم را نیز دارا می‌باشد.

تعریف خطابه

اگرچه «ارسطو» ملقب به «معلم اول» (۳۸۴ - ۳۲۲ ق. م) از حکمای یونان قدیم، خطابه را از «صناعات خمس» شمرده و در علم منطق آورده و از این لحاظ مسایل آن را مورد بررسی قرار داده، اما با توجه به تحولات اجتماعی و روان‌شناختی و جامعه‌شناختی روز، تعریف ارسطو را از خطابه و نظریه‌های دیگران را نیز در این باره آورده و سپس به تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌پردازیم:

۱. ارسطو، می‌گوید: خطابه، قوه مشاهده وسایل موجود اقناع، در قضیه مورد سنجش است.^۲

۲. حکما و منطقین، می‌گویند: خطابه، یک سلسله قیاساتی است که، از مظنونات و مقبولات ساخته شده باشد و به منظور ترغیب شنوندگان، به اموری که در معاش و معاد مؤثر است، ایراد گردد.^۳

۳. خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد: خطابت، صنعتی علمی است که، با وجود آن ممکن باشد اقناع جمهور، در آنچه باید برای ایشان تصدیق حاصل شود، به قدر امکان.^۴

۴. دکتر محمد خوانساری می‌نویسد: خطابه، عبارت است از سخنی که، در جمع، برای برانگیختن آنان ایراد گردد و فن خطابه، صنعتی است که، آیین و روش توفیق در اقناع را می‌آموزد.^۵

۵. خطابه، هنر سخنوری، جهت ترغیب، تصرف و نفوذ در عواطف و عقول عموم مخاطبان و اقناع آنان است.^۶

با توجه به این‌که تعریف باید «جامع افراد و مانع اغیار» باشد، و تعریف شماره پنج را برگزیدیم، ضمن احترام به نظریه‌های فوق، اکنون جامعیت و مانعیت تعریف شماره پنج را بررسی می‌کنیم:

۱. هنرمندی

۱. احزاب / ۳۹.

۲. فن خطابه / ارسطو، ریطوقیا، ص ۲۳.

۳. الخطابه، ص ۲۰؛ اصول و مبانی سخنوری، ص ۳۶.

۴. اساس الاقتباس، ص ۵۲۹.

۵. منطق صوری، ص ۲۳۲.

۶. تعریف مؤلف.

خطیب و سخنور را «هنرمند» دانستیم و در بالا هم تعریف مناسب «هنر» را ارائه کردیم. بر این اساس، سخنور هنرمند کسی است که، در مورد مخاطب‌شناسی، انتخاب موضوع سخن، شیوه شروع سخنرانی، دسته‌بندی مطالب، استخدام واژگان و لغات مناسب، رعایت فراز و نشیب لازم، تحرک‌آفرینی، جذابیت معارف، جمع‌بندی متناسب، پیام‌رسانی مطلوب و بالاخره آهنگ گیرا و دلنشین و نقش‌آفرینی ماهرانه و سازندگی در زندگی، از ذوق سلیم و توانمندی چشمگیر فنون هنری برخوردار باشد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ سِحْرًا^۱

بعضی از بیان‌ها، جادویی و مسحورکنندگی دارد.

۲. هنر گفتاری

سخنوری، هنر گفتاری است. این قید در تعریف فوق «هنر نوشتاری» را خارج می‌کند. بنا بر این، اگر کسی از آغاز تا پایان سخن، نوشته‌ای را برای مخاطبین قرائت کند، اگرچه دکلمه یا مقاله عمیق و ادیبانه‌ای بوده، و مطالب مفید و تأثیرگذاری هم باشد، بر اساس تعریف فوق، او سخنور نیست و کار او هم سخنوری تلقی نمی‌گردد.

البتّه، این قاعده کلی است امّا:

مَا مِنْ عَامٍ إِلَّا وَقَدْ خُصَّ^۲

هر قاعده عامی، تخصیص می‌خورد و استثنایی دارد.

بنا بر این، اگر کسی بخواهد کنفرانس علمی بدهد، یا در یک سخنرانی ۳۰ تا ۴۵ دقیقه‌ای، مثلاً ۵ دقیقه، حدیثی، سخن دانشمندی، اعتراف موافق یا مخالفی و ارائه آمار مستندی را از روی نوشته بخواند، عملی استثنایی و مطلوب است، و با آن اصل کلی منافاتی ندارد.

۳. تصرف و نفوذ

سخنور باید مهارت و قدرت ترغیب، تصرف، تحرک، نفوذ و تأثیرگذاری سازنده بر عموم مخاطبین را داشته باشد و این تأثیرگذاری، هم روی عواطف و هم روی عقلانیت شنوندگان صورت گیرد.

بنا بر این، کلی‌گویی‌های ملال‌آور و بی‌تأثیر، سخن گفتن‌های معمولی و کوچه بازاری و سرگرمی‌آور یا اغواکننده یا تأثیرگذار، روی عواطف صرف یا عقلانیت محض و گفتارهای وقت‌گیر و بی‌تأثیر؛ از این تعریف خارج است.

۴. سخن با عموم

قید «عموم مخاطبین» در تعریف «هنر خطابه» شامل حال سخنور ماهر می‌شود که، از سفره سخن او، عموم شنوندگان به فراخور استعدادهای خویش پیامی دریافت دارند و بهره‌ای برگیرند.

بنا بر این، کلاس‌داری آموزشی و سخنرانی‌های تخصصی برای گروه خاصی مانند: کودکان، زنان، جوانان، بیماران، سالمندان، زندانیان، معلولان، بی‌سوادان و همچنین ایراد سخن برای دانشمندان و اهل فضل، در مجامع علمی و تخصصی از دایره شمول تعریف فوق خارج است.

حکایت، بر مزاج مستمع‌گویی	اگر دانی که دارد با تو، حالی
هر آن عاقل، که با مجنون نشیند	نگوید جز حدیث، روی لیلی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت	که باشد رفع خاطر را، ملالی
زمانی درس علم و بحث و تنزیل	که باشد نفس را، صاحب کمالی
خدای است، آن که ذات بی‌مثالش	نگردد هرگز، از حالی به حالی ^۳

۵. اقناع مخاطب

^۱. تحف العقول، چاپ نجف، ص ۴۵.

^۲. اصول الفقه للمظفر، ج ۱، باب العام والخاص، ص ۱۵۶.

^۳. کلیات شیخ اجل سعدی شیرازی، ص ۱۳۸ و ۸۴۰.

قید پنجم تعریف «هنر خطابه» اقناع مخاطب بود. برای این منظور، هر خطیب توانایی باید دو جهت را مورد توجه قرار دهد: (الف) توانایی هنری و علمی را در خود تقویت گرداند، فنون خطابی را به کار گیرد و با رعایت حال عموم مخاطبین، به القای سخن بپردازد، تا بتواند گره‌های فکر مستمعین را باز گشوده و نیازمندی‌های مشروع روانی آنان را تأمین نماید.

(ب) برای اقناع مخاطبین، نه تنها برخورد اثباتی باید رعایت شود، بلکه از القای شبهه، بیان مطالب گیج‌کننده، ادعای بدون دلیل، مسائل تردید آفرین و ارائه مطالبی که، برای عموم مخاطبین فهم و حل آن مشکل است و در یک جلسه عموماً نمی‌توان پیام آن را انتقال داد، پرهیز کند.

از باب نمونه، موضوعات: ازدواج فرزندان آدم (علیه السلام)، حرکت جوهری، معاد جسمانی، شبهه آکل و ماکول و ... را برای پرهیز از عنوان آن بر کرسی خطابه، برای عموم می‌توان مثال آورد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده:

إِنَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (عليه السلام) قَامَ خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ! لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجَهْلَ فَتُظْلِمُوها، وَلَا تَمْنَعُوا أَهْلَهَا فَتُظْلِمُوهُمْ ...^۱

حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) میان بنی اسرائیل برای ایراد خطابه به پا خاست و فرمود: ای بنی اسرائیل! مطالب حکیمانه را با افراد نادان در میان نگذارید که، در حق حکمت ظلم کرده‌اید و بیان مطالب حکیمانه را برای افراد شایسته منع نکنید که، در حق آنان ستم کرده باشید.

امام صادق (علیه السلام) هم به عبدالعزیز قرطیسی، در مورد رعایت توانایی درک و کشش افراد که، هم نیازمندی فکری آنان تأمین گردد، و هم با استماع مطالب سنگین به ناامیدی و شکست مبتلا نگردند، می‌فرماید:

إِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ، رَفَعَهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ وَلَا تَحْنَ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ، فَإِنَّهُ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا، فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ ...^۲

هرگاه دیدید که کسی از شما در حد پایین‌تری است، او را با نرمش و مدارا آگاهی دهید و به رشد رسانید و چیزی و سخنی را که توانایی آن را ندارد بر او تحمیل مکنید که، موجب ملال و شکسته شدن او می‌گردید و هر کس مؤمنی را (بر اثر تحمیل و فشار) بشکند، بر او لازم است، شکست و خسارتی را که وارد کرده، جبران نماید.

همچنین، پیامبر عالی قدر اسلام، فرموده:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نَكَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ^۳

ما جماعت پیامبران، مأموریت داریم که، با مردم بر اساس عقل و توانایی آنان سخن بگوییم.

فرق خطابه و موعظه

حال که خطابه و تعریف و خصوصیات کامل آن را مورد مطالعه قرار دادیم و تفاوت آن را هم با سایر گفتارها دانستیم، در عین حال، سخن استاد شهید، مرتضی مطهری هم، قابل توجه است.

وی می‌نویسد: موعظه با خطابه فرق دارد، خطابه صناعت است و جنبه فنی و هنری دارد و به علاوه، هدف خطابه تحریک احساسات و عواطف است، به نحوی از آنحاء، اما موعظه صرفاً به منظور تسکین شهوات و هواهای نفسانی است و بیش‌تر جنبه منع و ردع دارد. اگر هدف خطابه را مطلق اقناع بدانیم، وعظ و موعظه هم قسمتی از خطابه است.

به هر حال، موعظه در جایی گفته می‌شود که، کلماتی و جمله‌هایی القاء شود، به منظور ردع و منع و تسکین شهوات و غضب، در مواردی که لازم است تسکین داده شود.

راغب اصفهانی می‌گوید: «الْوَعْظُ زَجْرٌ مُقْتَرَنٌ بِتَخْوِيفٍ»^۴ یعنی، موعظه منعی است که، مقرون باشد به بیم دادن، یعنی بیم دادن از عواقب کار. آن‌گاه از «خلیل بن احمد» لغوی معروف نقل می‌کند: «هُوَ التَّذْكِيرُ بِالْخَيْرِ فِيمَا يَرْقُ لَهُ الْقَلْبُ»^۱

^۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۲۵.

^۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵؛ بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۶۶.

^۳. همان، ج ۱، ص ۲۳؛ روضه کافی، ج ۸، ص ۳۶۸.

^۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۲۷.

یعنی، موعظه یادآوری قلب است، نسبت به خوبی‌ها در اموری که موجب رقت قلب گردد. موعظه سخنانی است که، موجب نرمی و رقت قلب بشود. منع مردم از هواپرستی و شهوت‌پرستی و رباخواری و ریاکاری و تذکر مرگ و قیامت و نتایج اعمال در دنیا و آخرت، موعظه است.^۲

الفصل الأول: مكانة التبليغ (فصل اول: جایگاه تبلیغ)

۱/۱

وَجُوبُ التَّبْلِيغِ

قرآن

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^۳.

و شایسته نیست مؤمنان، همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین، آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند -، بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟

﴿وَلَتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴

و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند، و آنان همان رستگاران‌اند.

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۵.

ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

﴿فَذَكَرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾^۶. پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.

﴿وَوَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۷. و پند ده که مؤمنان را پند، سود دهد.

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَحْدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۸.

بگو: «گواهی چه کسی از همه برتر است؟». بگو: «خدا میان من و شما گواه است، و این قرآن، به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم. آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟». بگو: «من گواهی نمی‌دهم». بگو: «او تنها معبودی یگانه است، و بی تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می‌دهید، بیزارم».

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا﴾^۹.

^۱. همان.

^۲. ده گفتار، ص ۲۰۴، چاپ اول، انتشارات صدرا.

^۳. التوبة: ۱۲۲.

^۴. آل عمران: ۱۰۴.

^۵. المائدة: ۶۷.

^۶. الغاشية: ۲۱.

^۷. الذاریات: ۵۵.

^۸. الأنعام: ۱۹.

^۹. نوح: ۵.

«[نوح] گفت: «پروردگارا! من قوم خود را در شب و روز، دعوت کردم».

حدیث

۱. رسول الله (صلی الله علیه وآله): أَلَا وَإِنِّي أُجَدِّدُ الْقَوْلَ: أَلَا فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَأَتُوا الزَّكَاةَ، وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ. أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ أَنْ تَنْتَهَوْا إِلَى قَوْلِي، وَتُبَلِّغُوهُ مَنْ لَمْ يَحْضُرْ، وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ، وَتَنْهَوْهُ عَنْ مُخَالَفَتِهِ؛ فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنِّي.^۱

پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله): آگاه باشید! من این سخن را تکرار می‌کنم: هان! نماز را به پای دارید، و زکات را بپردازید، و امر به معروف و نهی از منکر کنید. بدانید که اساس امر به معروف و نهی از منکر، آن است که به سخن من برسید و آن [سخن] را به کسانی که [این‌جا] حضور ندارند، برسانید و آنان را به پذیرش آن، فرمان دهید و از مخالفت با آن بازشان دارید که آن، فرمانی از جانب خداوند عز و جل و من است.

۲. الإمام علي (عليه السلام): وَأَصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ [أَيَّ آدَمَ (عليه السلام)] أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ، وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَاتَهُمْ.^۲

امام علی (علیه السلام): و خدای سبحان از فرزندان او (یعنی آدم - علیه السلام -) پیامبرانی برگزید، و از آنان به زبان وحی پیمان ستانید [و هر پیامبر، آن را شنید،] که امانت او نگاه دارد و حکم خدا را به دیگران برساند.

۳. عنه (عليه السلام): أَعِنَ أَخَاكَ عَلَى هِدَايَتِهِ.^۳

امام علی (علیه السلام): برادرت را بر هدایتش یاری رسان.

۲/۱

أَهْمِيَّةُ التَّبْلِيغِ

۴. إرشاد القلوب: رُوِيَ أَنَّ دَاوُدَ (عليه السلام) خَرَجَ مُصْحِرًا مُنْفَرِدًا، فَأَوْحَى إِلَيْهِ: يَا دَاوُدُ، مَا لِي أُرَاكَ وَحَدَانِيًا؟ فَقَالَ: إِلَهِي أَشَدَّ الشَّوْقُ مِنِّي إِلَى لِقَائِكَ، فَحَالَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ خَلْقُكَ. فَأَوْحَى إِلَيْهِ: ارْجِعْ إِلَيْهِمْ؛ فَإِنَّكَ إِنْ تَأْتَيْتَنِي بِعَبْدٍ أَبْقَى أُثْبِتَكَ فِي اللُّوحِ جَمِيلًا.^۴

إرشاد القلوب: منقول است که داوود (علیه السلام) به تنهایی به صحرا رفت. خداوند به او وحی فرستاد: «ای داوود! چرا تو را تنها [و به دور از جماعت] می‌بینم؟». داوود گفت: «خدایا! اشتیاق من به دیدار تو زیاد شده و خلق تو میان من و تو فاصله انداخته است». خداوند به او وحی فرستاد: «به سوی مردم بازگرد که اگر بنده گریزپایی را نزدم آوری، تو را در لوح، جزو نیکویان ثبت خواهم کرد».

۵. رسول الله (صلی الله علیه وآله): يَا عَلِيُّ، لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): ای علی! اگر خداوند به دستان تو انسانی را هدایت کند، از آنچه خورشید بر آن تابیده است برای تو بهتر باشد.

۶. المطالب العالیة عن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن عائذ: كَانَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه وآله) إِذَا بَعَثَ بَعْثًا قَالَ: تَأَلَّفُوا النَّاسَ، وَتَأَنَّاوْا بِهِمْ، وَلَا تُغَيِّرُوا عَلَيْهِمْ حَتَّى تَدْعُوهُمْ؛ فَمَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَإِنْ تَأْتُونِي بِهِمْ [مُسْلِمِينَ] أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا رِجَالَهُمْ وَتَأْتُونِي بِبَنَائِهِمْ.^۶

۱. الاحتجاج: ۳۲ / ۱۵۷ / ۱ عن علقمة بن محمد الحضرمي، روضة الواعظين: ۱۱۱ كلاهما عن الإمام الباقر (عليه السلام) وليس فيه «والنهي عن المنكر»، بحار الأنوار: ۳۷ / ۲۱۵ / ۸۶.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱، بحار الأنوار: ۱۱ / ۶۰ / ۷۰.

۳. غرر الحكم: ۲۲۸۱، عيون الحكم والمواعظ: ۷۶ / ۱۸۳۴.

۴. إرشاد القلوب: ۱۷۱، بحار الأنوار: ۱۴ / ۴۰ / ۲۶ وفيه «حميدا» بدل «جميلاً».

۵. المستدرک علی الصحيحین: ۳ / ۶۹۱ / ۶۵۳۷، المعجم الكبير: ۱ / ۳۳۲ / ۹۹۴ و ص ۳۱۵ / ۹۳۰ کلها عن أبي رافع، كنز العمال: ۱۳ / ۱۰۷ / ۳۶۳۵۰.

تفسير مجمع البيان: ۵ / ۱۱۳ وفيه «نسمة» بدل «رجلاً»، إقبال الأعمال: ۲ / ۵۸ وزاد فيه بعد «رجلاً» قوله «إلى الإسلام»، الأمل للشمس: ۱ / ۴۸ عن أبي رافع.

۶. المطالب العالیة: ۲ / ۱۶۶ / ۱۹۶۲، كنز العمال: ۴ / ۴۳۷ / ۱۱۳۰۰ و ص ۴۶۹ / ۱۱۳۹۶ نقلاً عن ابن مندة وابن عساكر عن عبد الرحمن بن عائذ.

المطالب العالیة - به نقل از عبدالرحمان بن عائذ - : هرگاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) دسته‌ای را گسیل می‌داشت، [به آنان] می‌فرمود: «با مردم، الفت بگیرید و به آنان فرصت دهید، و تا آنان را [به اسلام] فرا نخوانده‌اید، به آنان هجوم نیاورید که هیچ خانواده روستایی یا چادرنشینی بر روی زمین نیست مگر آن که آنان را مسلمان شده نزد من آورید، برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که مردانشان را بکشید و زنانشان را نزد من آورید».

۷. الإمام علی (علیه السلام): لَمَّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ؛ وَإِيْمُ اللَّهِ، لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ، وَلَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ.^۱

امام علی (علیه السلام): هنگامی که رسول خدا مرا به سوی یمن روانه ساخت، فرمود: «ای علی! با هیچ کس پیش از آن که او را به اسلام فرا خوانی، جنگ مکن. سوگند به خدا، اگر خداوند به دستان تو انسانی را هدایت کند، برایت بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب کرده، و تو مولای اوئی، ای علی!».

۸. عنه (علیه السلام): نِعَمَ الْهَدْيَةُ الْمَوْعِظَةُ.^۲

امام علی (علیه السلام): پنددهی بهترین هدیه است!

۹. عنه (علیه السلام): مَنْ وَعَظَكَ أَحْسَنَ إِلَيْكَ.^۳

امام علی (علیه السلام): هر کس تو را موعظه کند، به تو نیکی کرده است.

۱۰. عنه (علیه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : لَيْسَ كُلُّ ذِي عَيْنٍ يُبْصِرُ، وَلَا كُلُّ ذِي أُذُنٍ يَسْمَعُ. فَتَصَدَّقُوا عَلَى أُولِي الْعُقُولِ الزَّمَنَةِ وَالْأَبَابِ الْحَائِرَةِ بِالْعُلُومِ الَّتِي هِيَ أَفْضَلُ صَدَقَاتِكُمْ. ثُمَّ تَلَا: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكُتُبِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾.^۴

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : «هر صاحب چشمی نمی‌بیند، و هر صاحب گوشی نمی‌شنود. پس علوم را به عاقلان فرسوده و خردمندان حیران، صدقه دهید که برترین صدقه‌های شما همین است». آن گاه این آیه را تلاوت نمود: «کسانی که نشانه‌های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب روشن ساختیم، پنهان می‌دارند، خدا آنان را لعنت کند، و لعنت‌کنندگان، لعنتشان می‌کنند».

۳/۱

إِحْيَاءُ النَّاسِ (زنده کردن مردم)

قرآن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾.^۵

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و رسول، شما را به چیزی فراخوانند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید».

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ﴾.^۶

از این رو بر فرزندان اسرائیل، مقدر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد، و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم

^۱ الکافی: ۲ / ۳۶ / ۵ عن مسعم بن عبد الملك و ص ۲۸ / ۴، تهذيب الأحكام: ۶ / ۱۴۱ / ۲۴۰ كلاهما عن السكوني وكلهما عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، الجعفریات: ۷۷ عن إسماعيل عن أبيه الإمام الكاظم عن آبائه (عليهم السلام)، النوادر للراوندي: ۱۸۷ / ۱۳۹، مشکاة الأنوار: ۱۹۳ / ۵۰۸ كلها نحوه، بحار الأنوار: ۳ / ۳۶۱ / ۲۱.

^۲ غرر الحكم: ۹۸۸۴، عيون الحكم والمواعظ: ۴۹۴ / ۹۱۲۹.

^۳ غرر الحكم: ۷۹۲۴، عيون الحكم والمواعظ: ۴۲۴ / ۱۷۵ وفيه «أشفق عليك» بدل «أحسن إليك».

^۴ البقرة: ۱۵۹.

^۵ شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۶۷ / ۱۰۴.

^۶ الأنفال: ۲۴.

^۷ المائدة: ۳۲.

را زنده داشته است؛ و بی گمان، پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند. [با این همه] پس از آن، بسیاری از ایشان در زمین، زیاده‌روی می‌کنند.

حدیث

۱۱. الإمام علي (عليه السلام) - في احتجاجة علي الزنديق - : ... ﴿مَنْ أَجْلُ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾، ولِلْإِحْيَاءِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ تَأْوِيلٌ فِي الْبَاطِنِ لَيْسَ كَظَاهِرِهِ، وَهُوَ «مَنْ هَدَاهَا»؛ لِأَنَّ الْهِدَايَةَ هِيَ حَيَاةُ الْأَبَدِ، وَمَنْ سَمَّاهُ اللَّهُ حَيًّا لَمْ يَمُتْ أَبَدًا، إِنَّمَا يَنْقُلُهُ مِنْ دَارٍ مَحَنَةٍ إِلَى دَارٍ رَاحَةٍ وَمِنْحَةٍ^۱.

امام علی (علیه السلام) - در مناظره‌اش با شخصی ملحد - : «از این رو، بر فرزندان اسرائیل، مقدّر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا [به کفر] فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد، و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است».

زنده کردن در اینجا تأویلی باطنی دارد که غیر از ظاهر آن است و آن، «مَنْ هَدَاهَا» است [و زنده کردن به معنای هدایت کردن است]؛ زیرا هدایت، زندگانی ابدی است و کسی را که خداوند زنده نامیده، هرگز نمی‌میرد. تنها خداوند او را از خانه رنج و محنت به خانه آسایش و بخشش، انتقال می‌دهد.

۱۲. أبو بصير عن أبي جعفر (عليه السلام): سَأَلْتُهُ: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾؟ قَالَ: مَنْ اسْتَخْرَجَهَا مِنَ الْكُفْرِ إِلَى الْإِيمَانِ^۲.

ابو بصیر - به نقل از امام باقر (علیه السلام) - : از امام [تفسیر این آیه را] پرسیدم: «و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است». فرمود: «یعنی کسی است که فردی را از کفر به ایمان درآورد».

۱۳. الكافي عن فضيل بن يسار: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام): قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾؟ قَالَ: مَنْ حَرَقَ أَوْ غَرَقَ. قُلْتُ: فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى؟ قَالَ: ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ^۳.

الکافی - به نقل از فضیل بن یسار - : به امام باقر (علیه السلام) این سخن خداوند در قرآن را گفتم: «و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است». فرمود: «[یعنی نجات دادن او] از آتش یا غرق شدن». گفتم: پس کسی که فردی را از گمراهی به هدایت درآورد؟ فرمود: «این، بالاترین تأویل آن است».

۱۴. الإمام العسكري (عليه السلام): قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ: رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مَسْكِينٍ قَدْ ضَعُفَ، تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ؟ أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مَسْكِينٍ [مُؤْمِنٍ] مِنْ ضُعْفَاءٍ شِيعَتِنَا، تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ [الْمَسْكِينُ] بِهِ مِنْهُ وَيُفْجِمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: بَلْ إِنَّقَاذُ هَذَا الْمَسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [أَي: وَمَنْ أَحْيَاهَا وَأَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيْمَانٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا] مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ^۴.

امام حسن عسکری (علیه السلام): حسین بن علی (علیهما السلام) به مردی گفت: «کدام یک از این دو کار، نزد تو محبوب‌تر است: مردی می‌خواهد مستمند ناتوانی را به قتل برساند. تو او را از دست آن مرد، رها می‌سازی؟ یا مرد ناصبی‌ای که می‌خواهد ناتوانی از شیعیان کم اطلاع ما را گمراه سازد، و تو باب استدلال به برهان‌های الهی را بر او می‌گشایی تا جلوی گمراه ساختن او را بگیرد و او را مجاب سازد و در هم شکند؟». مرد پاسخ داد: بلکه نجات دادن این مؤمن ناتوان از دست این ناصبی؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است؛ [یعنی] هر کس کسی را زنده کند و از کفر به سوی ایمان رهنمونش سازد، گویا همه مردم را زنده کرده است ...﴾.

۴ / ۱

نُصْرَةُ اللَّهِ (یاری کردن خداوند)

۱. الاحتجاج: ۱ / ۵۹۲ / ۱۳۷، بحار الأنوار: ۹۳ / ۱۱۷ / ۱.

۲. تفسیر العیاشی: ۱ / ۳۱۳ / ۸۸، بحار الأنوار: ۲ / ۲۱ / ۶۱.

۳. الکافی: ۲ / ۲۱۰ / ۲، المحاسن: ۱ / ۳۶۳ / ۷۸۲، بحار الأنوار: ۲ / ۲۰ / ۵۷.

۴. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري (عليه السلام): ۳۴۸ / ۲۳۱، بحار الأنوار: ۲ / ۹ / ۱۷.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید، یاری‌تان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾^۲
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاران خدا باشید، همان گونه که عیسی بن مریم به حواریان گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟». حواریان گفتند: «ماییم یاران خدا». پس طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه‌ای کفر ورزیدند، و کسانی را که ایمان آورده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند.

انظر: آل عمران: ۵۲.

ر. کذآل عمران، آیه ۵۲.

حدیث

۱۵. رسول الله (صلی الله علیه وآله): ما مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ وَأَصْحَابُ، يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ، وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ. ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ؛ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ. فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ؛ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند، هیچ پیامبری را پیش از من در میان امتی برنمیگيخت، مگر آن که از میان امتش یاران خاص و همراهانی داشت که به سنت او اقتدا می‌کردند و به فرمان او عمل می‌کردند. اما پس از آنان، جانشینانی به جای ایشان نشستند که از آنچه [خود] بدان عمل نمی‌کنند، سخن می‌گویند و بدآنچه فرمان ندارند، عمل می‌کنند. هر کس با دست خود با آنان جهاد کند، با ایمان است، و هر کس با زبان خود با آنان جهاد کند، با ایمان است، و هر کس با قلبش با آنان جهاد کند، با ایمان است؛ و اگر این هم نباشد، دیگر به اندازه دانه خردلی هم ایمان وجود ندارد.

۱۶. الإمام علي (عليه السلام): أَنْصُرِ اللَّهَ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ وَيَدِكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِنُصْرَةِ مَنْ يَنْصُرُهُ.^۴

امام علی (علیه السلام): خدا را با دل، زبان و دست یاری کن؛ زیرا خداوند سبحان، یاری آن کس که او را یاری رساند، بر عهده گرفته است.

۱۷. الإمام الباقر (عليه السلام): مَنْ أَعَانَنَا بِلِسَانِهِ عَلَى عَدُوِّنَا أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ يَوْمَ مَوْفِقِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ عَزَّوَجَلَّ.^۵

امام باقر (علیه السلام): هر کس با زبانش ما را در برابر دشمنانمان یاری دهد، خداوند به هنگام حضور در پیشگاهش، وی را بر بیان دلیل و عذرش گویا می‌سازد.

ر. کذآل میزان الحکمة، باب ۲۶۹۹ (کمترین مرتبه نهی از منکر).

الفصل الثاني: مكانة المبلغ (فصل دوم: جایگاه مبلغ)

۱/۲

فَضْلُ الْمُبْلَغِ (فضیلت مبلغ)

قرآن

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۶

و کیست خوش‌گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و بگوید: «من از مسلمانانم».

۱. محمد (صلی الله علیه وآله): ۷.

۲. الصف: ۱۴.

۳. صحیح مسلم: ۱/ ۷۰/ ۸۰، مسند ابن حنبل: ۲/ ۱۸۱/ ۴۳۷۹ و لیس فیہ من «فمن جاهدہم ببیدہ...»، السنن الکبری: ۱۰/ ۱۵۴/ ۲۰۱۷۸ کلہا عن عبد الله بن مسعود، کنز العمال: ۳/ ۵۵۳۲/ ۶۹.

۴. خردل: دانه‌ای گیاهی است که وزن آن معادل یک هشتم یک دانه جو است.

۵. غرر الحکم: ۲۳۸۲.

۶. الأملی للمفید: ۳۳/ ۷ عن الحسن بن زید عن الإمام الصادق (علیه السلام)، بحار الأنوار: ۲/ ۱۳۵/ ۳۶.

۷. فصلت: ۳۳.

۱۸. رسول الله (صلی الله علیه وآله): نَصَرَ اللهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتي فَوَعَاها وَحَفِظَهَا، وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا.^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند شاد گرداند آن کس که سختم را بشنود و بفهمد و حفظ کند و به کسی که آن را نشنیده است، برساند.

۱۹. عنه (صلی الله علیه وآله): نَصَرَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا شَيْئًا فَلَبَّغَهُ كَمَا سَمِعَ؛ قَرُبَ مَبْلَغٍ أَوْعَىٰ مِنْ سَامِعٍ.^۲

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند، کسی را که چیزی از ما بشنود و آن را همان گونه که شنیده به دیگران برساند، شاد کند، که چه بسا رساننده از شنونده گنجاتر است.

۲۰. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللهِ فِي أَرْضِهِ، وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللهِ، وَخَلِيفَةُ كِتَابِهِ.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خداوند و جانشین رسول خدا و جانشین کتاب خدا در زمین است.

۲۱. عنه (صلی الله علیه وآله): خِيَارُ أُمَّتِي مَنْ دَعَا إِلَى اللهِ تَعَالَىٰ، وَحَبَّبَ عِبَادَةَ إِلَهِهِ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): برگزیدگان امت من کسانی هستند که به سوی خداوند متعال فرا می خوانند و بندگان را محبوب او می سازند.

۲۲. عنه (صلی الله علیه وآله): لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِمُسْتَمِعٍ وَاعٍ، أَوْ عَالِمٍ نَاطِقٍ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): در زندگی جز برای شنونده پذیرا یا عالم گویا خیری نیست.

۲۳. الإمام علي (عليه السلام): قَالَ رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله): اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي! - ثَلَاثًا - قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي، ثُمَّ يَعْلَمُونَهَا أُمَّتِي.^۶

امام علی (علیه السلام): رسول خدا سه بار فرمود: «خداوند!، به جانشینانم رحم کن!». گفته شد: ای رسول خدا! جانشینان شما چه کسانی اند؟ فرمود: «آنان که گفتار و کردار مرا تبلیغ می کنند و آن ها را به امت من می آموزند».

۲۴. عنه (عليه السلام): رُسُلُ اللهِ سُبْحَانَهُ تَرَاجِمُهُ الْحَقُّ، وَالسُّفْرَاءُ بَيْنَ الْخَالِقِ وَالْخَلْقِ.^۷

امام علی (علیه السلام): فرستادگان خداوند سبحان، مترجمان حق [تعالی] و سفیران میان خالق و خلق اند.

۲۵. الإمام زين العابدين (عليه السلام): فِي دُعَائِهِ (عليه السلام) لِنَفْسِهِ وَخَاصَّتِهِ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَايِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ، وَهَدَايِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ، وَمِنْ خَاصَّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۸

^۱ الکافی: ۱/ ۴۰۳، ۱/ ۸، الخصال: ۱۸۲/ ۱۴۹، کلاهما عن عبد الله بن أبي يعفور، الأُمالي للمفيد: ۱۳/ ۱۸۶ عن أبي خالد القمّاط وكلّهما عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۲/ ۱۴۸، ۲۲: سنن ابن ماجه: ۱/ ۸۶/ ۲۳۶ عن أنس بن مالك، مسند ابن حنبل: ۵/ ۶۱۵ / ۱۶۷۳۸، المستدرک علی الصحیحین: ۱/ ۱۶۲ / ۲۹۴ کلاهما عن جبیر بن مطعم عن أبيه، کنز العمال: ۱۰/ ۲۲۰ / ۲۹۱۶۴.

^۲ سنن الترمذی: ۵/ ۳۴ / ۲۶۵۷، سنن ابن ماجه: ۱/ ۸۵ / ۲۳۲، مسند ابن حنبل: ۲/ ۱۳۶ / ۴۱۵۷ کلّهما عن عبدالله بن مسعود، کنز العمال: ۱۰/ ۲۲۱ / ۲۹۱۶۶: کنز الفوائد: ۲/ ۳۱ وفيه «فأداه» بدل «فبلغه»، بحار الأنوار: ۲/ ۱۶۰ / ۱۱.

^۳ تفسير مجمع البيان: ۲/ ۸۰۷ عن الحسن؛ الفردوس: ۳/ ۵۸۶ / ۵۸۳۴ عن ثوبان، کنز العمال: ۳/ ۷۵ / ۵۵۶۴.

^۴ کنز العمال: ۱۰/ ۱۵۲ / ۲۸۷۷۹ نقلاً عن ابن النجار عن أبي هريرة.

^۵ النوار للراوندي: ۱۳۲/ ۱۶۶ عن الإمام الصادق عن آبائه (عليهم السلام)، الأُمالي للطوسي: ۳۶۹/ ۷۹۱ عن علي بن رزين عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام عن رسول الله (صلی الله علیه وآله) وفيه «لا خير في علم»، تحف العقول: ۳۹۷ عن الإمام الكاظم (عليه السلام)، دعائم الإسلام: ۱/ ۸۱ نحوه، بحار الأنوار: ۱/ ۳۰/ ۱۵۴: کنز العمال: ۲/ ۲۸۸ / ۴۰۲۷ عن الإمام علي (عليه السلام).

^۶ الأُمالي للصدوق: ۲۴۷/ ۲۶۶، معاني الأخبار: ۱/ ۳۷۵ / ۱ کلاهما عن عيسى بن عبد الله بن محمد عن آبائه، الفقيه: ۴/ ۴۲۰ / ۵۹۱۹، عيون أخبار الرضا: ۲/ ۳۷ / ۹۴ عن أحمد بن عامر بن سليمان الطائي عن الإمام الرضا عن آبائه (عليهم السلام) وكلّهما نحوه، بحار الأنوار: ۲/ ۱۴۴ / ۴: المعجم الأوسط: ۶/ ۷۷ / ۵۸۴۶ عن ابن عباس نحوه، کنز العمال: ۱۰/ ۲۲۹ / ۲۹۲۰۸.

^۷ غرر الحكم: ۵۴۳۳.

^۸ الصحیفة السجّادية: ۳۷ الدعاء ۵: ینابيع المودة: ۳ / ۴۳۰.

امام زین العابدین (علیه السلام) - در دعایش برای خود و نزدیکانش - : خداوند! بر محمد و آل او درود فرست، و ما را از دعوت کنندگانی که به سوی تو فرا می خوانند، و هدایت کنندگانی که [مردم را] به تو رهنمون اند، و از خواصّ که نزد تو ویژه اند، قرار ده، ای مهربان ترین مهربانان!

۲۶. الإمام الباقر (علیه السلام) - في كتابه إلى سعد الخير - : يا أخي، إن الله عز وجل جعل في كل من الرسل بقايا من أهل العلم، يدعون من ضلّ إلى الهدى، ويصبرون معهم على الأذى، يجيبون داعي الله، ويدعون إلى الله. فأبصرهم، رحّمك الله! فإنهم في منزلة رفيعة وإن أصابهم في الدنيا ضيعة. إنهم يحيون بكتاب الله الموتى، ويصرون بنور الله من العمى. كم من قتل لإبليس قد أحيوه! وكم من تائه ضال قد هدوه! يذلون دماءهم دون هلكة العباد. وما أحسن أثرهم على العباد! وأقبح آثار العباد عليهم!

امام باقر (علیه السلام) - در نامه اش به سعد الخیر - : ای برادر من! خداوند عز و جلّ برای تمام پیامبران، جانشینانی از علما قرارداد تا آن که را گمراه شده، به هدایت فرا خوانند، و بر آزارشان بردباری کنند، دعوت الهی را اجابت نمایند، و به سوی خداوند فرا خوانند. خدایت رحمت کند! آنان را بشناس که جایگاه والایی دارند، هر چند در دنیا فرو دست اند. آنان با کتاب خداوند، مردگان را زنده، و با نور الهی، کوردلی را به بصیرت تبدیل می کنند. چه بسیار کشتگان ابلیس را که زنده کرده اند، و چه بسیار سرگردان گمراهی را که هدایت نموده اند! خون خود را نثار می کنند تا مردم به هلاکت نیفتند، و چه قدر برای مردم پراثرند و چه قدر مردم بر آنان جفاکارند و برایشان بی ثمر.

۲۷. الإمام الكاظم (علیه السلام): فقيه واحد يُنقذُ يَتِيمًا مِنْ أَيْتَامِنَا - الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَعَنْ مُشَاهِدَتِنَا - بِتَعْلِيمٍ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ، أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ؛ لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ، وَهَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَإِمَائِهِ؛ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ، فَلِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ وَأَلْفِ عَابِدَةٍ.^۲

امام کاظم (علیه السلام): دین شناسی که یتیمی از یتیمان ما را - آنان که از ما گسسته و از دیدار ما محروم اند - با آموزش آنچه او بدان نیاز دارد، نجات دهد، از هزار عابد برای ابلیس، دردآورتر است؛ زیرا همّت عابد، تنها خود او است، در حالی که همّت دین شناس، علاوه بر خود، مردان و زنان بنده خدا نیز هست تا آنان را از دست ابلیس و مریدان او نجات بخشد. از این رو است که او نزد خداوند، از هزار هزار عابد مرد و هزار هزار عابد زن، برتر است.

۲/۲

الْمُبْلَغُ الَّذِي يُحْشِرُ أُمَّةً وَاحِدَةً (مبلّغی که به تنهایی چون یک امت محشور می شود)

۲۸. الإحتجاج عن شريف بن سابق التّفليسيّ عن حماد السّمدری: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): إِنِّي أَدْخُلُ بِلَادَ الشَّرْكِ، وَإِنْ مَنْ عِنْدَنَا يَقُولُ: إِنْ مِتَّ ثُمَّ حُشِرْتَ مَعَهُمْ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا حَمَادُ، إِذَا كُنْتَ تَمَّ، تَذَكَّرُ أَمْرَنَا وَتَدْعُو إِلَيْهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَإِذَا كُنْتَ فِي هَذِهِ الْمَدِينِ - مَدِينِ الْإِسْلَامِ - تَذَكَّرُ أَمْرَنَا وَتَدْعُو إِلَيْهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا. فَقَالَ لِي: إِنَّكَ إِنْ مِتَّ ثُمَّ حُشِرْتَ أُمَّةً وَحَدَكْ، وَسَعَى نَوْرُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ.^۳

الإحتجاج - به نقل از شریف بن سابق تفلیسی، به نقل از حماد سمدری - : به امام صادق (علیه السلام) گفتیم: من وارد شهرهای مشرکان می شوم. برخی از دوستان می گویند: اگر در آنجا بمیری، با آنان محشور خواهی شد. [امام صادق (علیه السلام)] به من فرمود: «ای حماد! اگر در آنجا باشی، آیا امر [امامت] ما را یادآور می شوی و [مردم را] به سوی آن فرا می خوانی؟». گفتیم: آری. فرمود: «هرگاه در این شهرها (شهرهای اسلامی) هستی، آیا امر [امامت] ما را یادآور می شوی و به سوی آن دعوت می کنی؟». گفتیم: نه. فرمود: «اگر تو در آنجا (شهرهای مشرکان) بمیری، به تنهایی چون یک امت محشور می شوی و نور تو پیشاپیش تو در حرکت خواهد بود».

۳/۲

مَسْئُولِيَّةُ الْمُبْلَغِ (مسئولیت مبلّغ)

۱. الکافی: ۱۷/۵۶/۸ عن حمزة بن بزيع، بحار الأنوار: ۳/۳۶۳/۷۸.

۲. الإحتجاج: ۸/۱۳/۱ عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيّار عن الإمام العسكري عليه السلام، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۲۲۲/۳۴۳، بحار الأنوار: ۱۰/۵/۲.

۳. الأُمالي للطوسي: ۵۴/۴۶، رجال الكشي: ۲/۶۳۴/۶۳۵ وفيه «السّمدری» بدل «السّمدری»، بشارة المصطفی: ۶۸، بحار الأنوار: ۶۸/۱۲۹/۶۰.

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱

پس قطعاً از کسانی که [پیامبران] به سوی آنان فرستاده شده‌اند، خواهیم پرسید، و قطعاً از [خود] فرستادگان [نیز] خواهیم پرسید.

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾^۲

بر رسول [وظیفه‌ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست؛ و خداوند، آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می‌دارید، می‌داند.

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلْغُ...﴾^۳

پس اگر روی برتابند، ما تو را بر آنان، نگهبان نفرستاده‌ایم. بر عهده تو جز رساندن [پیام] نیست ...

حدیث

۳۹. رسول الله (صلی الله علیه وآله): يَا مَعْشَرَ قُرَاءِ الْقُرْآنِ، اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَا حَمَلَكُم مِّنْ كِتَابِهِ؛ فَإِنِّي مَسْئُولٌ وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ؛ إِنِّي مَسْئُولٌ عَنِ تَبْلِغِ الرِّسَالَةِ، وَأَمَّا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمَّا حَمَلْتُمْ مِّنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): ای گروه قاریان قرآن! نسبت به آنچه خداوند از کتابش به شما آموخته، از خدا پروا کنید که من و شما مسئولیم. از من تبلیغ رسالت سؤال خواهد شد؛ ولی از شما آنچه از قرآن و سنت من آموخته‌اید، سؤال می‌شود.

۳۰. عنه (صلی الله علیه وآله): مَا مِنْ دَاعٍ دَعَا إِلَى شَيْءٍ إِلَّا كَانَ مَوْقُوفًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا زِمًا بِهِ لَا يُفَارِقُهُ، وَإِنْ دَعَا رَجُلٌ رَجُلًا، ثُمَّ قَرَأَ قَوْلَ اللَّهِ: ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ * مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ؟^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هیچ فراخواننده‌ای نیست که به چیزی فراخواند، مگر آن که روز قیامت در گروهی آن خواهد بود و آن، همراهش باشد و از او جدا نشود؛ اگرچه کسی تنها یک نفر را فرا خوانده باشد. آن گاه این آیه را خواند: «و آنان را نگه دارید که باید بازپرسی شوند. شما را چه می‌شود که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟».

۳۱. عنه (صلی الله علیه وآله): إِنَّمَا أَنَا مُبَلِّغٌ، وَاللَّهُ يَهْدِي.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): من تنها ابلاغ کننده‌ام، و خداوند است که هدایت می‌کند.

۳۲. عنه (صلی الله علیه وآله): يُعْثُ دَاعِيًا وَمُبَلِّغًا، وَلَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهُدَى شَيْءٌ. وَخُلِقَ إِبْلِيسُ مُزِينًا، وَلَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ.^۷

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): من فراخواننده و ابلاغ کننده برانگیخته شدم، و چیزی از هدایت نزد من نیست، و ابلیس، زینت گر آفریده شده است و چیزی از گمراهی نزد او نیست. یعنی مبادی هدایت، تنها به دست من است و مبادی گمراهی به دست شیطان است و انتخاب با خود انسان‌ها است.

۳۳. عنه (صلی الله علیه وآله): إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْأَلُ الْعَبْدَ عَنْ فَضْلِ عِلْمِهِ كَمَا يَسْأَلُهُ عَنْ فَضْلِ مَالِهِ.^۸

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند متعال از زیادی دانش آدمی می‌پرسد، چنان که از زیادی مالش از او خواهد پرسید.

۳۴. عنه (صلی الله علیه وآله): مَا أَخَذَ اللَّهُ الْمِيثَاقَ عَلَى الْخَلْقِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُعَلِّمُوا.^۹

۱. الأعراف: ۶.

۲. المائدة: ۹۹.

۳. الشوری: ۴۸.

۴. الکافی: ۲/ ۶۰۶/ ۹ عن جابر عن الإمام الباقر (عليه السلام)، بحار الأنوار: ۷/ ۲۸۳/ ۸.

۵. الصافات: ۲۴ و ۲۵.

۶. سنن الترمذی: ۵/ ۳۶۴/ ۳۲۲۸، المستدرک علی الصحیحین: ۲/ ۴۶۷/ ۳۶۱۰ و ح ۳۶۱۱ نحوه و کلها عن أنس بن مالك، کنز العمال: ۱/ ۲۲۰/ ۱۱۱۰.

۷. مسند ابن حنبل: ۶/ ۳۳/ ۱۶۹۳۴، المعجم الكبير: ۱۹/ ۳۸۹/ ۹۱۴، الفردوس: ۱/ ۴۲/ ۱۰۰ کلها عن معاوية بن أبي سفيان، کنز العمال: ۶/ ۳۵۰/ ۱۶۰۱۰.

۸. معجم السفر: ۳۲۰/ ۱۰۷۹، الفردوس: ۲/ ۱۱/ ۲۰۹۴ کلاهما عن عمر بن الخطاب، کنز العمال: ۱/ ۱۱۶/ ۵۴۶.

۹. الجامع الصغير: ۱/ ۲۹۱/ ۱۹۱۱، کنز العمال: ۱۰/ ۱۸۸/ ۲۸۹۸۳ کلاهما نقلاً عن الطبرانی فی الأوسط عن ابن عمر.

۱۰. أعلام الدين: ۸۰؛ و راجع الفردوس: ۴/ ۸۴/ ۶۲۶۲.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند، از مردم برای فراگرفتن دانش پیمان نگرفت، تا آن که از علما برای آموختن آن پیمان گرفت.

۳۵. عنه (صلی الله علیه وآله): لَا يَنْبَغِي لِلْعَالِمِ أَنْ يَسْكُتَ عَلَى عِلْمِهِ، وَلَا يَنْبَغِي لِلْجَاهِلِ أَنْ يَسْكُتَ عَلَى جَهْلِهِ؛ قَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): سزاوار نیست عالم با داشتن علم، خاموشی گزیند؛ و سزاوار نیست جاهل در جهل خود ساکت بماند. خداوند متعال می فرماید: «پس اگر نمی دانید، از اهل ذکر (علما)، جویا شوید».

۳۶. الإمام علي (عليه السلام): مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَى كُلِّ عَالِمٍ أَنْ يَصُونَ بِالْوَرَعِ جَانِبَهُ، وَأَنْ يَبْذُلَ عِلْمَهُ لِطَالِبِهِ^۲.

امام علی (علیه السلام): بر هر عالمی واجب است که جانب ورع نگاه دارد و دانش خود را به جوینده آن بذل نماید.

راجع: کتاب العلم و الحکمة فی کتاب و السنّة، ص ۳۰۵ «وجوب التعليم».

ر.ک: علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۴۴۵ (ضرورت آموزش)

۴ / ۲

حقوق المبلّغ

۳۷. سنن أبي داود عن تميم الداري: أنه قال: ... يا رسول الله، ما السنة في الرجل يسلم على يدي الرجل من المسلمين؟ قال: هو أولى الناس بمحياه ومماته^۳.

سنن أبي داود: تمیم داری به پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفت: ای رسول خدا! مردی که به دست مردی از مسلمانان اسلام آورده است، چه دینی نسبت به او دارد؟ فرمود: «آن مسلمان، در امور وی از همه مردم، سزاوارتر است».

۳۸. رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَنْ تَعَلَّمَ مِنْهُ حَرْفًا صِرَتْ لَهُ عَبْدًا^۴.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): از هر کس یک حرف [هم] بیاموزی، بنده او می شوی.

۳۹. منية المريد: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَنْ عِلَّمَ أَحَدًا مَسًّا لَهُ مَلَكٌ رَقَّه. قِيلَ: أَبْيَعُهُ وَيَشْتَرِيهِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ يَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ^۵.

منية المريد: رسول خدا فرمود: «هر کس به شخصی یک مسئله بیاموزد، مالک او شده است». گفته شد: آیا [می تواند] او را بفروشد و بخرد؟ فرمود: «نه، بلکه [می تواند] به او امر و نهی کند».

۴۰. رسول الله (صلی الله علیه وآله): الْمُعَلِّمُونَ خَيْرُ النَّاسِ؛ كُلَّمَا أُخْلِقَ الذَّكْرُ جَدَّدُوهُ. أَعْطَوْهُمْ، وَلَا تَسْتَأْجِرُوهُمْ فَتَحْرِجُوهُمْ؛ فَإِنَّ الْمُعَلِّمَ إِذَا قَالَ لِلصَّبِيِّ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ: كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِيِّ، وَبَرَاءَةً لِلْمُعَلِّمِ، وَبَرَاءَةً لِأَبَوَيْهِ مِنَ النَّارِ^۶.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): آموزگاران، بهترین مردمانند که هرگاه یاد خدا کهنه شود، احیایش می کنند. به آن ها ببخشید و اجیرشان نکنید که به سختی شان انداخته اید. بی گمان، وقتی معلّم به کودک بگوید: «بگو: بسم الله الرحمن الرحيم» و او بگوید، خداوند برای آن کودک و معلّم و پدر و مادر کودک برائت از آتش را می نویسد.

۴۱. الإمام علي (عليه السلام): أَنَا عَبْدٌ مِنْ عِلْمَنِي حَرْفًا وَاحِدًا؛ إِنْ شَاءَ بَاعَ، وَإِنْ شَاءَ أَعْتَقَ، وَإِنْ شَاءَ اسْتَرَقَ^۷.

۱. النحل: ۴۳.

۲. المعجم الأوسط: ۵ / ۲۹۸ / ۵۳۶۵ عن جابر، كنز العمال: ۱۰ / ۲۳۸ / ۲۹۲۶۴.

۳. غرر الحكم: ۹۳۶۵.

۴. سنن أبي داود: ۳ / ۱۲۷ / ۲۹۱۸، سنن ابن ماجه: ۲ / ۹۱۹ / ۲۷۵۲، مسند ابن خنبل: ۶ / ۳۵ / ۱۶۹۴۵ وفيهما «في الرجل من أهل الكتاب»، المستدرک على الصحيحين: ۲ / ۲۳۹ / ۲۸۶۹، السنن الكبرى: ۱۰ / ۵۰۰ / ۲۱۴۵۸ وفيه «في الرجل من أهل الكفر»، كنز العمال: ۱۱ / ۸۳ / ۳۰۷۰۷.

۵. عوالي اللآلي: ۱ / ۲۹۲ / ۱۶۳، بحار الأنوار: ۷۷ / ۱۶۵ / ۲.

۶. منية المريد: ۲۴۳، عوالي اللآلي: ۴ / ۷۱ / ۴۳ نحوه، بحار الأنوار: ۱۰۸ / ۱۶.

۷. في الطبعة المعتمدة «كما» والصحيح ما أثبتناه.

۸. الفردوس: ۴ / ۱۹۳ / ۶۵۹۷ عن ابن عباس.

۹. آداب المتعلمين: ۷۴ بهامشه نقلاً عن تعليم المتعلم طريق التعلم للزرنوجي.

امام علی (علیه السلام): من بنده آنم که یک حرف به من بیاموزد. اگر خواست، [مرا] بفروشد و اگر خواست، آزاد کند و اگر خواست، به بندگی گیرد.

۴۲. المناقب لابن شهر آشوب: إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيَّ عَلَّمَهُ وَلَدَ الْحُسَيْنِ الْحَمْدَ، فَلَمَّا قَرَأَهَا عَلَى أَبِيهِ أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ، وَأَلْفَ حُلَّةٍ، وَحَشَا فَاهُ دُرًّا. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، قَالَ: وَأَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ؟! يَعْنِي تَعْلِيمَهُ. وَأَنْشَدَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام):
إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجَدِّ بِهَا عَلَى النَّاسِ طَرًّا قَبْلَ أَنْ تَتَفَلَّتَ
فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ^۱

مناقب ابن شهر آشوب: عبدالرحمان سلمی به فرزند حسین [علیه السلام] سوره حمد را آموخت. هنگامی که کودک این سوره را برای پدرش خواند، [امام] به [معلم] او هزار دینار و هزار جامه بخشید و دهانش را پر از در کرد. به خاطر کثرت عطا به او (حسین - علیه السلام) اعتراض شد. فرمود: «کجا این [که من بدو دادم] با عطای او (یعنی آموزش سوره حمد) برابر است؟!» و حسین [علیه السلام] این شعر را سرود:

«هرگاه دنیا به تو سخاوتمندانه روی آورد/ تو نیز آن را پیش از آن که کاستی گیرد، به همه مردم ببخش.

چرا که اگر دنیا روی آورد، جود و بخشش، به پایش نمی‌رساند/ و اگر پشت کند، بخل نگاهش نخواهد داشت».

۴۳. الکافی عن الفضل بن أبي قرّة: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ: إِنَّ كَسْبَ الْمُعَلِّمِ سُحْتٌ؟! فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ، إِنَّمَا أَرَادُوا أَلَّا يَعْلَمُوا الْقُرْآنَ، وَلَوْ أَنَّ الْمُعَلِّمَ أَعْطَاهُ رَجُلٌ دِيَّةً وَلَدِهِ لَكَانَ لِلْمُعَلِّمِ مُبَاحًا.^۲

الکافی - به نقل از فضل بن ابی قره - به امام صادق (علیه السلام) گفتم: اینان می‌گویند درآمد معلم، حرام است! فرمود: «دشمنان خدا دروغ می‌گویند. آنان می‌خواهند که آموزگاران، قرآن را آموزش ندهند، و اگر شخصی [به اندازه] دیه فرزندش را نیز به معلم بدهد، برای وی حلال است».

۴۴. معاني الأخبار عن حمزة بن حمران: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: مَنْ اسْتَأْكَلَ بِعِلْمِهِ افْتَقَرَ. فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ فِي شِعَتِكَ وَمَوَالِيكَ قَوْمًا يَتَحَمَّلُونَ عُلُومَكُمْ وَيُثَوِّنُهَا فِي شِعَتِكُمْ، فَلَا يَعْدَمُونَ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ وَالْإِكْرَامَ! فَقَالَ (عليه السلام): لَيْسَ أَوْلَئِكَ بِمُسْتَأْكِلِينَ؛ إِنَّمَا الْمُسْتَأْكِلُ بِعِلْمِهِ الَّذِي يُفْتِي بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ لِيُبْطِلَ بِهِ الْحَقُّوقَ؛ طَمَعًا فِي حُطَامِ الدُّنْيَا.^۳

معانی الأخبار - به نقل از حمزه بن حمران - : شنیدم که امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود: «هرکس با علمش نان بخورد، فقیر خواهد شد». به ایشان گفتم: فدایت شوم! در میان شیعیان و دوستداران شما گروهی هستند که علوم شما را فرا گرفته‌اند و آن را میان شیعیان شما انتشار می‌دهند و در مقابل، از نیکی، بخشش و هدایای آنان، بی بهره نمی‌مانند. فرمود: «اینان، کسانی نیستند که با علم خود نان می‌خورند. آن کس با علم خود نان می‌خورد که بدون داشتن علم یا رهنمودی از جانب خداوند عز و جل فتوا می‌دهد تا به طمع متاع ناچیز دنیا، حقوق [مردم] را ضایع سازد».

راجع: ص ۳۶۸ «سؤال الأجر».

ر.ک: ص ۳۶۹ (درخواست مزد).

۵ / ۲

ثَوَابُ الْمُبَلِّغِ (پاداش مبلغ)

۴۵. رسول الله (صلی الله علیه وآله): حَبَّبُوا اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ يُحِبُّكُمْ اللَّهُ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خدا را نزد بندگان محبوب سازید تا خداوند، شما را محبوب خود کند.

۴۶. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ رَجُلٌ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.^۱

۱. المناقب لابن شهر آشوب: ۶۶ / ۴، الديوان المنسوب إلى الإمام علي (عليه السلام): ۷۲ نحوه وفيه الشعر فقط، بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۹۱ / ۳.

۲. الکافی: ۵ / ۱۲۱ / ۲، تهذيب الأحكام: ۶ / ۳۶۵ / ۱۰۴۶، الاستبصار: ۳ / ۶۵ / ۲۱۶، الفقيه: ۳ / ۱۶۳ / ۳۵۹۷ وفيه «لا يعلموا أولادهم القرآن» بدل «لا يعلموا القرآن» و «أعطى المعلم دية» بدل «أعطاه رجل دية».

۳. معاني الأخبار: ۱ / ۱۸۱، بحار الأنوار: ۲ / ۱۱۷ / ۱۴.

۴. المعجم الكبير: ۸ / ۹۱ / ۷۴۶۱ عن أبي أمامة، كنز العمال: ۱۵ / ۷۷۷ / ۴۳۰۶۴.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس به دست او فردی اسلام آورد، بهشت برایش واجب می‌شود.

۴۷. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ أَدَّى إِلَى أُمَّتِي حَدِيثًا يُقِيمُ بِهِ سُنَّةً أَوْ يَثْلُمُ بِهِ بَدْعَةً، فَلَهُ الْجَنَّةُ.^۲

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس حدیثی را به ائمت برساند که با آن، سنتی را برپا دارد یا بدعتی را درهم شکند، بهشت، از آن او خواهد بود.

۴۸. مشکاة الأنوار: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ، يَغِطُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللَّهِ، عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ؟ قِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ، وَيُحِبُّونَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ. قُلْنَا: هَذَا حَبِيبُ اللَّهِ إِلَى عِبَادِهِ، فَكَيْفَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ، وَيَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ، فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ.^۳

مشکاة الأنوار: رسول خدا فرمود: «آیا برای شما از اقوامی بگویم که از پیامبران و یا شهیدان نیستند، اما در روز قیامت، پیامبران و شهیدان، به منزلت آنان نزد خداوند - که بر منبرهایی از نورند - غبطه می‌خورند؟». گفته شد: ای رسول خدا! آنان چه کسانی‌اند؟ فرمود: «آنان، کسانی هستند که خدا را در نظر مردم و مردم را در نظر خداوند، محبوب می‌سازند». گفتیم: این که خداوند را در نظر بندگان محبوب می‌سازند، روشن است؛ اما چگونه بندگان خدا را در نظر خداوند، محبوب می‌سازند؟». فرمود: «آنان را بدانچه خداوند دوست می‌دارد، فرمان می‌دهند و از آنچه خداوند ناپسند می‌شمارد، نهی‌شان می‌کنند. وقتی مردم از آنان اطاعت کنند، خداوند ایشان را دوست خواهد داشت».

۴۹. رسول الله (صلی الله علیه وآله): يَجِيءُ الرَّجُلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ كَالسَّحَابِ الرُّكَامِ أَوْ كَالْجِبَالِ الرَّوَاسِي، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، أَنَّى لِي هَذَا وَلَمْ أَعْمَلْهَا؟ فَيَقُولُ: هَذَا عِلْمُكَ الَّذِي عَلَّمْتَهُ النَّاسَ يَعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِكَ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): روز قیامت، کسی می‌آید که کارهای نیک او به سان ابر متراکم یا همچون کوه‌های استوار است. می‌گوید: پروردگارا! چگونه این‌ها از من است، حال آن که آن‌ها را من انجام نداده‌ام؟! خداوند می‌فرماید: این دانش تو است که به مردم آموختی و پس از تو بدان عمل می‌شد.

۵۰. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ عَلَّمَ عِلْمًا فَلَهُ أَجْرٌ مَنْ عَمِلَ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس دانشی را آموزش دهد، پاداش آن که بدان عمل کند، از آن او است، بی آن که از پاداش عمل کننده کاسته شود.

۵۱. عنه (صلی الله علیه وآله): مَا مِنْ دَاعٍ يَدْعُو إِلَى هُدًى إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ اتَّبَعَهُ، لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْرِ هِمَّ شَيْئًا.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هیچ دعوت‌کننده‌ای نیست که به هدایت، فرا خواند، مگر آن که برای او پاداشی است، همانند پاداش کسانی که از وی پیروی می‌کنند، بی آن که چیزی از پاداش آنان کاسته شود.

۵۲. عنه (صلی الله علیه وآله): أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتَّبَعَ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ هِمَّ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِ هِمَّ شَيْءٌ.^۷

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس به هدایت دعوت کند و از او پیروی شود، برای او پاداشی است همسان اجر و پاداش هدایت‌شوندگان، بی آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود.

۱. المعجم الكبير: ۱۷ / ۲۸۵ / ۷۸۶، تاريخ بغداد: ۳ / ۲۷۱ كلاهما عن عقبه بن عامر، كنز العمال: ۴ / ۳۰۶ / ۱۰۶۲۹.

۲. حلية الأولياء: ۱۰ / ۴۴ / ۴۶۸ عن ابن عباس؛ منية المريد: ۳۷۱، بحار الأنوار: ۲ / ۱۵۲ / ۴۳.

۳. مشکاة الأنوار: ۲۴۰ / ۶۹۲، روضة الواعظين: ۱۷، بحار الأنوار: ۱۲ / ۲۴ / ۷۳؛ شعب الإيمان: ۱ / ۳۶۷ / ۴۰۹ عن أنس بن مالك نحوه، كنز العمال: ۳ / ۷۵ / ۵۵۶۵.

۴. بصائر الدرجات: ۵ / ۱۶ عن الحماد الحارثي عن الإمام الصادق (عليه السلام)، بحار الأنوار: ۲ / ۱۸ / ۴۴.

۵. سنن ابن ماجه: ۱ / ۸۸ / ۲۴۰ عن معاذ بن أنس عن أبيه، كنز العمال: ۱۰ / ۱۳۹ / ۲۸۷۰۳؛ إرشاد القلوب: ۱۴ وفيه «إلى يوم القيامة» بدل «لا ينقص من أجر العامل».

۶. الموطأ: ۱ / ۲۱۸ / ۴۱، حلية الأولياء: ۹ / ۳۰۵، صحيح مسلم: ۴ / ۲۰۶ / ۲۶۷۴، سنن ابن ماجه: ۱ / ۷۵ / ۲۰۶ كلها نحوه عن أبي هريرة، كنز العمال: ۱۵ / ۷۸۸ / ۴۳۱۲۱.

۷. تفسير التبيان: ۶ / ۳۷۲، تنبيه الخواطر: ۲ / ۱۲۷؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۷۵ / ۲۰۵ عن أنس بن مالك نحوه.

۵۳. عنه (صلی الله علیه وآله): إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ، يَكْتُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ، يَكْتُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا عَلَيْهِ سَخَطَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): شخصی سخنی می گوید که مورد رضایت خداوند عز و جل است و حدس نمی زند که به کجا می انجامد. خداوند عز و جل به خاطر این سخن، خشنودی خود را تا روز قیامت برای او می نویسد، و شخصی سخنی می گوید که مورد خشم خداوند عز و جل است و حدس نمی زند که به کجا می انجامد. خداوند عز و جل به خاطر این سخن، خشم خود را تا روز قیامت برای او می نویسد.

۵۴. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ دَعَا عَبْدًا مِنْ شِرْكَ إِلَى الْإِسْلَامِ، كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَعَتَقِ رَقَبَةٍ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ.^۲
رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس که بنده ای را از شرک به سوی اسلام فرا خواند، اجرش همانند [اجر] آزاد ساختن بنده ای از فرزندان اسماعیل خواهد بود.

۵۵. عنه (صلی الله علیه وآله) - فِي وَصِيَّتِهِ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِهِ - : أْبْلِغْ مَنْ لَقِيتَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَنِّي السَّلَامَ، وَادْعُ النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَيِّقِنْ أَنْ لَكَ بِكُلِّ مَنْ أَجَابَكَ عِتْقُ رَقَبَةٍ مِنْ وَلَدِ يَعْقُوبَ.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - در سفارش خود به مردی از خاندانش - : هر کدام از مسلمانان را که دیدی، سلام مرا به او برسان، و مردم را به اسلام فراخوان، و یقین بدان که در عوض هر کس که [دعوت] تو را اجابت کند، برای تو [پاداش] آزاد کردن بنده ای از فرزندان یعقوب خواهد بود.

۵۶. عنه (صلی الله علیه وآله): الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ كِفَاعِلُهُ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): امر کننده به نیکی، به سان انجام دهنده آن است.

۵۷. عنه (صلی الله علیه وآله): الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كِفَاعِلُهُ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): راهنمای به خیر، به سان انجام دهنده آن است.

۵۸. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ أَمَرَ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ نَهَى عَنْ مُنْكَرٍ، أَوْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ، أَوْ أَشَارَ بِهِ، فَهُوَ شَرِيكٌ. وَمَنْ أَمَرَ بِسَوْءٍ، أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ، أَوْ أَشَارَ بِهِ، فَهُوَ شَرِيكٌ.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): هر کس به معروفی امر یا از منکری نهی کند یا به خیری راهنمایی یا اشاره کند، [با انجام دهنده این کارها] شریک است؛ و هر کس به بدی فرمان دهد یا به آن راهنمایی یا اشاره کند، [با انجام دهنده آن] شریک است.

۵۹. عنه (صلی الله علیه وآله): أَشَدُّ مِنْ يَتِيمِ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَأَبِيهِ يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ، وَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ، وَلَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِي مَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ. أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِعُلُومِنَا، وَهَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حِجْرِهِ؛ أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَأَرَشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.^۷

۱. مسند ابن حنبل: ۵ / ۳۷۵ / ۱۵۸۵۲، سنن الترمذی: ۴ / ۵۵۹ / ۲۳۱۹، سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۱۳ / ۳۹۶۹، کلاهما نحوه و کلّهما عن بلال بن الحارث المزني، كنز العمال: ۳ / ۷۸۵۶ / ۵۵۱؛ وراجع الأُمالي للطوسي: ۵۳۶ / ۱۱۶۲.

۲. مسند زید: ۳۹۰ عن الإمام زين العابدين عن أبيه عن جدّه الإمام عليّ (عليهم السلام).

۳. الزهد للحسين بن سعيد: ۴۰ / ۴۴ عن زيد بن عليّ عن أبيائه عن الإمام عليّ (عليهم السلام)، بحار الأنوار: ۷۷ / ۱۳۴ / ۴۴.

۴. الجامع الصغير: ۱ / ۴۶۹ / ۳۰۲۵، كنز العمال: ۳ / ۷۳ / ۵۵۵۲ نقلاً عن يعقوب بن سفيان في مشيخته والفردوس عن عبدالله بن جراد.

۵. الكافي: ۴ / ۲۷ / ۴، النخال: ۱۳۴ / ۱۴۵ کلاهما عن ابن القدّاح عن الإمام الصادق عن أبيائه (عليهم السلام)، الفقيه: ۴ / ۳۸۰ / ۸۱۳، الجعفریات: ۱۷۱ عن الإمام الصادق عن أبيائه (عليهم السلام)، بحار الأنوار: ۷۱ / ۱۶ / ۲۸؛ مسند ابن حنبل: ۸ / ۳۱۹ / ۲۲۴۲۳ عن شاذان، المعجم الأوسط: ۳ / ۳۴ / ۲۳۸۴ عن سهل بن سعد، كنز العمال: ۶ / ۳۵۹ / ۱۶۰۵۲.

۶. النخال: ۱۳۸ / ۱۵۶ عن السكوني عن الإمام الصادق عن أبيائه (عليهم السلام)، السرائر: ۳ / ۶۴۳ عن الإمام الصادق (عليه السلام) عنه (صلی الله علیه وآله)، الجعفریات: ۸۹، عن الإمام الصادق عن أبيائه (عليهم السلام) عنه (صلی الله علیه وآله)، النوادر للروندی: ۱۴۳ / ۱۹۶ وزادوا في صدره «مَنْ شَفَعَ شَفَاعَةَ حَسَنَةَ»، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۷۶ / ۲۴.

۷. الاحتجاج: ۱ / ۹ / ۲ عن يوسف بن محمد بن زياد وعليّ بن محمد بن سيّار، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري (عليه السلام): ۳۳۹ / ۲۱۴ کلاهما عن الإمام العسكري عن أبيائه (عليهم السلام)، بحار الأنوار: ۲ / ۱۲ / ۱.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): سخت‌تر از یتیمی آن‌که مادر و پدرش را از دست داده، یتیمی کسی است که امامش را از دست داده و توان دسترسی به او را ندارد و در مسائل دینی‌اش حکم امام را نمی‌داند. آگاه باشید! هر کس از شیعیان ما که دانا به علوم ما باشد، این شخص جاهل به شریعت ما و دور افتاده از حضور ما، چون یتیمی در دامن او است. بدانید هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزد، در رفیق اعلیٰ^۱ با ما خواهد بود.

۶۰. الإمام علی (علیه السلام): مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِشَرِيعَتِنَا، فَأَخْرَجَ ضَعْفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِيءُ لِأَهْلِ جَمِيعِ الْعَرَصَاتِ، وَحَلَّةٌ لَا يَقُومُ لَأَقْلٍ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا. ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا عِبَادَ اللَّهِ، هَذَا عَالِمٌ، مِنْ تِلَامِذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ، أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةٍ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُورِ الْجَنَانِ. فَيُخْرِجُ كُلُّ مَنْ كَانَ عِلْمُهُ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا، أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا، أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ^۲.

امام علی (علیه السلام): هر کس از شیعیان ما که عالم به شریعت ما باشد و شیعیان کم اطلاع ما را از تاریکی جهلشان به روشنایی دانشی که ما ارزانی‌اش داشته‌ایم، رهنمون شود، روز قیامت، در حالی می‌آید که بر سرش تاجی از نور خواهد داشت که برای مردم تمام عرصات [قیامت]، روشنایی خواهد داد، و جامه‌ای [بر تن] خواهد داشت که ارزش کوچک‌ترین نخ آن از تمام دنیا فزون‌تر باشد.

آن‌گاه، ندا کننده‌ای ندا می‌دهد: ای بندگان خدا! این شخص عالم، از شاگردان یکی از عالمان آل محمد است. هان! هر کس را که او در دنیا از سرگردانی جهالت خارج ساخته، [اینک] به نور او چنگ زند تا وی را از سرگردانی تاریکی این عرصات به بوستان‌های بهشت بیرون برد. [بدین ترتیب] کسانی که وی در دنیا چیزی به آنان آموخته، یا قفل جهلی از قلبشان گشوده یا شبهه‌ای از آنان برطرف ساخته است، بیرون می‌آیند.

۶۱. الإمام الحسین (علیه السلام): مَنْ دَعَا عَبْدًا مِنْ ضَلَالَةٍ إِلَى مَعْرِفَةٍ حَقٍّ فَأَجَابَهُ، كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَعِتْقِ نَسَمَةٍ^۳.
امام حسین (علیه السلام): هر کس بنده‌ای را از یک گمراهی به شناخت حقی فرا خواند و او بپذیرد، برای فراخواننده، پاداشی به سان آزاد کردن یک انسان خواهد بود.

۶۲. الإمام الباقر (علیه السلام): مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئًا. وَمَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَلَا يَنْقُصُ أُولَئِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا^۴.

امام باقر (علیه السلام): هر کس راه هدایتی بیاموزاند، پاداشی به سان عمل‌کنندگان به آن دارد، بی آن‌که از پاداش آنان، چیزی کاسته شود؛ و هر کس راه گمراهی‌ای بیاموزاند، گناهی به سان گناهان کسانی که بدان عمل کنند، دارد، بی آن‌که چیزی از گناهان آنان کاسته شود.

۶۳. عنه (علیه السلام): لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ (علیه السلام)، قَالَ مُوسَى: ... إِلَهِي، فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا كَافِرَةً إِلَى الْإِسْلَامِ؟ قَالَ: يَا مُوسَى، أُنْزِلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الشَّفَاعَةِ لِمَنْ يُرِيدُ. قَالَ: إِلَهِي، فَمَا جَزَاءُ مَنْ دَعَا نَفْسًا مُسْلِمَةً إِلَى طَاعَتِكَ، وَنَهَاها عَنْ مَعْصِيَتِكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى، أَحْشَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمَرَةِ الْمُتَّقِينَ^۵.

امام باقر (علیه السلام): هنگامی که خداوند با موسی بن عمران (علیه السلام) سخن گفت، موسی گفت: «... خدایا! پاداش آن کس که انسان بی دینی را به دین دعوت کند، چیست؟». خداوند فرمود: «ای موسی! در روز قیامت اجازه می‌یابد تا برای هر که بخواهد، شفاعت کند». موسی (علیه السلام) گفت: خدایا! پاداش کسی که فرد دینداری را به اطاعت تو دعوت و از نافرمانی‌ات نهی کند، چیست؟ خداوند فرمود: «ای موسی! در روز قیامت، او را در زمره پرهیزگاران محشور می‌کنم».

۱. رفیق اعلیٰ، مکانی است نزد خداوند، ویژه مقربان درگاه الهی و پیامبران. (ر. ک: /النهاية، ماده: رفیق)

۲. الاحتجاج: ۱/ ۱۰/ ۳ عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري (عليه السلام): ۳۳۹/ ۲۱۵ كلاهما عن الإمام العسكري (عليه السلام)، بحار الأنوار: ۲/ ۲/ ۲، وراجع عوالي اللآلي: ۱/ ۱۷/ ۲.

۳. مسند زید: ۳۹۱ عن الإمام زين العابدين (عليه السلام).

۴. الكافي: ۱/ ۳۵/ ۴ عن أبي عبيدة الحذاء، تحف العقول: ۲۹۷، المحاسن: ۱/ ۹۶/ ۶۰ عن محمد بن مسلم، منية المريد: ۱۱۱، بحار الأنوار: ۲/ ۱۹/ ۵۳.

۵. فضائل الأشهر الثلاثة: ۸۹/ ۶۸ عن زياد بن المنذر، الأموال للصدوق: ۲۷۷/ ۳۰۷ عن عبد العظيم الحسيني عن الإمام الهادي (عليه السلام) وفيه إلى «لمن يُريد»، بحار الأنوار: ۶۹/ ۴۱۳/ ۱۳۱.

۶۴. الإمام الصادق (عليه السلام): لَا يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِكَلِمَةٍ حَقٌّ فَأُخِذَ بِهَا، إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَخَذَ بِهَا، وَلَا يَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ ضَلَالٍ يُؤْخَذُ بِهَا إِلَّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ أَخَذَ بِهَا.^۱

امام صادق (عليه السلام): هیچ کس سخن حقی که بدان عمل شود نمی گوید، جز آن که [پاداشی] مانند پاداش عمل کننده به آن دارد؛ و هیچ کس سخن باطلی که بدان عمل شود نمی گوید، جز آن که [گناهی] همچون گناه عمل کننده به آن، برگردنش خواهد بود.

۶۵. عنه (عليه السلام): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ، فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ: انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَقِيلَ لِلْعَالِمِ: قِفْ! تُشَفَّعْ لِلنَّاسِ بِحَسَنِ تَأْدِيكِ لَهُمْ.^۲

امام صادق (عليه السلام): چون روز قیامت فرا رسد، خداوند عز و جل، عالم و عابد را برانگیزاند. وقتی آن دو نزد خداوند عز و جل حاضر می شوند، به عابد گفته شود: «به بهشت برو!»، و به عالم گفته شود: «بایست و مردم را به خاطر تربیت کردن نیکویشان، شفاعت کن!».

۶۶. عنه (عليه السلام): إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ فَيَكْتُبُ اللَّهُ بِهَا إِيْمَانًا فِي قَلْبِ آخَرٍ، فَيَغْفِرُ لَهُمَا جَمِيعًا.^۳

امام صادق (عليه السلام): شخصی سخنی می گوید و خداوند به یمن آن، ایمان را در قلب شخص دیگری ثبت می کند و در پی آن، هر دو را می بخشد.

راجع: کتاب «العلم والحكمة في الكتاب والسنة»: القسم السادس (تعليم) / فضل التعليم.
ر. ک: علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، بخش ششم / آموزش / فضیلت آموزش.

۶/۲

المَبْلَغُ الْمِثَالِيُّ (مَبْلَغُ نَمُونَةِ)

قرآن

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).^۴

همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم» * سران قومش گفتند: «واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم» * گفت: «ای قوم من! هیچ گونه گمراهی ای در من نیست؛ بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم * پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و اندرزتان می دهم و چیزهایی از خدا می دانم که [شما] نمی دانید».

(وَإِلَى عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ).^۵

و به سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. پس آیا پرهیزگاری نمی کنید؟» * سران قومش که کافر بودند، گفتند: در حقیقت، ما تو را در [نوعی] سفاهت می بینیم و جداً تو را از دروغگویان می پنداریم» * گفت: «ای قوم من! در من سفاهتی نیست؛ ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم * پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم».

۱. ثواب الأعمال: ۱/۱۶۰ عن عبد الرحمن بن أبي عبد الله، الاختصاص: ۲۵۰، تحف العقول: ۳۷۵ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۲/ ۱۹/ ۵۲.

۲. علل الشرايع: ۱۱/ ۳۹۴، بصائر الدرجات: ۷/ ۷ كلاهما عن يونس بن عبد الرحمن عن ذكره، بحار الأنوار: ۲/ ۱۶/ ۳۶.

۳. المحاسن: ۱/ ۳۶۱/ ۷۷۸ عن أبي بكر الحضرمي، مشكاة الأنوار: ۱۹۳/ ۵۰۹ وفيه «العبد» بدل «الرجل»، بحار الأنوار: ۳/ ۷۳/ ۳۸.

۴. الأعراف: ۶۲ - ۵۹.

۵. الأعراف: ۶۸ - ۶۵.

(وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَعْدُّوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ آلِيمٍ * وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَخَذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعَثُوا فِي الْأَرْضِ مَافْسِدِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَغَتَّوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتُنَّا بِمَا تَعُدُّنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ)¹.

و به سوی [قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم]. گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما معبودی جز او نیست. در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است. این ماده شتر، آیت الهی برای شما است، پس او را بگذارید تا در زمین خدا بخورد و گزندی به او نرسانید که غذایی دردناک شما را فرو می‌گیرد * و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از [قوم] عاد، جانشینان [آنان] گردانید، و در زمین به شما جای [مناسب] داد. در دشت‌های آن کاخ‌هایی اختیار می‌کردید، و از کوه‌ها خانه‌هایی [زمستانی] می‌تراشیدید. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید و در زمین، سر به فساد برمدارید * سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ گفتند: «بی تردید، ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است، ایمان داریم» * کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، کافریم * پس آن ماده شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود، سرپیچیدند و گفتند: ای صالح! اگر از پیامبرانی، آنچه را به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور * آن گاه زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه‌هایشان از پا درآمدند * پس [صالح] از ایشان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! به راستی، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و خیر شما را خواستم؛ ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید».

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ * قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ * قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ * وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ * قَالُوا إِنَّا نَطِيرُنَا بِكُمْ لَيْلٍ لَمَّا تَنْتَهُوْا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابُ آلِيمٍ * قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ * وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مِنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ * وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تَرْجِعُونَ * أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون * إِنِّي إِذَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُون * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ)².

[داستان] مردم آن شهری را که رسولان بدانجا آمدند، برای آنان مثل بز * آن گاه که دو تن را به سوی آنان فرستادیم، و [لی] آن دو را دروغگو خواندند، تا با [فرستاده] سومین [آنان را] تأیید کردیم. پس [رسولان] گفتند: «ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم» * گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید، و [خدای] رحمان، چیزی نفرستاده و شما جز دروغ نمی‌پردازید» * گفتند: «پروردگار ما می‌داند که ما واقعاً به سوی شما به پیامبری فرستاده شده‌ایم * و بر ما [وظیفه‌ای] جز رسانیدن آشکار [پیام] نیست» * پاسخ دادند: ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته‌ایم. اگر دست برندارید، سنگسارتان می‌کنیم و بی گمان، شکنجه دردناکی از ما به شما خواهد رسید * [رسولان] گفتند: «شومی شما با خود شما است. آیا اگر شما را پند دهند [باز کفر می‌ورزید؟ نه!] بلکه شما قومی اسرافکارید» * و [در این میان] مردی از دورترین جای شهر، دوان دوان آمد [و] گفت: «ای مردم! از این فرستادگان، پیروی کنید * از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود [نیز] رهیافته‌اند * آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه] شما به سوی او باز می‌گردید؟ آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر [خدای] رحمان بخوهد، به من گزندی برساند،

¹. الأعراف: ۷۹ - ۷۳.

². یس: ۲۷ - ۱۳.

نه شفاعتشان به حالم سود می‌دهد و نه می‌توانند مرا برهانند؟ * در آن صورت، من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود * من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس از من بشنوید * [سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو] گفته شد: «به بهشت درآی». گفت: «ای کاش قوم من می‌دانستند * که پروردگارم مرا آمرزید و در زمرة ارجمندان قرار داد».

(و قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ * يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَاسِ اللَّهِ إِنَّ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ * وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مَدِيرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِّمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ).^۱

و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت، گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من خدا است؟ و بی گمان برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده، و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان او است، و اگر راستگو باشد، برخی از آنچه به شما وعده می‌دهد، به شما خواهد رسید. بی تردید، خدا کسی را که زیاده‌روی دارد و بسیار دروغ می‌گوید، هدایت نمی‌کند * ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شما است [و] بر این سرزمین مسلطید؛ و [لی] چه کسی ما را از بلای خدا - اگر به ما برسد - حمایت خواهد کرد؟». فرعون گفت: جز آنچه می‌بینم، به شما نمی‌نمایم، و شما را جز به راه راست راهبر نیستم * و کسی که ایمان آورده بود، گفت: «ای قوم من! من از [روزی] مثل روز گروه‌ها [ی مخالف خدا] بر شما می‌ترسم * [از سرنوشتی] نظیر سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آن‌ها [آمدند]؛ و [گر نه] خدا بر بندگان [خود] ستم نمی‌خواهد * و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [برای یاری هم] ندا می‌دهند، بیمناکم * روزی که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست؛ و هر کس را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست» * و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکاری برای شما آورد، و از آنچه برای شما آورد، همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت، گفتید: «خدا بعد از او هرگز فرستاده‌ای را برنخواهد انگيخت». این گونه، خدا هر که را افراطگر شکاک است، بی راه می‌گذارد».

راجع: هود: ۵۷، آل عمران: ۲۰، المائدة: ۹۲ - ۹۹، الرعد: ۴۰، النور: ۵۴، النمل: ۳۵ - ۳۸، العنکبوت: ۱۸، التغابن: ۱۲، الجن: ۲۳.

ر.ک: هود: ۵۷، آل عمران: ۲۰، مائده: ۹۹ - ۹۲، رعد: ۴۰، نور: ۵۴، نمل: ۳۸ - ۳۵، عنکبوت: ۱۸، تغابن: ۱۲، جن: ۲۳.

حدیث

۶۷. الخصال عن عبد الله بن عمر: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ، كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، إِلَى يَوْمٍ تَلْقَوْنَهُ. أَلَا فَلْيَبْلَغْ شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ؛ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا أُمَّةَ بَعْدَكُمْ. ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّىٰ إِنَّهُ لَيَرَىٰ بَيَاضَ إِبْطِيهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ.^۱

الخصال - به نقل از عبدالله بن عمر - رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خداوند عز و جل به سان حرمت امروز و این ماه و این شهر، این خطبه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) در ماه ذی حجه - که از ماه‌های حرام است - ایراد کرده است. خون، مال و آبرویتان را تا روز قیامت بر یکدیگر حرام کرده است. پس آگاه باشید! باید حاضران [سخنم را] به غایبان برسانند که دیگر پیامبری پس از من و امتی پس از شما نخواهد بود». آن گاه دو دست خود را چنان بالا برد که سپیدی زیر بغل‌هایش آشکار شد و فرمود: «خداوند! گواه باش که من ابلاغ کرده‌ام».

۶۸. بحار الأنوار عن زيد بن أرقم: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) حُجَّاجًا، حَتَّىٰ إِذَا كُنَّا بِالْجُحْفَةِ بَغْدِيرِ خُمٍّ صَلَّى الظُّهْرَ، ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا فِينَا، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، هَلْ تَسْمَعُونَ؟ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ؛ إِنِّي أَوْشِكُ أَنْ أَدْعِيَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ، وَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ. إِنِّي

^۱ غافر: ۳۴ - ۲۸.

^۲ الخصال: ۶۳/۴۸۷، بحار الأنوار: ۸/۳۸۱/۲۱ وراجع الکافی: ۱۲/۲۷۳/۷، الفقیه: ۹۳/۴/۵۱۵۱؛ وراجع مسند ابن حنبل: ۷/۳۷۶/۲۰۷۲۰، کنز العمال: ۵/

مَسْئُولٌ؛ هَلْ بَلَّغْتُمْ؟ وَأَنْتُمْ مَسْئُولُونَ؛ هَلْ بَلَّغْتُمْ؟ فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَلَّغْتَ وَجَهَدْتَ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، وَأَنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ.^۱

بحار الأنوار - به نقل از زید بن ارقم - : همراه رسول خدا پس از انجام دادن حج حرکت کردیم تا آن که در جُحفه به غدیر خم رسیدیم. [پیامبر] نماز ظهر را اقامه کرد. آن گاه برای خطابه در میان ما برخاست و فرمود: «ای مردم! آیا می شنوید؟ من فرستاده خدا به سوی شما هستم. من به زودی [به سوی خدا] فرا خوانده خواهم شد، از من سؤال خواهد شد و از شما سؤال خواهد شد. من پرسش خواهد شد که آیا به شما ابلاغ کردم؟ و از شما خواهند پرسید: آیا به شما ابلاغ شد؟ در این صورت، شما چه خواهید گفت؟».

زید بن ارقم می گوید: ما گفتیم: ای رسول خدا! تو ابلاغ کردی و کوشش نمودی. رسول خدا گفت: «خدایا! گواه باش، و من از جمله گواهان خواهم بود».

۶۹. **مسند ابن حنبل** عن سمرة بن جندب: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): أَيُّهَا النَّاسُ، أُنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي قَصَّرْتُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ تَبْلِيغِ رِسَالَاتِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا أَخْبَرْتُمُونِي ذَاكَ؛ فَلَبَّغْتُ رِسَالَاتِ رَبِّي كَمَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُبْلَغَ، وَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي بَلَّغْتُ رِسَالَاتِ رَبِّي لَمَّا أَخْبَرْتُمُونِي ذَاكَ. قَالَ: فَقَامَ رِجَالٌ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ، وَنَصَحْتَ لَأَمَّتِكَ، وَقَضَيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ.^۲

مسند ابن حنبل - به نقل از سمرة بن جندب - : رسول خدا فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهیم. اگر می دانید که من در رساندن چیزی از رسالت های پروردگار خود عز و جل کوتاهی کرده ام، مرا از آن باخبر سازید تا رسالت های پروردگارم را - چنان که شایسته رساندن است - ، ابلاغ کنم، و اگر می دانید که من رسالت های پروردگارم را رسانده ام، مرا از آن باخبر کنید». سمرة بن جندب گوید: کسانی برخاستند و گفتند: گواهی می دهیم که تو واقعاً رسالت های پروردگارت را ابلاغ و برای امت خیرخواهی کردی و آنچه بر عهده داشتی، ادا نمودی.

۷۰. **المستدرک علی الصحیحین عن أنس**: إِنْ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ آخِرُ مَا تَكَلَّمَ بِهِ: «جَلَّالَ رَبِّي الرَّفِيعَ فَقَدْ بَلَّغْتُ»، ثُمَّ قَضَى (صلى الله عليه وآله).^۳

المستدرک علی الصحیحین - به نقل از أنس - : آخرین سخنی که رسول خدا بیان کرد، این بود: «به جلالت پروردگار بلند مرتبه ام سوگند که ابلاغ کردم». سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.

۷۱. **الإمام علی (علیه السلام)** - فِي خُطْبَةٍ لَهُ - ... وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ... صَدَعَ بِمَا أَمَرَهُ رَبُّهُ، وَبَلَغَ مَا حَمَلَهُ، حَتَّى أَفْصَحَ بِالتَّوْحِيدِ دَعْوَتَهُ، وَأَظْهَرَ فِي الْخَلْقِ أَنَّ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» حَتَّى خَلَصَتْ لَهُ الْوَحْدَانِيَّةُ، وَصَفَتْ لَهُ الرُّبُوبِيَّةُ، وَأَظْهَرَ اللَّهُ بِالتَّوْحِيدِ حُجَّتَهُ، وَأَعْلَى بِالإِسْلَامِ دَرَجَتَهُ.^۴

امام علی (علیه السلام) - در خطبه ای از ایشان - : ... و شهادت می دهیم که محمد، بنده و فرستاده او است ... آنچه پروردگارش فرمانش داده بود، آشکار کرد و آنچه بر دوشش نهاده بود، ابلاغ نمود، تا آن که دعوتش را با توحید پدیدار ساخت و کلمه «لا اله الا الله وحده لا شریک له» را در میان مردم آشکار نمود تا وحدانیت خداوند، خالص گردد و ربوبیت الهی پیراسته شود، و خداوند، برهان او را با توحید ظاهر ساخت و مرتبه اش را با اسلام، بالا برد.

۷۲. **عنه (علیه السلام)**: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ كُلِّ كَرَامَةٍ أَفْضَلَ تِلْكَ الْكَرَامَةِ ... نَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ الرِّسَالَةَ، وَأَدَّى النَّصِيحَةَ، وَاجْتَهَدَ لِلْأُمَّةِ.^۵

۱. **بحار الأنوار**: ۳۷ / ۱۹۱ / ۷۴ نقلاً عن كتاب منقبة المطهرين.

۲. **مسند ابن حنبل**: ۷ / ۲۶۵ / ۲۰۱۹۸، **المستدرک علی الصحیحین**: ۱ / ۴۷۹ / ۱۲۳۰، **السنن الکبری**: ۳ / ۴۷۱ / ۶۳۶۱ کلاهما نحوه، **کنز العمال**: ۱۴ / ۳۲۳ / ۳۸۱۸.

۳. **المستدرک علی الصحیحین**: ۳ / ۵۹ / ۴۳۸۷، **کنز العمال**: ۷ / ۱۴۷ / ۱۸۴۴۵.

۴. **التوحيد**: ۷۲ / ۲۶، **عيون أخبار الرضا**: ۱ / ۱۲۳ / ۱۵ کلاهما عن أبيه عن الإمام الرضا عن أبيه (عليهم السلام)، **بحار الأنوار**: ۴ / ۲۲۳ / ۲.

۵. **تهذيب الأحكام**: ۳ / ۸۳ / ۲۳۹ عن علي بن عبد الله عن أبيه عن جدّه عن الإمام الحسين عليه السلام، **مصباح المتجهد**: ۵۵۷ / ۶۵۱ من دون إسناد إلى المعصوم، **بحار الأنوار**: ۹۸ / ۱۲۷ / ۳.

امام علی (علیه السلام): خداوند! به محمد - که درود تو بر او و خاندانش باد - از هر کرامتی برترین آن را عطا کن ... شهادت می‌دهیم که او رسالت را ابلاغ کرد و خیرخواهی را به انجام رسانید و برای امت، با تمام توان کوشید.

۷۳. الإمام الباقر (علیه السلام) عن جابر بن عبد الله الأنصاري: نَزَلَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) ... فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ [إِنَّ] اللَّهَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: جَزَاكَ اللَّهُ عَنْ تَبْلِيغِكَ خَيْرًا؛ فَقَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ، وَنَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَأَرْضَيْتَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَرْغَمْتَ الْكَافِرِينَ.^۱

امام باقر (علیه السلام) - به نقل از جابر بن عبدالله انصاری - : جبرئیل، بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرود آمد ... و گفت: ای محمد! [همانا] خداوند به تو سلام می‌رساند و به تو می‌فرماید: «خداوند تو را به خاطر ابلاغت پاداش خیر داد که پیام‌های پروردگارت را رساندی و برای امت خیرخواهی کردی و مؤمنان را خشنود ساختی و کافران را منکوب کردی».

۷۴. عنه (علیه السلام) - في بيان أحوال يوم الحساب - : ... فَيَقُولُ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ: هَلْ بَلَغْتَ أُمَّتَكَ مَا بَلَغَكَ جَبْرِئِيلُ مِنْ كِتَابِي وَحِكْمَتِي وَعِلْمِي؟ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): نَعَمْ، يَا رَبِّ، قَدْ بَلَغْتُ أُمَّتِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مِنْ كِتَابِكَ وَحِكْمَتِكَ وَعِلْمِكَ، وَجَاهَدْتُ فِي سَبِيلِكَ. فَيَقُولُ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ: فَمَنْ يَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ؟ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله): يَا رَبِّ، أَنْتَ الشَّاهِدُ لِي بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ، وَمَلَأْتِكُمْ، وَالْأَبْرَارُ مِنْ أُمَّتِي، وَكَفَى بِكَ شَهِيدًا.

فَيَدْعِي الْمَلَائِكَةَ، فَيَشْهَدُونَ لِمُحَمَّدٍ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ. ثُمَّ يَدْعِي أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، فَيَسْأَلُونَ: هَلْ بَلَغَكُمْ مُحَمَّدٌ رِسَالَاتِي وَكِتَابِي وَحِكْمَتِي وَعِلْمِي، وَعَلَّمَكُمْ ذَلِكَ؟ فَيَشْهَدُونَ لِمُحَمَّدٍ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ، وَالْحِكْمَةِ، وَالْعِلْمِ.^۲

امام باقر (علیه السلام) - در بیان حوادث روز قیامت - : ... خداوند به محمد [صلی الله علیه وآله] می‌فرماید: «آیا آنچه را که جبرئیل از کتاب و حکمت و علم من به تو رساند، به امت ابلاغ کردی؟ رسول خدا خواهد گفت: آری، ای پروردگار من! آنچه از قرآن، حکمت و علم تو به من وحی شده، به امت ابلاغ و در راه تو تلاش کردم. خداوند به محمد [صلی الله علیه وآله] می‌فرماید: «چه کسی گواه تو بر این مدعا است؟». محمد [صلی الله علیه وآله] خواهد گفت: پروردگار! تو و فرشتگان و نیکان امت شاهد من در رساندن پیام‌اند و شاهد بودن تو بسنده است.

پس فرشتگان فراخوان شوند و آنان شهادت می‌دهند که محمد [صلی الله علیه وآله]، پیام را رسانده است. سپس، امت محمد فراخوان شوند و از آنان سؤال می‌شود: «آیا محمد [صلی الله علیه وآله]، رسالت، قرآن، حکمت و علم مرا به شما رسانیده و این‌ها را به شما آموخته است؟». آنان شهادت می‌دهند که محمد [صلی الله علیه وآله]، پیام و حکمت و علم را رسانده است.

۷۵. الإمام الصادق (علیه السلام) - في زيارة رسول الله (صلى الله عليه وآله) - : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ، وَنَصَحْتَ لِأُمَّتِكَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۳

امام صادق (علیه السلام) - در زیارت رسول خدا - : شهادت می‌دهم که تو فرستاده‌ی خدایی، و شهادت می‌دهم که تو محمد بن عبدالله هستی، و شهادت می‌دهم که تو پیام‌های پروردگارت را رساندی و برای امت خیرخواهی و در راه خدا مجاهده کردی.

۷۶. عنه (علیه السلام) - في زيارة الإمام الحسين (عليه السلام) - : أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ، وَوَفَّيْتَ وَأَوْفَيْتَ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَمَضَيْتَ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيدًا وَمُسْتَشْهِدًا وَشَهِيدًا وَمَشْهُودًا.^۴

امام صادق (علیه السلام) - در زیارت امام حسین (علیه السلام) - : شهادت می‌دهم که تو رساندی، و خیرخواهی نمودی، و وفا کردی، و به کمال رساندی، و در راه خدا مجاهده کردی، و آگاهانه به راه شهادت قدم نهادی، و گواه امت گشتی و مشهود خدا و فرشتگان.

۷۷. عنه (علیه السلام) - أيضا - : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ عَنِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلًّا مَا أُمِرْتَ بِهِ، وَلَمْ تَخْشَ أَحَدًا غَيْرَهُ، وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِهِ، وَعَبَدْتَهُ صَادِقًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ ... أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ عَنِ اللَّهِ مَا أَمَرَكُمْ بِهِ، وَلَمْ تَخْشَوْا أَحَدًا غَيْرَهُ

۱. الأُمَالِي لِلْمَقْبِد: ۲/ ۷۸، الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ۱۱۹/ ۱۸۵، بَشَارَةُ الْمُصْطَفَى: ۶۵، الْفَضَائِل: ۷، كُلُّهَا عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ، بحار الأنوار: ۳۸/ ۱۱۴/ ۵۱.

۲. تَفْسِيرُ الْقَمِّي: ۱/ ۱۹۲، عَنْ ضَرِيسٍ، بحار الأنوار: ۷/ ۲۸۱/ ۳.

۳. الْكَافِي: ۴/ ۵۷۶، ۲، تَهْذِيبُ الْأَحْكَام: ۶/ ۱۳۱، ۵۵، كَامِلُ الزِّيَارَات: ۳۶۵/ ۶۱۸، كُلُّهَا عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ ثَوِيرٍ، الْفَقِيه: ۲/ ۵۹۵، ۳۱۹۹، بحار الأنوار: ۱۰۱/ ۳/ ۱۵۲.

۴. الْكَافِي: ۴/ ۵۵۰، ۱، تَهْذِيبُ الْأَحْكَام: ۶/ ۸، ۵، كَامِلُ الزِّيَارَات: ۴۸/ ۲۷، كُلُّهَا عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، الْفَقِيه: ۲/ ۵۶۷، ۳۱۵۷، بحار الأنوار: ۱۰۰/ ۱۵۰.

... صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَمِينُهُ، بَلَغْتَ نَاصِحًا، وَأَدَيْتَ أَمِينًا، وَقُتِلْتَ صَدِيقًا، وَمَضَيْتَ عَلَى يَقِينٍ، لَمْ تُؤْثِرْ عَمَى عَلَى هُدًى، وَلَمْ تَمِلْ مِنْ حَقٍّ إِلَى بَاطِلٍ.^۲

امام صادق (عليه السلام) - در زیارت امام حسین (علیه السلام) - : درود خداوند بر تو ای ابا عبدالله! شهادت می‌دهم که آنچه از جانب خداوند عز و جل فرمان گرفتی، ابلاغ کردی، و از کسی جز او نترسیدی، و در راهش جهاد کردی، و صادقانه تا لحظه مرگ، او را عبادت کردی ... شهادت می‌دهم که شما آنچه را از جانب خداوند فرمان داشتید، ابلاغ کردید، و جز او از کسی نترسیدید ... درود خداوند بر تو! شهادت می‌دهم که تو بنده خدا و امین اویی، و خیرخواهانه ابلاغ کردی، و امانتدارانه [وظیفهات را] ادا نمودی، و در زمره صدیقان کشته شدی، و با یقین به پایان بردی، کوردلی را بر هدایت برنگزیدی، و از حق به سوی باطل نگریدی.

۷۸. عنه (عليه السلام) - أَيْضًا - : أَشْهَدُ أَنَّكَ وَتَرُ اللَّهُ الْمَوْتُورُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ.^۳

امام صادق (عليه السلام): شهادت می‌دهم که تو فرستاده بی نظیر خداوندی که انتقامت در زمین و آسمان ستانده نشده، و شهادت می‌دهم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی.^۴

۷۹. **المعصوم (عليه السلام)** - فِي زِيَارَةِ أُمَّةِ الْبَقِيعِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ الْقَوَامَ فِي الْبَرِّيَّةِ بِالْقِسْطِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوَى. أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَغْتُمْ، وَنَصَحْتُمْ، وَصَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَكُذِّبْتُمْ، وَأُسِيءَ إِلَيْكُمْ، فَعَفَوْتُمْ.^۵

معصوم (عليه السلام) - در زیارت امامان بقیع (علیهم السلام) - : سلام بر شما که بر مردم دنیا حجتید! سلام بر شما برپادارندگان عدالت در میان آفریدگان! سلام بر شما ای گروه برگزیده! سلام بر شما ای اهل نجوا [های شبانه]! شهادت می‌دهم که شما ابلاغ کردید و خیرخواهی نمودید و در راه خدا پایداری ورزیدید، در حالی که تکذیبتان کردند و با شما بدرفتاری نمودند؛ اما شما بخشیدید.

جلسه چهارم: رسالت مبلغ

فصل سوم کتاب تبلیغ در قرآن و حدیث

فصل سوم: رسالت مبلغ

إِثَارَةُ الْفِطْرَةِ وَالْعَقْلِ (بر انگیختن فطرت و عقل)

قرآن

(وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ).^۶

و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم، آنچه را به سوی ایشان نازل شده است، روشن کنی؛ و باشد که اندیشه کنند.

حدیث

۸۰. **الإمام علي (عليه السلام)** - فِي خُطْبَةٍ لَهُ - : فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ؛ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ، وَيُرَوْهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ.^۱

۱. في الطبعة المعتمدة «ولن» وهو تصحيف، والتصحيح من سائر المصادر.

۲. الكافي: ۱/ ۵۷۳ / ۴ عن يونس الكناسي، كامل الزيارات: ۶۱۹/ ۳۶۹ نحوه عن يوسف الكناسي، بحار الأنوار: ۵/ ۱۵۸/ ۱۰۱.

۳. الكافي: ۲/ ۵۷۶ / ۴، تهذيب الأحكام: ۱۳۱ / ۵۵ / ۶، زاد فيه «وابن وتره»، كامل الزيارات: ۶۱۸ / ۳۶۵، كلها عن الحسين بن ثوير، بحار الأنوار: ۱۰۱ / ۱۵۲.

۴. در متن ترجمه، چنین آمده است: «شهادت می‌دهم که تو فرستاده الهی است که همواره در پی هم بین زمین و آسمان انتقام الهی در آسمان‌ها و زمینی، و شهادت می‌دهم که تو ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی؛ ولی ظاهراً اشتباهی رخ داده و درست‌تر، همین است که در این جا گنجانده‌ایم. [ویراستار]

۵. قال المجلسي رحمه الله: موقوف مرسل، ولا يبعد كونه من تنمّة خبر معاوية بن عمار، بل هو الظاهر من سياق الكتاب (مرآة العقول: ۱۸ / ۲۷۲).

۶. الكافي: ۱/ ۵۵۹، تهذيب الأحكام: ۶ / ۷۹، الفقيه: ۱۲ / ۵۷۵، كامل الزيارات: ۱۱۸ / ۱۳۰ عن عمرو بن هشام عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام وفيهما «فغفرتهم» بدل «فغفوتهم»، مصباح المتهجد: ۷۱۳ / ۷۹۷، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۲۰۳ / ۱.

۷. النحل: ۴۴.

امام علی (علیه السلام) - در خطبه‌ای از ایشان - : پس [خداوند] فرستادگان خود را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را یک یک به سوی آنان روانه ساخت تا پیمان فطرتش^۲ را از آنان باز ستانند، و نعمت فراموش کرده را به یادشان آرند. و با تبلیغ [رسالت]، حجت را بر آنان تمام کنند و چراغ معرفتشان را بیفروزند و چشمشان را به آیات قدرت [الهی] بردوزند.

۸۱. عنه (علیه السلام) - فی ذکر النبی (صلی الله علیه وآله) - : طیب دُوارٌ بِطِبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ. يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عَمِيٍّ، وَأَذَانٍ صُمٍّ، وَالسِّنَّةِ بُكْمٍ. مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.^۳

امام علی (علیه السلام) - در یادکرد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) - : طبیبی [که بر سر بیمارانش] گردان است، و مرهم او [بیماری را] بهترین درمان، [و آنجا که دارو سودی ندهد] داغ او سوزان. آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی نهد که [از دیدن حقیقت] نابینا است، و بر گوش‌هایی که ناشنوا است و بر زبان‌هایی که ناگویا است. با داروی خود، دل‌هایی را جوید که در غفلت است یا [از هجوم شبهت] در حیرت.

۸۲. الإمام الكاظم (علیه السلام) - لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ - : مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنْ اللَّهِ؛ فَأَحْسَنَهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنَهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنَهُمْ عَقْلاً، وَأَكْمَلَهُمْ عَقْلاً أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۴

امام کاظم (علیه السلام) - خطاب به هشام بن حکم - : خداوند، پیامبران و فرستادگانش را سوی بندگانش نفرستاد، مگر برای این که احکام و معارف خود را از خدا بگیرند. پس آن که بهتر بپذیرد، شناختش بهتر باشد و آن که به امر خداوند آگاه‌تر باشد، عقلش بهتر است، و آن که عقلش کامل‌تر باشد، درجه‌اش در دنیا و آخرت از دیگران بالاتر است.

راجع: کتاب العقل والجهل / الفصل الثالث / التعقل.

ر.ک: خردگرایی در قرآن و حدیث، فصل سوم / خردورزی.

۲ / ۳

إِخْرَاجُ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور)

قرآن

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).^۵

در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آر، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این [یادآوری]، برای هر شکیبایی سپاسگزاری عبرت‌ها است.

(الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).^۶

کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری، به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده.

(يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).^۷

خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد، و به راهی راست هدایتشان می‌کند.

حدیث

۸۳. الإمام علي (علیه السلام) - فِي صِفَةِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه وآله) - : إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِشْكَاةِ الضِّيَاءِ، وَدُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلُمَةِ، وَنَيَابِيعِ الْحِكْمَةِ.^۸

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱، بحار الأنوار: ۱۱ / ۶۰ / ۷۰.

۲. اشاره دارد به آیه ۱۷۳ سورة اعراف: ﴿الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۸، عيون الحكم والمواعظ: ۳۱۹ / ۵۵۶۴.

۴. الکافی: ۱ / ۱۶ / ۱۲ عن هشام بن الحكم، تحف العقول: ۳۸۶، بحار الأنوار: ۱ / ۱۳۲ / ۳۰.

۵. إبراهيم: ۵.

۶. إبراهيم: ۱.

۷. المائدة: ۱۶.

امام علی (علیه السلام) - در توصیف پیامبر (صلی الله علیه وآله) - : او را برگزید از درختی که رُستگاه پیامبران است، و چراغدانی پُر نور [برای روشنی جهان]؛ از [خاندانی بلندمرتبه]، و از سرزمین بطحاء [زمین فخر و بزرگواری]؛ [خاندانی که] روشنایی بخش ظلمت‌اند و چشمه‌های حکمت.

۳ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى مَصَالِحِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا (دعوت به مصالح دین و دنیا)

قرآن

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا)^۲

هر کس پاداش دنیا را بخواهد، پاداش دنیا و آخرت نزد خدا است، و خدا شنوای بینا است.

راجع: آل عمران: ۱۴۸، یونس: ۲۶، النحل: ۹۸، العنکبوت: ۲۷.

رک: آل عمران، آیه ۱۴۸؛ یونس، آیه ۲۶؛ نحل، آیه ۹۸؛ عنکبوت، آیه ۲۷.

حدیث

۸۴/الإرشاد: إِنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) جَمَعَ خَاصَّةَ أَهْلِهِ وَعَشِيرَتِهِ فِي ابْتِدَاءِ الدَّعْوَةِ إِلَى الْإِسْلَامِ فَعَرَّضَ عَلَيْهِمُ الْإِيمَانَ ... ثُمَّ قَالَ ... : يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَبِ، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً، وَبَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ، تَمْلِكُونَ بِهِمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ، وَتَنْقِذُ لَكُمْ بِهِمَا الْأُمَمَ، وَتَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ، وَتَنْجُونَ بِهِمَا مِنَ النَّارِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ.^۳

الإرشاد: پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آغاز دعوت به اسلام، گروهی برگزیده از خانواده و تبار خود را گرد آورد و ایمان را بر آنان عرضه کرد. آن گاه فرمود ... : «ای فرزندان عبدالمطلب! خداوند، مرا برای تمام مردم و به ویژه شما برانگیخته و فرموده است: "و خاندان نزدیک را هشدار ده!". من شما را به دو کلمه که بر زبان سبکبار است، و در میزان [عمل] گرانبار، دعوت می‌کنم. شما با این دو کلمه، اختیاردار عرب و عجم خواهید شد، و امت‌ها با این دو کلمه، فرمانبردار شما خواهند شد و با آن دو کلمه، وارد بهشت خواهید شد و از آتش، رهایی خواهید یافت. [آن دو کلمه این است:] شهادت به این که خدایی جز الله نیست، و شهادت به این که من، فرستاده خدا هستم».

۸۵. الإمام علي (عليه السلام): إَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَأَجَلَ الْآخِرَةِ، فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَلَمْ يُشَارِكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ، سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سَكِنَتْ، وَأَكَلُوا بِأَفْضَلِ مَا أَكَلَتْ فَحَظُّوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِّي بِهِ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَهُ الْجَبَابِرَةُ الْمُتَكَبِّرُونَ، ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبْلَغِ وَالْمَتَجَرِّ الرَّابِحِ (المُربِحِ)، أَصَابُوا لَذَّةَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ، وَتَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَدًا فِي آخِرَتِهِمْ، لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ، وَلَا يَنْقُصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّةٍ.^۴

امام علی (علیه السلام): بدانید خدا! بندگان خدا! پرهیزگاران [مُردند و] بهره‌ی دنیای گذرا و آخرتِ دیرپا را بُردند. با مردم دنیا در دنیایشان شریک گشتند، و مردم دنیا در آخرت آنان، شرکت نداشتند. در دنیا زیستند، هرچه [ساده‌تر و] نیکوتر، و نعمت دنیا را خوردند، هرچه [حلال‌تر و] بهتر. پس [با همان زندگی ساده و خوراک پاک] از دنیا چون نازپروردگان نصیب بردند، و چون سرکشان، از نعمتِ آن برگرفتند. سپس از این جهان، رخت برپشتند با توشه‌ای که به مقصدشان رساند، و سودایی که سودشان را فراهم گرداند. در دنیا طعم لذت زهد چشیدند، و یقین کردند که فردا در آخرت، همسایه‌ی خدا گردند. داعی از آنان برنتابد [و به اجابت رسد] و بهره‌شان از لذت، کاهش نیابد.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۸، المناقب لابن شهر آشوب: ۱/ ۳۶، بحار الأنوار: ۱۶/ ۳۸۱/ ۹۴.

۲. النساء: ۱۳۴.

۳. الإرشاد: ۸۹/ ۱، كشف اليقين: ۴۹/ ۲۶، إعلام الوری: ۱/ ۳۲۲.

۴. نهج البلاغة: الكتاب ۲۷، بحار الأنوار: ۳۳/ ۵۸۱، ۷۲۶. وراجع الأُمالي للمفيد: ۲۶۳ والأُمالي للصدوق: ۳۱/ ۲۶، تحف العقول: ۱۷۸، الغارات: ۱/ ۳۳۵.

بشارة المصطفى: ۴۵.

۸۶. عنه (عليه السلام) - في قوله تعالى: (وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ): فَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ تَعَالَى 'أَعْطَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَكَفَاهُ الْمُهْمُ فِيهِمَا'.

امام علی (علیه السلام) - در تفسیر آیه قرآن [در باره ابراهیم]: «و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود» - : هر کس برای خداوند متعال کار کند، خداوند، پاداش او را در دنیا و آخرت به وی عطا می کند، و کارهای مهم او را در هر دو جهان، کفایت می نماید.

۸۷. عنه (عليه السلام): اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسَّ شَيْءٌ مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرْدِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ؛ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.^۲

امام علی (علیه السلام): خدایا! تو می دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود، و نه از دنیای ناچیز، خواستن زیادت؛ بلکه می خواستیم نشانه های دین را به جایی که بود، بنشانیم، و اصلاح را در شهرهایت ظاهر گردانیم، تا بندگان ستم دیده ها را ایمنی فراهم آید، و حدود ضایع مانده ها اجرا گردد.

۸۸. الإمام الرضا (عليه السلام) - في بيان الحكمة من خطبة يوم الجمعة - : الْجُمُعَةُ مَشْهَدٌ عَامٌّ، فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْإِمَامِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ وَتَرْغِيبِهِمْ فِي الطَّاعَةِ، وَتَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَفَعَلِهِمْ وَتَوْقِيفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادُوا مِنْ مَصْلَحَةٍ دِينِيَّةٍ وَدُنْيَايَةٍ، وَيُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْآفَاتِ وَمِنْ الْأَحْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرَّةُ وَالْمَنْفَعَةُ.^۳

امام رضا (علیه السلام) - در تبیین حکمت خطبه نماز روز جمعه - : جمعه، روز یک همایش عمومی است و [خداوند] خواسته تا پیشوا [ی جامعه] برای موعظه آنان و تشویقشان به اطاعت، و برحذر داشتن آنان از معصیت و ارتکاب آن، و آگاه ساختنشان از مصلحت دین و دنیایشان، و با خبر ساختن از زیان هایی که دیده اند و حوادثی که برای آنان زیان آور یا سودآور است، وسیله ای داشته باشد.

۴ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ (دعوت به ایمان آوردن به غیب)

قرآن

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ).^۴

... آنان که به غیب ایمان می آورند، و نماز را برپا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

(... إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ ...) ^۵

... [تو] تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند، هشدار می دهی ...

(... وَ لَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلُهُ بِالْغَيْبِ ...) ^۶

... تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبران را یاری می کند ...

(تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ).^۷

این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. پیش از این، نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو. پس شکیبا باش که فرجام [نیک]، از آن تقواییشان است.

راجع: المائدة: ۹۴، یوسف: ۱۰۲، الأنبياء: ۴۹، یس: ۱۱، ق: ۳۳، الملك: ۱۲.

۱. الأُمالي للمفيد: ۳/ ۲۶۲، الأُمالي للصدوق: ۳۱/ ۲۶، بشارة المصطفى: ۴۴ کلها عن أبي إسحاق الهمداني، بحار الأنوار: ۷/ ۲۶۰. ۹.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۳۱، تحف العقول: ۲۳۹ نحوه عن الإمام الحسين (عليه السلام)، بحار الأنوار: ۷۷/ ۲۹۵؛ تذكرة الخواص: ۱۲۰ عن عبد الله بن صالح العجلي.

۳. علل الشرايع: ۱/ ۲۶۵، ۹، عيون أخبار الرضا: ۲/ ۱۱۱ كلاهما عن الفضل بن شاذان، بحار الأنوار: ۶/ ۷۳. ۱.

۴. البقرة: ۳.

۵. فاطر: ۱۸.

۶. الحديد: ۲۵.

۷. هود: ۴۹.

۵ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْإِيمَانِ بِالتَّوْحِيدِ (دعوت به ایمان آوردن به توحید)

قرآن

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ).^۱

و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر این که به او وحی کردیم که: «خدایی جز من نیست، پس مرا بپرستید». (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ).^۲

و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: «خدا را بپرستید، و از طاغوت بپرهیزید». پس، از ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده، و از ایشان، کسی است که سزاوار گمراهی است. بنا بر این، در زمین بگردید و ببینید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است.

أنظر: هود: ۵۲ - ۵۰ و ۶۱ و ۸۶ - ۸۴، الأعراف: ۶۵.

ر.ک: هود، آیه ۵۰ - ۵۲ و ۶۱ و ۸۴؛ اعراف، آیه ۶۵.

حدیث

۸۹. الكافي عن الزهري: دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - صَلَّواتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - فَسَأَلَهُ: كَيْفَ الدَّعْوَةُ إِلَى الدِّينِ؟ قَالَ: تَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِلَى دِينِهِ. وَجَمَاعُهُ أَمْرَانِ: أَحَدُهُمَا: مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْآخَرُ: الْعَمَلُ بِرِضْوَانِهِ.

وإنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْ يُعْرَفَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَالرَّافَةِ، وَالرَّحْمَةِ، وَالْعِزَّةِ، وَالْعِلْمِ، وَالْقُدْرَةِ، وَالْعُلُوِّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَأَنَّهُ النَّافِعُ الضَّارُّ، الْقَاهِرُ لِكُلِّ شَيْءٍ، الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ، وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَا سِوَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ.

فَإِذَا أَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ، وَعَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ.^۳

الكافي - به نقل از زهري -: مردانی از قریش نزد امام سجّاد (علیه السلام) آمدند و از ایشان پرسیدند: دعوت به دین، چگونه است؟ فرمود: «می‌گویی: بسم الله الرحمن الرحيم. من شما را به خداوند عزّ و جلّ و به دینش دعوت می‌کنم، و همه آن، در دو چیز گرد آمده است: یکی شناخت خداوند عزّ و جلّ، و دیگری عمل کردن به رضایت او.

شناخت خداوند عزّ و جلّ به این است که او به یکتایی، مهربانی، رحمت، عزّت، علم، قدرت و برتری بر همه چیز شناخته شود، و به این که سود دهنده و زیان رساننده او است و قاهر بر همه چیز است، کسی که دیده‌ها او را درنیابند و او دیده‌ها را دریابد، و او ژرف آگاه و خبیر است، و به این که محمد، بنده و فرستاده او است، و آنچه او از جانب خداوند عزّ و جلّ آورده، همان حق است، و هر چه جز آن باشد، باطل است.

اگر آنان [که به اسلامشان فرا خوانده‌اید] این دعوت را اجابت کردند، تمام آنچه برای مسلمانان است، برای آنان نیز خواهد بود، و هر آنچه بر مسلمانان است، بر آنان نیز خواهد بود».

۶ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْإِيمَانِ بِالنَّبُوَّةِ (دعوت به ایمان آوردن به نبوت)

قرآن

(وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ...)^۱

^۱. الأنبياء: ۲۵.

^۲. النحل: ۳۶.

^۳. الكافي: ۱/ ۳۶، تهذيب الأحكام: ۶/ ۱۴۱/ ۲۳۹.

آن‌ها خدا را درست نشناختند که گفتند: خدا، هیچ چیزی بر انسانی فرو نرسانده است.

حدیث

۹۰. الإمام الصادق (عليه السلام) - في جواب الزنديق الذي سأل: من أين أثبت الأنبياء والرسل؟ - : إنا لما أثبتنا أن لنا خالقاً صانعاً متعالياً عنا وعن جميع ما خلق، وكان ذلك الصانع حكيماً متعالياً لم يجز أن يشاهده خلقه، ولا يلامسوه، فيبشروهم ويباشروه، ويحاجهم ويحاجوه، ثبت أن له سفراء في خلقه يعبرون عنه إلى خلقه وعباده، ويدلونهم على مصالحهم ومنافعهم، وما به بقاؤهم وفي تركه فناؤهم.

فثبت الأمرون والناهون عن الحكيم العليم في خلقه والمعبرون عنه جل وعز، وهم الأنبياء (عليهم السلام) وصفوته من خلقه، حكماء مؤدبين بالحكمة، مبعوثين بها، غير مشاركين للناس - على مشاركتهم لهم في الخلق والتركيب - في شيء من أحوالهم، مؤيدين من عند الحكيم العليم بالحكمة.^۲

امام صادق (عليه السلام) - در پاسخ به ملحدی که از ایشان پرسید: پیامبران و رسولان را چگونه اثبات می‌کنی؟ - : وقتی ما ثابت کردیم آفریننده و سازنده‌ای داریم که از ما و تمام آفریده‌هایش برتر است و آن سازنده، حکیم و والا است، مجاز نیست که آفریده‌هایش او را ببینند یا لمس کنند و او در کنار آنان باشد و آنان در کنار او باشند، او با آنان احتجاج کند و آنان با او احتجاج نکنند، [پس] ثابت می‌شود که او در میان خلق خود، سفیرانی دارد که او را به مردم و بندگان معرفتی نمایند و آنان را به مصالح و منافعشان، و به آن چیزهایی که مایه جاودانگی، و ترک آن‌ها مایه نابودی ایشان است، رهنمون گردند.

پس ثابت می‌شود که خداوند حکیم و عليم، در میان خلق خود، امرکنندگان و نهی‌کنندگان و معرفتی‌کنندگانی برای خود دارد و اینان، همان پیامبران (عليهم السلام) و برگزیدگان خلق او هستند: همان حکیمان، آنان که آداب حکمت، آموخته‌اند و به [ترویج] همان حکمت برانگیخته شده‌اند، و با وجود یکسانی با مردم در آفرینش و ترکیب [جسمانی]، در هیچ یک از حالاتشان با آنان همسان نیستند. آنان از سوی خدای حکیم و عليم، با حکمت پشتیبانی می‌شوند.

۹۱. الإمام الرضا (عليه السلام) - في علة وجوب معرفة الرسل والإقرار بهم والإذعان لهم بالطاعة - : لا نه لما لم يكن في خلقهم وقواهم ما يكملون^۳ به مصالحهم، وكان الصانع متعالياً عن أن يرى، وكان ضعفهم وعجزهم عن إدراكه ظاهراً؛ لم يكن بد لهم من رسول بينه وبينهم، معصوم، يؤدي إليهم أمره ونهيته وأدبه، ويقفهم على ما يكون به اجتراح منافعهم ودفع مضارهم، إذ لم يكن في خلقهم ما يعرفون به ما يحتاجون إليه من منافعهم ومضارهم. فلو لم يجب عليهم معرفته وطاعته، لم يكن لهم في مجيء الرسول منفعة ولا سد حاجة، ولكان يكون إتيانه عبثاً غير منفعة ولا صلاح، وليس هذا من صفة الحكيم الذي اتقن كل شيء.^۴

امام رضا (عليه السلام) - در تبیین علت وجوب شناخت پیامبران و اقرار به رسالت آنان و اذعان به اطاعتشان - : از آنجا که در خلقت مردم و توانایی آنان، آنچه باعث تکمیل مصالحشان باشد، وجود ندارد، [و از طرفی] سازنده برتر از آن است که دیده شود، و ضعف و ناتوانی آنان از ادراک خداوند آشکار است، چاره‌ای جز این نبود که فرستاده‌ای معصوم میان خداوند و مردم باشد، تا امر و نهی و تعلیم الهی را به آنان برساند، و آنان را بر راه‌های جلب منافع و دفع زیان‌هایشان آگاه سازد؛ زیرا در [ترکیب] آفرینش مردم، آنچه که به کمک آن نیازمندی‌های خود را، اعم از منافع و زیان‌ها بشناسند، وجود نداشت و اگر شناخت و اطاعت خداوند بر مردم واجب نبود، آمدن پیامبران، برای آنان سودی نداشت و نیازی را برطرف نمی‌کرد، و آمدن پیامبران به خاطر فقدان سود و مصلحت، لغو و بیهوده بود، و این [کار لغو]، به دور از صفت [خداوند] حکیمی است که همه چیز را استوار کرده است.

۷ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْإِيمَانِ بِالْمَعَادِ (دعوت به ایمان آوردن به معاد)

قرآن

۱. الأنعام: ۹۱.

۲. الکافی: ۱ / ۱۶۸، التوحید: ۱ / ۲۴۹، علل الشرایع: ۱ / ۱۲۰، ۳ کلاًها عن هشام بن الحكم، الاحتجاج: ۲ / ۲۱۳ / ۲۲۳ وفيه «ومن سؤال الزنديق الذي سأله أبا عبد الله عليه السلام...» بحار الأنوار: ۱۱ / ۲۹ / ۲۰.

۳. في الطبعة المعتمدة «يكملوا»، وهو تصحيف.

۴. عيون أخبار الرضا (عليه السلام): ۲ / ۱۰۰، علل الشرایع: ۹ / ۲۵۳، ۹ كلاهما عن الفضل بن شاذان وفي صدره «لأنه لما لم يكتف في خلقهم وقواهم ما يثبتون به لمباشرة الصانع تعالى حتى يكلمهم ويشافهم لضعفهم وعجزهم وكان الصانع...» بحار الأنوار: ۱۱ / ۴۰ / ۴۰.

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقَكُمْ عَبَثًا وَأَنْكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ).^۱

«آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم، و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟»

حدیث

۹۲. لقمان (علیه السلام) - لَا يَنْبَغِي لَهُ وَهُوَ يَعْظُهُ - : يَا بُنَيَّ، إِنْ تَك فِي شَكٍّ مِنَ الْمَوْتِ فَارْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ النَّوْمَ؛ وَلَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ، وَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنَ الْبَعْثِ فَارْفَعْ عَنْ نَفْسِكَ الْإِنْتِبَاهَ؛ وَلَنْ تَسْتَطِيعَ ذَلِكَ.^۲

لقمان (علیه السلام) - در اندرز دادن به فرزندش - : پسر عزیزم! اگر به مرگ شک داری، خواب را از خود دور کن، حال آن که هرگز قادر به آن نیستی؛ و اگر به رستاخیز شک داری، بیدار شدن را از خود دور کن، حال آن که هرگز توان آن را نداری.

۹۳. رسول الله (صلی الله علیه وآله): يَا بُنَيَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ، إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَتَمُوتَنَّ كَمَا تَنَامُونَ، وَلَتَبْعَنَّ كَمَا تَسْتَقِظُونَ، وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ دَارٌ إِلَّا جَنَّةٌ أَوْ نَارٌ، وَخُلِقَ جَمِيعُ الْخَلْقِ وَبَعَثَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَبَعَثَهَا؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَمَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ).^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): ای فرزندان عبدالمطلب! هیچ پیش‌قراولی به [اهل] کاروان خود دروغ نمی‌گوید. سوگند به آن که مرا به حق برانگیخته است، همان گونه که می‌خوابید، می‌میرید، و همان گونه که از خواب برمی‌خیزید، برانگیخته می‌شوید و پس از مرگ، خانه‌ای جز بهشت یا آتش نیست، و آفرینش و برانگیختن تمام آفریده‌ها برای خداوند عزّ و جلّ، به سان آفرینش و برانگیختن یک آفریده است. خداوند متعال می‌فرماید: «آفرینش و برانگیختن شما جز مانند [آفرینش] یک تن نیست».

۹۴. الإمام الصادق عن أبيه عن جدّه عليهم السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا خَطَبَ حَمْدَ اللَّهِ وَأُتِنِي عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَأَفْضَلَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»، وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ، وَتَحْمَارُ وَجَنَّتَاهُ، وَيَذْكُرُ السَّاعَةَ وَقِيَامَهَا، حَتَّى كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ؛ يَقُولُ: «صَبَّحَتْكُمْ السَّاعَةُ، مَسَّتْكُمْ السَّاعَةُ»، ثُمَّ يَقُولُ: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ - وَيَجْمَعُ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ - مَنْ تَرَكَ مَا لَنَا هَلْهَلَهُ، وَمَنْ تَرَكَ دِينَنَا فَعَلَيَّْ وَإِلَيَّ».^۴

امام صادق (علیه السلام) - به نقل از پدرش به نقل از جدّش - : رسول خدا هر گاه خطبه می‌خواند، خداوند را می‌ستود، بر او ثنا می‌فرستاد و سپس می‌فرمود: «أَمَّا بَعْدُ؛ همانا راست‌ترین گفتار، کتاب خدا و بالاترین هدایت، هدایت محمد و بدترین کارها، بدعت‌ها است و هر بدعتی گمراهی است». وقتی قیامت و رستاخیز را به مردم یادآور می‌شد، صدایش بلند و گونه‌هایش سرخ می‌شد، به گونه‌ای که گویا لشکری را هشدار می‌دهد. می‌فرمود: «[چه بسا] قیامت، در پگاه و یا در شب به شما روی آورد». آن گاه در حالی که دو انگشت شهادت و وسط خود را جمع می‌کرد، می‌فرمود: «بعثت من و قیامت، مانند این دو [انگشت در کنار هم] اند. هر کس مالی را برجای گذاشته، برای خانواده‌اش خواهد بود، و هر کس دینی را برجای نهاده، بر عهده من و به سوی من خواهد بود».

۸ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْأَلْفَةِ وَاجْتِنَابُ الْفِرْقَةِ (دعوت به الفت و پرهیز از تفرقه)

قرآن

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ).^۵

«این است امت شما که امتی یگانه‌اند، و منم پروردگار شما. پس مرا بپرستید.»

(وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ).^۶

^۱. المؤمنون: ۱۱۵.

^۲. قصص الأنبياء: ۱۹۰ / ۲۳۹ / عن جابر عن الإمام الباقر (عليه السلام)، بحار الأنوار: ۷ / ۴۲ / ۱۳.

^۳. الاعتقادات: ۶۴ / ۱۹، بحار الأنوار: ۷ / ۴۷ / ۳۱.

^۴. الأُمّالي للمفيد: ۲۱۱ / ۱ عن غياث بن إبراهيم، الأُمّالي للطوسي: ۳۳۷ / ۶۸۶ عن الإمام الباقر (عليه السلام)، جامع الأحاديث للقمي: ۱۸۰ كلاهما عن جابر نحوه، بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۵۶ / ۳۶؛ صحيح مسلم: ۲ / ۵۹۲ / ۴۳ مسند ابن حنبل: ۵ / ۴۴ / ۱۴۳۴۰ كلاهما عن جعفر عن أبيه (عليهما السلام) عن جابر نحوه، كنز العمال: ۳۰۴۰۵ / ۱۱ / ۱۱.

^۵. الأنبياء: ۹۲.

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود، یاد کنید، آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به برکت نعمت او برادر شدید؛ و برکنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌دارد، باشد که راه یابید.

راجع: البقرة: ۲۱۳.
ر. کة بقره، آیه ۲۱۳.

حدیث

۹۵. رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا.^۱
رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هیچ امتی پس از پیامبرش اختلاف نکرد، جز آن که باطل‌گرایان آن امت بر حق‌مداران چیره شدند.

۹۶. الإمام علي (عليه السلام): وَأَيُّمُ اللَّهِ، مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ بَاطِلُهَا عَلَى حَقِّهَا، إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ.^۲
امام علی (علیه السلام): سوگند به خدا، هیچ امتی پس از پیامبرش اختلاف نکرد، جز آن که باطل آن‌ها بر حقشان چیره شد، مگر آنچه خدا خواست.
۹۷. عنه (عليه السلام): احذروا ما نَزَلَ بِالْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ وَذَمِيمِ الْأَعْمَالِ، فَتَذَكُّرُوا فِي الْخَيْرِ وَالْشَّرِّ أحوالهم، واحذروا أن تكونوا أمثالهم.

فَإِذَا تَفَكَّرْتُمْ فِي تَفَاوُتِ حَالِهِمْ فَالْزَمُوا كُلَّ أَمْرٍ لَزِمَتْ الْعِزَّةُ بِهِ شَانَهُمْ (حَالَهُمْ)، وَزَاوَتْ الْأَعْدَاءُ لَهُ عَنْهُمْ، وَمُدَّتِ الْعَافِيَةُ بِهِ عَلَيْهِمْ، وَأَنقَادَتِ النِّعْمَةُ لَهُ مَعَهُمْ، وَوَصَلَتْ الْكَرَامَةُ عَلَيْهِ حَبْلُهُمْ: مِنَ الْاجْتِنَابِ لِلْفُرْقَةِ، وَاللُّزُومِ لِلْأَلْفَةِ، وَالتَّحَاضُّ عَلَىهَا، وَالتَّوَاصِي بِهَا. وَاجْتَنِبُوا كُلَّ أَمْرٍ كَسَرَ فَقَرَّتَهُمْ، وَأَوْهَنَ مَنَّتَهُمْ: مِنْ تَضَاعُنِ الْقُلُوبِ، وَتَشَاخُنِ الصُّدُورِ، وَتَدَابُرِ النُّفُوسِ، وَتَخَادُلِ الْأَيْدِي. وَتَدَبَّرُوا أحوالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ ... فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانُوا حَيْثُ كَانَتِ الْأَمْلاءُ مُجْتَمِعَةً، وَالْأَهْوَاءُ مُؤْتَلِفَةً (مُتَّفِقَةً)، وَالْقُلُوبُ مُعْتَدِلَةً، وَالْأَيْدِي مُتَرَادِفَةً (مُتَرَادِفَةً)، وَالسُّيُوفُ مُتَنَاصِرَةً، وَالْبَصَائِرُ نَافِذَةً، وَالْعَزَائِمُ وَاحِدَةً. أَلَمْ يَكُونُوا أَرْبَابًا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِينَ، وَمُلُوكًا عَلَى رِقَابِ الْعَالَمِينَ؟! فَانْظُرُوا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ فِي آخِرِ أُمُورِهِمْ، حِينَ وَقَعَتِ الْفُرْقَةُ، وَتَشَتَّتَتِ الْأَلْفَةُ، وَاخْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ وَالْأَفْتِدَةُ، وَتَشَعَّبُوا مُخْتَلِفِينَ، وَتَفَرَّقُوا مُتَحَارِبِينَ (مُتَحَارِبِينَ)، قَدْ خَلَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ لِبَاسَ كَرَامَتِهِ، وَسَلَبَهُمْ غَضَارَةَ نِعْمَتِهِ، وَبَقِيَ قَصَصُ أَخْبَارِهِمْ فَيْكُمُ عِبْرًا لِلْمُعْتَبِرِينَ.^۳

امام علی (علیه السلام): و بهره‌یزید از آنچه فرود آمد بر امت‌های پیشین؛ از کيفرهایي که دیدند بر کردارهای ناشایست و رفتارها که کردند و نایست. پس نیک و بد احوالشان را به یاد آرید و خود را از همانند شدن به آنان، برحذر دارید. [و چون به چشم خرد دیدید] و در دگرگونی احوالشان اندیشیدید، آن [کاری] را عهده‌دار شوید که [آنان را] عزیزشان گرداند و دشمنان را از سرشان راند، و زمان بی‌گزندی‌شان را به درازا کشاند، و با عافیت از نعمت برخوردار گشتند و پیوند رشته بزرگواری با آنان استوار شد. و آن، از پراکندگی دور نمودن بود و به سازواری روی آوردن، و یکدیگر را بدان برانگیختن و سفارش کردن. و بهره‌یزید از هر کار که پشت آنان را شکست و نیروشان را گسست، چون: کینه هم در دل داشتن و تخم نفاق در سینه کاشتن و از هم بُریدن، و دست از یاری یکدیگر کشیدن. و در احوال گذشتگان پیش از خود بنگرید، مردمی که با ایمان بودند ... پس بنگرید چه سان می‌نمودند، آن گاه که گروه‌ها فراهم بودند، و همگان، راه یک آرزو را می‌پیمودند، و دل‌ها راست بود و با هم سازوار، و دست‌ها یکدیگر را مددکار، شمشیرها به یاری هم آخته، و دیده‌ها به یک سو دوخته، و اراده‌ها در پی یک چیز، تاخته. آیا مهتران سراسر زمین نبودند و بر جهانیان پادشاهی نمی‌نمودند؟ پس بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید، چون میانشان جدایی افتاد، و الفت به پراکندگی انجامید، و سخن‌ها و دل‌هاشان گونه‌گون گردید. از هم جدا شدند، و به حزب‌ها گراییدند، و خدا، لباس کرامت خود را از تنشان برون آورد، و نعمت فراخ خویش را از دستشان به در کرد، و داستان آنان، میان شما ماند، و آن را برای پند گیرنده عبرت گرداند.

۱. آل عمران: ۱۰۳.

۲. المعجم الأوسط: ۷ / ۳۷۰ / ۷۷۵۴ عن ابن عمر، يتابع المودة: ۲ / ۸۰ / ۹۹ وليس فيه «أهل»، كنز العمال: ۱ / ۱۸۳ / ۹۲۹: كتاب سليم بن قيس الهلالي: ۲ / ۵۷۰ / ۲ عن الإمام علي عليه السلام، شرح الأخبار: ۲ / ۸۶ / ۱۵۸، بحار الأنوار: ۳۲ / ۲۷۰ / ۵۳۴.

۳. الأُمالي للمفيد: ۲۳۵ / ۵، الأُمالي للطوسي: ۱۱ / ۱۳، كشف الغمّة: ۲ / ۵ كلّها عن الأصمغ بن نباتة، وقعة صفين: ۲۲۴ عن أبي سنان الأسلمي وزاد فيه «أهل» قبل «باطلها»، بحار الأنوار: ۳۲ / ۴۶۴ / ۴۰۲؛ شرح نهج البلاغة: ۵ / ۱۸۱ عن أبي سنان عن أبيه وزاد فيه «أهل» قبل «باطلها» وقبل «حقها».

۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۲، بحار الأنوار: ۱۴ / ۴۷۲ / ۳۷. ر. کة بقره، آیه ۲۱۳.

۹۸. عنه (عليه السلام): إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ، وَسُوءُ الضَّمَائِرِ؛ فَلَا تَوَازَرُونَ (تَأْزَرُونَ) وَلَا تَنَاصَحُونَ، وَلَا تَبَادُلُونَ وَلَا تَوَادُّونَ^۱

امام علی (علیه السلام): همانا شما برادران دینی یکدیگرید. چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز درون پلید و نهاد بد که با آن به سر می‌برید. نه هم را یاری می‌کنید، نه خیرخواه همید، نه به یکدیگر چیزی می‌بخشید، و نه با هم دوستی می‌ورزید.

۹ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْقِيَامِ بِالْقِسْطِ (دعوت به برپا داشتن عدالت)

قرآن

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)^۲

به راستی [ما] رسولان خود را با دلایل آشکار، روانه کردیم و با آن‌ها کتاب و میزان را فرود آوردیم، تا مردم به عدالت برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم، [مایه] ستیز و قدرت و سودهایی است، پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد که چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری، خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است.

حدیث

۹۹. الإمام علي (عليه السلام) - فِي صِفَةِ أَهْلِ الذِّكْرِ - : يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمِرُونَ بِهِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ^۳.
امام علی (علیه السلام) - در توصیف اهل ذکر - : به عدل فرمان می‌دهند، و خود از روی عدالت کار می‌کنند، و از کار زشت، باز می‌دارند، و خود از زشتکاری به‌کنارند.

۱۰ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى قِيَادَةِ الْإِمَامِ الْعَادِلِ (دعوت به رهبری امام عادل)

قرآن

(يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)^۴

ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن، و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم، نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

(... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ...)^۵

امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کار شکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین برگزیدم.

حدیث

۱۰۰. الإمام الباقر (عليه السلام): بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالصَّوْمِ، وَالْحَجِّ، وَالْوَلَايَةِ. وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُوْدِيَ بِالْوَلَايَةِ^۶.

امام باقر (علیه السلام): اسلام بر پنج اصل بنیان شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت؛ و به هیچ چیز به اندازه ولایت، تأکید نشده است.

^۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۱۳.

^۲. الحدید: ۲۵.

^۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۲، الاحتجاج: ۱ / ۴۸۰ / ۱۱۷، بحار الأنوار: ۴ / ۲۶۱ / ۹.

^۴. المائدة: ۶۷.

^۵. المائدة: ۳.

^۶. الکافی: ۲ / ۱۸ / ۱، المحاسن: ۱ / ۴۴۵ / ۱۰۳۳، النخال: ۲۷۸ / ۲۱ نحوه وکلها عن أبي حمزة الثمالي، الأمالي للصدوق: ۳۴۰ / ۴۰۴ عن المفضل بن عمر عن الإمام الصادق عليه السلاموفيه «ولاية أمير المؤمنين والأئمة من ولده» وليس في الأخيرين «لم يناد بشيء كما نودي بالولاية»، بحار الأنوار:

۶۸ / ۳۲۹ / ۱.

۱۰۱. **الكافي عن زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام):** بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَالصَّوْمِ، وَالْوَلَايَةِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ؛ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا، وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِمْ.^۱

الكافي - به نقل از زراره - : [امام باقر (عليه السلام)] - فرمود: «اسلام بر پنج چیز بنیان شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت». گفتیم: کدام یک از اینها برتر است؟ فرمود: «ولایت برتر است؛ زیرا کلید آنها است و مولا است که به چهار چیز دیگر، ره می‌نماید».

۱۰۲. **الإمام الصادق (عليه السلام):** رَحِمَ اللَّهُ مَنْ حَبَبَنَا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يَبْغِضْنَا إِلَيْهِمْ!^۲

امام صادق (عليه السلام): خدایش رحمت کند کسی که ما را نزد مردم محبوب گرداند و میغوض آنها نسازد.

۱۰۳. **الإمام العسكري (عليه السلام):** اتَّقُوا اللَّهَ، وَكُونُوا زِينًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا. جُرُوا إِلَيْنَا كُلَّ مَوَدَّةٍ وَأَدْفَعُوا عَنَّا كُلَّ قَبِيحٍ.^۳

امام عسکری (عليه السلام): از خدا پروا کنید، و مایه زینت باشید، نه مایه زشتی. هر دوستی‌ای را به سوی ما جلب کنید و هر زشتی‌ای را از ما دور سازید.

راجع: کتاب موسوعة الإمام علي في الكتاب والسنة والتاريخ: ج ۲، ص ۲۵۱ (حدیث الغدير).
أهل البيت في الكتاب والسنة: ص ۳۱۴ (عناوين حقوقهم / الولاية).
 ر. ک: دانش‌نامه / امیرالمؤمنین بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۲، ص ۵۹ (حدیث غدیر): / اهل بیت (علیهم السلام) در قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۵۶۷ (عناوين حقوق اهل بیت / ولایت).

۱۱ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى الْحُرِّيَّةِ الْهَادِفَةِ (دعوت به آزادی هدفمند)

قرآن

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آرِبًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ).^۴

بگو: «ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد». پس اگر [از این پیشنهاد] رویگردان شدند، بگویند: «شاهد باشید که ما فرمانبرداریم [نه شما]».

(الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...)^۵

«آنان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد، و برای آنان چیزهایی پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند و قید و بندهایی را که بر [دوش] ایشان بوده است، بر می‌دارد...»

ر. ک: شعرا، آیه ۱۸ و ۱۹ - ۲۲.

حدیث

۱۰۴. **رسول الله (صلى الله عليه وآله) - من كتابه إلى أهالي نجران:** بِسْمِ إِلَهٍ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَصْغَفِ نَجْرَانَ وَأَهْلِ نَجْرَانَ، إِنْ أَسْلَمْتُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَأَدْعُوكُمْ إِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ.^۶

۱. **الكافي:** ۱۸ / ۲ / ۵، المحاسن: ۱ / ۴۴۶ / ۱۰۳۴، تفسير العياشي: ۱ / ۱۹۱ / ۱۰۹، كلها عن زرارة، بحار الأنوار: ۶۸ / ۳۳۲ / ۱۰.

۲. **الكافي:** ۲۹۳ / ۲۲۹ / ۸ عن أبي بصير، **الأمالي للمفيد:** ۳۱ / ۴ عن محمد بن سويد الأشعري، **مشكاة الأنوار:** ۳۱۷ / ۱۰۰۲ عن علي بن أبي حمزة كلاهما نحوه، **دعائم الإسلام:** ۱ / ۶۱، شرح الأخبار: ۳ / ۵۰۷ / ۱۴۵۵ كلاهما نحوه عن الإمام الباقر عليه السلام زاد فيه «من شيعتنا» قبل «حبينا»، **بحار الأنوار:** ۵۲ / ۳۴۷ / ۹۶.

۳. **تحف العقول:** ۳۶۲، **بحار الأنوار:** ۷۸ / ۳۷۲ / ۱۲.

۴. **آل عمران:** ۶۴.

۵. **الأعراف:** ۱۵۷.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - از نامه ایشان به اهالی نجران - : به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! از محمد، رسول خدا به اسقف نجران و مردم نجران. اگر اسلام بیاورید، من با شما، الله، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را ستایش خواهم کرد. اما بعد، من شما را از عبادت بندگان به عبادت خداوند، و از ولایت بندگان به ولایت خداوند، فرا می‌خوانم.

۱۰۵. الإمام علی (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ عَهْدٍ عِبَادِهِ إِلَى عَهْدِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ، وَمِنْ وَلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلَايَتِهِ.^۲
امام علی (علیه السلام): خداوند متعال، محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را به حق برانگیخت تا بندگان را از عبادت بندگان خدا به عبادت خداوند، و از فرمان‌های بندگان به فرمان‌های خداوند، و از اطاعت بندگان به اطاعت خداوند، و از ولایت بندگان به ولایت خداوند، درآورد.

۱۰۶. عنه (علیه السلام) - فِي بَيَانِ الْغَايَةِ مِنَ الْبِعْثَةِ : فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ، لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ؛ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ، وَلِيُقَرِّوْا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَحَدُوهُ، وَلِيُثَبِّتُوهُ بَعْدَ إِذْ أُنْكَرُوهُ.^۳

امام علی (علیه السلام) - در تبیین هدف از بعثت - : پس خدا، محمد صلی الله علیه وآله وسلم را به راستی برانگیخت تا بندگان را از پرستش بتان برون آرد، و به عبادت او وا دارد، و از پیروی شیطان برهاند، و به اطاعت خدا کشاند، با قرآنی که معنی آن را آشکار نمود، و اساسش را استوار فرمود، تا بندگان بدانند [بزرگی] پروردگار خود را که دانای آن نبودند، و بدو اقرار کنند، از پس آن که بر انکار می‌فزودند، و او را نیک بشناسند، آن پس که خود را ناآشنا بدو می‌نمودند.

۱۰۷. عنه (علیه السلام): لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا، وَمَا خَيْرُ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَيُسِرُّ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرِ؟^۴
امام علی (علیه السلام): بنده دیگری مباش، حالی که خدایت آزاد آفریده، و در آن نیکی که جز با بدی به دست نیاید و آن توانگری که جز با سختی و خواری بدان نرسند، کسی چه چوبی دیده؟

۱۰۸. عنه (علیه السلام): أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكَ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا.^۵
امام علی (علیه السلام): آیا آزاده‌ای نیست که این خرده طعام مانده لمازه، به ته مانده غذای جویده در لابه‌لای دندان‌ها گویند. (م). در کام [دنیا] را بیفکند و برای آنان که درخور آن‌اند، نهد؟ جان‌های شما را بهایی نیست، جز بهشت جاودان. پس مفروشیدش جز بدان.

۱۰۹. الإمام الباقر (علیه السلام) - فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ : وَمِنْ ذَلِكَ مَا ضُيِّعَ الْجِهَادُ الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْأَعْمَالِ وَفَضَّلَ عَامِلُهُ عَلَى الْعَمَالِ؛ تَفْضِيلًا فِي الدَّرَجَاتِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ؛ لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّينُ وَبِهِ يُدْفَعُ عَنِ الدِّينِ، وَبِهِ اشْتَرَى اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِالْجَنَّةِ بِيَعًا مُفْلِحًا مُنْجِحًا اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ، وَأَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ.^۶

امام باقر (علیه السلام) - در نامه‌اش به یکی از خلفای بنی امیه - : از جمله آن [حدود ضایع شده]، ضایع شدن جهادی است که خداوند عز و جل آن را بر سایر کارها برتری داده و رزمنده را بر دیگر عمل‌کنندگان در منزلت، بخشش و رحمت، برتری بخشیده است؛ زیرا دین با جهاد پیروز شد و با آن، از دین دفاع می‌شود و با جهاد است که خداوند، جان‌ها و مال‌های مؤمنان را در برابر بهشت، در معامله‌ای که مایه رستگاری و موفقیت است، از آنان خریداری کرده و در این معامله، رعایت حدود را بر آنان شرط کرده

۱. دلائل النبوة: ۵ / ۳۸۵ عن سلمة بن عبد يشوع عن أبيه عن جده؛ تاريخ اليعقوبي: ۲ / ۸۱ وفيه «وكتب إلى نجران: بسم الله، من محمد رسول الله إلى أسقف نجران: بسم الله» بدل «بسم إله إبراهيم ... إن أسلمتم»، بحار الأنوار: ۲۱ / ۲۸۵.

۲. الكافي: ۸ / ۳۸۶ / ۵۸۶ عن المنذر بن محمد عن أبيه عن محمد بن الحسين عن أبيه عن جده عن أبيه، بحار الأنوار: ۷۷ / ۳۶۵ / ۳۴.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۴۷، بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۲۱ / ۵۵.

۴. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، تحف العقول: ۷۷، عيون الحكم والمواعظ: ۵۲۶ / ۹۵۷۹، بحار الأنوار: ۷۷ / ۲۱۴ / ۱؛ ينابيع المودة: ۲ / ۲۵۳ نحوه.

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۵۶، عيون الحكم والمواعظ: ۱۰۸ / ۳۳۸۱ و ۲۳۸۲، تحف العقول: ۳۹۱ نحوه عن الإمام الكاظم عليه السلام، بحار الأنوار: ۷۳ / ۱۳۲ / ۱۳۶.

۶. الكافي: ۵ / ۳ / ۴ عن الحسن بن محبوب عن بعض أصحابه.

است و نخستین شرط، فرا خواندن از اطاعت بندگان به اطاعت خدا، و از عبادت بندگان به عبادت خدا، و از ولایت بندگان به ولایت خدا است.

۱۱۰. الإمام الصادق (عليه السلام): خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهَا فَلَيْسَ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٍ، أُولَئِكَ: الْوَفَاءُ، وَالثَّانِيَةُ: التَّدْبِيرُ، وَالثَّلَاثَةُ: الْحَيَاءُ، وَالرَّابِعَةُ: حُسْنُ الْخُلُقِ، وَالْخَامِسَةُ - وَهِيَ تَجَمُّعُ هَذِهِ الْخِصَالِ - : الْحُرِّيَّةُ.^۱

امام صادق (عليه السلام): پنج خصلت است که در هر کس یکی از آن‌ها نباشد، خیر و فایده‌چندانی در او نیست: اول: وفا، دوم: تدبیر، سوم: حیا، چهارم: اخلاق نیکه و پنجم - که جامع همه این خصلت‌ها است -، آزادگی است.

۱۲/۳

الدَّعْوَةُ إِلَى مَعْرِفَةِ أَهْلِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ (دعوت به شناسایی حق مداران به وسیله حق)

قرآن

(بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُهُتَدُونَ * وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ * قُلْ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ يَكْفُرُونَ).^۲

بلکه گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم‌با] پیگیری از آنان، رهیافتگانیم» و بدین گونه، در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم». گفت: «هر چند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید، برای شما بیاورم؟». گفتند: ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده‌اید، کافریم.»

راجع: المائدة: ۱۰۴، یونس: ۷۸، الأنبياء: ۵۳، الشعراء: ۷۴، لقمان: ۲۱.

ر. ک: مائدة، آیه ۱۰۴؛ یونس، آیه ۷۸؛ انبياء، آیه ۵۳؛ شعراء، آیه ۷۴؛ لقمان، آیه ۲۱.

حدیث

۱۱۱. الأُمالي للمفيد عن الأصمغ بن نباتة: دَخَلَ الْحَارِثُ الْهَمْدَانِيَّ عَلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَفَرٍ مِنَ الشَّيْعَةِ وَكُنْتُ فِيهِمْ، فَجَعَلَ الْحَارِثُ يَتَأَوَّدُ فِي مَشْيَتِهِ، وَيَخِيطُ الْأَرْضَ بِمِحْجَنِهِ، وَكَانَ مَرِيضًا، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) - وَكَانَتْ لَهُ مِنْهُ مَنَزَلَةٌ - فَقَالَ: كَيْفَ تَجِدُكَ يَا حَارِثُ؟ فَقَالَ: نَالَ الدَّهْرُ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَنِّي، وَزَادَنِي أَوَارًا وَغَلِيلًا اخْتِصَامُ أَصْحَابِكَ بِبَابِكَ. قَالَ: وَفِيمَ خُصُومَتِهِمْ؟ قَالَ: فِيكَ وَفِي الثَّلَاثَةِ مِنْ قَبْلِكَ؛ فَمَنْ مَفْرُطٍ مِنْهُمْ غَالٍ، وَمُقْتَصِدٍ تَالٍ، وَمَنْ مُتَرَدِّدٍ مُرْتَابٍ، لَا يَدْرِي أَيْقَدُّمُ أَمْ يُحْجِمُ. فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا أَخَا هَمْدَانَ، أَلَا إِنَّ خَيْرَ شَيْعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ؛ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْغَالِي، وَبِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي. فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ: لَوْ كَشَفْتَ - فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي - الرِّينَ عَنْ قُلُوبِنَا، وَجَعَلْتَنَا فِي ذَٰلِكَ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِنَا. قَالَ (عليه السلام): قَدْكَ فَإِنَّكَ أَمْرٌ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ؛ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرَّجَالِ، بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ. يَا حَارِثُ، إِنَّ الْحَقَّ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَالصَّادَعُ بِهِ مُجَاهِدٌ.^۳

أُمالي المفيد - به نقل از اصمغ بن نباته - : حارث همدانی با گروهی از شیعیان که من نیز در میان آنان بودم، بر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) وارد شد. حارث در حالی که بیمار بود، خمیده راه می‌رفت و با عصایش بر زمین می‌کوبید. از آن‌جا که حارث نزد امیرمؤمنان منزلتی داشت، [امام] به او رو کرد و فرمود: «خود را چه سان می‌بینی ای حارث؟». حارث گفت: ای امیرمؤمنان! روزگار، پیرم ساخته و مشاجره یارانت با یکدیگر در حضور تو، بر آتش عطش و حرارت حبّ و بغض من افزوده است. فرمود: «مشاجره آنان بر سر چیست؟». حارث گفت: درباره تو و آن سه [خلیفه‌ای] که پیش از تو بودند. برخی به افراط گراییده، گزافه می‌گویند، و گروهی میانه‌رو و پیروانند، و جمعی در حالت تردید و شک به سر می‌برند و نمی‌دانند گامی پیش نهند یا وا پس نهند. فرمود: «کافی است ای برادر همدانی! بدان که بهترین شیعیانم میانه‌روها هستند، که غلوکننده باید به سوی آن‌ها باز

۱. الخصال: ۲۸۴ / ۳۳ عن أبي خالد السجستاني وص ۲۹۸ / ۶۹، المحاسن: ۱ / ۳۰۵ / ۵۹۹ كلاهما عن أبي خالد العجمي، مشكاة الأنوار: ۴۳۵ / ۱۴۵۶ وفيها «كثير مستمتع: الدين والعقل والأدب والحرية وحسن الخلق» إلا أن في المحاسن «مستمتع» بدل «مستمتع» و «الجود» بدل «الحرية»، بحار الأنوار: ۵۲/۳۸۷/۶۹.

۲. الزخرف: ۲۴ - ۲۲.

۳. الأُمالي للمفيد: ۳ / ۳، الأُمالي للطوسي: ۶۲۵ / ۱۲۹۲ وفيه «في شأنك والبلية من قبلك» بدل «فيك وفي الثلاثة من قبلك» و «قال» بدل «تال»، بشارة المصطفى: ۴ وفيه «وال» بدل «تال»، تأويل الآيات الظاهرة: ۲ / ۶۴۹ / ۱۱، كشف الغمّة: ۲ / ۳۷ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۶ / ۱۷۸ / ۷.

گردد، و عقب‌مانده به آن‌ها پیوندند». حارث به امام گفت: پدر و مادرم فدایت! کاش زنگار از دل‌هایمان برمی‌گرفت و ما را در این باره به بینشی می‌رساندی.

فرمود: «بس است! تو کسی هستی که کار بر تو مشتبه شده است؛ چه، دین خدا با انسان‌ها شناخته نمی‌شود؛ بلکه به نشانه حق شناخته می‌شود. پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی. ای حارث! حق، نیکوترین سخن است و کسی که آن را آشکار سازد، مجاهد است».

۱۱۲. **البیان والتبیین**: نَهَضَ الْحَارِثُ بْنُ حَوْطٍ اللَّيْثِيُّ إِلَى أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ عَلَى الْمَنْبَرِ، فَقَالَ: أَتُظُنُّ أَنَّا نَظُنُّ أَنَّ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ كَانَا عَلَى ضَلَالٍ؟ قَالَ: يَا حَارِثُ، إِنَّهُ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنْ الْحَقُّ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ؛ فَأَعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ.^۱

البیان و التبیین: در حالی که علی بن ابی‌طالب بالای منبر بود، حارث بن حوط لیثی در برابر ایشان ایستاد و گفت: تو گمان داری که ما بر این باوریم که طلحه و زبیر گمراه‌اند؟ [امام] فرمود: «ای حارث! [حق] بر تو مشتبه شده است. حق با افراد شناخته نمی‌شود. پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی».

۱۱۳. **الإمام علی (علیه السلام)** - مِنْ كِتَابِهِ إِلَى أَهْلِ مِصْرَ، لَمَّا وَلَّى عَلَيْهِمُ الْأَشْتَرُ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنُكِلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدُّ عَلَى الْفَجَّارِ مِنَ حَرِيقِ النَّارِ؛ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِي مَا طَابَقَ الْحَقَّ.^۲

امام علی (علیه السلام) - به مردم مصر، هنگامی که مالک اشتر را والی آنان ساخت - : اَمَّا بَعْدُ؛ من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم نخوابد و در ساعات‌های ترس از دشمن، روی پرتابد. بر بدکاران، تندتر بود از آتش سوزان. او مالک پسر حارث مَذْحِجی است. آن جا که حق بود، سخن او را بشنوید، و او را فرمان برید.

۱۳ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى التَّقْوَى وَالْوَرَعِ (دعوت به پرهیزگاری و ورع)

قرآن

(كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).^۳
قوم نوح، پیامبران را تکذیب کردند؛ چون برادرشان نوح به آنان گفت: «آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا پروا کنید و مرا فرمان ببرید».

(كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).^۴
عادیان، پیامبران [خدا] را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان هود به آنان گفت: «آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا پروا کنید و مرا فرمان ببرید».

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).^۵
ثمودیان، پیامبران [خدا] را تکذیب کردند، آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: «آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا پروا کنید و مرا فرمان ببرید».

(كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).^۶
قوم لوط، فرستادگان را تکذیب کردند، آن گاه که برادرشان لوط به آنان گفت: «آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید».

(كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا).^۱

۱. **البیان والتبیین**: ۲۱۱/۳؛ **نثر الدر**: ۱ / ۲۷۳، **تاریخ یعقوبی**: ۲ / ۲۱۰ نحوه، وراجع **نهج البلاغة**: **الحكمة** ۲۶۲ و **روضه الواعظین**: ۳۹، **بحار الأنوار**: ۶ / ۱۷۸.

۲. **نهج البلاغة**: **الكتاب** ۳۸، **بحار الأنوار**: ۳۳ / ۵۹۵ و ۷۴۱ وراجع **الأمالی للمفید**: ۸۱/۴، **الغارات**: ۱ / ۲۶۰، **الاختصاص**: ۸۰.

۳. **الشعراء**: ۱۰۸ - ۱۰۵.

۴. **الشعراء**: ۱۲۳ و ۱۲۴.

۵. **الشعراء**: ۱۴۴ - ۱۴۱.

۶. **الشعراء**: ۱۶۳ - ۱۶۰.

اصحاب آیکه، فرستادگان را تکذیب کردند، آن گاه که شعیب به آنان گفت: «آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا پروا دارید و مرا فرمان ببرید».

حدیث

۱۱۴. *المرا سیل عن هشام عن أبيه: أكثر ما كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا قعد على المنبر يقول: (اتقوا الله و قولوا قولا سديدا)*.^۲

المرا سیل - به نقل از هشام به نقل از پدرش - : رسول خدا در بیش‌تر مواقعی که بر منبر می‌نشست، می‌فرمود: «از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویند».

۱۱۵. *الإمام الباقر (عليه السلام) - لفضيل - : يا فضيل، بلغ من لقيت من موالينا عنا السلام، وقل لهم: اني أقول: اني لا أغني عنهم من الله شيئا إلا بورع؛ فاحفظوا سنتكم، وكفوا أيديكم، وعليكم بالصبر والصلاة؛ فإن الله يقول: (استعينوا بالصبر والصلوة إن الله مع الصبرين)*.^۳

امام باقر (علیه السلام) - خطاب به فضیل - : ای فضیل! هر یک از دوستان ما را که دیدی، سلام ما را برسان و از طرف من به آنان بگو که من، جز با ورع [آنان]، نزد خداوند کاری برایشان نمی‌توانم انجام دهم. پس زبانان را حفظ کنید، و دست‌هایتان را نگاه دارید، و بردباری و نماز پیشه کنید، که خداوند می‌فرماید: «از صبر و نماز، یاری جویند؛ زیرا خدا با صابران است».

۱۱۶. *ثواب الأعمال عن الوصافي عن الإمام الباقر (عليه السلام): كان في ما ناجي به الله موسى (عليه السلام) على الطور: أن يا موسى، أبلغ قومك أنه ما يتقرب إلي المتقربون بمثل البكاء من خشيتي، وما تعبد لي المتعبدون بمثل الورع عن محارمي، ولا تزين لي المتزينون بمثل الزهد في الدنيا عما بهم الغنى عنه.*

قال: فقال موسى (عليه السلام): يا أكرم الأكرمين، فماذا أثبتهم على ذلك؟ فقال: يا موسى، أما المتقربون إلي بالبكاء من خشيتي فهم في الرفيق الأعلى، لا يشركهم فيه أحد. وأما المتعبدون لي بالورع عن محارمي فإني أفتش الناس عن أعمالهم ولا أفتشهم؛ حياء منهم. وأما المتقربون إلي بالزهد في الدنيا فإني أمنحهم الجنة بخدافيرها، يتبوؤون منها حيث يشاؤون.^۴

ثواب الأعمال - به نقل از وصافی، به نقل از امام باقر (علیه السلام) - : در نجوهای خداوند با موسی (علیه السلام) در کوه طور، آمده است: «ای موسی! به قوم خود برسان که تقرب‌جویان، با هیچ چیز مانند گریه از ترس من به من نزدیک نشدند، و عبادت‌گران، به چیزی مثل ورع و پرهیز از حرام‌های من عبادتم نکرده‌اند، و آراستگان، با هیچ چیز مانند بی‌رغبتی به دنیا و آنچه که از آن بی‌نیازند، خود را برای من نیازسته‌اند».

موسی (علیه السلام) گفت: ای گرامی‌ترین گرامیان! برای آنان، در برابر این کار چه قرار داده‌ای؟ خداوند فرمود: «ای موسی! اما آنان که با گریه از بیم من به من تقرب می‌جویند، در رفیق‌اعلی^۵ خواهند بود، بی آن که کسی سهمیم آنان باشد؛ و اما آنان که با پرهیز از حرام‌های من، مرا عبادت می‌کنند، من با آن که اعمال مردم را واری می‌کنم، از روی حیای از آنان، اعمالشان را واری نمی‌کنم؛ و اما آنان که با بی‌رغبتی به دنیا به من تقرب می‌جویند، من تمام بهشت را به آنان می‌بخشم تا هر کجا بخواهند، سکنا گیرند».

۱۱۷. *الإمام الصادق (عليه السلام): من أمر بالتقوى فقد أبلغ الموعظة.*^۶

امام صادق (علیه السلام): کسی که به تقوا فرمان دهد، موعظه را به نهایت رسانده است.

۱. الشعراء: ۱۷۹ - ۱۷۶.

۲. الأحزاب: ۷۰.

۳. *المرا سیل*: ۹/۹۳، تفسیر الدر المنثور: ۶/۶۶۷ نقلاً عن أحمد في الزهد عن عروة.

۴. البقرة: ۱۵۳.

۵. *السرائر*: ۳/۵۸۷، تفسیر العیاشی: ۱/۶۸/۱۲۳، مشکاة الأنوار: ۹۴/۲۰۳ کلها عن الفضيل، دعائم الإسلام: ۱/۱۳۳ عن الإمام الباقر عليه السلام لبعض

شیعته وفيها «إن الله مع الصابرين» بدل الآية، بحار الأنوار: ۷۰/۳۰۸/۳۶.

۶. *ثواب الأعمال*: ۱/۲۰۵ عن الوصافي، بحار الأنوار: ۷۰/۳۱۳/۱۷؛ و راجع المعجم الكبير: ۱۲/۹۴/۱۲۶۵۰ كنز العمال: ۳/۷۲۳/۸۵۷۸

۷. رفیق‌اعلی، مکانی است نزد خداوند، ویژه مقربان درگاه الهی و پیامبران (ر. ک: *النهائة*، مادة: رفیق).

۸. *بحار الأنوار*: ۲۴/۲۸۶/۱، *بصائر الدرجات*: ۱/۵۲۶ عن المفضل وفيه «أفصح الموعظة».

۱۱۸. عنه (عليه السلام) - في وصيته لعبدالله بن جندب - : يابن جندب، بلغ معاشر شيعتنا وقل لهم: لا تذهبن بكم المذاهب، فوالله لا تُنال ولا يُتنا إلا بالورع والاجتهاد في الدنيا، ومواساة الإخوان في الله، وليس من شيعتنا من يظلم الناس.^۱

امام صادق (عليه السلام) - در وصيتش به عبدالله بن جندب - : ای پسر جندب! به جماعت شیعیان ما ابلاغ کن و به آنان بگو: فرقه‌ها [ی مختلف] شما را با خود نبرند، که سوگند به خدا، ولایت ما جز با پرهیزگاری و کوشش [در فرمانبری از خدا] در دنیا و یاری دادن برادران دینی به دست نمی‌آید، و آن کس که به مردم ستم می‌کند، از شیعیان ما نیست.

۱۴ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ (دعوت به خلق و خوی نیکو)

۱۱۹. رسول الله (صلى الله عليه وآله): بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا.^۲

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): من به خُلق و خوی پسندیده و نیکو برانگیخته شدم.

۱۲۰. عنه (صلى الله عليه وآله): بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ.^۳

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): من برای به کمال رساندن خُلق و خوی نیکو برانگیخته شدم.

۱۲۱. عنه (صلى الله عليه وآله): إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حَسَنَ الْأَخْلَاقِ.^۴

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): من فقط برای به کمال رساندن خلق و خوی نیکو برانگیخته شدم.

۱۲۲. عنه (صلى الله عليه وآله): إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ.^۵

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): من فقط برای به کمال رساندن خلق و خوی شایسته برانگیخته شدم.

۱۲۳. عنه (صلى الله عليه وآله): إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَعَثَنِي بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَكَمَالِ مَحَاسِنِ الْأَفْعَالِ.^۶

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): خداوند متعال، مرا برای به کمال رساندن خلق و خوی نیکو و کارهای نیک برانگیخته است.

۱۲۴. عنه (صلى الله عليه وآله) - لِمُعَاذٍ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ - : يَا مُعَاذُ، عَلَّمَهُمُ كِتَابَ اللَّهِ، وَأَحْسَنَ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ.^۷

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) - خطاب به مُعَاذ، آن هنگام که او را به سوی یمن فرستاد - : ای مُعَاذ! کتاب خدا را به آنان بیاموز، و بر خُلق و خوی شایسته، آنان را نیکو تربیت کن.

۱۲۵. مسند ابن حنبل عن أنس: ما خُطِبْنَا نَبِيُّ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِلَّا قَالَ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ.^۸

مسند ابن حنبل - به نقل از آنس - : پیامبر خدا برای ما سخنرانی نمی‌کرد، مگر آن که می‌فرمود: «آن کس که امانتدار نیست، ایمان ندارد، و آن کس که پیمان‌شکن است، دین ندارد».

۱۲۶. الإمام زين العابدين (عليه السلام): كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُولُ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ: طُوبَى لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ، وَطَهَّرَتْ سَجِيَّتُهُ، وَصَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ عِلَاقَتُهُ، وَأَنْفَقَ الْفُضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفُضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ.^۹

امام زين العابدين (عليه السلام): رسول خدا در پایان خطابه‌اش می‌فرمود: «خوشا به حال آن کسی که خُویش نیکو، سرشتش پاک، نهانش شایسته، و ظاهرش نیک باشد، و زیادی مالش را انفاق کند و زیادی گفتارش را نگه دارد، و با مردم انصاف ورزد».

^۱. تحف العقول: ۳۰۳، بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۸۱ / ۱.

^۲. الأُمالي للطوسي: ۵۹۶ / ۱۲۳۴ عن إسحاق بن جعفر عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، مشكاة الأنوار: ۴۲۵ / ۱۴۲۳ عن الإمام زين العابدين عليه السلام، بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۸۷ / ۱۴۲.

^۳. مسند الشهاب: ۲ / ۱۹۲ / ۱۱۶۵ عن أبي هريرة، كنز العمال: ۱۱ / ۴۲۰ / ۳۱۹۶۹؛ مكارم الأخلاق: ۳۶، بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۱۰.

^۴. الطبقات الكبرى: ۱ / ۱۹۳ عن مالك، كنز العمال: ۳ / ۱۶ / ۵۲۱۸.

^۵. مسند ابن حنبل: ۳ / ۳۲۳ / ۸۹۶۱، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۶۷۰ / ۴۲۲۱، السنن الكبرى: ۱۰ / ۳۲۳ / ۲۰۷۸۲ کلها عن أبي هريرة، كنز العمال: ۱۱ / ۴۲۵ / ۳۱۹۹۶.

^۶. المعجم الأوسط: ۷ / ۷۴ / ۶۸۹۵ عن جابر، تفسير القرطبي: ۱۸ / ۲۲۷ وفيه «إنَّ الله بعثني لأتمم مكارم الأخلاق»، كنز العمال: ۱۱ / ۴۱۵ / ۳۱۹۴۷.

^۷. تحف العقول: ۲۵، بحار الأنوار: ۷۷ / ۱۲۶ / ۳۳.

^۸. مسند ابن حنبل: ۴ / ۱۲۳۸۶ / ۲۷۱ / ۱۳۳۸۶، صحيح ابن حبان: ۱ / ۴۲۳ / ۱۹۴، السنن الكبرى: ۶ / ۴۷۱ / ۱۲۶۹۰، المعجم الأوسط: ۳ / ۹۸ / ۲۶۰۶، مسند أبي يعلى: ۳ / ۳۴۳۲ / ۳۸۷ / ۳.

^۹. الكافي: ۲ / ۱۴۴ / ۱، عن أبي حمزة الثمالي، الاختصاص: ۲۲۸، جامع الأحاديث للقمي: ۹۷، بحار الأنوار: ۷۵ / ۳۰ / ۲۲.

۱۲۷. الإمام الرضا (عليه السلام) لعبد العظيم الحسنی: یا عبدَ العَظیم، أبلغ عني أوليائي السلام، وقل لهم: أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، ومُرهم بالصدق في الحديث، وأداء الأمانة، ومُرهم بالسكوت، وترك الجِدال في ما لا يعينهم، وإقبال بعضهم على بعض، والمُزاورة؛ فإن ذلك قربة إلى، ولا يشغلوا^١. أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً؛ فإنني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك وأسخط ولياً ولياً من أوليائي دعوت الله ليعذبه في الدنيا أشدَّ العذاب، وكان في الآخرة من الخاسرين.

وعرفهم أن الله قد غفر لمُحسِنهم، وتجاوز عن مُسيئهم إلا من أشرك به، أو أذى ولياً من أوليائي، أو أضمر له سوءاً؛ فإن الله لا يغفر له حتى يرجع عنه، فإن رجع وإلا نزع روح الإيمان عن قلبه، وخرج عن ولايتي، ولم يكن له نصيب^٢ في ولايتنا، وأعوذ بالله من ذلك!^٣

امام رضا (عليه السلام) - خطاب به عبد العظيم حسنی (عليه السلام) - : ای عبدالعظیم! از طرف من به دوستانم سلام برسان و به آنان بگو: شیطان را بر خویش مسلط مگردانید، و آنان را به راستگویی در گفتار، و ادای امانت، و خاموشی، و ترک جدال بی‌فایده، و روی آوردن به یکدیگر و به دیدار هم رفتن فرمان بده، که آن باعث تقرب به من است؛ و این که خودشان را به پرده‌داری یکدیگر مشغول نسازند، که من به جان خود سوگند یاد کرده‌ام که هر کس چنین کند و یکی از دوستانم را خشمگین کند، از خدا بخواهم که او را در دنیا به شدیدترین عذاب کيفر دهد و در آخرت، از زیانکاران سازد.

و آنان را آگاه کن که خداوند، نیکوکارشان را بخشیده و از بدکارشان گذشت کرده است، مگر آن که به او شرک ورزیده، یا یکی از دوستانم را آزوده، یا نسبت به او بدبین باشد، که خداوند، او را تا وقتی که از این کار دست بردارد، نمی‌بخشد. پس اگر باز گردد که هیچ؛ وگرنه، روح ایمان از جانش خارج گردد، و از ولایت من بیرون رود، و از ولایت ما بهره‌ای ندارد. من از چنین فرجامی به خدا پناه می‌برم.

۱۵ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى مَحَاسِنِ الْأَعْمَالِ (دعوت به کارهای نیکو)

قرآن

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).^٤
هر کس از مرد یا زن، کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی] بخشیم، و بی‌گمان به آنان، بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.

حدیث

۱۲۸. سنن الدارمی عن عمران بن حصین: ما خطبنا رسولُ الله (صلی الله علیه وآله) إلا أمرنا فيها بالصدق، ونهانا عن المثلة.^٥
سنن الدارمی - به نقل از عمران بن حصین - : رسول خدا برای ما سخنرانی نمی‌کرد، جز آن که در آن، ما را به صدقه دادن امر می‌کرد و از بریدن اعضای بدن، نهی می‌کرد.

۱۲۹. الإمام الباقر (عليه السلام) - لَخَيْثَمَةَ - : أبلغ شيعتنا أنه لا يُنالُ ما عند الله إلا بالعمل. وأبلغ شيعتنا أن أعظم الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثم خالفه إلى غيره. وأبلغ شيعتنا أنهم إذا قاموا بما أمروا أنهم هم الفائزون يوم القيامة.^٦
امام باقر (عليه السلام) - خطاب به خيثمة - : به شیعیان ما ابلاغ کن که بدانچه نزد خدا است، جز با عمل کردن نتوان دست یافت؛ و به شیعیان ما برسان که در روز قیامت، پُر حسرت‌ترین مردم، کسی است که عمل صالحی را بنیان نهد، ولی خودش به مقتضای آن عمل نکند؛ و به شیعیان ما ابلاغ کن که اگر بدانچه فرمان می‌دهند پای‌بند باشند، روز قیامت رستگار خواهند بود.

^١. في الطبعة المعتمدة «يشتغلوا» والصحيح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار نقلاً عن المصدر.

^٢. في الطبعة المعتمدة «نصيباً» والصحيح ما أثبتناه كما في بحار الأنوار نقلاً عن المصدر.

^٣. الاختصاص: ٢٤٧، بحار الأنوار: ١٧٤ / ٢٣٠ / ٢٧.

^٤. النحل: ٩٧.

^٥. سنن الدارمی: ١ / ٤١٨ / ١٦١١، مسند ابن حنبل: ٧ / ١٩٩ / ١٩٨٧٨، المستدرک علی الصحیحین: ٤ / ٣٤٠ / ٧٨٤٣، المعجم الأوسط: ٦ / ١٨٥ / ٦١٣٨ وج ٧ / ٣٧٦ / ٧٧٦٩ عن سمره ابن جندب؛ كنز العمال: ٦ / ٥٧٠ / ١٦٩٧٠، الأُمالي للطوسي: ٣٥٩ / ٧٤٧.

^٦. الأُمالي للطوسي: ٣٧٠ / ٧٩٦ عن علي بن علي أخي دعبل بن علي الخزاعي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، الكافي: ٢ / ٣٠٠ / ٥ عن خيثمة

عن الإمام الصادق (عليه السلام) وليس فيه من «وأبلغ شيعتنا أنهم إذا قاموا بما أمروا» بحار الأنوار: ٢ / ٢٩ / ١٢.

۱۳۰. عنه (علیه السلام): یا خِثْمَةُ، أبلغ من ترى من موالينا السَّلامَ، وأوصيهم بتقوى الله العظيم، وأن يعود غنيهم على فقيرهم، وقويهم على ضعيفهم، وأن يشهد حيهم جنازة ميتهم، وأن يتلاقوا في بيوتهم؛ فإن لقيا بعضهم بعضاً حياةً لأمرنا، رَحِمَ الله عبداً أحيا أمرنا!

یا خِثْمَةُ، أبلغ موالينا أنا لا نغني عنهم من الله شيئاً إلا بعملٍ، وأنهم لن ينالوا ولا يتنا إلا بالورع، وأن أشد الناس حسرة يوم القيامة من وصف عدلاً ثم خالفه إلى غيرِه.^۱

امام باقر (علیه السلام) - خطاب به خیثمه - : ای خیثمه! هر کدام از دوستانمان را که دیدی، سلام برسان و آنان را به پروای از خداوند بزرگ سفارش کن، و سفارش کن که ثروتمندانشان به فقیرانشان، و توانگرانشان به ناتوانانشان سرکشی کنند، و سفارش کن که زندگانشان در تشییع جنازه مردگانشان حاضر شوند، و در خانه‌های یکدیگر به دیدار هم روند؛ زیرا دیدار آنان با هم، مایه حیات [و پویایی] امر ما می‌شود. رحمت خدا بر آن بنده‌ای که امر ما را زنده بدارد!

ای خیثمه! به دوستان ما برسان که در برابر خداوند، جز با عمل خودشان، کاری از ما برایشان ساخته نیست، و آنان جز با ورع به ولایت ما دست نخواهند یافت، و در روز قیامت، پرحسرت‌ترین مردم، کسی است که روش صحیحی را تبیین کند، ولی خودش به مقتضای آن عمل نکند.

۱۳۱. عنه (علیه السلام): یا جابر، بلغ شيعتي عني السَّلامَ، وأعلمهم أنه لا قرابةَ بيننا وبين الله عزوجل، ولا يتقرب إليه إلا بالطاعة له.

یا جابر، من أطاع الله وأحبنا فهو ولينا، ومن عصى الله لم ينفعه حبنا.^۲

امام باقر (علیه السلام): ای جابر! پیروان مرا از طرف من سلام برسان و به آنان اعلام کن که میان ما و خداوند عز و جل خویشاوندی وجود ندارد، و تقرب به خدا، جز با اطاعت او به دست نمی‌آید. ای جابر! هر کس از خدا اطاعت کند و ما را دوست داشته باشد، او دوست ما است، و هر کس نافرمانی خدا کند، دوستی ما او را سودی نبخشد.

۱۳۲. عنه (علیه السلام): إن الله تعالى أوحى إلى داود (عليه السلام): أن بلغ قومك أنه ليس عبد منهم أمره بطاعتي فيطيعني، إلا كان حقاً علي أن أطيعه وأعينه على طاعتي، وإن سألني أعطيته، وإن دعاني أجبتُهُ، وإن اعتصم بي عصمتُهُ، وإن استكفاني كفيتُهُ، وإن توكل علي حفظته من وراء عوراتِهِ، وإن كاده جميع خلقي كنت دونه.^۳

امام باقر (علیه السلام): خداوند متعال به داوود (علیه السلام) وحی کرد که به قوم خود ابلاغ کن: «هیچ یک از بندگانم نیست که او را به اطاعت از خود فرمانش دهم و او اطاعت کند، مگر آن که حقّی بر من باشد که از او اطاعت کنم و او را در اطاعت کردن از من یاری رسانم؛ و اگر از من درخواست کند، به او عطا کنم و اگر مرا بخواند، پاسخش دهم؛ و اگر به من پناه برد، پناهش دهم؛ و اگر از من کفایت کارش را بخواهد، کفایتش کنم؛ و اگر بر من توکل کند، او را از هر امر سوئی حفاظت کنم؛ و اگر تمام آفریدگان من به او نیرنگ زنند، من در کنار او هستم».

۱۶ / ۳

الدَّعْوَةُ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ (دعوت به پرستش خداوند)

قرآن

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).^۴

و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ).^۵

۱. الکافی: ۲ / ۱۷۵، ۲، الأصول الستة عشر (أصل جعفر بن محمد الحضرمي): ۷۹ کلاهما عن خيثة، مصادقة الإخوان: ۱۳۶ / ۶ وفيه «بالعمل» بدل «بالورع»، أعلام الدين: ۸۳ نحوه وكلاهما عن خيثة عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۷۴ / ۳۴۳، ۲، وراجع قرب الإسناد: ۳۳ / ۱۰۶.

۲. الأُمالي للطوسي: ۲۹۶ / ۵۸۲، بشارة المصطفى: ۱۸۹، الفضائل: ۷ عن الإمام زين العابدين (عليه السلام) وكلها عن جابر بن يزيد الجعفي، بحار الأنوار: ۷۱ / ۱۷۹ / ۲۸.

۳. عدة الداعي: ۲۹۲، قصص الأنبياء: ۱۹۸ / ۲۵۱ عن أبي حمزة الثمالي عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۱۴ / ۳۷ / ۱۳.

۴. الذاریات: ۵۶.

۵. البقرة: ۲۱.

ای مردم! پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند، آفریده است، پرستش کنید؛ باشد که پروا کنید.

حدیث

۱۳۳. رسول الله (صلی الله علیه وآله): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا، وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ، وَبَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ، وَتَفَرَّغَ لَهَا، فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا؛ عَلَى عُسْرِ أَمْ عَلَى يُسْرٍ.^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): کسی است که عاشق عبادت شود، و آن را در آغوش گیرد، و با دل و جاننش آن را دوست بدارد، و با اعضا و جوارحش در انجام دادن آن بکوشد، و خود را برای آن فارغ سازد. چنین کسی برایش مهم نیست که دنیا بر چه پایه‌ای می‌چرخد، بر سختی یا آسانی.

۱۳۴. الإمام علي (عليه السلام): التَّفَكُّرُ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ.^۲

امام علی (علیه السلام): تفکر در ملکوت آسمان‌ها و زمین، پرستش مردمان با اخلاص است.

۱۳۵. الإمام الصادق (عليه السلام) - لَمَّا سُئِلَ عَنْ حَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ - : ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِي مَا خَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مُلْكًا؛ لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مُلْكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ، وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا، وَجُمْلَةً اسْتِغَالَهُ فِي مَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ ... فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ.^۳

امام صادق (علیه السلام) - هنگامی که از حقیقت پرستش از ایشان سؤال شد - : [عبادت] سه چیز است: این که بنده برای خود در آنچه خداوند به او عطا کرده، مالکیت نبیند؛ زیرا بندگان، مالکیت ندارند، [و] مال را مال خدا انگارند [و] آن را هر جا که خدای متعال فرمان دهد، گذارند و بنده برای خود، تدبیری نیندیشد، و تمام دل مشغولی او در آن چیزی باشد که خداوند متعال بدان فرمان داده یا از آن نهی نموده است ... این، نخستین مرتبه پرهیزگاران است.

۱۳۶. عنه (عليه السلام): (إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۴

امام صادق (علیه السلام): [همانا] عبادتگران سه دسته‌اند: گروهی خداوند عز و جل را از ترس عبادت می‌کنند که این، عبادت بردگان است؛ و گروهی خداوند - تبارک و تعالی - را برای مزد و پاداش عبادت می‌کنند که این، عبادت مزدبگیران است؛ و گروهی خداوند عز و جل را برای دوستی او می‌پرستند که این، عبادت آزادگان و برترین عبادت است.

۱۳۷. الإمام الرضا (عليه السلام) - فِي بَيَانِ عِلَّةِ الْعِبَادَةِ - : لِئَلَّا يَكُونُوا نَاسِينَ لِذِكْرِهِ، وَلَا تَارِكِينَ لِأَدَبِهِ، وَلَا لَاهِينَ عَنْ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، إِذَا كَانَ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَقَوَامُهُمْ، فَلَوْ تَرَكُوا بَغَيْرَ تَعَبُّدٍ لَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ؛ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ.^۵

امام رضا (علیه السلام) - در بیان علت عبادت - : تا ذکر و یاد او را فراموش نکنند و آداب او را ترک مگویند، و امر و نهی او را به بازی نگیرند، چون مصلحت و پایداری آنان در آن است؛ و اگر آنان بدون عبادت خداوند رها می‌شدند، پایان کار برایشان طولانی می‌نمود و دل‌هایشان قساوت پیدا می‌کرد.

۱۳۸. عنه (عليه السلام): أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ.^۶

امام رضا (علیه السلام): آغاز عبادت خداوند، شناخت او است.

۱۷ / ۳

۱. الکافی: ۲ / ۸۳ / ۳ عن عمرو بن جميع، مشكاة الأنوار: ۲۰۳ / ۵۴۱ كلاهما عن الإمام الصادق عليه السلام، الجعفریات: ۲۳۲ بسنده عن الإمام علي عليه السلام، بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۵۳ / ۱۰.

۲. غرر الحكم: ۱۷۹۲، عيون الحكم والمواعظ: ۵۳ / ۱۳۸۷.

۳. مشكاة الأنوار: ۵۶۲ / ۱۹۰۱ عن عنوان البصري، بحار الأنوار: ۲۲۴ / ۱۷.

۴. الکافی: ۲ / ۸۴ / ۵ عن هارون بن خارجة، بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۵۵ / ۱۲.

۵. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ۲ / ۱۰۳ / ۱، علل الشرايع: ۲۵۶ / ۹ كلاهما عن الفضل بن شاذان وزاد فيه «وفسادهم» بعد «صلاحهم»، بحار الأنوار: ۶۳ / ۱ / ۶.

۶. التوحيد: ۳۴ / ۲، عيون أخبار الرضا: ۱ / ۱۵۰ / ۵۱ كلاهما عن محمد بن يحيى بن عمر بن علي بن أبي طالب، الأموال للمفيد: ۲۵۳ / ۴ عن محمد بن زيد الطبري، الإرشاد: ۱ / ۲۲۳ عن صالح بن كيسان عن الإمام علي عليه السلام، الاحتجاج: ۱ / ۴۷۵ / ۱۱۴، تحف العقول: ۶۱ كلاهما من دون إسناد إلى الإمام علي عليه السلام، بحار الأنوار: ۴۹ / ۱۲۸ / ۲.

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ)^۱

و برخی از مردم، در برابر خدا، همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند، و آن‌ها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند؛ ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیش‌تری دارند.

(قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكَنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ)^۲

بگو: «اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما، و اموالی که گرد آورده‌اید، و تجارتی که از کسادش بیمناکید، و سراهایی که آن‌ها را خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد»؛ و خداوند، گروه فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

راجع: آل عمران: ۳۱، المائدة: ۲۰ - ۵۷، التوبة: ۲۵، الشعراء: ۷۷ - ۸۱، الجمعة: ۶.

ر. ک: آل عمران، آیه ۳۱؛ مائدة، آیه ۲۰ - ۵۷؛ توبة، آیه ۲۵؛ شعراء، آیه ۷۷ - ۸۱؛ جمعة، آیه ۶.

حدیث

۱۳۹. *إرشاد القلوب*: أوحى الله إلى موسى: ذَكَرَ خَلْقِي نِعْمَائِي، وَأَحْسِنَ إِلَيْهِمْ، وَحَبَّبَنِي إِلَيْهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ لَا يُحِبُّونَ إِلَّا مَنْ أَحْسَنَ

إِلَيْهِمْ.^۳

إرشاد القلوب: خداوند به موسی وحی کرد: «آرامش و آسایشم را به یاد بندگانم آر و با آنان نیکی کن، و مرا محبوب [دل] آنان ساز، که آنان جز کسی را که به ایشان نیکی کند، دوست نمی‌دارند».

۱۴۰. رسول الله (صلی الله علیه وآله): أوحى الله إلى نَجِيهِ موسى بن عمران (عليه السلام): يا موسى، أحببني، وحببني إلى خلقِي. قال: يا رب، إني أحبُّك فكيف أحبُّك إلى خلقك؟ قال: أذكر لهم نعمائي عليهم وبلائي يمكن أن يكون هو تصحيف من «آلأي» بقرينة السياق والحديث الآتي. عندهم؛ فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ؛ [إذ لا يعرفون] مِنِّي إِلَّا كُلَّ خَيْرٍ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند به محرم رازش، موسی به عمران (علیه السلام)، وحی کرد: «ای موسی! مرا دوست بدار و مرا محبوب بندگانم گردان». [موسی] گفت: پروردگارا! من تو را دوست دارم؛ اما چگونه تو را محبوب بندگانم گردانم؟ [خداوند] فرمود: «نعمت‌ها و آزمایش‌های در متن روایت «بلائی» آمده است که معنای آزمایش و گرفتاری می‌دهد و ممکن است به قرینه کلام و نیز روایت بعد، صورت اشتباهی از کلمه «آلایی» باشد، به معنای احسان و نعمت. را به یادشان آور؛ زیرا آنان از من جز خوبی به یاد ندارند».

۱۴۱. الإمام زين العابدين (عليه السلام): أوحى الله عز وجل إلى موسى (عليه السلام): حَبَّبَنِي إِلَى خَلْقِي، وَحَبَّبَ الْخَلْقَ إِلَيَّ. قال: يا رب، كيف أفعَل؟ قال: ذَكَرَهُمْ آلَائِي وَنِعْمَائِي لِيُحِبُّونِي، فَلَأَنْ تَرُدَّ أَبْقَا عَنْ بَابِي أَوْ ضَالًّا عَنْ فَنَائِي، أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَقِيَامِ لَيْلِهَا.^۵

امام زین العابدین (علیه السلام): خداوند عزّ وجلّ به موسی (علیه السلام) وحی کرد: «مرا نزد بندگانم و آنان را نزد من، محبوب گردان!»، [موسی] گفت: پروردگارا! چه کنم؟ فرمود: «احسان و نعمت‌هایم را به یادشان آور تا مرا دوست بدارند، که اگر گریزپای از درگاه یا گمراهی از آستان مرا بازگردانی، برایت از عبادت یک صد سال که روزهایش را روزه و شب‌هایش را بیدار باشی، برتر است».

^۱. البقرة: ۱۶۵.

^۲. التوبة: ۲۴.

^۳. *إرشاد القلوب*: ۱۱۶.

^۴. *الأمالي للطوسي*: ۴۸۴ / ۱۰۵۸ عن أيوب بن نوح عن الإمام الرضا عن أبيه عليهم السلام، تنبيه الخواطر: ۲ / ۱۷۶، بحار الأنوار: ۷۰ / ۱۸ / ۱۲.

^۵. منية المريد: ۱۱۶، تنبيه الخواطر: ۲ / ۱۰۸، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۳۴۲ / ۲۱۹، بحار الأنوار: ۲ / ۴ / ۶.

۱۴۲. رسول الله (صلی الله علیه وآله): إِنَّ دَاوُدَ (علیه السلام) قَالَ فِي مَا يُخَاطَبُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا رَبَّ، أَيُّ عِبَادِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ، أَحِبُّهُ بِحُبِّكَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ، أَحَبُّ عِبَادِي إِلَيَّ: نَقِيُّ الْقَلْبِ، نَقِيُّ الْكَفَّيْنِ، لَا يَأْتِي إِلَى أَحَدٍ سَوْءًا، وَلَا يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا يَزُولُ، وَأُحِبُّنِي، وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّنِي، وَحَبَّيْنِي إِلَى عِبَادِي.

قال: يا رب، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّكَ، وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّكَ، فَكَيْفَ أُحِبُّكَ إِلَى عِبَادِكَ؟ قَالَ: ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِي وَبَلَائِي وَنِعْمَائِي.^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): داوود (علیه السلام) در گفتگو با پروردگارش عز و جل گفت: پروردگارا! کدام یک از بندگان نزدت محبوبتر است تا به خاطر دوستی تو، او را دوست بدارم؟ خداوند فرمود: «ای داوود! محبوبترین بندگانم نزد من، پاکدل پیراسته دست است که به کسی بدی نمی‌رساند و دنبال سخن‌چینی نمی‌رود، کوه‌ها از جا کنده شوند، ولی او از جا کنده نشود، او دوستدار من و هر کسی است که مرا دوست می‌دارد، و مرا محبوب بندگانم می‌گرداند».

[داوود] گفت: پروردگارا! تو نیک می‌دانی که من تو را دوست دارم و دوستدار کسی هستم که تو را دوست دارد؛ اما چگونه تو را نزد بندگان محبوب سازم؟ [خداوند] فرمود: «نشانه‌ها، بلا و نعمت‌هایم را به آنان یادآور شو».

۱۴۳. عنه (صلی الله علیه وآله): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِدَاوُدَ (علیه السلام): أَحِبِّنِي، وَحَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي. قَالَ: يَا رَبَّ، نَعَمْ أَنَا أُحِبُّكَ، فَكَيْفَ أُحِبُّكَ إِلَيَّ خَلْقِكَ؟ قَالَ: أَذْكَرُ أَيْدِيَّ عِنْدَهُمْ؛ فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ لَهُمْ ذَلِكَ أَحْبَبُونِي.^۲

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند عز و جل به داوود (علیه السلام) فرمود: «مرا دوست بدار و مرا نزد آفریده‌هایم محبوب گردان». داوود گفت: پروردگارا! آری، من تو را دوست دارم؛ اما چگونه نزد مردم، محبوب گردانم؟ [خداوند] فرمود: «احسانم بر آنان را به یادشان آور، که اگر به یادشان آوری، مرا دوست خواهند داشت».

۱۴۴. رسول (خدا) صلی الله علیه وآله: «حَبِّبُوا اللَّهَ إِلَيَّ عِبَادِهِ يُحِبُّكُمْ اللَّهُ؛^۳ خداوند را نزد بندگانش محبوب گردانید تا خداوند، شما را دوست داشته باشد».

۱۸/۳

التَّذَكُّيرُ بِأَيَّامِ اللَّهِ (یادآوری ایام الله)

قرآن

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).^۴

و در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این [یادآوری]، برای هر شکیبایی سپاس‌گزاری، عبرت‌ها است.

حدیث

۱۴۵. الإمام علي (علیه السلام): كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يَخْطُبُنَا، فَيَذْكُرُنَا بِأَيَّامِ اللَّهِ، حَتَّى نَعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ، وَكَأَنَّهُ نَذِيرُ قَوْمٍ يُصَبِّحُهُمُ الْأَمْرُ غُدُوَّةً. وَكَانَ إِذَا كَانَ حَدِيثَ عَهْدٍ بِجَبْرِيلَ لَمْ يَتَّبَسَّمْ ضَاحِكًا حَتَّى يَرْتَفِعَ عَنْهُ.^۵

امام علی (علیه السلام): رسول خدا برای ما خطبه می‌خواند و روزهای خدا را به یاد ما می‌آورد، به گونه‌ای که نشان آن را در چهره او می‌دیدیم. او همچون هشداردهنده‌ای هشدار می‌داد که خطر، فردا دامنگیر قومش می‌شود. و هرگاه به تازگی با جبرئیل دیدار داشت، تا برطرف شدن اثر آن، خنده بر لب نداشت.

۱۹/۳

التَّعْلِيمُ وَالتَّزْكِيَةُ (تعلیم و تزکیه)

۱. شعب الإيمان: ۶ / ۱۱۹ / ۷۶۶۸، الفردوس: ۳ / ۱۹۵ / ۴۵۴۳ کلاهما عن ابن عباس وفيه «لمحبتني» بدل «وأحبني»، كنز العمال: ۱۵ / ۸۷۲ / ۴۳۴۶۷.

۲. قصص الأنبياء: ۲۰۵ / ۲۶۶ عن إسرائيل رفعه، بحار الأنوار: ۱۴ / ۳۷ / ۱۶.

۳. المعجم الكبير: ۸ / ۹۱ / ۷۴۶۱ عن أبي أمامة، كنز العمال: ۱۵ / ۷۷۷ / ۴۳۰۶۴.

۴. إبراهيم: ۵.

۵. مسند ابن حنبل: ۱ / ۳۵۴ / ۱۴۳۷، المعجم الأوسط: ۳ / ۱۰۹ / ۲۶۳۴ وفيه «رجل يخاف» بدل «نذير قوم» وكلاهما عن عبد الله بن سلمة، مسند أبي يعلى: ۱ / ۳۲۴ / ۶۷۳ عن الزبير من دون نقله عنه عليه السلام وفيه «منذر جيش» بدل «نذير قوم» كنز العمال: ۱۲ / ۴۲۰ / ۳۵۴۶۹.

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).^۱
 پروردگارا! در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا که تو خود، شکست ناپذیر حکیمی.
 (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).^۲

او است آن کسی که در میان بی سوادان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند، و پاکشان گرداند، و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد؛ و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.
 (كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ).^۳

همان طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌توانستید [خود] بیاموزید، به شما یاد می‌دهد.

حدیث

۱۴۶. **إرشاد القلوب:** رُوِيَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) أَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ الْخَيْرَ.^۴
إرشاد القلوب: در تفسیر سخن خداوند متعال - که می‌فرماید: «به راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حَقِّ گرای بود، و از مشرکان نبود» - روایت شده است که ابراهیم، خیر و نیکی را آموزش می‌داد.

۱۴۷. **سنن ابن ماجه عن عبد الله بن عمرو:** خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ذَاتَ يَوْمٍ مِنْ بَعْضِ حُجَرِهِ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا هُوَ بِحَلَقَتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَيَدْعُونَ اللَّهَ، وَالْأُخْرَى يَتَعَلَّمُونَ وَيُعَلِّمُونَ. فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): كُلُّ عَلَى خَيْرٍ؛ هَؤُلَاءِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ وَيَدْعُونَ اللَّهَ، فَإِنْ شَاءَ أَعْطَاهُمْ وَإِنْ شَاءَ مَنَعَهُمْ، وَهَؤُلَاءِ يَتَعَلَّمُونَ وَيُعَلِّمُونَ، وَإِنَّمَا بُعِثْتُ مُعَلِّمًا. فَجَلَسَ مَعَهُمْ.^۵

سنن ابن ماجه - به نقل از عبدالله بن عمرو - : روزی رسول خدا از یکی از اتاق‌های خود بیرون آمد و وارد مسجد شد و به دو دسته جمعیت برخورد: دسته‌ای قرآن می‌خواندند و به درگاه خدا دعا کردند و دسته دیگر، مشغول آموختن و آموزش دادن بودند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «همگی کار خوبی انجام می‌دهید. این دسته، قرآن می‌خواند و به درگاه خدا دعا می‌کنند، اگر خداوند بخواهد، به آنان می‌بخشد یا از آنان دریغ می‌کند، و این دسته، می‌آموزند و آموزش می‌دهند؛ و به راستی که من معلم برانگیخته شدم». آن گاه با آنان (حلقه دوم) نشست.

۲۰ / ۳

الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ (امر به معروف و نهی از منکر)

قرآن

(وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).^۶
 و باید از میان شما، گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند، و به کار شایسته وا دارند، و از زشتی باز دارند؛ و آنان، همان رستگاران‌اند.
 (لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْآثِمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ).^۷

۱. البقرة: ۱۲۹.

۲. الجمعة: ۲.

۳. البقرة: ۱۵۱.

۴. النحل: ۱۲۰.

۵. **إرشاد القلوب:** ۱۴؛ وراجع المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۰۵ / ۴۱۸۸.۶. **سنن ابن ماجه:** ۱ / ۸۳ / ۲۲۹؛ وراجع منیة المرید: ۱۰۶.

۷. آل عمران: ۱۰۴.

۸. المائدة: ۶۳.

چرا عالمان ربّانی و دانشمندان [یهود و نصارا]، آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرامخوارگی‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند!

راجع: آل عمران: ۱۱۰، المائدة: ۷۹، التوبة: ۷۱، هود: ۱۱۶، لقمان: ۱۷.
ر. ک: آل عمران، آیه ۱۱۰؛ مائدة، آیه ۷۹؛ توبة، آیه ۷۱؛ هود، آیه ۱۱۶؛ لقمان، آیه ۱۷.

حدیث

۱۴۸. الإمام الحسين (عليه السلام) - في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر - : اعتبروا أيها الناس بما وعظ الله به أوليائه من سوء ثنائه على الأحزاب إذ يقول: (لولا ينههم الربنيون والأخبار عن قولهم الأئمة)، وقال: (لئن الذين كفروا من بني إسرائيل - إلى قوله - لبئس ما كانوا يفعلون)¹. وإنما عاب الله ذلك عليهم لأنهم كانوا يرون من الظلمة الذين بين أظهرهم المنكر والفساد فلا ينهونهم عن ذلك؛ رغبة في ما كانوا ينالون منهم، ورهبة مما يحذرون، والله يقول: (فلا تخشوا الناس واخشون)²، وقال: (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر)³.

فبدأ الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فريضة منه؛ لعلهم بأنّها إذا أدّيت وأقيمت استقامت الفرائض كلها حينها وصعبها؛ وذلك أن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء إلى الإسلام مع ردّ المظالم، ومخالفة الظالم، وقسمه الفيء، والغنائم، وأخذ الصدقات من مواضعها، ووضعها في حقها.

ثم أنتم، أينها العصابة، عصابة بالعلم مشهورة، وبالخير مذكورة، وبالنصيحة معروفة، وبالله في أنفس الناس مهابة، يهابكم الشريف، ويكرمكم الضعيف، ويؤثركم من لا فضل لكم عليه ولا يد لكم عنده، تشفعون في الحوائج إذا امتنعت من طلبها، وتمشون في الطريق بهيبة الملوک وكرامة الأكابر. أليس كل ذلك إنما نلتموه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله وإن كنتم عن أكثر حقه تقصرون؟! فاستخففتكم بحق الأئمة، فأما حق الضعفاء فضيعتم، وأما حقكم بزعمكم فطلبتكم. فلا مالا بذلتموه، ولا نفسا خاطرتكم بها للذي خلقها، ولا عشيرة عاديتموها في ذات الله، أنتم تتمنون على الله جنته ومجاورة رسله وأماناً من عذابه!

لقد خشيت عليكم، أيها المتمنون على الله، أن تحلّ بكم نعمة من نعماته؛ لأنكم بلغتكم من كرامة الله منزلةً فضلتكم بها، ومن يعرف بالله لا تكرمون، وأنتم بالله في عبادته تكرمون! وقد ترون عهود الله منقوضة فلا تفزعون، وأنتم لبعض ذمم آبائكم تفزعون، وذمة رسول الله (صلى الله عليه وآله) محقورة! والعمي واليكم والزمنى في المدائن مهملة لا ترحمون، ولا في منزلتكم تعملون، ولا من عمل فيها تعينون، وبالإدهان والمصانعة عند الظلمة تأمنون!

كل ذلك مما أمركم الله به من النهي والتناهي، وأنتم عنه غافلون! وأنتم أعظم الناس مصيبة؛ لما غلبتم عليه من منازل العلماء، لو كنتم تشعرون! ذلك بأن مجاري الأمور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأمانة على حلاله وحرامه، فأنتم المسلوبون تلك المنزلة، وما سلبتم ذلك إلا بتفريقكم عن الحق، واختلافكم في السنة بعد البيّنة الواضحة!

ولو صبرتم على الأذى وتحملتكم المؤونة في ذات الله، كانت أمور الله عليكم ترد، وعنكم تصدر، وإليكم ترجع؛ ولكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم، واستسلمتم أمور الله في أيديهم! يعملون بالشبهات، ويسيروا في الشهوات، سلطهم على ذلك فراركم من الموت، وإعجابكم بالحياة التي هي مفارقتكم، فأسلمتم الضعفاء في أيديهم؛ فمن بين مستعبد مقهور، وبين مستضعف على معيشته مغلوب، يتقلبون في الملك بأرائهم، ويستشعرون الخزي بأهوائهم؛ اقتداء بالأشرار وجراً على الجبار، في كل بلد منهم على منبره خطيب يصقع.

فالأرض لهم شاعرة، وأيديهم فيها مبسوطة، والناس لهم خول، لا يدفعون يد لامس، فمن بين جبار عنيد، وذو سطوة على الضعفة شديد، مطاع لا يعرف المبدئ المعيد، فبا عجباً! ومالي (لا) أعجب والأرض من غاش غشوم، ومتصدق ظلوم، وعامل على المؤمنين بهم غير رحيم! فالله الحاكم في ما فيه تنازعنا، والقاضي بحكمه في ما شجر بيننا!

¹. المائدة: ۷۸ و ۷۹.

². المائدة: ۴۴.

³. التوبة: ۷۱.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا تِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرِيَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيَعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُونَا وَتُنْصِفُونَا قَوِيًّا لَظَلَمَةً عَلَيْكُمْ، وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نَوْرِ نَبِيِّكُمْ. وَحَسْبُنَا اللَّهُ، وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا، وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ^۱.

امام حسین (علیه السلام) - درباره امر به معروف و نهی از منکر - ای مردم! از پندی که خداوند با بدستایی‌اش از دانشمندان یهود به دوستانش داده، عبرت بگیرید، آن‌جا که می‌فرماید: «چرا عالمان ربّانی و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود]شان، باز نمی‌دارند؟» و نیز می‌فرمود: «از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، مورد لعنت قرار گرفتند...» تا آنجا که فرماید: «چه بد بود آنچه می‌کردند!».

خداوند، از این جهت آنان را مورد نکوهش قرار داد که می‌دیدند ستمگران روزگار خود را که دست به کارهای منکر و فساد می‌زنند، ولی به خاطر چشمداشت به عطای آنان، و ترس از آنچه مایه خوف آن‌ها بود، از این کار بازشان نمی‌داشتند، در حالی که خداوند می‌فرماید: «از مردم نترسید و از من بترسید» و می‌فرماید: «و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده و می‌دارند، و از کارهای ناپسند، باز می‌دارند».

پس خداوند، از امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان فریضه‌ای از طرف خود آغاز کرد؛ برای این که می‌دانست با انجام دادن و برپاداشتن آن، تمام واجبات آسان و دشوار، پابرجا می‌ماند؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر، در کنار بازپرداخت مظالم، و مخالفت با ستمکار، و تقسیم قیّء (اموال عمومی) و غنایم و گرفتن صدقات از موارد آن، و مصرف آن‌ها در جای مناسب، دعوت به اسلام است.

اما شما ای گروه! گروهی که به دانش مشهورید و به نیکی از شما یاد می‌شود، و به خیرخواهی شناخته شده‌اید، و به نام «الله»، در دل مردم هیبت دارید، که توانگر از شما می‌ترسد، و ناتوان گرامی‌تان می‌دارد، و کسی که بر او برتری ندارید و منت‌دار لطف شما نیست، شما را بر خود مقدّم می‌دارد، اگر درخواست‌ها از درخواست کنندگان آن دریغ شود، شما وساطت می‌کنید، و در راه‌ها با هیبت پادشاهان و به کرامت بزرگان، گام می‌زنید.

آیا چنان نیست که همه این‌ها را بدان جهت دارید که امید می‌رود حقوق الهی را ادا کنید، گرچه در ادای بسیاری از آن کوتاهی می‌کنید؟ و حق پیشوایان را سبک شمردید، و حق ضعیفان را ضایع کردید، و حق ادعایی خود را طلب کردید. نه مالی را بذل کردید و نه جانی را به خاطر کسی که آن را آفریده، به خطر افکندید، و نه به خاطر رضای خدا، با خویشاوندی درگیر شدید و با این همه از خداوند، آرزوی بهشت و همیشینی پیامبران و ایمنی از عذابش را دارید!

ای آرزومندان از خدا! من بر شما بیمناکم که عذابی از عذاب‌های او بر شما فرو بارد؛ زیرا شما از کرامت الهی به مرتبه‌ای رسیده‌اید که به خاطر آن، برتری یافته‌اید، ولی کسی را که به خدا منسوب و بدو شهره است، گرامی نمی‌دارید، حال آن که شما به خاطر خدا، در میان بندگان گرامی شده‌اید. فرمان‌های خدا را نقض شده می‌بینید و بر نمی‌آشوبید، در حالی که برای [شکسته شدن] پیمان‌های پدران‌تان برمی‌آشوبید، حال آن که پیمان رسول خدا تحقیر می‌شود! نابینایان، لال‌ها و زمینگیرشدگان در شهرها رها شده‌اند و شما به آنان رحم نمی‌کنید؛ نه به اقتضای جایگاهتان عمل می‌کنید، و نه به کسی که در آن جایگاه دست به کار شد، یاری می‌رسانید، و با چرب‌زبانی و سازشکاری، نزد ستمکاران پناه می‌جویید.

این‌ها همه اموری بود که خداوند به شما به نهی و اجتناب از آن‌ها فرمان داده است؛ ولی شما از آن غافلید. کاش می‌فهمیدید که مصیبت شما از همه مردم بیش‌تر است؛ چه، به جایگاه‌های عالمان دست یافتید. این از آن روی است که جریان امور و احکام، به دست عالمان خداشناس و امین بر حلال و حرام او است، و اکنون این جایگاه، از شما سلب شده است؛ و این از شما سلب نشد، مگر به خاطر جدایی شما از مسیر حق و اختلافان در سنت پس از وجود دلیلی آشکار.

و اگر در برابر سختی‌ها شکبیا بودید و زحمت‌ها را به خاطر خدا تحمل می‌کردید، امور الهی به دست شما می‌افتاد و از شما صدور می‌یافت و به شما باز می‌گشت؛ اما شما جایگاهتان را در اختیار ستمگران قرار دادید، و امور الهی را تسلیم دست آنان کردید، که به شبهات عمل می‌کنند و در شهوات ره می‌سپزند. گریزتان از مرگ و فریفته شدنتان به زندگی‌ای که از شما جدا شدنی است، آنان را بر امور الهی مسلط کرده است. شما ناتوانان را به چنگال آنان سپردید. گروهی از آنان، در بند بندگی و خشم افتادند، و

^۱. تحف العقول: ۲۳۷ - ۲۳۹، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۷۹ / ۳۷.

گروهی در اداره زندگی به استضعاف کشیده شدند. آنان [ظالمان] با رأی خود، حکومت را می‌گردانند، و با هواهای نفسانی‌شان، و سرمشق قرار دادن اشار و از سر گستاخی بر خداوند جبار، لباس خواری به تن [هر کس که خواسته‌اند] کرده‌اند. در هر شهری سخنوری از آنان بر منبر خود بانگ می‌زند.

زمین برایشان خالی و دست [تطاول] آنان در آن گسترده است و مردم، تیول آنان‌اند، و دست هیچ متجاوزی را از خود دور نمی‌کنند. برخی گردنکشی و لجوج‌اند، و برخی قدرتمند و بر ناتوانان سختگیر. [از آنان] کسی [است] که فرمانش را می‌برند؛ اما [خداوند] آغازگر و فرجام‌ده را نمی‌شناسد. شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که زمین، از ستمکار بیدادگر و زکات‌دهنده ستمکار، و کارگزار نامهربان با مؤمنان، لبریز است، و خدا در آنچه که بر سر آن ستیز برخاسته‌ایم، داور است، و او است که در اختلاف میان ما، با قضاوت خود داوری خواهد کرد.

خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سر زد، برای رغبت به سلطنت یا درخواست زیادتی متاع دنیا نبود؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دینت را برپا داریم، و اصلاح در شهرهایت را آشکار سازیم، و بندگان ستمدیده‌ات آرامش یابند، و به واجبات و سنت‌ها و احکامات عمل شود.

پس اگر ما را یاری نکنید، و با انصاف با ما رفتار ننمایید، ستمکاران بر شما قدرت خواهند یافت، و برای خاموش کردن فروغ پیامبرتان خواهند کوشید، و خدا ما را بسنده است، و بر او توکل می‌کنیم و به سوی او باز می‌گردیم؛ و بازگشت، به سوی او است.

۲۱ / ۳

مُكَافَحَةُ الْبِدْعِ (مبارزه با بدعت‌ها)

۱۴۹. رسول الله (صلی الله علیه وآله): إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ.^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): وقتی بدعت‌ها در میان امت آشکار گردد، عالم باید علمش را آشکار سازد، و هر کس چنین نکند، لعنت خدا بر او باد!

۱۵۰. عنه (صلی الله علیه وآله): إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا، فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ فَلْيَنْشُرْهُ؛ فَإِنَّ كَاتِمَ الْعِلْمِ يَوْمَئِذٍ كَكَاتِمٍ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ.^۲

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هنگامی که بدعت‌ها پدیدار شود و آیندگان این امت، پیشینیان آن را لعنت کنند، هر کس علمی داشته باشد، باید آن را منتشر سازد، که پنهان‌کننده دانش در چنان روزی، همچون پنهان‌کننده چیزهایی است که خداوند بر محمد (صلی الله علیه وآله) نازل کرده است.

۱۵۱. عنه (صلی الله علیه وآله): إِنَّ لِلَّهِ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكِيدُ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ مَنْ يَذُبُّ عَنْهُ، وَيَتَكَلَّمُ بِعَلَامَاتِهِ، فَاعْتَنِمُوا تِلْكَ الْمَجَالِسَ بِالذَّبِّ عَنِ الضُّعْفَاءِ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ، وَكُفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): در هر بدعتی که در صدد نیرنگ زدن به اسلام و مسلمانان باشد، خداوند، کسی را دارد که از اسلام دفاع کند و نشانه‌های [روشن] آن را بازگوید. پس آن مجالس [افشای بدعت‌ها] را با دفاع از ضعیفان، غنیمت بشمارید، و بر خدا توکل کنید که خداوند برای اعتماد به او بسنده است.

۱۵۲. عنه (صلی الله علیه وآله): إِنَّ فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ يَنْفِي عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ، وَاتِّحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ.^۴

^۱. الکافی: ۱ / ۵۴، ۲ / المحاسن: ۱ / ۳۶۱ / ۷۷۶ کلاهما عن محمد بن جمهور العمی رفعه، دعائم الإسلام: ۱ / ۲، عوالي اللآلی: ۴ / ۷۰ / ۳۹، بحار الأنوار: ۵۷ / ۲۳۴؛ الفردوس: ۱ / ۳۲۱ / ۱۲۷۱ عن أبي هريرة.

^۲. الجامع الصغير: ۱ / ۱۱۵ / ۷۵۱، کنز العمال: ۱ / ۱۷۹ / ۹۰۳ و ج ۱۰ / ۲۱۶ / ۲۹۱۴۰ نقلاً عن ابن عساکر عن معاذ.

^۳. حلیۃ الأولیاء: ۱۰ / ۴۰۰ / ۶۹۱ عن أبي هريرة، کنز العمال: ۱۲ / ۱۹۳ / ۳۴۶۲۴.

^۴. کمال الدین: ۱ / ۲۲۱ / ۷ عن أبي الحسين الليثی، قرب الإسناد: ۷۷ / ۲۵۰ عن مسعدة بن صدقة کلاهما عن الإمام الصادق عن آبائه (عليهم السلام)، الفصول المختارة: ۳۲۵ وفيه «وقول النبي (صلی الله علیه وآله)...»، المناقب لابن شهر آشوب: ۱ / ۲۴۵ وفيه «عن النبي (صلی الله علیه وآله)...»، بحار الأنوار: ۲۳ / ۳۰ / ۴۶؛ کنز العمال: ۱۰ / ۱۷۶ / ۲۸۹۱۹ نقلاً عن المستدرک علی الصحیحین عن إبراهيم بن عبد الرحمن العذري وفيه «يرث هذا العلم من كل خلف...» وليس فيه «من أهل بيتي».

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): در هر نسلی از امت، از اهل بیت یک عادل وجود دارد که تحریف غلوکنندگان و فرقه‌سازی باطل‌اندیشان و تأویل جاهلان را از این دین، دور می‌سازد.

۱۵۳. الإمام الصادق (علیه السلام): إِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولاً؛ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ.^۱

امام صادق (علیه السلام): در میان ما اهل بیت، در هر نسلی عادلانی هستند که تحریف غلوکنندگان، فرقه‌سازی باطل‌اندیشان و تأویل نادانان را از آن [دین] دور می‌سازند.

۱۵۴. علل الشرائع عن یونس بن عبد الرحمن: رَوَيْنَا عَنْ الصَّادِقِ (عليهم السلام) أَنَّهُمْ قَالُوا: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ؛ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سُلِبَ مِنْهُ نُورُ الْإِيمَانِ.^۲

علل الشرائع - به نقل از یونس بن عبد الرحمن - : از امامان راستین (علیهم السلام) برای ما روایت شده که فرمودند: «هرگاه بدعت‌ها پدیدار شوند، بر عالم است که علمش را آشکار سازد، که اگر چنین نکند، نور ایمان از او سلب می‌گردد».

راجع: ص ۳۵۶ «کتمان العلم». ر. ک: ص ۳۵۷ (کتمان علم).

۲۲ / ۳

التَّشْيِيرُ وَالْإِنْذَارُ (نوید و هشدار دادن)

قرآن

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا).^۳

ای پیامبر! ما تو را [به سَمَت] گواه و مژده رسان و هشدار دهنده فرستادیم، و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک.

(وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا).^۴

و مؤمنان را مژده ده که برای آنان، از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود.

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).^۵

و ما تو را نفرستادیم، مگر [به سَمَت] بشارت دهنده و هشدار دهنده برای تمام مردم؛ لیکن بیش‌تر مردم نمی‌دانند.

انظر: البقرة: ۱۱۹، النساء: ۱۶۵، الأنعام: ۴۸، یونس: ۲، هود: ۲ و ۳ و ۲۵،

الإسراء: ۱۰۵، الأنبياء: ۴۵، الحج: ۴۹، الفرقان: ۵۶، الأحزاب: ۴۵ و ۴۶، فاطر: ۲۳.

ر. ک: بقره، آیه ۱۱۹؛ نساء، آیه ۱۶۵؛ انعام، آیه ۴۸؛ یونس، آیه ۲؛ هود، آیه ۲ و ۳ و ۲۵؛

اسراء، آیه ۱۰۵؛ انبياء، آیه ۴۵؛ حج، آیه ۴۹؛ فرقان، آیه ۵۶؛ احزاب، آیه ۴۵ - ۴۶؛ فاطر، آیه ۲۳.

حدیث

۱۵۵. سنن الدارمی عن النعمان بن بشیر: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَخْطُبُ فَقَالَ: أَنْذَرْتُكُمْ النَّارَ! أَنْذَرْتُكُمْ النَّارَ!

أَنْذَرْتُكُمْ النَّارَ! فَمَا زَالَ يَقُولُهَا حَتَّىٰ لَوْ كَانَ فِي مَقَامِي هَذَا لَسَمِعَهُ أَهْلُ السُّوقِ، وَحَتَّىٰ سَقَطَتْ خَمِيصَةٌ كَانَتْ عَلَيْهِ عِنْدَ رِجْلَيْهِ.^۱

سنن الدارمی - به نقل از نعمان بن بشیر - : شنیدم رسول خدا سخنرانی می‌کرد و فرمود: «از آتش هشدارتان می‌دهم! از آتش هشدارتان می‌دهم! از آتش هشدارتان می‌دهم!» پیوسته این جمله را می‌فرمود، به گونه‌ای که از این جایی که من هستم، بازاریان

آن را می‌شنیدند، [و آن قدر گفت] تا جایی که جامه سیاه نقشدار او زیر پایش افتاد.

۱۵۶. الإمام علي (عليه السلام) - فِي وَصْفِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): أَمِينٌ وَحِيهِ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرٌ

نَقْمَتِهِ.^۲

^۱ الكافي: ۱ / ۳۲ / ۲، الاختصاص: ۴ كلاهما عن أبي البختری، منية المريد: ۳۷۲، بحار الأنوار: ۲۱/۹۲/۲.

^۲ علل الشرائع: ۲۳۵ / ۱، عيون أخبار الرضا: ۱ / ۱۱۳ / ۲، رجال الكشي: ۷۸۶ / ۹۴۶، الغيبة للطوسي: ۶۴ / ۶۶، بحار الأنوار: ۴۸ / ۲۵۲ / ۱.

^۳ الأحزاب: ۴۵ و ۴۶.

^۴ الأحزاب: ۴۷.

^۵ سبأ: ۲۸.

^۶ سنن الدارمی: ۲ / ۷۸۶ / ۲۷۰۸، مسند ابن حنبل: ۶ / ۳۸۳ / ۱۸۴۲۶، المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۴۲۴ / ۱۰۵۸، السنن الكبرى: ۳ / ۲۹۳ / ۵۷۵۶

كلها نحوه.

امام علی (علیه السلام) - در توصیف رسول خدا - : امین وحی او است و خاتم فرستادگانش؛ رحمت او را مژده دهنده و از کیفر او ترساننده.

۱۵۷. عنه (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ.^۲

امام علی (علیه السلام): همانا خدا محمد (صلی الله علیه وآله) را برانگیخت، تا جهانیان را هشدار دهد.

۱۵۸. عنه (علیه السلام) - فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) - : بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعَذِّرًا، وَنَصَحَ لِأَمَّتِهِ مُنْذِرًا، وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا، وَخَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحْذِرًا.^۳

امام علی (علیه السلام) - در یاد کرد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) - : رسالت پروردگار را چنان رساند که برای کسی جای عذر نماند، و امت خود را اندرز گفت و ترساند، و مژده بهشتشان داد، و بدان خواند. و از دوزخشان بر حذر داشت.

۱۵۹. عنه (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) عَلَمًا لِلْسَّاعَةِ، وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ، وَمُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.^۴

امام علی (علیه السلام): همانا خدا، محمد (صلی الله علیه وآله) را نشانه‌ای ساخت برای قیامت، و مژده دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت.

۱۶۰. عنه (علیه السلام): أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ ؟ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ.^۵

امام علی (علیه السلام): آیا به شما خبر دهم که دین‌شناس واقعی کیست؟ کسی است که مردم را از رحمت خداوند نومید نسازد، و از عذاب الهی ایمن نکند، و رخصت معصیت خداوند به آنان ندهد.

۲۳ / ۳

إِقَامَةُ الْحُجَّةِ (برپا داشتن حجّت)

قرآن

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا).^۶

و پیامبرانی که مژده‌رسان و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا حجّتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

(وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى).^۷

و اگر ما آنان را پیش‌تر [از آمدن قرآن] به عذابی هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند: «پروردگار! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟».

راجع: الأنعام: ۱۳۰، القصص: ۴۷، الملک: ۱۰ - ۸. ر. ک: انعام، آیه ۱۳۰؛ قصص، آیه ۴۷؛ ملکه آیه ۱۰ - ۸.

حدیث

۱۶۱. رسول الله (صلى الله عليه وآله) - فِي خُطْبَةٍ لَهُ - : بَعَثَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ لِتَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِهِ، وَيَكُونَ رُسُلُهُ إِلَيْهِمْ شُهَدَاءَ عَلَيْهِمْ، وَأَبْتَعَتْ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ؛ لِيَهْلِكَ مَن هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَيَحْيَا مَن حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوا؛ فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا، وَيُوحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَصَدُوا.^۸

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۷۳، بحار الأنوار: ۳۴ / ۲۴۹ / ۱۰۰۰.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۲۶، بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۲۶ / ۶۸.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۹، غرر الحکم: ۴۴۵۷ وفيه إلى قوله: «مبشراً».

۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۰، بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۸۵ / ۱۳۶.

۵. الکافی: ۱ / ۳۶ / ۳، منية المريد: ۱۶۲ كلاهما عن الحلبي عن الإمام الصادق (عليه السلام)، معاني الأخبار: ۲۳۶ / ۱ عن أبي حمزة الثمالي عن الإمام الباقر (عليه السلام)، نهج البلاغة: الحكمة ۹۰، نثر الدر: ۱ / ۳۱۸ كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۲ / ۴۸ / ۸؛ سنن الدارمي: ۱ / ۹۵ / ۳۰۳ عن يحيى بن عباد، كنز العمال: ۱۰ / ۱۸۱ / ۲۸۹۴۳ نقلاً عن ابن لال في مكارم الأخلاق.

۶. النساء: ۱۶۵.

۷. طه: ۱۳۴.

۸. التوحيد: ۴۵ / ۴ عن إسحاق بن غالب عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۴ / ۲۸۷ / ۱۹.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - در خطبه‌ای از ایشان - : [خداوند] رسولان را به سوی مردم فرستاد تا دلیل رسایی بر خلائقش داشته باشد، و فرستادگانش به سوی مردم، گواهانی بر آنان باشند، و در میان آنان، پیامبران را برای نوید و هشدار دادن مبعوث کرد، تا کسی که هلاک می‌شود، از روی دلیل آشکار باشد، و آن که حیات می‌یابد، از روی دلیل آشکار باشد، و تا بندگان، آنچه را نمی‌دانند، از خداوند فرا گیرند و او را پس از انکارشان، به خدایی بشناسند، و پس از شریک قرار دادن برای او، او را در خدایی یکتا شمرند.

۱۶۲. الإمام علی (علیه السلام): بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلسانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ.^۱

امام علی (علیه السلام): خدا پیامبرانش را برانگیخت و وحی خود را خاصّ ایشان فرمود، و آنان را حجتّ خود بر آفریدگانش نمود، تا برهانی یا جای عذری برای آفریدگان نماند. پس، آنان را به راه حق خواند، به زبانی راست (زبان پیامبران).

۱۶۳. الإمام الصادق (علیه السلام) لَمَّا سُئِلَ عَنْ حِكْمَةِ النَّبُوَّةِ: لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ مِنْ بَعْدِ الرَّسْلِ، وَلِئَلَّا يَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ، وَلِتَكُونَ حُجَّةً اللَّهُ عَلَيْهِمْ. أَلَا تَسْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - حِكَايَةً عَنْ خَزَنَةِ جَهَنَّمَ وَاحْتِجَاجِهِمْ عَلَى أَهْلِ النَّارِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ - : (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ* قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ)؟!^۲

امام صادق (علیه السلام) - هنگامی که از حکمت نبوت از ایشان سؤال شد - : تا با آمدن پیامبران، مردم، عذر و حجتی بر خداوند نداشته باشند و نگویند: «هیچ بشارت دهنده و هشدار دهنده‌ای به سوی ما نیامده»، و این که حجتّ خداوند بر آنها تمام باشد. آیا نشنیده‌ای که خداوند عزّ وجلّ، با حکایت سخن خازنان جهنّم و احتجاج آنان علیه دوزخیان به وسیله [آمدن] پیامبران و رسولان، می‌فرماید: «مگر شما را هشدار دهنده‌ای نیامد؟ گویند: چرا! هشدار دهنده‌ای به سوی ما آمد؛ [ولی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است؛ شما جز در گمراهی بزرگ نیستید».

۲۴ / ۳

دَعْوَةُ الْأَقْرَبَاءِ قَبْلَ دَعْوَةِ الْآخَرِينَ (فرا خواندن نزدیکان پیش از فرا خواندن دیگران)
قرآن

(وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا).^۳

و کسانی خود را به نماز فرمان ده، و خود بر آن شکیبا باش.

(وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ).^۴

و خویشان نزدیکت را هشدار ده!

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).^۵

ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و به خوشی و خرمی، شما را رها کنم.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).^۶

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و کسانتان را از آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید. بر آن [آتش]، فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده‌اند]. از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را که بدان مأمورند، انجام می‌دهند.

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۴۴، بحار الأنوار: ۵ / ۳۱۵ / ۱۱.

۲. الملکة: ۸ و ۹.

۳. علی الشرایع: ۱ / ۱۲۱ / ۴ عن أبي بصير، بحار الأنوار: ۱۱ / ۳۹ / ۳۷.

۴. طه: ۱۳۲.

۵. الشعراء: ۲۱۴.

۶. الأحزاب: ۲۸.

۷. التحريم: ۶.

(وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا).^۱

و در این کتاب، از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده، و فرستاده‌ای پیامبر بود، و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد، و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود.

حدیث

۱۶۴. صحیح البخاری عن ابن عباس: لَمَّا أُنْزِلَتْ: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) صَدَّ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) عَلَى الصَّفا، فَجَعَلَ يُنَادِي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ» لِبُطُونِ قُرَيْشٍ، حَتَّى اجْتَمَعُوا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ إِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَخْرُجَ أَرْسَلَ رَسُولًا لِيَنْظُرَ مَا هُوَ فَجَاءَ أَبُو لَهَبٍ وَقُرَيْشٌ، فَقَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلًا بِالْوَادِي تُرِيدُ أَنْ تُغَيِّرَ عَلَيْكُمْ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ». قَالُوا: نَعَمْ، مَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ إِلَّا صِدْقًا. قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ سَائِرَ الْيَوْمِ! إِيْهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَنَزَلَتْ: (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ)^۲.

صحیح البخاری - به نقل از ابن عباس - : هنگامی که آیه «و خویشتان نزدیکت را هشدار ده!» نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) از کوه صفا بالا رفت و خطاب به تیره‌های قریش ندا در داد که: «ای فرزندان فِهْر! ای فرزندان عَدی!» تا این که آنان گرد آمدند. حتی آن که نمی‌توانست بیاید، فرستاده‌ای فرستاد تا از نزدیک شاهد ماجرا باشد. ابولهب و قریش آمدند. پس [پیامبر (صلی الله علیه وآله)] فرمود: «به من بگویند اگر به شما خبر دهم که سپاهی در دشت می‌خواهد بر شما هجوم آورد، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟». گفتند: آری، ما، جز راستی از تو ندیده‌ایم. فرمود: «من شما را از غذایی سخت در پیش رویتان بیم می‌دهم». ابولهب گفت: ناکامی‌ات جاودانه باد! آیا برای همین ما را جمع کرده‌ای؟ در پی آن، این آیه نازل شد: «بریده باد دستان ابو لهب و مرگ بر او باد!»^۳ دارایی او و آنچه اندوخت، به کارش نیامد.

۱۶۵. الإمام الصادق (عليه السلام): لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا) قَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ نَقِي أَنْفُسَنَا وَأَهْلِيْنَا؟ قَالَ: اِعْمَلُوا الْخَيْرَ، وَذَكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ؛ فَأَدَّبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَلَا تَرَى أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِنَبِيِّهِ: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا)، وَقَالَ: (وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا * وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا)؟^۴

امام صادق (عليه السلام): هنگامی که این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید»، مردم گفتند: ای رسول خدا! چگونه خود و خانواده‌مان را حفظ کنیم؟ [رسول خدا] فرمود: «کار نیک انجام دهید، و آن را به خانواده‌تان یادآور شوید، و آنان را بر اطاعت خداوند، تربیت کنید».

آن گاه امام صادق [عليه السلام] فرمود: «آیا نمی‌بینی که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «و کسان خود را به نماز فرمان ده، و خود بر آن شکیبا باش» و نیز می‌گوید: «و در این کتاب، از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود * و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود»؟».

۱۶۶. الإمام الصادق (عليه السلام): لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا)، جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَبْكِي وَقَالَ: أَنَا عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كَلَّفْتُ أَهْلِي! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَىٰ عَنْهُ نَفْسَكَ.^۵

امام صادق (عليه السلام): هنگامی که این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید»، یکی از مسلمانان، شروع به زاری کرد و گفت: من از [اصلاح] خود ناتوانم، حال به [اصلاح] خانواده‌ام مکلف شده‌ام؟ رسول

۱. مریم: ۵۴ و ۵۵.

۲. المسد: ۱ و ۲

۳. صحیح البخاری: ۴/۱۷۸۷/۴۹۹۲، صحیح مسلم: ۱/۱۹۳/۳۵۵، مسند ابن حنبل: ۱/۶۰۲/۲۵۴۴، سنن الترمذی: ۵/۴۵۱/۳۳۶۳، الطبقات الکبری: ۱/۲۰۰ کلها نحوه.

۴. دعائم الإسلام: ۱/۸۲.

۵. الکافی: ۵/۶۲/۱ عن عبد الأعلى مولى آل سام، مشکاة الأنوار: ۴۵۵/۱۵۳۷، بحار الأنوار: ۱۰۰/۸۳/۹۲.

خدا فرمود: «تو را همین بس که بدانچه خود را امر می‌کنی، آنان را فرمان دهی، و از آنچه خود را از آن نهی می‌کنی، آنان را نهی کنی».

۱۶۷. الزهد عن أبي بصير: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله تعالى: (قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) فَقُلْتُ: هَذِهِ نَفْسِي أَقِيهَا، فَكَيْفَ أَقِي أَهْلِي؟ قَالَ: تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ عَنْهُ؛ فَإِنْ أَطَاعوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ.^۱

الزهد - به نقل از ابو بصیر - : از امام صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسیدم: «خودتان و کسانتان را از آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید» و گفتم: من خودم را می‌توانم حفظ کنم؛ اما چگونه خانواده‌ام را حفظ کنم؟ فرمود: «آنان را بدانچه خدا فرمان داده، امر کن، و از آنچه خدا نهی‌شان کرده، باز دار. در این صورت، اگر از تو اطاعت کنند، تو آنان را حفظ کرده‌ای؛ اما اگر نافرمانی‌ات کنند، تو آنچه را به عهده داشتی، ادا کرده‌ای».

۱۶۸. الإمام علي (عليه السلام) - في قوله تعالى (قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً)^۲ - : عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ وَأَدَّبُوهُمْ.^۳
امام علی (علیه السلام) - در تفسیر سخن خداوند که: «خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید» - : به خود و خانواده‌تان خیر و نیکی بیاموزید، و آنان را تربیت کنید.

۱۶۹. الكافي عن سليمان بن خالد: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ لِي أَهْلَ بَيْتٍ وَهُمْ يَسْمَعُونَ مِنِّي، أَفَادْعُوهُمْ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ)^۴.
الكافي - به نقل از سلیمان بن خالد - : به امام صادق (علیه السلام) گفتم: من خانواده‌ای دارم که از من حرف‌شنوی دارند. آیا آنان را به این امر (ولایت) فرا خوانم؟ فرمود: «آری، خداوند در کتابش می‌فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و کسانتان را از آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید"».

۱۷۰. الإمام الصادق (عليه السلام): دَخَلَ عَلَى أَبِي (عليه السلام) رَجُلٌ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ! أَحَدْتُ أَهْلِي؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ)، وَقَالَ: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا)^۵.
امام صادق (علیه السلام): مردی نزد پدرم امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: خدایت رحمت کند! آیا به خانواده‌ام حدیث بگویم؟ فرمود: «آری، خداوند می‌فرماید: "خودتان و کسانتان را از آتشی که هیزم آن، مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید" و فرموده است: «و کسان خود را به نماز فرمان ده، و خود بر آن شکیبا باش»».

۱۷۱. عنه (عليه السلام): لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ الصَّالِحَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ جَمِيعاً، حَتَّى لَا يَفْقِدَ مِنْهُمْ صَغِيراً وَلَا كَبِيراً وَلَا خَادِماً وَلَا جَاراً. وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْعَاصِي يورِثُ أَهْلَ بَيْتِهِ الْأَدَبَ السَّيِّئَ حَتَّى يُدْخِلَهُمُ النَّارَ جَمِيعاً حَتَّى لَا يَفْقِدَ فِيهَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ صَغِيراً وَلَا كَبِيراً وَلَا خَادِماً وَلَا جَاراً.^۶

امام صادق (علیه السلام): بنده مؤمن، پیوسته در خانواده‌اش علم و آداب شایسته به جای می‌گذارد، تا جایی که همه آنان را بی آن که کوچک یا بزرگ یا خدمتکار یا همسایه‌ای از ایشان جدا افتد، وارد بهشت می‌کند؛ و بنده گناهکار، پیوسته در خانواده‌اش آداب ناشایست به جای می‌گذارد، تا جایی که همه آنان را بی آن که کوچک یا بزرگ یا خدمتکار یا همسایه‌ای از ایشان جدا افتد، وارد جهنم می‌کند.

مهم‌ترین وظایف مبلغ

۱. الزهد للحسين بن سعيد: ۱۷ / ۳۶، تفسير القمي: ۲ / ۳۷۷، الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام): ۳۷۵ نحوه عن الإمام الرضا (عليه السلام): مشكاة الأنوار: ۴۵۵ / ۱۵۲۶ نحوه وليس فيه «سألت أبا عبد الله»، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۷۴ / ۱۲.

۲. التحريم: ۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۵۳۶ / ۳۸۲۶ عن ربعي، المصنف لعبد الرزاق: ۳ / ۴۹ / ۴۷۴۱ عن منصور عن رجل، كنز العمال: ۲ / ۵۳۹ / ۴۶۷۶ نقلاً عن مسند عبد بن حميد والسنن الكبرى وزاد فيه «وَأَدَّبُوهُمْ».

۴. التحريم: ۶.

۵. الكافي: ۲ / ۱۲۱۱، المحاسن: ۱ / ۳۶۲ / ۷۸۰، بحار الأنوار: ۲ / ۲۰ / ۵۵.

۶. الأصول الستة عشر: ۷۰ عن جابر، بحار الأنوار: ۲ / ۲۵ / ۹۲.

۷. دعائم الإسلام: ۱ / ۸۲.

وظایف مبلّغ، در واقع، همان وظایف انبیای الهی است که قرآن، آن را «تبلیغ رسالت‌های خدا» می‌نامد، با این تفاوت که انبیا، پیام خدا را از طریق وحی دریافت می‌کردند؛ امّا مبلّغ، پیام خدا را از طریق انبیا و اوصیای آنان دریافت می‌نماید. بنابراین، وظیفه مبلّغ، رساندن همه پیام‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی پیامبران خدا به مردم و آشنا کردن آنان با تمام برنامه‌هایی است که آفریدگار انسان، برای تکامل مادی و معنوی او ارائه کرده است.

سیر منطقی مباحث تبلیغی

مبلّغ، برای انجام دادن این رسالت سنگین، علاوه بر تلاش در احراز شرایط تبلیغ و زمینه‌سازی برای تحقّق ارکان علمی، اخلاقی و عملی آن در کار خویش، باید با شیوه تبلیغ از جهت القای پیام‌های تبلیغی، به ترتیب اهمّیت آن‌ها آشنا باشد. مبلّغ باید بداند که برای آشنا کردن مردم، بخصوص نسل جوان با پیام دین، چه باید بگوید، از کجا باید آغاز کند، و جهت‌گیری مباحث او به کدام سو باید باشد.

آنچه در فصل چهارم آمده، در واقع، اشاره‌ای به پاسخ این سوالات و سیر منطقی مباحث تبلیغی بر اساس اهمّیت پیام‌ها است.^۱ مبلّغ، در نخستین گام برای آشنا کردن مخاطب خود با مکتب انبیا، باید برای بیدارسازی فطرت و وجدان او برنامه‌ریزی نماید و کاری کند که او به اندیشیدن، وادار شود (بند اوّل از فصل ۴).

انسان با بازگشت به فطرت و باز شدن راه تعقّل و تفکر بر او، در حقیقت از تاریکی جهل خارج می‌شود و به روشنایی نور فطرت و عقل، گام می‌نهد و بدین سان، زمینه برای شناخت حقایق که انبیای الهی برای هدایت بشر به راه تکامل آورده‌اند، فراهم می‌گردد (بند ۲).

پس از آماده شدن مخاطب برای دریافت پیام خداوند متعال، نخستین پیامی که باید به او منتقل شود، این است که برنامه تکاملی‌ای که خداوند از طریق پیامبران برای انسان فرستاده، تنها شامل مصالح معنوی و اخروی او نیست؛ بلکه مصالح مادی و دنیوی وی را نیز تأمین خواهد کرد و در صورت تحقّق جامعه انسانی مورد نظر انبیا، از بهترین زندگی‌ها در دنیا و آخرت برخوردار خواهد بود (بند ۳).

انسان، موجودی است ناشناخته. علم با همه پیشرفت‌هایی که داشته، هنوز نتوانسته رازهای این موجود پیچیده را به درستی کشف کند. از این رو، اندیشه بشر از ارائه راه تکامل مادی و معنوی او ناتوان است و باید برای آشنایی با این راه، با جهان غیب ارتباط پیدا کند و آن جهان را بشناسد و باور کند. چنین ارتباطی، جز از طریق انبیای الهی امکان‌پذیر نیست (بندهای ۴، ۶ و ۷).

نخستین پیام تکامل‌آفرین انبیا - که خلاصه همه برنامه‌های آن‌ها است -، توحید است (بند ۵).

نخستین پیام اجتماعی توحید، قیام برای تحقّق عدالت اجتماعی است و این هدف والا، جز از طریق الفت و اتحاد مردم و اجتماع آنان در پیرامون امام عادل، امکان‌پذیر نیست (بندهای ۸، ۹ و ۱۰). تحقّق و تداوم حاکمیت عدالت در جامعه، در گرو وجود آزادی‌های مشروع و سازنده، و انتخاب آگاهانه مردم است و مبلّغ، وظیفه دارد که در توسعه این آزادی‌ها تلاش کند (بند ۱۱).

یکی از مسائل بسیار مهمّی که زمینه را برای تحقّق و تداوم حاکمیت عدالت اجتماعی آماده می‌کند، توانمندی توده‌های مردم در تجزیه و تحلیل مسائل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. مبلّغ باید مردم را به گونه‌ای تربیت کند که حق‌گرا باشند و نه مطلق‌گرا و از هیچ کس، کورکورانه تبعیت نکنند. معیار آنان برای پیروی از اشخاص و احزاب، حق باشد و نه شخصیت‌های بزرگ و مورد احترام. حق را با معیار حق بشناسند، نه با معیار اشخاص؛ بلکه شخصیت‌های بزرگ را نیز با عیار حق، محک بزنند (بند ۱۲).

عدالت اجتماعی در مکتب انبیای الهی، مقدمه شکوفا شدن استعدادهای انسانی و رسیدن انسان به مقصد اعلای انسانیت است. آنچه آدمی را به این هدف نزدیک می‌کند، پرهیز از اخلاق و رفتار نکوهیده، و اتّصاف به مکارم اخلاق و محاسن اعمال است (بند ۱۳ و ۱۴ و ۱۵).

در فرهنگ انبیای الهی، همه اموری که انسان را با خدا مرتبط می‌کنند و از این طریق، او را به تکامل مادی و معنوی می‌رساند، عبادت نامیده می‌شود (بند ۱۶).

مهم‌ترین رسالت مبلّغ

۱. ر. ک. ص ۳۱۳ (رعایت ترتیب اهمّیت).

آنچه بیش از هر چیز دیگر برای تأثیرگذاری تبلیغات بر سازندگی انسان‌ها اهمیت دارد، هدف‌گیری و سمت و سوی تبلیغات است. مبلّغ، باید نقطه‌ای را هدف‌گیری کند که بیش‌ترین آثار و برکات را برای سازندگی انسان و نزدیک کردن او به کمال مطلق داشته باشد و آن نقطه، محبت به خدا است (بند ۱۷).

محبت خدا، کیمیای خودسازی و سازندگی است. عشق به حق تعالی، همه زشتی‌های اخلاقی و عملی را یکجا درمان می‌کند و همه صفات نیکو را یکجا به عاشق، هدیه می‌کند.^۱

بنابراین، مهم‌ترین رسالت مبلّغ، این است که هدف نهایی وی، عاشق سازی باشد و نه مقدّس سازی، و برای رسیدن به این هدف، همه برنامه‌های تبلیغی او باید چاشنی محبت داشته باشند.

برای دستیابی مخاطب به کیمیای محبت، مبلّغ باید همه ابزارهای تبلیغاتی را به سوی این هدف نشانه‌گیری کند. گفتارها و نوشتارهای تبلیغی او، مواعظ، تذکرات و خطابه‌های او، تعلیم و تربیت او، امر به معروف و نهی از منکر او، پیکارهای او با بدعت‌ها و سرانجام، بشارت‌ها و بیم‌های او، همه و همه باید سمت و سوی محبت داشته باشد، بوی محبت بدهد و از عطر دل‌انگیز محبت، برخوردار باشد (بندهای ۲۳ - ۱۹).

بهترین روش نفوذ تبلیغات در دل

این راهکار تبلیغی (به کارگیری محبت)، بهترین روش عبور دادن پیام‌های الهی از مرز حسّ و عقل و نفوذ دادن آن‌ها به عمق جان‌ها است. پیام الهی، علاوه بر نفوذ در عقل‌ها، باید در دل‌ها نفوذ کند و در عمق روح وارد شود تا همه قوای انسان را در اختیار بگیرد.^۲

مبلّغ، با تکیه بر شیوه تبلیغاتی «محبت»، به سادگی می‌تواند از عهده این کار برآید و با نفوذ دادن پیام‌های سازنده الهی در عمق جان، انسان را متحوّل سازد و او را در راه رسیدن به مقصد اعلای انسانی و جامعه برتر توجیدی به حرکت درآورد.

بزرگ‌ترین پاداش مبلّغ

برکات به کارگیری این شیوه سازندگی برای مبلّغ، فراتر از برکات آن برای مخاطب است؛ زیرا خداوند متعال، عاشق مبلّغی می‌شود که «عاشق خدا» می‌سازد^۳ و کسی که خدا عاشق او شود، رنگ خدایی پیدا می‌کند، چنان‌که در حدیث [قدسی] «قرب نوافل»، از زبان حق تعالی می‌خوانیم:

فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا. إِنْ دَعَانِي أَحْبَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيْتُهُ.^۴

پس هر گاه دوستش داشته باشم، گوشش خواهم بود که بدان می‌شنود، و چشمش خواهم بود که با آن می‌بیند، و زبانش خواهم بود که با آن سخن می‌گوید، و دستش خواهم بود که با آن نیرو می‌گیرد. اگر مرا بخواند، اجابتش خواهم کرد، و اگر از من درخواستی کند، به او خواهم بخشید.

اقامه حجت

آنچه تا کنون درباره وظایف مبلّغ بدان اشارت رفت، در جایی است که مخاطب آمادگی دارد تا سخن حق را بپذیرد و راه درست زندگی را انتخاب کند؛ و اما مسئولیت مبلّغ در مواردی که مخاطب از این آمادگی برخوردار نیست، اقامه حجت بر او است، تا راه هر گونه بهانه‌جویی را بر او ببندد و نتواند به خدا اعتراض کند که:

(لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى؟)° (بند ۲۳)

چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟

دعوت نزدیکان

۱. ر. ک: دوستی در قرآن و حدیث و کیمیای محبت، از نگارنده.

۲. ر. ک: تبلیغ و مبلّغ در آثار شهید مطهری، ص ۷۰.

۳. ر. ک: ص ۵۳، ح ۴۴.

۴. ر. ک: دوستی در قرآن و حدیث، ص ۴۷۱ (آثار خدا دوستی).

۵. طه، آیه ۱۳۴.

و آخرین نکته درباره وظایف مبلغ، این است که در به انجام رساندن رسالت تبلیغی، به پیامبر اسلام تأسی کند و دعوت به ارزش‌های دینی را از نزدیکان خود آغاز نماید که در این صورت، توفیق بیش‌تری در هدایت دیگران خواهد داشت (بند ۲۴).

جلسه پنجم و ششم: اصول مبانی و روشها مقاله

درآمدی بر مبانی، اصول و روش‌های تبلیغ

حسین ملانوری - (پژوهشگر حوزه علمیه) - مجله مبلغان، شماره ۹۹ و ۱۰۰

تا کنون، برای مبانی و اصول تبلیغات دینی، تعریفی ارائه نشده است که مورد اتفاق همگان باشد. اگر نیم‌نگاهی به نوشته‌های موجود در باره اصول و مبانی تبلیغات دینی بیاندازیم - که در گوشه و کنار مقالات و کتاب‌ها آمده است -، در می‌یابیم که هر کسی با سلیقه خود، وارد این مقوله شده و به گونه‌ای خاص، اصول و مبانی را مطرح کرده است. برخی چیزی را «اصل» می‌دانند، که به اعتقاد برخی دیگر، «مبنا» شمرده می‌شود و به عکس. بعضی نیز بدون این که تعریفی از مبنا و اصل داشته باشند، اصول و مبانی را از یک مقوله می‌دانند و همه را یک جا ارائه می‌کنند.

هدف ما در این فصل، این است که تعریف مشخصی از مبنا، اصل و روش تبلیغی ارائه کنیم و با استفاده از چند مثال، این مفاهیم را مشخص‌تر سازیم.

تعریف مبانی

مبنا در لغت، به معنای «بنیاد»، «شالوده» و «اساس» آمده است.^۱ اما در اصطلاح، تا کنون در علوم مرتبط با تبلیغ، تعاریف فراوانی برای آن بیان شده است. مثلاً گفته شده است که:

مبانی آموزشی، همان واقعیت‌های خارجی موجود در طبیعت و انسان است که ممکن است در علوم دیگر به اثبات رسیده باشد؛ نظیر واقعیت‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، انسان‌شناختی و حتی فیزیکی، زیستی و...^۲.
و یا نوشته‌اند:

مبانی تعلیم و تربیت، مجموعه قانونمندی‌های شناخته‌شده در علوم نظری؛ چون روان‌شناختی و جامعه‌شناختی است که تعلیم و تربیت به آن‌ها تکیه دارد.^۳

با توجه به تعاریف موجود و معنای لغوی «مبنا»، می‌توان مبانی تعلیمات دینی را چنین تعریف کرد:
مبانی تبلیغات دینی، عبارت‌اند از: «اعتقادات و باورهای اساسی ما که بر اساس جهان‌بینی الهی - که برگرفته از قرآن و سنت و عقل است -، به آن‌ها معتقدیم و معمولاً آن‌ها را به شکل «هست (وجود دارد)» یا «نیست (وجود ندارد)»، بیان می‌کنیم. برای نمونه، بر اساس جهان‌بینی الهی معتقدیم که «خداوند وجود دارد»، «جهان ماده وجود دارد»، «قیامت وجود دارد»، «فرشتگان وجود دارد»، «خداوند حاکم مطلق جهان است»، «انسان ضعیف آفریده شده است» و

تعریف اصول

واژه «اصل»، معادل کلمه انگلیسی «Principle» است و در لغت به معنای بیخ و بنیاد و ریشه هر چیزی به کار می‌رود.^۴ این واژه نیز همچون «مبنا»، در علوم مختلف، برای معانی اصطلاحی گوناگونی به کار رفته است؛ از جمله، در برخی از علوم رفتاری، به معنای زیر آمده است:

اصل کلی راه‌نمایی سلوک یا قاعده عمومی سلوک که پذیرفته شده است؛
قانون کلی روش علمی؛
اظهار همبستگی و یکنواختی در طبیعت؛

۱. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «مبنا».

۲. نگارشی بر آموزش (با تأکید بر آموزش‌های دینی)، سید علی حسینی‌زاده، ص ۲۶.

۳. نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، خسرو باقری، ص ۶۴.

۴. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «اصل».

نوعی ارتباط منطقی عمومی و کلی؛

بایدها و نبایدها به مثابه عمل، برای رسیدن از مبانی به اهداف؛

راهنمای عمل در محدوده‌ای که مبانی آن را تحمیل می‌کند؛^۱

قاعده کلی‌ای که به منزله راهنمای عمل، تدابیر تعلیمی و تربیتی ما را هدایت می‌کند.^۲

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان اصول تبلیغات دینی را چنین تعریف کرد:

اصول تبلیغات دینی عبارت‌اند از: «بایدها و نبایدهای کلی تبلیغات دینی که برگرفته و مبتنی بر مبانی و در جهت اهداف دینی

بوده و به عنوان راهنمای عمل، روش‌های تبلیغی را هدایت می‌کنند».

مثلاً بر اساس مبانی دینی، «خدا وجود دارد» و «او مالک انسان است و انسان هر چه دارد، از آن خدا است».

حال که چنین است، به عنوان یک اصل در تبلیغات دینی، می‌گوییم: «باید مردم را به خدا دعوت کرد». یا «باید مردم را با خدا

آشتی داد». پس «اصل دعوت به خدا»، یکی از اصول تبلیغات دینی است.

«اصول» در واقع، بایدها و نبایدهایی هستند که از مبانی، اهداف و رابطه آن دو، و با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از ساز و

کارهای تبلیغ، و حتی با در نظر گرفتن اصول حاکمه - که چه بسا در نگاه نخست، تبلیغی محسوب نشوند، ولی با دیدی دقیق و

کلی تبلیغی به شمار آیند -، انشا می‌شوند و کیفیت رفتار مبلغ را شکل می‌دهد.^۳

ویژگی‌های اصل

هر اصل، چند ویژگی اساسی دارد:

۱. نوعی کلیت و شمول در مفهوم اصل؛

۲. نوعی «دستور» و «باید» و «نباید» در مفهوم آن؛ یعنی اصول از سنخ «هست‌ها» نیست؛ بلکه از سنخ «بایدها» است که

باید آن‌ها را تحقق بخشید؛

۳. نوعی جهت‌دهی و هدایت رفتار به وسیله آن؛ یعنی با توجه به اصول؛ کلیه رفتارهای مبلغ؛ اعم از روش‌ها و فنون، شکل و

جهت می‌گیرد. اصل مانند شاغول یا نخ بنایی است که کلیه آجرها باید بر اساس آن شاخص، روی هم گذاشته شوند.^۴

تعریف روش

واژه «روش»، معادل کلمه انگلیسی «Method» است و در لغت، در این معانی به کار رفته می‌رود: طرز، قاعده و قانون، راه،

هنجار، شیوه، اسلوب، منوال، سبک، گونه، سنت، رسم و آیین، و نهج. روش‌های تبلیغی عبارت‌اند از: «شیوه‌های عملی و

دستور کارهایی جزئی برای رسیدن به هدف تبلیغی، که مبتنی بر اصول تبلیغ‌اند».

چند نکته

یک: اصول، بر مبانی تکیه دارند و روش‌ها نیز مبتنی بر اصول‌اند.

دو: اصول و روش‌ها از یک سنخ‌اند؛ زیرا هر دو، دستور عملی به شمار می‌آیند که راه رسیدن به مقصد را به ما نشان می‌دهند و

به ما می‌آموزند که چه باید بکنیم؛ اما تفاوت آن‌ها در این است که اصول، دستور عمل‌هایی کلی‌اند، ولی روش‌ها دستور عمل‌هایی

جزئی‌تر هستند.

سه: هر اصل تبلیغی، به منزله معیار یا قاعده‌ای کلی است که با در دست داشتن آن، می‌توان در مواجهه با شرایط تازه و

پیچیده‌تر، با نظر به اقتضای معیار مذکور، روش‌های تبلیغی مناسبی ابداع کرد.^۵ گاهی از یک مبنا، چندین اصل استخراج می‌شود و

بر اساس هر اصل، چندین روش به کار گرفته می‌شود، و گاهی ممکن است در یک روش، به چند اصل و مبنا تبلیغی توجه شود.

مثال‌هایی از مبانی، اصول و روش‌ها

۱. نگارشی بر آموزش (با تأکید بر آموزش‌های دینی)، سید علی حسینی‌زاده، ص ۲۵.

۲. نگاهی دو باره به تربیت اسلامی، خسرو باقری، ص ۶۴.

۳. نگارشی بر آموزش (با تأکید بر آموزش‌های دینی)، سید علی حسینی‌زاده، ص ۲۶.

۴. همان.

۵. نگاهی دو باره به تربیت اسلامی، خسرو باقری، ص ۶۴ و ۶۵.

برای روشن‌تر شدن بحث، مثال‌هایی از مبانی، اصول و نکته‌های روشی مرتبط با آن‌ها را بیان می‌کنیم، و برای این که تأثیر نگرش‌ها و اعتقادات و باورها در اصول و روش‌های تبلیغات مشخص شود، نمونه‌هایی از مبانی، اصول و روش‌های تبلیغات غربی را مطرح می‌کنیم و سپس به تبیین نمونه‌هایی از تبلیغات اسلامی می‌پردازیم.

الف) مبانی، اصول و روش‌ها در غرب

مبنا: قدرت، اساس فضیلت

به باور برخی از غربیان، و بر اساس مکتب قدرت‌طلبی، هر موجود زنده‌ای حیات خود را دوست دارد و به دنبال حفظ آن است؛ اما از آن جا که حفظ حیات در طبیعت، متفرع بر «قدرت» و «نیرومندی» است، موجودات ضعیف محکوم به شکست و نابودی‌اند. بنا بر این، «قدرت»، منشأ و ریشه همه صفات نیک انسان است؛ به طوری که بدون تحقق قدرت در انسان، هیچ صفت پسندیده‌ای را در او نمی‌توان انتظار داشت. نیچه^۱ مؤسس مکتب قدرت‌طلبی، در نظام اخلاقی خود می‌گوید:

نیک چیست؟ آنچه حس قدرت را تشدید کند. ... بد چیست؟ آنچه از ناتوانی می‌زاید. نیک‌بختی چیست؟ احساس این که قدرت افزایش می‌یابد، احساس چیره شدن بر مانعی. نه خرسندی؛ بلکه قدرت بیش‌تر. به هیچ رو، نه صلح؛ بلکه جنگ. نه فضیلت؛ بلکه زبردستی ... ناتوانان و ناتندرستان باید نابود شوند. این است نخستین اصل بشر دوستی ما ... چه چیز زیان‌بخش‌تر از هر تباهی است؟ هم‌دردی فعال نسبت به ناتوانان و ناتندرستان.^۲

اصول

برخی از اصولی که بر مبانی ارزشمندی قدرت، مبنا شمرده می‌شوند، عبارت‌اند از:

الف) اصل ترویج خشونت

اگر قدرت ارزش دارد، در تبلیغات نیز باید به گونه‌ای رفتار کرد که این قدرت به نمایش گذاشته شود. پس «باید خشونت را ترویج کرد».

ب) اصل دعوت به کسب اقتدار بیش‌تر

بر اساس مبانی پیش گفته، در تبلیغات «باید مردم را دعوت کرد تا به کسب اقتدار بیش‌تر بپردازند».

نکته‌های روشی

بر اساس دو اصل «ترویج خشونت» و «دعوت به کسب اقتدار بیش‌تر»، روش‌های تبلیغی نیز - در حیطه‌های مختلف مثل فیلم‌های سینمایی، سخنرانی‌های عمومی، تبلیغات نوشتاری، تبلیغ از راه هنر و موسیقی و ... - باید به گونه‌ای طراحی و اجرا گردند که به ترویج خشونت و دعوت مردم به کسب اقتدار بیش‌تر بینجامد. برای نمونه، باید چنین روش‌هایی را به کار بست:

۱. در تدوین فیلم‌نامه‌ها، چهره‌های خشن الگو قرار گیرند و کسانی که مهر و عاطفه دارند، در حاشیه باشند و منزوی گردند.
۲. در فیلم‌های سینمایی، حاکمیت سرمایه در جهت کسب اقتدار بیش‌تر، پررنگ نشان داده شود؛ نه در جهت عبودیت و بندگی خداوند.
۳. در فیلم‌های تلویزیونی، اکتشافات علمی به گونه‌ای مطرح شود که قدرت بشر را در تسخیر طبیعت به نمایش بگذارد.^۳
۴. سخنران باید به گونه‌ای برای مردم سخنرانی کند که آنان احساس نکنند قدرتمند نیستند. پس نباید مطالبی را ابراز کند که ضعف آن‌ها را می‌رساند.

مبنا: کام‌جویی و لذت

این باور، از دیر زمان در میان بسیاری از غربی‌ها رایج بوده است که سعادت بشر، در کام‌جویی و لذت است. در یونان باستان، آریستوییوس شاگرد افلاطون، مکتب لذت‌گرایی شخصی را بنیاد نهاد. پس از او، افرادی چون اپیکور، جرمی بنتام، جان استوارت میل

۱. فیلسوف آلمانی، ۱۹۰۰ - ۱۸۴۴ م.

۲. فلسفه اخلاق، مجتبی مصباح، ص ۸۳ - ۸۱.

۳. البته ممکن است با باور به ضعف انسان نیز اکتشافات علمی توضیح داده شود؛ اما در این صورت، روش ارائه اکتشافات علمی، به گونه‌ای است که قدرت خدا را به نمایش می‌گذارد.

و... این مکتب را تعدیل کردند و حیطة لذت را معقول تر ساختند و مکتب‌های جدیدی بر نهادند.^۱ پس از آن‌ها حکمای مغرب زمین، به این باور دست یافتند که لذت آدمی حد و مرزی ندارد و تنها، انسانی سعادتمند است که بتواند بیش‌ترین لذت دنیوی را از آن خود سازد. این، باور و اعتقادی فراگیر در انسان‌شناسی غربی است.

اصول

برخی از اصول مبتنی بر اعتقاد به «کام‌جویی و لذت بشر»، عبارت‌اند از:

الف) اصل ترویج لذت‌گرایی

از آن جا که سعادت انسان در گرو لذت بردن است، در تبلیغات «باید لذت‌گرایی را ترویج کرد» تا انسان‌ها به لذت‌گرایی روی آورند و با انجام دادن کارهایی که لذت دنیوی را برای آن‌ها تأمین می‌کند، به سعادت برسند!

ب) اصل ترویج برهنگی

برای این که انسان‌ها بتوانند بیش‌تر لذت ببرند، «باید برهنگی را در شئون مختلف ترویج کرد».

ج) اصل ترویج تجمل‌گرایی

نیز «باید تجمل‌گرایی را ترویج کرد» تا مردم با به دست آوردن وسایل تجملی و استفاده از آن‌ها، بهره و لذت بیش‌تری ببرند.

د) ترویج مصرف‌انبوه

استفاده هر چه بیش‌تر از امکانات و منابع موجود و کالاهای تولید شده، موجب بهره‌مندی بیش‌تر از لذت‌های دنیوی است. از این روف در تبلیغات «باید مصرف‌انبوه را ترویج کرد».

نکته‌های روشی

برای تأمین اصول پیش گفته، برای نمونه باید به نکته‌های روشی دیگری نیز توجه کرد؛ چنان‌که رعایت این نکات در تبلیغات امروزی غربی، مشهود است:

۱. در پخش اخبار تلویزیون، بهتر است از گوینده زن به صورتی که عریان باشد، استفاده شود.
۲. در ساخت فیلم برای موضوعات مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ...، بهتر است یک زن جوان زیباروی عریان، الگو باشد و به گونه‌ای همه موفقیت‌ها به او نسبت داده شود.
۳. برای ساخت برنامه‌های خانوادگی، بهتر است محل اجرای برنامه، در خانه‌ای بسیار مجلل باشد تا مردم با دیدن این خانه و لوازم لوکس آن، توجه بیش‌تری به چنین زندگی‌ای نشان دهند.
۴. شایسته است در تبلیغات، به شکل‌های گوناگون، داشتن ماشین برای همه یک ضرورت معرفی شود و سعادت خانواده، در داشتن ماشین مدل بالا باشد.
۵. در تبلیغات بانک‌ها، مؤسسات تجاری و ...، بهتر است جوایز لوکسی مثل ماشین‌های مدل بالا و ... در نظر گرفته شود.

ب) مبانی، اصول و روش‌ها در اسلام

پس از بیان نمونه‌هایی از مبانی، اصول و روش‌های تبلیغات غربی - که نموده‌های آن را امروزه به وضوح در فیلم‌ها، کتاب‌ها، روزنامه‌ها، سایت‌های اینترنتی و دیگر فرآورده‌های فرهنگی غرب می‌بینیم -، چند نمونه از مبانی، اصول و نکته‌های روشی در تبلیغات دینی را مطرح می‌کنیم و در حد اختصار، به توضیح آن‌ها می‌پردازیم.

مبنا: ضعف معرفتی انسان در مقابل معرفت وحیانی

بر اساس باورهای اعتقادی ما، «هیچ معرفتی در عالم، بالاتر از معارف وحیانی و الهی نیست» و تبلور تام معرفت وحیانی، در آموزه‌های دین اسلام است که از طریق قرآن و سنت بیان شده است.

این مبنا، هم برهان عقلی دارد و هم دلیلی نقلی آن را اثبات می‌کند. در بحث ضرورت وجود انبیا و ائمه (علیهم السلام)، عقل اثبات می‌کند که معرفت انسان نسبت به ابعاد روحی، روانی و سعادت و عاقبت بشر، محدود است. پس بر

^۱ برای اطلاع بیش‌تر، ر.ک: فلسفه اخلاق، مجتبی مصباح، ص ۷۶ و ۷۷.

خدای حکیم لازم است که انسان را از طریق فرستاده‌ای هدایت کند که نابترین معارف را در اختیار بشر قرار دهد؛ معارفی که انسان بدون وحی الهی، قدرت درک آن‌ها را ندارد.

از نگاه قرآن کریم و روایات معصومان (علیهم السلام) نیز، معارف الهی برترین معارف‌اند. برای نمونه، به این سخن امام علی (علیه السلام) توجه کنید که در باره قرآن می‌فرماید:

إِنَّ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَأَبْلَغَ الْمَوْعِظَةِ وَأَنْفَعَ التَّذَكُّرِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ.^۱

نیکوترین قصه‌ها، رساترین موعظه و پرسودترین یادآوری، در کتاب خداوند جلیل و عزیز است.

پیامبر عزیز خدا (صلی الله علیه وآله) نیز در باره دانش ائمه اطهار (علیهم السلام) - که بر گرفته از معرفت الهی است -، می‌فرماید: أَيُّهَا النَّاسُ! اِسْمَعُوا وَقَدْ بَلَغْتُ أَنْكُمْ سِتْرِدُونَ عَلَى الْحَوْضِ فَأَسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ. وَالثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَاهْلُ بَيْتِي. فَلَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ.^۲

ای مردم! گوش فرا دهید؛ [این پیام را به شما] ابلاغ کردم؛ شما به زودی، نزد حوض کوثر بر من وارد خواهید شد و من از شما در باره رفتارتان نسبت به دو چیز گران‌سنگ، سؤال خواهم کرد. آن دو چیز گران‌سنگ، عبارت‌اند از: کتاب خدا و اهل بیت. پس هیچ گاه بر آن‌ها پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و در صدد آموختن به آن‌ها نباشید، که آن‌ها آگاه‌تر از شمايند.

بر اساس آنچه بیان شد، در این جهان، هیچ معرفتی بالاتر از معارف قرآن کریم نیست، که همه معارف بشری، در مقابل آن ناچیزند و مفسران واقعی آن، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان معصوم (علیهم السلام) هستند.

هیچ یک از آموزه‌های علوم انسانی و تجربی - حتی در آن جا که از مرحله فرضیه خارج شده، به نظریه رسیده باشند -، قطعی و تام نیستند. بشر در طول تاریخ تا کنون، نظریه‌ها و فرضیه‌های مختلفی را در مسائل گوناگون مرتبط با جسم و روح انسان، زمین، آسمان، گیاهان، جمادات و... ارائه کرده و چندی بعد، به بطلان آن پی برده است. روزی آب را «مایع بسیط» می‌دانسته و روزگاری پی به مرکب بودن آن از هیدروژن و اکسیژن برده است. روزی معتقد بود که زمین، مرکز عالم است و خورشید به دور آن می‌چرخد، و روزگاری به این نظر رسید که زمین به دور خورشید می‌چرخد و کل مجموعه خورشید و سیاره‌های اطرافش، در آسمان، چونان ذره‌ای در مقابل اقیانوس کران‌ناپیدا است. گاه معتقد به وجود روح گردید و گاه آن را انکار کرد و سپس از نظر خود بر گشت.^۳ علوم بشری، هم محدودند و هم در معرض غلط و اشتباه؛ ولی علوم وحیانی، صحیح‌اند و معتبر، و به دلیل اتصال به منبع بی‌کران علوم الهی، محدودیتی نیز ندارند. پس هیچ معرفتی، بالاتر از معارف وحیانی وجود ندارد.

اصل: تبراً در مقام اندیشه

با توجه به مبنای فوق، باید آیات و روایات، محور تبلیغات دینی قرار گیرند و «نباید هیچ علمی را در مقابل قرآن و سخنان اهل بیت (علیهم السلام)، بزرگ پنداشت». با توجه با اصل تبراً در مقام اندیشه، در روش‌های تبلیغی نیز باید به نکاتی از این دست، توجه کرد:

در سخنرانی دینی، نباید مطالب علمی یا سخن یک دانشمند و دستاوردهای علوم انسانی و تجربی، اصل قرار گیرد و در پایان بحث، اشاره‌ای به قرآن و سنت شود.

مواد سخنرانی دینی، باید به دو دسته تقسیم شود: یکی قرآن و سنت و قواعد اساسی دین - که محور محتوایی تبلیغات دینی هستند - و دیگری، مطالبی مانند داستان و شعر، که برای پیوند دادن مباحث و عینی کردن معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) به کار می‌آیند. دسته نخست، باید رکن سخنرانی قرار گیرند که بدون آن‌ها، سخنرانی بی‌ارزش است.

مبنا: ضعف انسان

^۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۷۵.

^۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۳.

^۳. برای آشنایی بیش‌تر با سیر تحول اندیشه در باره روح، ر.ک: سیر حکمت در اروپا، محدعلی فروغی. در این کتاب، ضمن معرفی اندیشه‌های حکمای یونان تا دوران معاصر، بحث روح نیز به عنوان یکی از دغدغه‌های فکری بشر، مطرح شده است.

انسان‌ها گرچه با قدرت خدادادی، ظرفیت‌های بسیاری دارند و کارهای بزرگی انجام می‌دهند؛ ولی از جهات مختلف جسمی، علمی و ...، ضعیف و محدود آفریده شده‌اند و نمی‌توانند به صورت نامحدود، اعمال قدرت کنند. قرآن کریم می‌فرماید:

(خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)^۱

انسان، ضعیف آفریده شده است).

انسان به لحاظ قدرت جسمانی، توانایی انجام دادن هر کاری را ندارد و از نظر علمی نیز ظرفیت همه دانش‌ها را ندارد؛ به صورت محدود یاد می‌گیرد و به صورت محدود می‌تواند بیاموزاند.

اصول

برخی از اصولی که بر مبنای محدودیت قدرت و توانایی انسان استوار هستند، عبارت‌اند از:

الف) اصل تدریج

اغلب انسان‌ها به لحاظ همین محدودیت علمی، جسمی و روحی‌شان، توانایی پذیرش هر سخن حقی را در کوتاه مدت ندارند؛ مخصوصاً در مواردی که سخن حق و عمل کردن به آن، برایشان بسیار نامأنوس و غیر متعارف باشد. در بسیاری از مواردی هم که می‌توانند نکته‌ای را بپذیرند، توانایی تغییر ناگهانی همه رفتارهای ناصحیح خود را ندارند. از این رو است که در تبلیغات دینی، باید معارف را به تدریج و مرحله به مرحله، به مخاطب آموخت تا اولاً بتواند بپذیرد و ثانیاً رفتار خود را بر اساس آن‌ها تغییر دهند. نزول تدریجی قرآن کریم و برخورد این کتاب آسمانی با برخی از منکرات در صدر اسلام، شاهدی گویا بر این مدعا است. مثلاً قرآن کریم، احکام الهی مربوط به شرب خمر را به صورت مرحله‌ای، تبیین نموده و از مخاطبان خود، خواسته است که با آن همراهی کنند. در ابتدا می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى)^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالی که مست هستید، به نماز نزدیک نشوید).

در این جا مقداری محدودیت برای شرب خمر ایجاد می‌شود. سپس می‌فرماید:

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)^۳

از تو در باره شراب و قمار سؤال می‌کنند. بگو در آن دو، گناه و زیان بزرگ و منافعی برای مردم وجود دارد؛ ولی [گناه] آن‌ها از نفعشان بیش‌تر است).

در این آیه، هشدار می‌دهد که گرچه در آن‌ها منفعت کمی وجود دارد، اما پرداخت به آن‌ها، گناه بزرگی نیز محسوب می‌شود. آن‌گاه می‌فرماید:

(إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^۴

شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی)، پلیدند و از عمل شیطان. پس، از آن‌ها دوری کنید تا رستگار شوید).

و در ادامه می‌فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ^۵

شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز، باز دارد. پس آیا [با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،] خودداری خواهید کرد؟!)

نکته روشی

۱. نساء/ ۲۸.

۲. نساء/ ۴۳.

۳. بقره/ ۲۱۹.

۴. مائده/ ۹۰.

۵. مائده/ ۹۱.

در صورتی که بخواهیم حکم خمس، ازدواج موقت و مجدد، کمک کردن به مسجد و مسائلی از این دست را برای مخاطبانی مطرح کنیم که آمادگی روحی لازم را ندارند، نخست باید زمینه‌سازی کنیم و پس از آمادگی روحی و فکری مخاطب، مسائل را به تدریج برایش باز گوئیم.

ب) اصل تقدیم اهم

نه گوینده مذهبی و مبلغ دینی، از همه دانش‌ها و مهارت‌ها و قدرت جسمی و توانایی‌های فیزیکی مطلق برخوردار است، و نه مخاطبان او توانایی شنیدن هر موضوع و بحثی را به هر شیوه و روشی دارند. از این رو، در تبلیغات دینی باید اهم را بر مهم و غیر مهم ترجیح داد و موضوعات و مطالب مهم‌تر را با روش‌ها و شیوه‌های مناسب‌تر، به تناسب زمان‌ها و مکان‌ها و مخاطبان مختلف بیان کرد. امام علی (علیه السلام) فرمود:

إِنَّ رَأْيَكَ لَا يَتَّسِعُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَفَرِّغْهُ لِمَهْمٍّ.

رای و نظر تو نمی‌تواند همه چیزها را فرا گیرد، پس آن را برای [کارهای] مهم، آزاد ساز.

نکته روشی

برای سخنرانی دینی، باید از راه‌های اصولی به تشخیص موضوع مناسب‌تر پرداخت، و پس از آن، در موضوع مورد نظر، مسئله‌یابی کرد تا مهم‌ترین مسائل و مشکلات مخاطب در موضوع بحث، مشخص شود. آن گاه، برای سخنرانی به مطالعه پرداخت، تا مهم‌ترین مطالب با توجه به توانایی‌های گوینده و میل و ظرفیت و قدرت پذیرش شنونده، منتقل شود.^۱

انسان، مجموعه‌ای مرکب از عقل و احساس است و خداوند، او را همراه با عقل و احساس آفریده است. امام علی (علیه السلام) فرمود:

هَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ (علیه السلام) فَقَالَ: «يَا آدَمُ! إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخِيرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ فَأَخْتَرْتُهَا وَدَعَا اثْنَتَيْنِ». فَقَالَ لَهُ آدَمُ: «يَا جِبْرِئِيلُ! وَمَا الثَّلَاثُ؟». فَقَالَ: «الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالْدِينُ». فَقَالَ آدَمُ: «إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ». فَقَالَ جِبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالْدِينِ: «انْصَرِفَا وَدَعَا». فَقَالَ: «يَا جِبْرِئِيلُ! إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ».^۲

جبرئیل (علیه السلام) بر آدم (علیه السلام) هبوط کرد و گفت: «ای آدم! من مأمور شده‌ام که تو را بین یکی از سه چیز، مخیر سازم. پس آن را انتخاب کرده و دو تای دیگر را رها کن». آدم (علیه السلام) به او فرمود: «من عقل را اختیار کردم». پس جبرئیل به حیا و دین گفت: «بروید و او را رها کنید». گفتند: «ای جبرئیل! ما مأمور شده‌ایم که هر جا با عقل باشد، با او باشیم».

از سوی دیگر، خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا. إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا. وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا.^۳

به یقین، انسان، حریص [و کم‌طاقت]، آفریده شده است. هنگامی که بدی به او برسد، بی‌تابی و لابه می‌کند. و هنگامی که خوبی به او برسد، بخل می‌ورزد [و مانع رسیدن آن به دیگران می‌شود].

این آیه نشان می‌دهد که انسان، همراه با احساس خلق شده و این، سرشت او است. از سوی دیگر، انسان‌ها بر اساس عقل و احساس، رفتار می‌کنند؛ هرچند غالباً بر اساس احساسات عمل کنند، چنان که حرکت‌های بزرگ اجتماعی، با تحریک احساس به وجود آمده‌اند. پس تا زمانی که بر روی احساس مخاطبان تأثیرگذاری صورت نگیرد، تأثیر گذاشتن بر رفتار آنان بسیار دشوار خواهد بود. گاهی به کسی می‌فهمانیم که باید منتظر کسی مثل امام زمان (علیه السلام) باشد؛ ولی می‌توانیم نخست او را عاشق امام زمان (علیه السلام) کنیم و آن گاه بگوئیم: منتظر او باش. معلوم است که در صورت عاشق شدن، رفتار او تغییرات جدی خواهد کرد. نیز ممکن است اندیشه مردم را در باره زلزله، اقناع کنیم و به آن‌ها بفهمانیم که باید خانه‌های خود را مقاوم کنند؛ ولی می‌توانیم کاری کنیم که احساس خطر کنند. به صورت طبیعی، پس از احساس خطر، زودتر به دنبال مقاوم‌سازی منازل می‌روند.

^۱ در بخش «عملیات قبل از سخنرانی»، به تفصیل در باره انتخاب موضوع و مسئله‌یابی، بحث خواهیم کرد.

^۲ الکافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۱۰، ح ۲.

^۳ معارج/ ۲۱ - ۱۹.

البته روشن است که احساسات انسان‌ها، هنگامی مثبت خواهد بود و منجر به رفتارهای معقول خواهد شد، که احساسات و علایق آنان مبتنی بر اندیشه صحیح و درست باشد.

اصول

الف) اصل تحریک احساس

در تبلیغات دینی باید علاوه بر اقناع اندیشه مخاطبان، به تحریک احساس دینی و مثبت آن‌ها پرداخت.

چند نکته

در این جا یادسپاری چند نکته، حائز اهمیت است:

۱. اقناع اندیشه مخاطب، در تحریک احساس او مؤثر است؛ همان گونه که تحریک احساس وی نیز در اقناع اندیشه‌اش تأثیر می‌گذارد. ولی در نهایت، انسان‌ها بیش‌تر بر اساس احساسات خود رفتار می‌کنند تا بر اساس اندیشه‌ها و دانسته‌های خویش. اگر همه استعدادهای انسان در نظر گرفته نشود، تربیت وی ناقص و کاریکاتوری خواهد شد. متأسفانه برخی از مبلغان فقط به اقناع اندیشه توجه دارند و بعضی دیگر، فقط به تحریک عواطف و احساسات مخاطبان خود می‌پردازند و در تحریک احساس نیز اغلب در فکر گریاندن مردم هستند. این در حالی است که قرآن کریم می‌فرماید:

(وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى)^۱

و این که او است [خدایی] که می‌خنداند و می‌گریاند).

۲. تفاوت اساسی تحریک احساس در تبلیغات اسلامی و غربی، در این است که در تبلیغات غربی، با دور زدن اندیشه مخاطب، در احساس او تأثیر می‌گذارند؛ ولی در اسلام در کنار تحریک احساس، به اقناع اندیشه نیز توجه می‌کنیم و تحریک احساس را هنگامی می‌پذیریم که مبتنی بر اندیشه دینی باشد.

برای مثال، غربی‌ها وقتی که اخبار عراق را در جریان جنگ آمریکا و عراق برای نابودی صدام از طریق تلویزیون بیان می‌کردند، یک میدان خرابه را کنار یک گنبد نشان می‌دادند و گوشزد می‌کردند که در کنار این میدان، چه خشونت‌هایی در حال انجام شدن است. پس از این که چندین بار این صحنه‌ها به صورت حساب‌شده پخش می‌شود، بیننده با دیدن گنبد و ویرانه، فوراً خبر کشتار مردم را در ذهن خود مرور می‌کند. آن‌ها هیچ وقت یک سرباز آمریکایی را که به سوی عراق می‌رود، در کنار آن ویرانه نشان نمی‌دهند. مخاطب این نوع تبلیغات، ندانسته، به احساس جدیدی می‌رسد که واقعی نیست. ۳. بهترین راه مبارزه با مدّاحی‌های غلط، این است که مبلغان محترم در تبلیغات دینی خود، احساسات دینی و مثبت مخاطبان را تحریک کنند.

ب) اصل مبتنی بودن احساس بر اندیشه

در صورتی که احساسات انسان‌ها بر اندیشه و تعقل آنان مبتنی نباشد، احتمال خطرهای فراوانی برای جان و مال و ناموس و دین آنان می‌رود. احساسات نامعقول در دوران انتخابات، احساسات تعصب‌آمیز فرقه‌ای - که فاقد پشتوانه فکری و عقلانی باشد -، احساسات قومی و قبیله‌ای و فامیلی، حس ملی‌گرایی افراطی و مواردی از این دست که آثار زیانبار آن‌ها مشهود است، همگی شاهدهی گویا بر این مدّعا هستند. تحریک احساس در مورد مصائب اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، هر جا که از دایره عقلانیت و اعتدال خارج گشته، موجب تحریف در دین و تاریخ اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. همین گونه تحریک احساس است که امروزه ابزاری در دست دشمنان اسلام گشته و برای به وجود آمدن آن، هزینه‌های کلانی می‌پردازند.^۲

از این رو، در تبلیغات دینی باید از تحریک احساسات نامعقول و غیر مبتنی بر اندیشه و فکر دینی، پرهیز کرد.

نکته‌های روشی

اصول یادشده در باره تحریک احساس را باید در روش‌های تبلیغی مورد توجه قرار داد. برای نمونه، چند نکته روشی در این زمینه بیان می‌شود:

۱. نجم/ ۴۳.

۲. ر.ک: مجله مبلّغان، شماره ۵۴، مقاله «افشای توطئه‌ای بزرگ علیه مکتب تشیع»، ص ۷۵ - ۷۰.

۱. در سخنرانی دینی، علاوه بر اقناع اندیشه مخاطبان؛ به تحریک احساس‌هایی مثل انگیزه پیگیری مطلب، زیباگرایی، اعجاب، نوع دوستی، نوگرایی و... نیز می‌پردازیم. راه‌های تحریک هر یک از این حس‌ها، در مباحث آینده بیان خواهد شد.
۲. در چپش مطالب و محتوای سخنرانی، حتی الامکان باید در ابتدا، در باره موضوع مورد بحث، اقناع اندیشه کنیم و آن گاه بر اساس اندیشه صحیح، به تحریک احساس بپردازیم.
۳. در صورتی که نسبت به موضوع مورد بحث، قبلاً اقناع اندیشه صورت گرفته باشد، سخنران می‌تواند از همان ابتدا به تحریک احساس بپردازد.
۴. در سخنرانی دینی، جهت تعدیل در احساس شادی و غم مخاطبان، از لطیفه و نکات نشاط‌آور نیز استفاده می‌کنیم و در مناسبت‌های شاد دینی؛ مثل میلاد یکی از امامان (علیهم السلام)، احساس شادی را در مخاطبان بر می‌انگیزیم؛ همان گونه که در عزای آنان، احساس حزن و اندوه را در شنوندگان ایجاد می‌کنیم.

مبنا: رفتار بر اساس بیم و امید

انسان‌ها بر اساس بیم و امیدی که نسبت به آینده دارند، رفتار می‌کنند. اگر از چیزی بترسند، از آن پرهیز می‌کنند و رفتارهایی جهت دور شدن از آن بروز می‌دهند و اگر نسبت به چیزی امیدوار باشند، به سوی آن می‌روند و رفتارهایی در جهت حرکت به سوی آن، نشان می‌دهند. از ترس عذاب اخروی یا دنیوی، بعضی از گناهان و جرائم را مرتکب نمی‌شوند و به امید اجر و پاداش اخروی یا دنیوی، فعالیت‌های مثبتی را انجام می‌دهند.^۱ اگر به صورت افراطی به رحمت خداوند امیدوار باشند همانند، یهود و نصارا - که خود را فرزندان و دوستان خدا می‌پنداشتند^۲، مرتکب گناهان بزرگ می‌شوند،^۳ و اگر به صورت افراطی و زیاده از حد، از خدا بترسند و گناهان خود را مانع فیض الهی بدانند، از دین بریده می‌شوند و خود را در وادی هلاکت می‌افکنند.^۴

اصل تعادل بین بیم و امید

در تبلیغات دینی باید بین بشارت و امید دادن و انذار و ترساندن، تعادل ایجاد کرد و به گونه‌ای بشارت و انذار را انجام داد که مخاطبان در حالتی بین خوف و رجا قرار گیرند و نسبت به آن دو، متعادل باشند و به همان میزان که از عذاب الهی می‌ترسند، به رحمت واسعة او نیز امیدوار گردند. امام صادق (علیه السلام) در باره ویژگی‌های مؤمن می‌فرماید:

كَانَ أَبِي يَقُولُ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفَى قَلْبُهُ نُورَانِ: نُورٌ خِيفَةٍ وَنُورٌ رَجَاءٍ. لَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا، وَلَوْ وَزَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا».^۵

پدرم همواره می‌فرمود: «هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر این که در دل او دو نور وجود دارد: نور ترس و نور امید. اگر این یکی وزن شود، بیش‌تر از دیگری نیست، و اگر آن یکی وزن شود، بیش‌تر از این یکی نیست».

اگر مبلّغ دینی بخواهد مخاطبان خود را به حقیقت ایمان برساند، باید خوف و رجا را در آن‌ها متعادل سازد.

نکته‌های روشی

در سخنرانی دینی، باید برای مخاطبانی که از رحمت خدا مأیوس هستند، بیش‌تر آیات رحمت الهی را بازگو کنیم و برای مخاطبانی که زیادی به خداوند امیدوار هستند و ترس از خدا در زندگی‌شان مشاهده نمی‌شود، بیش‌تر آیات عذاب الهی را بخوانیم. به صورت کلی، چون انسان‌ها بیش‌تر به دنبال شهوت می‌روند و کم‌تر به فکر عذاب الهی هستند، در سخنرانی دینی، بیش‌تر باید

۱. امام علی (علیه السلام) فرمود: «الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلْبًا لِلثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ، وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ پرستشگران سه گروه‌اند: گروهی که خدای عز و جل را از ترس، عبادت کردند که آن، عبادت بردگان است، و گروهی که خدای تبارک و تعالی را برای ثواب عبادت نمودند که آن، عبادت مزدبگیران است، و گروهی که خدای عز و جل را به جهت محبت و دوستی او عبادت کردند که آن، عبادت آزادگان است و این، برترین عبادت است» (بحار/انوار، ج ۷۰، باب ۵۴، ص ۲۳۶، ح ۶).

۲. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ؛ یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان [خاص] او هستیم» (مائده/ ۱۸).

۳. قرآن کریم توجیه منحرفان اهل کتاب را چنین نقل می‌کند که: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً؛ و گفتند: هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی، به ما نخواهد رسید» (بقره/ ۸۰).

۴. مثل حمید بن قحطبه که به خاطر کشتن سادات، چنان از رحمت الهی ناامید شده بود که در ماه مبارک رمضان، روزه نمی‌گرفت.

۵. شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی، ص ۲۲۱.

مردم را از عذاب الهی ترسانند. هرچند در ابتدا باید افراد را با بیان بشارت‌های الهی، به دین جذب کرد. این حقیقت در آیات قرآن کریم در باره روش تبلیغی انبیای الهی نیز مشهود است.^{۱ و ۲}

مبنا: جامعیت دین اسلام

دین اسلام، مجموعه‌ای از اخلاق، عقاید، احکام و آداب است و با توجه به زندگی فردی و اجتماعی انسان، برای همه زوایای زندگی او برنامه و رهنمود دارد. در زمینه تربیت انسان، از هیچ نکته سودمندی دریغ نکرده و همه مطالب لازم برای رشد و سعادت بشر، در قرآن کریم موجود است. این، گفته خدای کریم است و در آیات بسیاری، بدان تصریح شده است. از آن جمله:

(وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^۳

هیچ تر و خشکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار، ثبت است).

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ)^۴

ما این کتاب را که روشنگر همه چیز است، بر تو نازل کردیم).

(مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ)^۵

ما در این کتاب، از هیچ چیز فرو گذار نکردیم).

امام صادق (علیه السلام) نیز در باره جامعیت کتاب خدا، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلَّ شَيْءٍ حَتَّىٰ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّىٰ لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.^۶

خداوند - تبارک و تعالی - در قرآن، همه چیز را بیان کرده است؛ تا آن جا که - به خدا سوگند! - خداوند هیچ یک از نیازمندی‌های انسان را نادیده نگرفته است. و حتی به گونه‌ای است که کسی نمی‌تواند بگوید: «کاش فلان چیز، در قرآن نازل می‌شد!»، مگر این که خداوند، آن را نیز پیشاپیش، در قرآن آورده است.

اصل جامعیت در تبلیغ

اصل جامعیت در تبلیغ، دو تبیین دارد که هر دو نیز درست و صحیح است:

۱. در تبلیغ دین، باید دین را با جامعیت آن به مردم عرضه کرد و تبلیغات خطی؛ یعنی تبلیغ در یک محور خاص - مثل این که فقط احکامی باشیم یا اخلاقی و یا اعتقادی -، موجب می‌شود که چهره‌ای ناقص از دین، به مخاطبان نشان داده شود.

۲. بیان هر یک از احکام، آداب، اخلاق و اعتقادات، باید با توجه جایگاه و نسبت آن با همه مجموعه دین صورت گیرد، تا موجب انحراف مخاطب از مسیر اصلی دین نگردد.

نکته‌های روشی

۳۴. ر.ک: منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۱۰، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۱. مقام معظم رهبری در سخنرانی محرم ۱۴۲۷ ق. خطاب به مبلغان: در دعای صحیفه سجّادیه یک جا حضرت سجّاد (علیه السلام) از طرف خودش به خداوند متعال عرض می‌کند که: «من خوفم از رجایم بیش‌تر است، نه این که مأیوس باشم». این، یک اعلان رسمی و دستورالعمل است. خوف را همراه رجاء، حتماً به دل‌ها بدمید؛ و خوف را بیش‌تر. این که ما آیات الهی‌ای را بخوانیم که بعضی از این آیات و مبشرات، مخصوص یک دسته خاصی از مؤمنین است و به ما ربطی ندارد و یک عده‌ای را غافل کنیم و نتیجه‌اش این بشود که خیال کنند - با یک توهّم معنویت - غرق در معنویت‌اند و از واجبات و ضروریات دین، در عمل غافل بمانند، درست نیست. در قرآن، بشارت مخصوص مؤمنین است؛ اما مؤمن و کافر مورد اندازند.

پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) گریه می‌کند. شخصی عرض می‌کند: «یا رسول الله! خداوند فرمود: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾، این گریه برای چیست؟» عرض می‌کند: «أفلا أكون عبداً شكوراً». یعنی اگر شکر آن مغفرت را نکنم، پایه آن مغفرت سُست خواهد شد. در همه حال، انذار باید در دل مستمعان ما حاکم باشد». (مجله مبلغان، شماره ۷۶، ص ۱۰ و ۱۱).

۳. انعام / ۵۹.

۴. نحل / ۸۹.

۵. انعام / ۳۸.

۶. الکافی، ج ۱، ص ۵۹.

۱. برای بیان نظری دینی به عنوان نظر اسلام، حتماً باید کارشناسی لازم صورت گیرد و در صورت ناتوانی علمی گوینده، از نظر کارشناسانی استفاده شود که بر کلّ مباحث دینی اشراف دارند. مثلاً سخنران به هنگام سخنرانی، به جای نظریه‌پردازی شخصی، بگوید: «شهید مطهری یا علامه طباطبایی و یا ... در این موضوع دینی، چنین گفته است»، تا خدای ناکرده، بدون توجه به جامعیت دین و همهٔ معارف آن، نظری غیر از نظر دین را اظهار نکرده باشد.

۲. هنگام بیان احکام شرعی، مسائل اخلاقی و اعتقادی مرتبط با آن احکام نیز بیان شود. مثلاً هنگام بیان احکام مربوط به وظایف همسرداری، باید اخلاق همسرداری را نیز بیان کرد تا زندگی، قانونی و خشک و بی‌روح نگردد.

مبنا: علاقه‌مندی انسان به تکریم و احترام

انسان‌ها از این‌که مورد تکریم و احترام باشند، لذّت می‌برند و عزّت و آبروی خویش را دوست دارند و می‌خواهند مقبول و محبوب دیگران باشند. در زیارت معروف به «امین الله»، می‌خوانیم:

اللّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي ... مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ^۱

خدایا! نفس مرا در زمین و آسمان محبوب گردان.

این دعا، نشان‌دهندهٔ تمایل انسان به محبوب شدن است. خدای متعال نیز دوست دارد که انسان در میان دیگر مخلوقاتش، مورد احترام و عزیز باشد. شاید یکی از اسرار فرمان خداوند جهت سجدهٔ ملائکه بر آدم (علیه السلام)، همین موضوع بوده است.

اصل کرامت مخاطب

در تبلیغات دینی، باید کرامت مخاطبان رعایت شود و از بی‌احترامی و زیر سؤال بردن شخصیت انسانی آنان پرهیز گردد. بسیاری از التفات‌های قرآن - که مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر شریف *المیزان* به آن‌ها اشاره کرده است -، نکته‌های روشی دارند که یکی از آن‌ها توجه کردن به شخصیت مخاطب و احترام گذاشتن به او است. مثلاً در قرآن کریم می‌خوانیم:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید؛ چراکه بعضی از گمان‌ها گناه است، و هرگز [در کار دیگران] تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکنند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟! [به یقین، همه] شما از این کار، کراهت دارید. تقوای الهی پیشه کنید که خداوند، توبه‌پذیر و مهربان است).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، قرآن کریم در این آیه، هنگامی که می‌خواهد مثال تندى در بارهٔ غیبت مطرح کند، به جهت رعایت حال مخاطبان، خطاب را عوض کرده و با خطاب غیر مستقیم، به آنان هشدار می‌دهد.

نکته‌های روشی

۱. در سخنرانی دینی، آن گاه که می‌خواهیم به مخاطب در بارهٔ بدی‌هایش هشدار دهیم، با خطاب مستقیم و بی‌پرده، با او سخن نگوئیم.

۲. بعضی از مخاطبان، نسبت به لفظ «باید» و «نباید»، خیلی حساسیت دارند و بیان آن را توهین به خود تلقی می‌کنند. شایسته است که در سخنرانی برای چنین افرادی، از این گونه الفاظ پرهیز شود. چنان‌که بخواهیم لفظ «باید» و «نباید» را به کار گیریم، می‌توانیم خودمان را مشمول خطاب قرار دهیم و مثلاً بگوئیم: باید چنین «باشیم» و یا نباید چنین و چنان «باشیم»؛ نه «باشید»!

۳. در سخنرانی، از بی‌ادبی و جسارت به دیگران پرهیز کنیم.

۴. جهت تکریم و تشویق مخاطب، نقاط قوّت او را بیان کنیم.

۵. در مواردی که قرار است نقاط ضعف مخاطب بیان شود، پیش از آن، نقاط قوّت او را مطرح کنیم.

۱. مفاتیح الجنان، زیارت «امین الله»، ص ۶۲۲.

۲. حجرات/ ۱۲.

۶. به جای بیان بدی‌های یک فرد یا جمعیت، می‌توان خوبی‌های فرد یا جماعت دیگری را مطرح کرد تا انسان‌های بد، درس بگیرند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

أُزْجِرُ الْمُسِيئَةَ بِثَوَابِ الْمُحْسِنِ.^۱

گناهکار را با پاداش دادن به نیکوکار، تنبیه کن.

وقتی خوبی‌های انسان خوب، به درستی و زیبایی مطرح شود و به او پاداش خوب داده شود، انسان‌های بد، زجر می‌کشند و متنبه می‌گردند.

در هنگام بیان نقاط ضعف، اسم افراد در سخنرانی مطرح نشود. نباید از حرف‌های مطرح شده در سخنرانی، بوی منت‌گذاری بر مخاطب، استشمام شود.

یادسپاری

سخنورانی که معمولاً نقاط ضعف را مطرح می‌کنند یا به مخاطبان خود بی‌احترامی و توهین می‌کنند، کم‌کم مورد نفرت مردم قرار می‌گیرند و منزوی می‌شوند.

مبنا: آسان بودن دین اسلام

دین اسلام یک دین آسان است و خداوند نخواسته است که بر بندگانش سخت بگیرد. پیامبر عظیم الشان اسلام فرمودند:

بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ.^۲

[خداوند] مرا بر دین پاکه آسان و باگذشت، مبعوث کرد.

خداوند متعال نیز فرموده است:

(يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ.^۳)

خداوند، راحتی شما را می‌خواهد، نه زحمت شما را).

(مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ^۴)

خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند).

اصل سهولت

در تبلیغ دین، از دو جهت باید اصل سهولت را رعایت کرد:

۱. محتوایی ارائه شود که هضم آن برای مخاطب، آسان باشد و بتواند آن را اجرا کند.
 ۲. مطالب دینی با روشی منتقل شود که مخاطب، به آسانی بتواند آن‌ها را دریافت کند.
- از یک سو خداوند به گونه‌ای تکلیف نمی‌کند که مخاطب نتواند آن را انجام دهد، چنان‌که می‌فرماید:
- (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا.^۵)

خداوند بر هیچ کس، جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند).

(يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ^۶)

خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند).

و از سوی دیگر، به پیامبرانش دستور می‌دهد به گونه‌ای تبلیغ کنند که حال مخاطبان رعایت شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمودند:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۴.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

۳. بقره/ ۱۸۵.

۴. مائده/ ۶.

۵. بقره/ ۲۸۶.

۶. نساء/ ۲۸.

ما گروه پیامبران، فرمان گرفته‌ایم که با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن بگوییم.

نکته‌های روشی

۱. در سخنرانی دینی، زمانی که می‌خواهیم الگوی رفتاری معرفی کنیم، باید الگویی را معرفی کنیم که برای مخاطب، دست‌یافتنی باشد؛ یعنی مخاطب یا بتواند مثل او بشود و یا حداقل بتواند در مسیر او گام بردارد. گاهی الگوهای معرفی می‌شوند که در نظر مخاطب، دست‌یافتنی نیستند و او تصور می‌کند که هیچ زمانی نمی‌تواند مثل آن‌ها باشد. برای نمونه، حالات ویژه مرحوم قاضی یا نخودکی و...، برای مخاطبی که هنوز در ابتدای راه است و یا تا کنون در بیراهه بوده، مناسب نیست. باید از مخاطب، انتظار پیروی از حالات و ویژگی‌هایی را داشت که برای او قابل فهم و در دسترس باشد؛ به‌ویژه اگر فعلاً بخواهد نخستین مراحل کار را انجام دهد. مثلاً اگر به او گفته شود: «در صورتی که می‌خواهی مثل مرحوم قاضی باشی، این ده مرحله را که دست‌یافتنی است، طی کن»، او انگیزه حرکت پیدا می‌کند؛ ولی اگر آخرین حالات مرحوم قاضی نقل شود و گفته شود که «باید چنین باشی!»، مأیوس خواهد گشت و راه را نخواهد پیمود.

۲. احکام و مسائل شرعی به گونه‌ای بیان نشود که مخاطب - با توجه به شرایط خود - احساس کند اصلاً قابل عمل نیست؛ بلکه ضمن بیان احکام، تبصره‌های آن نیز بیان شود و گفته شود که در صورت ناتوانی از انجام دادن چنین حکمی، چنین راه‌های دیگری نیز وجود دارد. مثلاً ضمن بیان حکم جهاد یا روزه، حکم افراد مریض و معذور نیز بیان شود.

مبنا: رفتار بر اساس باور

گرچه انسان‌ها بر اساس دانش و احساس خود رفتار می‌کنند و رفتار بر اساس احساس، بیش‌تر از رفتار بر اساس دانش است؛ ولی این رفتارها قطعی نیستند. ممکن است کسی به خوبی کاری در دین یا جامعه، علم داشته باشد و مثلاً بداند که کمک کردن به دیگران، خوب است و با این حال، بر اساس آن رفتار نکند، چنان‌که حالت اکثر انسان‌های متخلف چنین است و با علم به بدی کار خلاف، آن را انجام می‌دهند.

همچنین، ممکن است کسی محبت اهل بیت (علیهم السلام) را در دل داشته باشد و با این حال، فریب شیطان را بخورد و در مورد خاصی، بر خلاف نظر آنان عمل کند و بعد پشیمان گردد. انسان می‌داند که گناه، مثل آتش سوزاننده است و از آن پرهیز نمی‌کند، در حالی که درون آتش نمی‌رود؛ زیرا میزان باور او نسبت به این دو گزینه، متفاوت است. نیز می‌داند که مرده، با او کاری ندارد و در عین حال، از آن می‌ترسد. حال اگر مثل غسل باور کرده باشد که مرده با او کاری ندارد، دیگر نخواهد ترسید. پس هر چه باور انسان قوی‌تر باشد، رفتار انسان نیز قطعی‌تر خواهد شد.

اصل ایجاد و تقویت باور

در تبلیغات دینی، باید به دنبال ایجاد تقویت و باور در مخاطبان بود. قرآن کریم می‌فرماید:

(وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا.^۱)

و با بیانی رسا، [نتایج اعمالشان را] به آن‌ها گوشزد نما).

در این جا، خداوند نفرمود: «فی عقولهم» یا «فی آذانهم»؛ بلکه فرمود: «فی أَنْفُسِهِمْ»؛ یعنی در جان‌شان بگو. و گفت و گو با نفس، فراتر از گفت و گو با عقل و احساس است. پس در تبلیغات دینی، باید فراتر از عقل و احساس سخن گفت؛ گرچه متناسب با شرایط گوینده و شنونده، سخن گفتن با عقل و احساس صرف نیز نتیجه دارد، هرچند این نتیجه کم‌تر باشد. هدف نهایی از تعلیمات دینی، ایجاد رفتار در مخاطبان بر اساس ایمان و باور است و برای رسیدن به این مرحله، باید به اقناع اندیشه و برانگیختن احساس دینی پرداخت تا با اندیشه، احساس و رفتار دینی، باور حاصل شود.

نکته روشی

در سخنرانی دینی نباید صرفاً به دنبال انتقال آگاهی یا تحریک احساس بود؛ بلکه باید به مرحله‌ای فراتر از آن اندیشید. اگر کسی شرایط لازم را برای ایجاد باور در مخاطب نداشته باشد - مثل این‌که خودش اهل عمل نباشد -، تبلیغ او به رفتار اساسی مناسب در جامعه منجر نخواهد شد.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۱۵.

۲. نساء/ ۶۳.

جلسه هفتم و هشتم : علمی جلسه نهم و دهم: اخلاقی: ویژگی های مبلغ
تبلیغ در قرآن و حدیث فصل چهارم و منابع دیگر
فصل چهارم: ویژگی های مبلغ
٤ / ١ - الْخَصَائِصُ الْعِلْمِيَّةُ (ویژگی های علمی)
٤ / ١ - ١ - الْفِقْهُ فِي الدِّينِ (دین شناسی)

قرآن

﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾^١

و شایسته نیست که مؤمنان، همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین، آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟
﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^٢
بگو: «این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد، با بصیرت به سوی خدا دعوت می کنیم؛ و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم».

حدیث

١٧٢. رسول الله (صلی الله علیه وآله): لَا تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا تَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ حَتَّىٰ تَكُونَ عَالِمًا، وَتَعْلَمَ مَا تَأْمُرُ.^٣
رسول خدا (صلی الله علیه وآله): امر به معروف و نهی از منکر مکن، مگر آن که عالم باشی و بدانی به چه امر می کنی.
راجع: جوامع ما ینبغی للمبلغ: ح ٢٥٤ و ٢٦٢. ر. ک: ح ٢٥٤ و ٢٦٢ (کلیات آنچه که شایسته یک مبلغ است).

٤ / ١ - ٢

الإِحَاطَةُ بِالْدِّينِ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ (آگاهی فراگیر نسبت به دین)

١٧٣. رسول الله (صلی الله علیه وآله): إِنْ دِينَ اللَّهِ تَعَالَىٰ لَنْ يَنْصُرَهُ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ.^٤
رسول خدا (صلی الله علیه وآله): دین خداوند متعال را هرگز یاری نخواهد کرد، مگر کسی که به تمام جوانب آن آگاهی داشته باشد.

١٧٤. عنه (صلی الله علیه وآله): لَا يَقُومُ بِدِينِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ حَاطَهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ.^٥
رسول خدا (صلی الله علیه وآله): دین خداوند را تنها کسی به پا می دارد که احاطه همه جانبه به آن داشته باشد.
١٧٥. الإمام علي (عليه السلام): إِنَّمَا الْمُسْتَحْفَظُونَ لِدِينِ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ أَقَامُوا الدِّينَ وَنَصَرُوهُ، وَحَاطُوهُ مِنْ جَمِيعِ جَوَانِبِهِ، وَحَفِظُوهُ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ وَرَعَوْهُ.^٦
امام علی (علیه السلام): حافظان دین خداوند، کسانی اند که دین را به پا می دارند و یاری می رسانند و به تمام جوانب آن، احاطه دارند و آن را برای بندگان خدا حفظ و مراقبت می کنند.

٤ / ١ - ٣

الاسْتِنَادُ إِلَى كَلَامِ أَهْلِ الْبَيْتِ (استناد به کلام اهل بیت)

١٧٦. الإمام الصادق (عليه السلام): رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبِينًا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يُبَغِّضْنَا إِلَيْهِمْ! أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ يَرَوُونَ مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَكَانُوا بِهِ أَعَزَّ، وَمَا اسْتَطَاعَ أَحَدٌ أَنْ يَتَعَلَّقَ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ، وَلَكِنْ أَحَدَهُمْ يَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيَحُطُّ إِلَيْهَا عَشْرًا.^٧

^١. التوبة: ١٢٢.

^٢. يوسف: ١٠٨.

^٣. الفردوس: ٥ / ٦٩ / ٧٤٨٦ عن ابن عمر، كنز العمال: ٣ / ٧٤ / ٥٥٦٠.

^٤. الفردوس: ١ / ٢٣٤ / ٨٩٧ عن ابن عباس، كنز العمال: ١٠ / ١٧١ / ٢٨٨٨٦.

^٥. كنز العمال: ٣ / ٨٤ / ٥٦١٢ عن أبي نعيم عن الإمام علي (عليه السلام) و ج ١٠ / ١٧١ / ٢٨٨٨٦ عن الديلمي عن ابن عباس و ج ١٢ / ٥٢١ / ٣٥٦٨٤ شرح الأخبار: ٢ / ٣٨٩ وفيه «ليس يقوم» بدل «لا يقوم».

^٦. غرر الحكم: ٣٩١٢.

^٧. الكافي: ٨ / ٢٣٩ / ٢٩٣ عن أبي بصير، مشكاة الأنوار: ٣١٧ / ١٠٠٢ عن علي بن أبي حمزة، دعائم الإسلام: ١ / ٦١ عن الإمام الباقر (عليه السلام) كلاهما نحوه، بحار الأنوار: ٧٨ / ٣٤٨ / ٥.

امام صادق (علیه السلام): رحمت خدا بر آن بنده‌ای که ما را محبوب مردم گرداند و مبعوض آنان نسازد! بدانید، سوگند به خدا که اگر سخنان زیبای ما را نقل می‌کردند، احترام و عزت بیش‌تری داشتند و هیچ کس دستاویزی برای رد و انکار آن‌ها نداشت؛ ولی یکی از آنان، گفتار [ما] را می‌شنود و ده پیرایه به آن می‌بندد.

۱۷۷. معانی الأخبار عن عبد السلام بن صالح الهروي: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا! فَقُلْتُ لَهُ: فَكَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا.^۱

معانی الأخبار - به نقل از عبدالسلام بن صالح هروی - : از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «رحمت خدا بر آن بنده‌ای را که امر ما زنده کند!». گفتم: چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمود: «علوم ما را فرا گیرد و آن‌ها را به مردم بیاموزد، که اگر مردم زیبایی‌های گفتار ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند».

۴ - ۱ / ۴

مَعْرِفَةُ النَّاسِ (مردم شناسی)

قرآن

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾.^۲

این است کتابی که در [حقانیت] آن، هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقوایندگان است.

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.^۳

... به راستی خداوند، مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.^۴

... به راستی خداوند، مردم تباهاکار را هدایت نمی‌کند.

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ﴾.^۵

... به راستی خداوند، کسی را که دروغ‌پرداز ناسپاس است، هدایت نمی‌کند.

انظر: الأنعام: ۳۶ و ۵۱، یونس: ۱۰۱، الرعد: ۲۱، مريم: ۹۷، الأنبياء: ۴۹ - ۴۵،

النور: ۵۱، فاطر: ۱۸، يس: ۱۱ - ۶، الروم: ۵۲ و ۵۳، الزمر: ۲۳، الأحقاف: ۱۲، النازعات: ۴۵، الأعلى: ۱۰.

ر. ک: انعام، آیه ۳۶ و ۵۱؛ یونس، آیه ۱۰۱؛ رعد، آیه ۲۱؛ مريم، آیه ۹۷؛ انبياء، آیه ۴۹ - ۴۵؛

نور، آیه ۵۱؛ فاطر، آیه ۱۸؛ يس، آیه ۱۱ - ۶؛ روم، آیه ۵۳ - ۵۲؛ زمر، آیه ۲۳؛

احقاف، آیه ۱۲؛ نازعات، آیه ۴۵؛ الأعلى، آیه ۱۰.

حدیث

۱۷۸. رسول الله (صلی الله علیه وآله): تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِينَ؛ فَخِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا، وَتَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَكْرَهُهُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، وَتَجِدُونَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهِينَ.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): مردمان را [چون] معادن می‌یابید که نیکانشان در دوران جاهلیت، اگر دین‌شناس شوند، نیکان دوره اسلام نیز هستند. و از میان بهترین مردمان در اسلام، کسانی را می‌یابید که پیش از پذیرش اسلام، از ناخشنودترین مردم نسبت به آن بودند؛ و دوچهره‌ها را در میان بدنه‌ها دان می‌یابید.

۱۷۹. مالی المقيد عن كميل بن زياد النخعي: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَقَدْ صَلَّيْنَا الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ، فَأَخَذَ بِيَدِي حَتَّى خَرَجْنَا مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَشَى حَتَّى خَرَجَ إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ لَا يُكَلِّمُنِي بِكَلِمَةٍ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ:

۱. معانی الأخبار: ۱/۱۸۰، عیون أخبار الرضا: ۱/۳۰۷، بحار الأنوار: ۲/۳۰/۱۳.

۲. البقرة: ۲.

۳. الأحقاف: ۱۰.

۴. المنافقون: ۶.

۵. الزمر: ۳.

۶. صحیح مسلم: ۴/۲۵۲۶/۱۹۵۸، صحیح البخاری: ۳/۱۲۸۸/۳۳۰۴، مسند ابن حنبل: ۳/۱۰۷۹۵/۶۱۶/۳، کلها عن أبي هريرة، كنز العمال: ۱۰/۱۵۳/

یا کمیل، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَّةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا. إِحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ؛ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَهَمَجٌ رَعَا، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ ...

هاه! هاه! إِنَّ هَاهُنَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ - لَعِلْمًا جَمًّا، لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً! بَلَى، أَصِيبُ لَهُ لَقْنَا غَيْرَ مَأْمُونٍ، يَسْتَعْمِلُ آلَةَ الدِّينِ فِي الدُّنْيَا، وَيَسْتَظْهِرُ بِحُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَبِنِعْمِهِ عَلَى عِبَادِهِ؛ لِيَتَّخِذَهُ الضُّعْفَاءُ وَلِيَجْعَلَ دُونَ وَلِيِّ الْحَقِّ، أَوْ مُنْقَادًا لِلْحِكْمَةِ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْثَانِهِ، فَقَدْحَ الشُّكِّ فِي قَلْبِهِ بِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ، أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ. فَمَنْهُمُ بِالذَّاتِ، سَلَسُ الْقِيَادِ لِلشَّهَوَاتِ، مُغْرَى بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَ مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ، أَقْرَبُ شَبَّهًا بِهِؤْلَاءِ الْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

اللهم بَلَى، لَا تُخَلِّ الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ، أَوْ مُسْتَتِرٍ مَغْمُورٍ؛ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، فَإِنَّ أَوْلَئِكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، الْأَعْظَمُونَ خَطَرًا.^۱

أمالی المفید - به نقل از کمیل بن زیاد نخعی - : من همراه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) در مسجد کوفه بودم. نماز عشا را که به جای آوردیم، [امام] دستم را گرفت تا این که از مسجد بیرون آمدم. و آن قدر رفت تا به پشت کوفه رسید. تا این هنگام، حتی کلمه‌ای با من سخن نگفت. هنگامی که وارد بیابان شد، آهی کشید و فرمود: «ای کمیل! این دل‌ها چون ظروف‌اند، و بهترین آن‌ها پرظرفیت‌ترین آن‌ها است. آنچه را می‌گویم، از من به یاد بسپار. مردم سه دسته‌اند: عالم ربّانی، آموزنده در مسیر رستگاری، و مگس‌ان فرومایه که در پی هر صدایی روان‌اند و با هر بادی به سویی می‌گرایند، به نور دانش روشنی نمی‌گیرند، و به بنیادی استوار، پناه نمی‌جویند ...

آه! آه! در این جا (امام با دستش به سینه خود اشاره کرد) دانشی است انباشته؛ اگر برای آن فراگیری می‌یافتم! باری، گاه کسی را می‌یافتم که فهم بود، اما امین نبود. ابزار دین را برای [کسب] دنیا به کار می‌گرفت و از حجت‌های خداوند، علیه خلاق او و از نعمت‌های او علیه بندگان او بهره می‌گرفت، تا ضعیفان به جای ولی حق، او را معتمد خود گیرند. یا کسی را می‌یافتم که در برابر حکمت سر تسلیم فرود می‌آورد، بی آن که نکته‌های آن را دریابد، با نخستین شبهه که مواجه می‌شد، شک و تردید در دلش رخنه می‌کرد. بدانید که نه این مطلوب است و نه آن. یا [کسی را می‌یافتم که] سخت در پی لذات بود و برای شهوت‌ها قید و بندها را رها کرده و شیفته جمع کردن و انباشتن [مال] است. از پاسداران دین نیست، و بیش‌تر به چارپایان چرنده می‌ماند.

چنین است که علم با مرگ حاملانش می‌میرد. باری، زمین از کسی که دین خدا را به حجت [و برهان] بر پای می‌دارد، تهی نمی‌ماند؛ خواه آشکار و مشهور باشد یا پنهان و غیر مشهور، تا حجت‌ها و دلیل‌های الهی از میان نروند، که به راستی آنان به شمار اندک‌اند و به منزلت، بلند.

۱۸۰. الإمام علی (علیه السلام) - فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ الْحَسَنِ (علیه السلام) - : إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ؛ مَا أَلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ. فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَشْتَغِلَ لُبُّكَ.^۲

امام علی (علیه السلام) - در سفارش خود به فرزندش حسن (علیه السلام) - : دل جوان، همچون زمین ناکشته است. هر چه در آن افکنند، بپذیرد. پس به ادب آموختنت پرداختم، پیش از آن که دلت سخت شود و خردت هوایی دیگر گیرد.

۱۸۱. عنه (علیه السلام): الرِّجَالُ ثَلَاثَةٌ: عَاقِلٌ، وَأَحْمَقُّ، وَفَاجِرٌ؛ فَالْعَاقِلُ الدِّينَ شَرِيعَتَهُ، وَالْحَلِمُ طَبِيعَتَهُ، وَالرَّأْيَ سَجِيَّتَهُ؛ إِنْ سُئِلَ أَجَابَ، وَإِنْ تَكَلَّمَ أَصَابَ، وَإِنْ سَمِعَ وَعَى، وَإِنْ حَدَّثَ صَدَقَ، وَإِنْ أَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَفَى. وَالْأَحْمَقُ إِنْ اسْتَنْبَهَ بِجَمِيلِ غَفْلٍ، وَإِنْ اسْتَنْزَلَ عَنْ حَسَنِ نَزْلٍ، وَإِنْ حُمِلَ عَلَى جَهْلٍ جَهِلَ، وَإِنْ حَدَّثَ كَذَبَ. لَا يَفْقَهُ، وَإِنْ فُقِّهَ لَا يَتَفَقَّهُ. وَالْفَاجِرُ إِنْ ائْتَمَّنَتْهُ خَانَكُ، وَإِنْ صَاحَبَتْهُ شَانَكَ، وَإِنْ وَثِقَتْ بِهِ لَمْ يَنْصَحَكَ.^۳

امام علی (علیه السلام): افراد، سه دسته‌اند: عاقل، احمق و بدکار. عاقل کسی است که دینداری منش او، بردباری سرشت او، و اندیشیدن خوی او است. اگر از او پرسش شود، پاسخ می‌دهد؛ و اگر سخن گوید، درست گوید و اگر بشنود، پذیرا است؛ و اگر سخنی

^۱. الأمالی للمفید: ۲۴۷ / ۳، الإرشاد: ۱ / ۲۲۷، الخصال: ۱۸۶ / ۲۵۷، کمال الدین: ۲۹۰ / ۲، تحف العقول: ۱۶۹ کلّها نحوه، بحار الأنوار: ۱ / ۱۸۷ / ۴؛
 ينابيع المودة: ۳ / ۴۵۳ / ۱۳، کنز العمال: ۱۰ / ۲۶۲ / ۲۹۳۹۱.

^۲. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱، خصائص الأئمة عليهم السلام: ۱۱۶، تحف العقول: ۷۰، كشف المحجّة: ۱۶۱، بحار الأنوار: ۱ / ۲۲۳ / ۱۲؛ جواهر المطالب: ۲ / ۱۵۷ / ۱۱۴ نحوه، ينابيع المودة: ۳ / ۴۳۹، کنز العمال: ۱۶ / ۱۶۹ / ۴۴۲۱۵.

^۳. الخصال: ۱۱۶ / ۹۶ عن ثعلبة بن ميمون عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۷۰ / ۹ / ۶، وراجع تحف العقول: ۳۲۳.

نقل کند، راست گوید؛ و اگر کسی به او اطمینان کند، وفاداری می‌کند. و اما احمق کسی است که اگر کار نیکی را به او یادآور شوند، غفلت کند؛ و اگر از نیکی دورش سازند، دور شود؛ و اگر به نادانی وادارش کنند، نادانی کند؛ و اگر سخنی نقل کند، دروغ گوید؛ نمی‌فهمد، و اگر به او تفهیم هم کنند، نمی‌فهمد. و فاجر کسی است که اگر به او امانت بسپاری، خیانت کند؛ و اگر همراهی‌اش نمایی، مایه بدنامی‌ات شود؛ و اگر به او اطمینان کنی، برایت خیرخواهی نکند.

۱۸۲. الإمام الصادق (عليه السلام): النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ فَمَنْ كَانَ لَهُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَصْلٌ فَلَهُ فِي الْإِسْلَامِ أَصْلٌ.^۱

امام صادق (عليه السلام): مردم، معادنی هستند به سان معدن‌های طلا و نقره. آن که در دوران جاهلیت ریشه داشت، در اسلام نیز دارای ریشه است.

۱۸۳. الكافي عن إسماعيل بن عبد الخالق: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْأَحْوَلِ - وَأَنَا أَسْمَعُ - : أَتَيْتَ الْبَصْرَةَ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: كَيْفَ رَأَيْتَ مُسَارَعَةَ النَّاسِ إِلَى هَذَا الْأَمْرِ وَدُخُولَهُمْ فِيهِ؟ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُمْ لَقَلِيلٌ، وَلَقَدْ فَعَلُوا، وَإِنَّ ذَلِكَ لَقَلِيلٌ. فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ؛ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ.^۲

الكافي - به نقل از اسماعیل بن عبد الخالق - : شنیدم امام صادق (عليه السلام) به ابو جعفر احوال می‌فرمود - و من می‌شنیدم - : «آیا بصره رفتی؟». ابو جعفر احوال گفت: آری. فرمود: «شتاب مردم و ورود آنان را به این امر (امامت) چگونه دیدی؟». گفت: به خدا سوگند، آنان، بسیار اندک‌اند. هر چند که چنان کرده‌اند [و به شما پیوسته‌اند]؛ اما این بسیار اندک است. [امام] فرمود: «جوانان را دریاب که به هر خیری پُرشتاب‌ترند».

۱۸۴. الإمام الصادق (عليه السلام): النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: جَاهِلٌ يَأْبَى أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَعَالِمٌ قَدْ شَفَّهَ عِلْمُهُ، وَعَاقِلٌ يَعْمَلُ لِدُنْيَاهُ وَآخِرَتِهِ.^۳

امام صادق (عليه السلام): مردم سه دسته‌اند: نادانی که از فراگرفتن ابا دارد؛ و دانایی که دانشش او را نحیف و نزار کرده است؛ و عاقلی که برای دنیا و آخرتش عمل می‌کند.

۱۸۵. عوالي اللآلی: رُوي عَنْ بَعْضِهِمْ (عليهم السلام): إِنَّ النَّاسَ أَرْبَعَةٌ: رَجُلٌ يَعْلَمُ وَيَعْلَمُ أَنَّهُ يَعْلَمُ، فَذَلِكَ عَالِمٌ فَاتَّبِعُوهُ، وَرَجُلٌ يَعْلَمُ وَلَا يَعْلَمُ أَنَّهُ يَعْلَمُ، فَذَلِكَ غَافِلٌ فَأَيْقِظُوهُ، وَرَجُلٌ لَا يَعْلَمُ وَيَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ، فَذَلِكَ جَاهِلٌ فَعَلِّمُوهُ، وَرَجُلٌ لَا يَعْلَمُ وَيَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ، فَذَلِكَ ضَالٌّ فَأَرْشِدُوهُ.^۴

عوالي اللآلی: از یکی از معصومان (عليهم السلام) نقل شده است که مردم بر چهار دسته‌اند: شخصی می‌داند و می‌داند که می‌داند. این شخص، عالم است، پس از او پیروی کنید؛ و شخصی می‌داند و نمی‌داند که می‌داند. این شخص، غافل است، پس بیدارش کنید؛ و شخصی نمی‌داند و می‌داند که نمی‌داند. او جاهل است، پس او را آموزش دهید؛ و فردی نمی‌داند و می‌پندارد که می‌داند. این فرد، گمراه است، پس او را راهنمایی کنید. راجع: ص ۲۹۴ «آداب التبليغ / مراعاة طاقة المخاطب» و ص ۲۸۸ «مراعاة أهلية المخاطب». ر. ک: ص ۲۹۵ (آداب تبليغ / رعایت ظرفیت مخاطب) و ص ۲۸۹، (رعایت شایستگی مخاطب).

مخاطب شناسی در تبليغ

روان‌شناسی مخاطب، مهم‌ترین رکن تبليغ پس از اسلام‌شناسی و رمز موفقیت مبلّغ است. مبلّغ اگر مخاطب خود را نشناسد و از استعدادها و نیازهای تبليغی وی آگاهی نداشته باشد، بی‌تردید، در رسیدن به اهداف تبليغی خود، ناکام خواهد ماند. مخاطب‌شناسی در برنامه‌ریزی صحیح تبليغی، درگیر نشدن مبلّغ با خواست‌های فطری مردم، و نیز توجه ویژه در برنامه‌ریزی‌ها برای نسل جوان، نقش اساسی دارد.

۱. برنامه‌ریزی صحیح تبليغی

نخستین پیش‌نیاز هر گونه برنامه‌ریزی برای تبليغات، مخاطب‌شناسی است. مبلّغ، تا وقتی که ظرفیت فکری و روحی مخاطب خود را نداند، و از زمینه‌های ذهنی و روانی و میزان تأثیرپذیری مخاطب، اطلاعات کافی نداشته باشد و موانع تأثیرپذیری مخاطب را تشخیص ندهد، نمی‌تواند برنامه‌ریزی صحیحی برای تبليغات داشته باشد.

میزان تأثیر پذیری مخاطب

۱. الكافي: ۸ / ۱۷۷ / ۱۹۷، مشکاة الأنوار: ۴۵۵ / ۱۵۲۲، بحار الأنوار: ۶۷ / ۱۲۱ نحوه.

۲. الكافي: ۱۸ / ۹۳ / ۶۶، قرب الإسناد: ۱۲۸ / ۴۵۰، بحار الأنوار: ۲۳ / ۲۳۶ / ۲.

۳. تحف العقول: ۳۲۴، بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۳۸ / ۷۸.

۴. عوالي اللآلی: ۴ / ۷۹ / ۷۴ و راجع معدن الجواهر: ۴۱، بحار الأنوار: ۱ / ۱۹۵ / ۱۵.

یکی از نکات مهمی که در قرآن و احادیث اسلامی در زمینه مخاطب‌شناسی مورد توجه قرار دارد، تفاوت داشتن مردم از نظر ظرفیت‌ها و استعدادهای طبیعی و اکتسابی، و میزان تأثیرپذیری آنان از تبلیغات مفید و سازنده است. با در نظر گرفتن این تفاوت‌ها، هر سخنی برای هر کسی مفید و سازنده نیست. چه بسا نوعی از تبلیغات برای فرد یا جمعی مفید باشد، اما برای فرد یا جمعی دیگر، غیر مفید و حتی زیانبار باشد. لذا انبیای الهی موظف بوده‌اند که در تبلیغات خود، ظرفیت فکری و روحی مردم را در نظر داشته باشند.^۱

تفاوت استعدادهای طبیعی

از نگاه احادیث اسلامی، مردم از نظر استعدادهای ذاتی، مانند معادن زمین متفاوت‌اند.^۲ برخی چون معدن طلا از استعدادهای بالایی برخوردارند، برخی مانند معدن نقره‌اند و همان طور که انواع معادن زمین، برای جامعه بشر، مفید و کارسازند؛ اما بهره‌برداری از آن‌ها نیاز به شناخت و برنامه‌ریزی دارد. همچنین انواع استعدادهای فطری انسان‌ها برای اداره جامعه انسانی، مفید و سازنده است؛ لیکن بهره‌گیری از آن‌ها نیازمند شناخت درست و برنامه‌ریزی صحیح است.

تفاوت استعدادهای اکتسابی

ظرفیت اکتسابی انسان‌ها، مانند ظرفیت ذاتی آنان، متفاوت است. متون (نصوص) اسلامی، به طور کلی، انسان‌ها را بر اساس میزان تأثیرپذیری از تبلیغات سازنده، به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته اول کسانی که فطرت پاک انسانی خود را با کارهای ناشایسته و بخصوص ظلم نیالوده‌اند. اینان، از تقوای عقلی برخوردارند و ظرفیت مناسبی برای پذیرش تبلیغات سازنده دارند. در احادیث اسلامی، از این گروه به انسان‌های «عاقل» و «فراگیرنده در مسیر نجات (متعلّم علی سبیل النّجاة)» تعبیر شده است. این گروه، مخاطب اصلی تبلیغات اسلام و همه انبیای الهی هستند و کلمه «المتّقین» در آیه دوم سوره بقره: ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقوا پیشگان است﴾، اشاره به همین گروه دارد.

جوان، به دلیل این‌که در آغاز راه زندگی است و فطرت انسانی او آلوده نشده است، بیش‌ترین تأثیرپذیری را از تبلیغات سازنده دارد و به همین دلیل، جوانان در صف مقدّم مخاطبان انبیای الهی قرار دارند و در احادیث اسلامی، توصیه شده که مبلغان، توجه ویژه‌ای به نسل جوان داشته باشند.^۳

دسته دوم کسانی که فطرت انسانی خود را با کارهای ناشایسته آلوده کرده‌اند و از تقوای عقلی برخوردار نیستند؛ اما آلودگی آن‌ها به مرحله خطرناک و غیر قابل علاج نرسیده است.

از نظر انبیای الهی، این دسته از مخاطبان، مبتلا به بیماری موانع شناخت هستند؛ ولی بیماری آنان قابل درمان است و از این رو، بنا بر مسئولیت تبلیغی‌ای که از جانب خداوند دارند، همچون طبیبی حاذق و مهربان، خود به سراغ بیماری می‌روند و با برنامه‌ریزی‌های مناسب، گاه با نرمش و گاه با تندی، موانع آگاهی را از ذهن و دل بیمار، پاک می‌کنند و او را از دسته دوم مخاطبان خود خارج می‌کنند و در دسته اول قرار می‌دهند. امام علی (علیه السلام)، این هنر بزرگ تبلیغاتی پیامبر اسلام را چنین توضیح می‌دهد:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَٰلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمَى، وَأَذَانٍ صُمٍّ، وَالسِّنَّةِ بَكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.^۴

طبییبی است که [در میان بیماران] می‌گردد تا دردشان را درمان کند. داروها و مرهم‌های خود را مهیا کرده است و ابزار جراحی خویش را گذاخته است تا هر زمان که نیاز افتد، آن را بر دل‌های نابینا و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های ناگویا بگذارد. با داروهای خود، در پی یافتن غفلت‌زدگان است یا سرگشتگان وادی ضلالت.

استاد شهید مرتضی مطهری رحمه الله، توضیح جالبی در باره این سخن دارد که متن آن چنین است:

۱. ر. ک: ص ۲۹۷ (مراعات توان مخاطب).

۲. ر. ک: ص ۱۷۹، ح ۱۸۰ و ص ۱۸۱، ح ۱۸۴.

۳. ر. ک: ص ۱۸۱ ح ۱۸۳.

۴. ر. ک: ص ۷۹ ح ۷۹.

پیغمبر صلی الله علیه و آله، ابزار و وسایلی به کار می‌برد. یک جا قدرت و میسم [داغ] به کار می‌برد، یک جا مرهم. یک جا با خشونت و صلابت رفتار می‌کرد، یک جا با نرمی؛ ولی مواردش را می‌شناخت ... در همه جا از این وسایل که استفاده می‌کرد، در جهت بیداری و آگاهی مردم استفاده می‌کرد. شمشیر را جایی می‌زد که مردم را بیدار کند، نه به خواب کند. اخلاق را در جایی به کار می‌برد که سبب آگاهی و بیداری می‌شد. شمشیر را در جایی به کار می‌برد که دل کوری را بینا می‌کرد؛ گوش کوری را شنوا می‌کرد؛ چشم کوری را باز می‌کرد؛ زبان گنگی را گویا می‌کرد؛ یعنی تمام وسایلی که پیغمبر به کار می‌برد، در جهت بیداری مردم بود.^۱

دسته سوم کسانی هستند که آلودگی اکتسابی آنان به مرحله خطرناک و غیر قابل علاج رسیده است. این گروه، در مکتب انبیای الهی، مرده‌ای میان زندگان (میت‌الاحیاء) و مرده روحی و فکری شمرده می‌شوند؛ زیرا زنگارهای اعمال زشت و غیر منطقی، چنان ذهن و روان آنان را تیره کرده که نمی‌توانند حقایق مفید و سازنده را بپذیرند. از این رو، تبلیغات، کم‌ترین اثری در هدایت و سازندگی آنان ندارد و به همین دلیل، قرآن کریم، تصریح و تأکید می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ.﴾^۲

تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند؛ و [اما] مردگان را خداوند، برخواهد انگيخت. ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَدِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ.﴾^۳

البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی، و این ندا را به کران، چون پشت بگردانند، نمی‌توانی بشنوانی، و راهبر کوران از گمراهی‌شان نیستی. ﴿﴾

و بدین‌سان، کسانی که در اثر آلودگی‌ها به مرگ روانی مبتلا شده‌اند، نمی‌توانند از تبلیغات مفید، بهره‌مند شوند. نکته قابل تأمل این است که وقتی انسان در اثر کارهای ناشایست به مرگ اندیشه و روان مبتلا شد، حقیقت را می‌فهمد؛ ولی نمی‌تواند بپذیرد. قرآن کریم، در باره چنین شخصی می‌گوید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.﴾^۴

پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته، همراه گردانیده، و بر گوش او و دلش مهر زده، و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیری؟ ﴿﴾ هنگامی که در اثر تراکم آلودگی‌ها، هوس بر انسان چیره گردد و به صورت بت، مورد پرستش وی واقع شود، چنین انسانی دیگر قابل هدایت نیست. نه این که سخن حق را نمی‌فهمد؛ بلکه می‌فهمد، اما نمی‌تواند بپذیرد. از این‌رو، او گمراهی است که راه را می‌داند.

نکته دیگر این که بی اثر بودن تبلیغات در سازندگی این گروه، موجب سلب مسئولیت تبلیغی مبلغ نمی‌گردد. از نظر قرآن، مبلغ باید برای این دسته از مردم نیز برنامه تبلیغی داشته باشد؛ اما نه به امید هدایت؛ بلکه برای اتمام حجت، تا هنگامی که گرفتار عواقب شوم و خطرناک سوء استفاده از آزادی شدند، به خدا اعتراض نکنند که چرا راهنمایی برای آنان نفرستاد.^۵

مسئولیت برنامه‌سازی برای تبلیغات

با تأمل در میزان تأثیرپذیری مخاطبان و تفاوت ظرفیت‌های ذاتی و اکتسابی مردم، مشخص می‌شود که برنامه‌ریزی صحیح تبلیغی تا چه اندازه مهم و مشکل است، و این واقعیت، مسئولیت مبلغان و سازمان‌های تبلیغی و مراکز فرهنگی و بخصوص صدا و سیما را در نظام اسلامی برای ساختن برنامه‌های مناسب و مفید، مضاعف می‌نماید.

۲. درگیر نشدن با خواست‌های فطری مردم

۱. تبلیغ و مبلغ در آثار شهید مطهری، ص ۱۸۶.

۲. انعام، آیه ۳۶.

۳. نمل، آیه ۸۰ و ۸۱.

۴. جاثیه، آیه ۲۳.

۵. ر. ک. ص ۱۶۸ (اقامه حجت).

یکی از آفات تبلیغات، به طور عام، تبدیل شدن آن به ضدّ خود، توسط مبلّغ است. مکرّر اتفاق افتاده است که تبلیغات در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، اثر معکوس بر جای می‌گذارد. یکی از دلایل آن این است که روان‌شناسی مخاطب، مورد توجه قرار نگرفته است و تبلیغات، در برابر نیازهای طبیعی و فطری مخاطب قرار گرفته است. استاد مطهری در این باره می‌گوید:

از نظر روان‌شناسی مذهبی، یکی از موجبات عقبگرد مذهبی این است که اولیای مذهب، میان مذهب و یک نیاز طبیعی، تضاد برقرار کنند؛ مخصوصاً هنگامی که آن نیاز در سطح افکار عمومی ظاهر شود.^۱

اگر در برنامه‌ریزی تبلیغ دینی، میان دین و حقوق سیاسی، اجتماعی و یا فردی مردم تضاد برقرار شود، نه تنها تبلیغات موفق نخواهد بود؛ بلکه تبدیل به ضدّ تبلیغات خواهد شد. از این رو، کسانی که دینداری را به محترم نبودن حقوق سیاسی مردم، عدم آزادی اندیشه، ترک دنیا، مخالفت با شادی، گریز از خلق و ترک ازدواج و مانند این‌ها تفسیر می‌کنند، در واقع، علیه دین تبلیغ می‌نمایند. شهید مطهری می‌گوید:

درست در مرحله‌ای که استبدادها و اختناق‌ها در اروپا به اوج خود رسیده بود و مردم، تشنه این اندیشه بودند که حقّ حاکمیت از آن مردم است، [از سوی] کلیسا یا طرفداران کلیسا و یا با اتکا به افکار کلیسا، این فکر عرضه شد که مردم در زمینه حکومت، فقط تکلیف و وظیفه دارند، نه حق. همین کافی بود که تشنگان آزادی و دموکراسی و حکومت را بر ضدّ کلیسا، بلکه بر ضدّ دین و خدا به طور کلی برانگیزد.^۲

یکی از ویژگی‌های اسلام ناب، این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته است. اصولاً فطری بودن دین، بدین معنا است که همه برنامه‌های دینی (اعم از عقاید، اخلاق و اعمال)، ریشه در فطرت انسان‌ها دارند. از این رو، مبلّغ، اگر به واقع اسلام شناس باشد و نیازهای فطری مخاطب را بداند، هرگز به نام دین و برای تبلیغ اسلام، با خواست فطری مردم و حقوق طبیعی آن‌ها درگیر نمی‌شود.

۵ - ۱ / ۴

مَعْرِفَةُ الزَّمان (زمان شناسی)

۱۸۶. الإمام علي (عليه السلام): النَّاسُ بِزَمَانِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ.^۳

امام علی (علیه السلام): مردم، به زمانشان بیش‌تر شبیه‌اند تا به پدرانشان.

۱۸۷. عنه (عليه السلام): حَسْبُ الْمَرْءِ ... مِنْ عِرْفَانِهِ عِلْمُهُ بِزَمَانِهِ.^۴

امام علی (علیه السلام): در شناخت انسان، همین بس که ... زمانه خود را بشناسد.

۱۸۸. عنه (عليه السلام): مَنْ عَانَدَ الزَّمَانَ أَرْغَمَهُ، وَمَنْ اسْتَسْلَمَ إِلَيْهِ لَمْ يَسْلَمْ.^۵

امام علی (علیه السلام): هر کس با زمانه دشمنی کند، زمانه بر زمینش کوید، و هر کس تسلیم آن شود، به سلامت نماند.

۱۸۹. الإمام الصادق (عليه السلام): الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَايسُ.^۶

امام صادق (علیه السلام): شبهات به کسی که زمانه خود را بشناسد، یورش نمی‌آورد.

۱۹۰. الإمام الهادي (عليه السلام): فِي جَوَابِ ابْنِ السَّكَيْتِ عَنْ عَلَّةِ بَعَثَ مُوسَى بِالْعَصَا وَيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَآلَةِ السَّحَرِ، وَبَعَثَ عِيسَى بِالْأَلْفِ الطَّبِّ، وَبَعَثَ مُحَمَّدًا، (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَعَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ، بِالْكَلامِ وَالْخُطْبِ: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى (عليه السلام) كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحَرُ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِهِمْ مِثْلُهُ، وَمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ، وَأَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى (عليه السلام) فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَاحْتِاجُ النَّاسِ إِلَى الطَّبِّ، فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ،

۱. ر. ک: ص ۱۶۸ (اقامه حجّت).

۲. همان‌جا.

۳. خصائص الأئمة: ۱۱۵، مسکن الفؤاد: ۲۱، عيون الحكم والمواعظ: ۶۶ / ۱۷۴؛ المناقب للخوارزمي: ۳۷۴ / ۳۹۵ عن الجاحظ، يتابع المودة: ۲ / ۴۱۲ / ۹۰.

۴. كشف الغمّة: ۱۳۸ / ۳ عن أحمد بن علي بن ثابت عن الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ۷۸ / ۸۰ / ۶۶.

۵. غرر الحكم: ۹۰۵۴.

۶. الكافي: ۱ / ۲۷ / ۲۹ عن مفضل بن عمر، تحف العقول: ۳۵۶، بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۶۹ / ۱۰۹.

وَبِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى، وَأَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأُثْبِتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ. وَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبَ وَالْكَلامَ - وَأُظْنُهُ قَالَ: الشَّعْرَ - فَأَتَاهُم مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مِّنْ مَّوَاعِظِهِ وَحِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ، وَأُثْبِتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.^۱

امام هادی (علیه السلام) - در پاسخ ابن سکیت که پرسیده بود: «عَلَّتْ برانگیخته شدن موسی (علیه السلام) به عصا و ید بیضا و ابزار سحر، و عیسی (علیه السلام) به ابزار طبابت، و محمد (که درود خدا بر او و خاندان او و تمام پیامبران باد!) به گفتار و خطابه، چیست؟» - : خداوند، هنگامی موسی (علیه السلام) را برانگیخت که جادو بر مردم عصر او غلبه داشت. از این رو، برای آنان از جانب خداوند، معجزه‌ای آورد که نظیر آن در توان آنان نبود، تا با آن، جادوی آنان را باطل سازد و حجت را بر ایشان ثابت نماید؛ و خداوند متعال، عیسی (علیه السلام) را در زمانی به رسالت برانگیخت که در میان مردم، بیماری‌های مزمن پدید آمده بود، مردم به طب نیاز داشتند و عیسی (علیه السلام) از جانب خداوند، برای آنان معجزه‌ای آورد که نظیر آن نزد ایشان وجود نداشت. او مردگان را برای ایشان زنده می‌کرد، و لال و مبتلا به پیسی را به اذن الهی شفا می‌داد، و با این معجزات، حجت را بر آنان اثبات می‌کرد؛ و خداوند، محمد (صلى الله عليه وآله) را در زمانی به رسالت برانگیخت که خطابه و سخنوری (و به گمانم امام گفت: شعر) بر مردم عصر او غلبه داشت. از این رو، او از جانب خداوند بر ایشان موعظه‌ها و حکمت‌های او را آورد تا با آن، ادعای آنان را باطل کند و با آن، حجت را بر ایشان تمام کند.

۱۹۱. الإمام المهدي (عليه السلام): وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةٍ حَدِيثِنَا؛ فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۲

امام مهدی (علیه السلام): اما در رخدادهایی که پیش می‌آید، به راویان احادیث ما مراجعه کنید، که آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدا بر شمایم.

نقش زمان و مکان در تبلیغ

زمان‌شناسی و مکان‌شناسی، مانند مخاطب‌شناسی، از ارکان علمی تبلیغ محسوب می‌شود. این بدان معنا است که بدون شناخت زمان و مکان، مبلغ نمی‌تواند برنامه‌ریزی صحیح و پاسخگویی مناسب به نیازهای تبلیغی داشته باشد؛ زیرا همان طور که ظرفیت طبیعی و اکتسابی انسان‌ها متفاوت است و بدون در نظر گرفتن این تفاوت‌ها برنامه‌ریزی صحیح تبلیغی ممکن نیست، مقتضیات تبلیغی زمان‌ها و مکان‌های مختلف نیز تفاوت دارند و بدون در نظر گرفتن زمان و مکان تبلیغ، نمی‌توان برای تبلیغات سازنده، برنامه‌ریزی کرد.

نقش زمان در تبلیغات

زمان‌شناسی، به برنامه‌ریزان تبلیغی این امکان را می‌دهد که از زمان عقب نمانند و برحسب مقتضیات آن، ابزارها و شیوه‌های تبلیغاتی را متحول کنند.

روش پیامبران بزرگ الهی در بهره‌گیری از ابزار تبلیغی مورد نیاز هر زمان، برای برنامه‌ریزان و برنامه‌سازان تبلیغات اسلامی بسیار آموزنده است. در دورانی که جادوگری در جامعه حرف اول را در تبلیغات می‌زند، مهم‌ترین ابزار تبلیغی حضرت موسی (علیه السلام)، اژدها شدن عصا و ید بیضا است. در زمانی که مردم بیش از هر زمان دیگری به درمان دردهایشان نیاز دارند، بزرگ‌ترین ابزار تبلیغاتی حضرت عیسی (علیه السلام)، درمان بیماران غیر قابل علاج و زنده کردن مردگان است؛ و در عصری که سخن بیش‌ترین تأثیرگذاری فرهنگی را به جا می‌گذارد، بزرگ‌ترین ابزار تبلیغاتی پیامبر اسلام، قرآن است که معجزه‌ای کلامی است.^۳

برنامه‌ریزان و برنامه‌سازان تبلیغات اسلامی در عصر حاضر نیز باید متناسب با مقتضیات زمان و در حد امکان، از ابزارهای تبلیغاتی برتر برای سازندگی جامعه استفاده کنند. یک روز، سخنرانی و کتاب و مسجد و منبر، حرف اول را در تبلیغات می‌زد. امروز،

۱. الکافی: ۱ / ۲۴ / ۲۰، بحار الأنوار: ۱۷ / ۲۱۰ / ۱۵.

۲. کمال الدین: ۴۸۴ / ۴، الغیبة للطوسی: ۲۹۰ / ۲۴۷، الاحتجاج: ۲ / ۵۴۲ / ۳۴۴، الخرائج والجرائح: ۳ / ۱۱۱۴ / ۳۰، کلها عن إسحاق بن یعقوب، بحار الأنوار: ۵۳ / ۱۸۱ / ۱۰.

۳. ر کذ ح ۱۹۰. نیز محمد فخر رازی از قول ابن عباس نقل کرده است که از دست موسی (علیه السلام) نوری ساطع بود که بین آسمان و زمین را روشن می‌کرد. در آیاتی از قرآن (طه، آیه ۲۲، نمل، آیه ۱۲) بیان شده است که این سپیدی (نور)، ناشی از بیماری پیسی و مانند آن نبود (به نقل از: قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه نامه از بهاء الدین خرمشاهی، ص ۱۶۴، ذیل آیه ۱۰۸ سورة اعراف).

بالاترین تأثیرگذاری تبلیغات، بخصوص بر روی نسل جوان، از طریق صدا و سیما، تئاتر، سینما، روزنامه، مجله و اخیراً اینترنت است. البته این بدان معنا نیست که مسجد و منبر، در تبلیغات، بی اهمیت تلقی شوند؛ بلکه مقصود آن است که برنامه‌ریزی تبلیغات اسلامی باید متناسب با مقتضیات زمان، متحول گردد.

همچنین نوگرایی در طرح همان شیوه‌ها و ابزارهای قدیم تبلیغات، بر کارایی و جاذبه آن‌ها خواهد افزود. مثلاً مناظره، یکی از شیوه‌های کهن تبلیغات است؛ اما طرح کردن آن در قالب جدید گفتگوی تمدن‌ها چنان مورد استقبال جامعه جهانی قرار گرفت که سال ۲۰۰۱ میلادی، سال «گفتگوی تمدن‌ها» نامیده شد.^۱

نقش مکان در تبلیغات

رعایت مقتضیات مکانی، مانند رعایت مقتضیات زمان، برای رسیدن به موفقیت در تبلیغات لازم و ضروری است. ملاحظه برنامه‌های تبلیغاتی اسلامی در مساجد، نماز جمعه، و عیدهای فطر و قربان، برنامه‌های تبلیغی حج، ابلاغ پیام برائت از مشرکان در عرفات و منا، و رهنمودهای تبلیغاتی پیامبر اسلام به فرستادگان ایشان برای تبلیغ، و ... نمونه‌های توجه پیشوایان اسلام به نقش مکان در پیشبرد اهداف تبلیغاتی است.

نوگرایی در محتوای تبلیغات

نقش زمان و مکان، منحصر به تحول و نوگرایی در ابزار و شیوه تبلیغ نیست؛ بلکه شامل محتوا و مضمون آن نیز می‌شود؛ چراکه بسیاری از احکام اسلام، تابع زمان و مکان خاص است. امام خمینی رحمه الله در این باره می‌فرماید:

زمان و مکان، دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسئله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است و به ظاهر همان مسئله، در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند، بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد.^۲

از این رو، رشته تبلیغ، نیاز به اجتهاد دارد و مبلغ کامل، کسی است که توان تطبیق محتوای تبلیغات خود را با احکامی که تابع شرایط خاص زمان و مکان‌اند، داشته باشد. به همین دلیل، مردم موظف‌اند در رویدادهای جدید، به راویان دین‌شناس رجوع کنند و آنان، با شناختی که از اسلام (بر اساس رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام) دارند و با در نظر گرفتن عنصر زمان و مکان، مردم را در شبهات و رویکردهای جدید اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، راهنمایی می‌نمایند.^۳

۶ - ۱ / ۴

زِيَادَةُ الْعِلْمِ عَلَى النَّطْقِ (فزونی دانش بر گفتار)

۱۹۲. الإمام علي (عليه السلام): يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَائِدًا عَلَى نَطْقِهِ، وَعَقْلُهُ غَالِبًا عَلَى لِسَانِهِ.^۴
امام علی (علیه السلام): سزاوار است که دانش انسان بیش از گفتارش، و عقلش مسلط بر زبانش باشد.
۱۹۳. عنه (عليه السلام): لَا تَتَكَلَّمْ بِكُلِّ مَا تَعْلَمُ، فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا.^۵
امام علی (علیه السلام): همه آنچه را می‌دانی مگو، که این برای نادانی بسنده است.

۷ - ۱ / ۴

الْوُقُوفُ عِنْدَ حَدِّ الْعِلْمِ (درنگ در مرز علم)

قرآن

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۶
و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

^۱ ر. ک: گفتگوی تمدن‌ها در قرآن و حدیث، تألیف نگارنده.

^۲ صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸، پیام امام به مراجع اسلام و روحانیون سراسر کشور: (۳ / ۱۲ / ۶۷).

^۳ ر. ک: ص ۱۹۹، ح ۱۹۳.

^۴ غرر الحکم: ۱۰۹۴۶.

^۵ غرر الحکم: ۱۰۱۸۷.

^۶ الإسراء: ۳۶.

۱۹۴. الإمام علی (علیه السلام): لَا تُخْبِرُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ عِلْمًا.^۱

امام علی (علیه السلام): از آنچه احاطه علمی بدان نداری، خبر مده.

۱۹۵. عنه (علیه السلام): رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ، وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ.^۲

امام علی (علیه السلام): رحمت خدا بر کسی که قدر [و اندازه] خود را بشناسد و از حدّ خود، تجاوز نکند.

۱۹۶. عنه (علیه السلام): مَنْ وَقَفَ عِنْدَ قَدْرِهِ أَكْرَمَهُ النَّاسُ.^۳

امام علی (علیه السلام): هر کس اندازه خود را نگه دارد، مردم احترامش کنند.

۱۹۷. عنه (علیه السلام): مَنْ تَعَدَّى حَدَّهُ أَهَانَهُ النَّاسُ.^۴

امام علی (علیه السلام): هر کس از حدّ خود درگذرد، مردم او را سبک شمارند.

۱۹۸. زرارة بن أعین: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام): مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ، وَيَقِفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ.^۵

الكافی - به نقل از زرارة بن اعین - : از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: حقّ خداوند بر بندگان چیست؟ فرمود: «آنچه را

می‌دانند، بگویند و بر آنچه نمی‌دانند، درنگ کنند».

راجع: کتاب «العلم والحكمة»: آداب العالم / التوقف عند الجهل. ر کد علم و حکمت در قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۵۷۹ (آداب دانشمند / توقف هنگام ندانستن).

۲ / ۴

الْخَصَائِصُ الْأَخْلَاقِيَّةُ (ویژگی‌های اخلاقی)

اخلاص

۱۹۹. رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَا مِنْ عَبْدٍ يَخْطُبُ خُطْبَةً إِلَّا اللَّهُ سَأَلَهُ عَنْهَا مَا أَرَادَ بِهَا.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هیچ بنده‌ای نیست که خطابه‌ای ایراد کند، مگر آن که خداوند از او می‌پرسد که هدفش از آن

چه بوده است.

۲۰۰. عنه (صلی الله علیه وآله): يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا مِنْ خَطِيبٍ إِلَّا عُرِضَتْ عَلَيْهِ خُطْبَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَا أَرَادَ بِهَا.^۷

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): ای ابوذر! هیچ سخنرانی نیست، مگر آن که روز قیامت، سخنرانی او و هدفش از آن سخنرانی،

به او عرضه می‌شود.

۲۰۱. عنه (صلی الله علیه وآله): مَنْ قَامَ بِخُطْبَةٍ لَا يَلْتَمِسُ بِهَا إِلَّا رِيَاءً، أَوْقَفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَوْقِفَ رِيَاءٍ وَسُمِعَتْ.^۸

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کس به سخنرانی ایستد و مقصودش تنها ریا و خودنمایی باشد، خداوند عزّ و جلّ روز قیامت

او را در ایستگاه [پرسش از] ریا و سُمعه ریا، انجام دادن عمل برای نمایاندن به دیگران است و سُمعه، برای خودنمایی و رساندن به

گوش دیگران است. (م). نگاه می‌دارد.

۲ / ۴ - ۲

شجاعت

قرآن

﴿الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾.^۱

^۱. غرر الحکم: ۱۰۱۷۹.

^۲. المناقب للخوارزمي: ۳۷۵ / ۱۷، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ۱۶ / ۱۱۸، شرح مائة كلمة: ۵۹ / ۵، عيون الحکم والمواعظ: ۲۶۱ / ۴۷۶۲.

^۳. غرر الحکم: ۸۶۱۷.

^۴. غرر الحکم: ۸۶۱۸.

^۵. الکافی: ۱ / ۴۳ / ۷، التوحید: ۴۵۹ / ۲۷ وفيه «حجة الله» بدل «حق الله»، الأُمالي للصدوق: ۵۰۶ / ۷۰۱، منية المريد: ۲۱۵، روضة الواعظین: ۵۱۳.

بحار الأنوار: ۲ / ۱۱۳ / ۲.

^۶. الزهد لابن حنبل: ۳۹۱، شعب الإيمان: ۲ / ۲۸۷ / ۱۷۸۷ كلاهما عن الحسن مرسلاً، كنز العمال: ۱۰ / ۱۹۲ / ۳۹۰۱۲.

^۷. الأُمالي للطوسي: ۵۳۰ / ۱۱۶۲؛ شعب الإيمان: ۴ / ۴۵۰ / ۴۹۶۸ عن عامر نحوه.

^۸. مسند ابن حنبل: ۵ / ۴۳۸ / ۱۶۰۷۳، الطبقات الكبرى: ۴۲۹ / ۷، أسد الغابة: ۱ / ۴۰۱ / ۴۶۵، الاستيعاب: ۱ / ۲۵۵ / ۲۰۴ کلها عن بشير بن عقبة الجهني

نحوه، كنز العمال: ۳ / ۴۸۳ / ۷۵۳۲.

همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند، و از او می‌ترسند، و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند؛ و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد، و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند، در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این، فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد، می‌دهد؛ و خدا گشایشگر دانا است.

انظر: یس: ۲۷ - ۱۳ . ر. ک: یس، آیه ۲۷ - ۱۳ .

حدیث

۲۰۲. رسول الله (صلی الله علیه وآله): لَا أَعْرِفَنَّ رَجُلًا مِنْكُمْ عَلِمَ عِلْمًا فَكَتَمَهُ فَرَقًا مِنَ النَّاسِ.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): [ای مسلمانان!] کسی از شما را نبینم که دانشی را بداند؛ اما از ترس مردم، کتمانش کند.

۲۰۳. سنن ابن ماجه عن أبي سعيد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): لَا يُحَقَّرُ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُحَقَّرُ أَحَدُنَا نَفْسَهُ؟ قَالَ: يَرَى أَمْرًا لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ مَقَالٌ ثُمَّ لَا يَقُولُ فِيهِ، فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ فِي كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: خَشْيَةُ النَّاسِ. فَيَقُولُ: فَإَيَّيَ كُنْتُ أَحَقَّ أَنْ تَخْشَى!^۴

سنن ابن ماجه - به نقل از ابو سعید - : رسول خدا فرمود: «هیچ یک از شما خود را کوچک نشمارد». گفتند: ای رسول خدا! چگونه ما خود را کوچک می‌شماریم؟! فرمود: «کسی در کاری احساس می‌کند که از ناحیه خداوند، بر عهده او است که سخن بگوید، اما خاموش می‌ماند، آن‌گاه خداوند عزَّ و جلَّ در روز قیامت به او می‌فرماید: "چه چیزی مانع ابلاغ سخن و ادای وظایف‌ها شد؟". می‌گوید: ترس از مردم. آن‌گاه خداوند می‌فرماید: "برایت سزاوارتر آن بود که از من می‌ترسیدی".»

۲۰۴. رسول الله (صلی الله علیه وآله): لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ رَهْبَةَ النَّاسِ أَنْ يَقُولَ بِحَقِّ إِذَا رَأَاهُ أَوْ شَهِدَهُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَقْرَبُ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يُبَاعِدُ مِنْ رِزْقٍ أَنْ يَقُولَ بِحَقِّ، أَوْ يُذَكَّرَ بِعَظِيمٍ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): مبدا ترس از مردم، هیچ یک از شما را از حق‌گویی، به گاه مشاهده آن، باز دارد؛ زیرا حق‌گویی یا یادآوری کارهای گران، نه مرگ را نزدیک می‌کند، و نه روزی را دور می‌سازد.

۲۰۵. عنه (صلی الله علیه وآله): لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ مَخَافَةُ النَّاسِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِحَقِّ إِذَا عَلِمَهُ.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): ترس از مردم، مانعتان نشود که با دانستن حق، از گفتن آن امتناع ورزید.

۲۰۶. عنه (صلی الله علیه وآله): تَعَاهَدُوا النَّاسَ بِالتَّذَكُّرِ، وَاتَّبِعُوا الْمَوْعِظَةَ؛ فَإِنَّهُ أَقْوَى لِلْعَامِلِينَ عَلَى الْعَمَلِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ، وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ، وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.^۷

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): نو به نو به مردم تذکر دهید و موعظه‌پذیر باشید که این کار، مایه تقویت بیش‌تر کسانی است که به آنچه خداوند دوست دارد، عمل می‌کنند، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نترسید؛ و از خدایی که به سوی او محشور می‌شوید، پروا کنید.

۱. الأحزاب: ۳۹.

۲. المائدة: ۵۴.

۳. کنز العمال: ۱۰/ ۲۱۷/ ۲۹۱۵۲ وص ۳۰۶ / ۲۹۵۳۲ نقلاً عن ابن عساکر عن أبي سعيد.

۴. سنن ابن ماجه: ۲/ ۱۳۲۸/ ۴۰۰۸، مسند ابن حنبل: ۴/ ۱۱۶۹۹/ ۱۴۶/ ۴، السنن الکبری: ۱۰/ ۲۰۱۸۴/ ۱۵۵/ ۱۰، حلیة الأولیاء: ۴ / ۳۸۴ کلها عن أبي سعيد الخدري نحوه؛ عوالي اللآلی: ۱ / ۱۱۵ / ۳۴ عن أبي سعيد الخدري نحوه، کنز العمال: ۳ / ۶۹ / ۵۵۳۳ و ۵۵۳۴.

۵. مسند ابن حنبل: ۴ / ۱۰۲ / ۱۱۴۷۴، المعجم الأوسط: ۳ / ۱۶۲ / ۲۸۰۴ وفيه «يذكر بعظيم» بدل «شهادة»، الفردوس: ۵ / ۱۲۲ / ۷۶۸۴ کلها عن أبي سعيد الخدري، وراجع مسند أبي يعلى: ۲ / ۷۲ / ۱۲۰۷، کنز العمال: ۳ / ۷۵ / ۵۵۶۷.

۶. مسند ابن حنبل: ۴ / ۱۱۸۶۹/ ۱۸۲/ ۴، السنن الکبری: ۱۰/ ۲۰۱۸۰/ ۱۵۴/ ۱۰، سنن الترمذی: ۴/ ۲۱۹۱/ ۴۸۳/ ۴، سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۲۸ / ۴۰۰۷ کلاهما نحوه وکلها عن أبي سعيد الخدري، کنز العمال: ۳ / ۷۶ / ۵۵۶۸ نقلاً عن ابن النجار عن ابن عباس.

۷. الفردوس: ۲ / ۴۴ / ۲۲۵۲ عن عبيد بن صخر بن لؤذان، کنز العمال: ۱۵ / ۸۵۷ / ۴۳۴۱۰.

۲۰۷. عنه (صلى الله عليه وآله): قُلِ الْحَقُّ، وَلَا تَأْخُذْ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمٌ.^۱

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): حق را بگو و در راه خدا، از سرزنش هیچ ملامتگری مترس.

۲۰۸. **الخصال** عن أبي ذرٍّ رحمه الله: أوصاني رسولُ الله بِسَعٍ: أوصاني أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي، وَلَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي، وَأَوْصَانِي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ وَالِدُّنُوِّ مِنْهُمْ، وَأَوْصَانِي أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا، وَأَوْصَانِي أَنْ أَصِلَ رَحِمِي وَإِنْ أَدْبَرْتُ، وَأَوْصَانِي أَلَّا أَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمٌ، وَأَوْصَانِي أَنْ أَسْتَكْبِرَ مِنْ قَوْلٍ: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ]»؛ فَإِنَّهَا مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ.^۲

الخصال - به نقل از ابوذر - : رسول خدا مرا به هفت کار سفارش کرد: به من سفارش کرد که به فرو دست خود بنگرم؛ و به بالاتر از خود نظر نکنم؛ و به دوست داشتن مستمندان و نزدیک شدن به آنان سفارش کرد؛ و سفارش کرد که حق را بگویم هر چند تلخ باشد؛ و سفارش نمود که با خویشاوندانم دید و بازدید داشته باشم، هر چند آنان به من رویگردان باشند؛ و سفارش نمود که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نترسم؛ و: «لا حول ولا قوة الا بالله [العلیّ العظیم]» را بسیار بگویم، که این از گنج‌های بهشت است.

۳ - ۲ / ۴

شَرْحُ الصَّدْرِ (سعه صدر)

قرآن

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۳

گفت: پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان، و کارم را برای من آسان ساز، و از زبانم گره بگشای [تا] سخنم را بفهمند.

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۴

آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟

حدیث

۲۰۹. رسول الله (صلى الله عليه وآله): أَكْثَرُ دُعَائِي وَدُعَاءِ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي بِعَرَفَةٍ ... اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا. اللَّهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي.^۵

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): بیش‌ترین دعای من و دعای پیامبران پیش از من در عرفه، این دعا است: ... خدایا! در دلم نور و در گوشم نور و در چشمم نور قرار ده. خدایا! به من شرح صدر ببخش و کارم را آسان ساز.

۴ - ۲ / ۴

الصَّدَق (راستگویی)

۲۱۰. الإمام علي (عليه السلام): إِذَا نَطَقْتَ فَاصْدُقْ.^۶

امام علی (علیه السلام): هرگاه سخن می‌گویی، راست بگو.

۲۱۱. عنه (عليه السلام): قَلَّمَا يُنْصِفُكَ اللِّسَانُ فِي نَشْرِ قَبِيحٍ أَوْ إِحْسَانٍ.^۷

امام علی (علیه السلام): کم است که زبان در انتشار بدی یا نیکی به انصاف رفتار کند.

۲۱۲. عنه (عليه السلام): إِذَا حَدَّثْتَ فَاصْدُقْ.^۸

^۱. حلیة الأولیاء: ۱ / ۲۴۱ عن ابن عمر.

^۲. **الخصال**: ۳۴۵ / ۱۲، بحار الأنوار: ۷۰ / ۱۰۷ / ۳؛ مسند ابن حنبل: ۸ / ۹۵ / ۲۱۴۷۲، المعجم الكبير: ۲ / ۱۵۶ / ۱۶۴۹ نحوه، کنز العمال: ۱۶ / ۲۴۵ / ۴۴۳۱۹ /

^۳. طه: ۲۸ - ۲۵.

^۴. الشرح: ۱.

^۵. السنن الكبرى: ۵ / ۱۹۰ / ۹۴۷۵، المصنف لابن أبي شيبة: ۴ / ۴۷۳ / ۳ کلاهما عن عبد الله بن عبيدة عن الإمام علي عليه السلام، کنز العمال: ۵ / ۱۹۰ / ۱۲۵۶۷ /

^۶. غرر الحکم: ۳۹۷۳.

^۷. **الکافی**: ۸ / ۱۸ / ۴ عن جابر بن يزيد عن الإمام الباقر عليه السلام، غرر الحکم: ۶۷۲۴ وفيه «ينصف»، عيون الحکم: ۳۶۹ / ۶۲۱۹؛ دستور معالم الحکم: الحکم: ۲۴.

^۸. غرر الحکم: ۳۹۸۹.

امام علی (علیه السلام): هرگاه کلامی می‌گویی، راستگو باش.

۲۱۳. **الكافي عن عمرو بن أبي المقدام:** قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) - فِي أَوَّلِ دَخَلَةٍ دَخَلْتُ عَلَيْهِ - : تَعَلَّمُوا الصَّدَقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ.^۱

الكافي - به نقل از عمرو بن ابی مقدم - : امام باقر (علیه السلام) در نخستین باری که به محضرش رسیدم، به من فرمود: «راستگویی را پیش از سخن گفتن بیاموزید».

۲۱۴. **الإمام الصادق (عليه السلام):** إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ.^۲
امام صادق (علیه السلام): خداوند عزّ وجلّ هیچ پیامبری را به رسالت بر نینگیخت، مگر با راستگویی، و ادای امانت به نیکوکار یا بدکار.

۲۱۵. **مُصَابِحُ الشَّرِيعَةِ** فيما نسب إلى الصادق (عليه السلام): أَحْسَنُ الْمَوَاعِظِ مَا لَا يُجَاوِزُ الْقَوْلُ حَدَّ الصَّدَقِ، وَالْفِعْلُ حَدَّ الْإِخْلَاصِ.^۳
الإخلاص.

مصباح الشريعة - در سخنی که به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده - : نیکوترین اندرزها آن است که سخن از مرز راستگویی، و عمل از مرز اخلاص فراتر نرود.

۵ - ۲ / ۴

الصَّبْرُ (شکیبایی)

قرآن

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾.^۴

پس در [امثال] حکم پروردگارت شکیبایی ورز، و مانند [یونس] همدم ماهی مباش، آن گاه که اندوه‌زده ندا درداد.
﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَؤُلَا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ بَلْغُ فُهْلٍ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ﴾.^۵

پس همان گونه که پیامبران نستوه، شکیبایی می‌ورزیدند، شکیبایی ورز؛ و برای آنان، شتابزدگی به خرج مده. روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند، بنگرند، گویی که آنان، جز ساعتی از روز را [در دنیا] نمانده‌اند. [این] یک ابلاغ است. پس آیا جز مردم نافرمان، هلاکت خواهند یافت؟

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾.^۶

و چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.

﴿يَبْنِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزَمِ الْأُمُورِ﴾.^۷

فرزندم! نماز را برپای دار، و به کار پسندیده وادار، و از کار ناپسند باز دار، و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است، شکیبا باش که این از کارهای سترگ است.

﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾.^۸

پس شکیبایی ورز که وعده خدا حق است، و زندها تا کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکسری وادارند!

۱. **الكافي:** ۲ / ۱۰۴، تنبيه الخواطر: ۲ / ۱۸۸، بحار الأنوار: ۳ / ۴.

۲. **الكافي:** ۲ / ۱۰۴، تنبيه الخواطر: ۲ / ۱۸۸ كلاهما عن الحسين بن أبي العلاء، مشكاة الأنوار: ۹۶ / ۲۱۳ وزاد فيه بعد «أداء الأمانة»: «فإن الأمانة مؤداة»، بحار الأنوار: ۲ / ۱۰۴.

۳. **مصباح الشريعة:** ۳۹۵، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۸۴ / ۵۳.

۴. **القلم:** ۴۸.

۵. **الأحقاف:** ۳۵.

۶. **السجدة:** ۲۴.

۷. **لقمان:** ۱۷.

۸. **الروم:** ۶۰.

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَخْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾^۱

و شکیبایی ورز، و شکیبایی تو جز به [توفیق] خدا نیست، و بر آنان اندوه مخور، و از آنچه نیرنگ می‌کنند، دل تنگ مدار!

﴿وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُم نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲

و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند؛ ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند، شکیبایی ورزیدند تا یاری ما به آنان رسید؛ و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست؛ و مسلماً اخبار پیامبران به تو رسیده است.

انظر: المائدة: ۴۱، الأعراف: ۶۰ و ۶۷ - ۶۱، یونس: ۶۵. ر کد مائده، آیه ۴۱؛ اعراف، آیه ۶۷ - ۶۱؛ یونس، آیه ۶۵.

حدیث

۲۱۷. رسول الله (صلی الله علیه وآله): رَحِمَ الله موسى! قَدْ أُودِيَ بِأَكْثَرٍ مِنْ هَذَا فَصَبِرَ.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): رحمت خدا بر موسی (علیه السلام) که بیش از این، اذیت شد و شکیبایی کرد!

۲۱۸. عنه (صلی الله علیه وآله): يَا عَائِشَةُ، إِخْوَانِي مِنَ أُولِي الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ قَدْ صَبَرُوا عَلَىٰ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا، فَمَضَوْا عَلَىٰ حَالِهِمْ، فَقَدِمُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ، فَأَكْرَمَ مَا بَهُمْ، وَأَجَزَلَ ثَوَابَهُمْ. فَأَجِدْنِي أَسْتَحْيِي إِنْ تَرَفَّهْتُ فِي مَعِيشَتِي أَنْ يَقْصُرَ بِي دُونَهُمْ؛ فَأَصْبِرُ أَيَّامًا يَسِيرَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَنْقُصَ حَظِّي غَدًا فِي الْآخِرَةِ. وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ اللُّحُوقِ بِإِخْوَانِي وَأَخِلَّائِي. فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَكْمَلَ بَعْدَ ذَلِكَ جُمُعَةً حَتَّىٰ قَبَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): ای عایشه! برادرانم از پیامبران اولو العزم، بر دشواری‌هایی سخت‌تر از این، صبر کردند، و بر همین حال، زندگی‌شان را به پایان بردند و بر پروردگارش وارد شدند، و خداوند، فرجامشان را نیکو داشت و آنان را پاداش عظیم داد. من حیا می‌کنم که در اثر راحت‌طلبی در زندگی‌ام، مقامی فروتر از آنان بیابم. پس شکیبایی ورزیدن در روزگاری کوتاه، برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آن که فردای قیامت از نصیب و بهره‌ من کاسته شود و چیزی در نظرم از ملحق شدن به برادران و دوستانم محبوب‌تر نیست».

عایشه گفت: سوگند به خدا، [پیامبر] پس از آن، جمعه‌ای دیگر را به پایان نرساند که خداوند متعال، روحش را قبض کرد. ۲۱۹. الإمام علي (عليه السلام): نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ... قَبْلَ رِسَالَتِ رَبِّهِ كَمَا أَمَرَهُ ... وَنَصَحَ لَهُ فِي عِبَادَةِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا.^۵

امام علی (علیه السلام): گواهی می‌دهیم که محمد، بنده و فرستاده خدا است ... رسالت‌های پروردگارش را همان گونه که به او فرمان داده بود، ابلاغ کرد ... و برای خداوند در میان بندگان با شکیبایی و به قصد تقرب به خداوند، خیرخواهی نمود. ۲۲۰. عنه (عليه السلام) فِي خُطْبَةٍ لَهُ: قَبْلَ رِسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَصَدَعَ بِمَا أَمِرَ، وَأَدَّى مَا حُمِّلَ مِنْ أَثْقَالِ النُّبُوَّةِ، وَصَبَرَ لِرَبِّهِ.^۶

امام علی (علیه السلام) - در خطبه‌ای از ایشان - : پس رسول خدا آنچه را بدان فرستاده شده بود، ابلاغ کرد، و آنچه را فرمان داشت، آشکار ساخت، و بارهای رسالت را که به دوش داشت، به سرمنزل رساند و به خاطر پروردگارش شکیبایی ورزید.

۱. النحل: ۱۲۷.

۲. الأنعام: ۳۴.

۳. السيرة النبوية لابن كثير: ۳ / ۶۸۶، الدر المنثور: ۳ / ۲۵۰، كنز العمال: ۱۱ / ۵۰۵ / ۳۲۳۶۲؛ تفسير العياشي: ۲ / ۹۲ / ۷۳ عن الحسن بن موسى رفعه وفيه «قد أودِيَ أخِي موسى بِأَكْثَرٍ ...».

۴. الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ۱ / ۱۴۳، تفسير الثعالبي: ۵ / ۳۳۲ وفيه «يا عائشة، مالي وللدنيا، إخواني» بدل «يا عائشة، إخواني»: بحار الأنوار: ۷۳ / ۲۰۹.

۵. من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۴۲۸ / ۱۲۶۳ في خطبة له (عليه السلام) في الجمعة، مناقب الإمام علي عليه السلام: ۱ / ۳۱۸، مستدرک الوسائل: ۶ / ۳۰۹ / ۳۰۷ عن زيد بن وهب، بحار الأنوار: ۲۳۷ / ۸۹ وفيه «أشهد» بدل «نشهد».

۶. الألفي: ۱ / ۴۴۵، ۱۷، بحار الأنوار: ۱۶ / ۳۶۹ / ۸۰.

۲۲۱. الإمام الصادق (عليه السلام): أُنِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُطْلَعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مِمَّنْ حَتَّى لَا يَمْتَحَنَ إِلَّا بِإِيمَانٍ بِهِ، كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أَذَى قَوْمِهِ، وَلَا يُجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ، فَكَمْ مِنْ أَكْتَامٍ قَدْ أَكْتَمَ بِهِ؛ حَتَّى قِيلَ لَهُ: ﴿فَاصْذَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱، وَإِيمُ اللَّهِ أَنْ لَوْ صَدَعَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ آمِنًا، وَلَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ، وَخَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ.^۲

امام صادق (عليه السلام): خداوند عز و جل نمی‌خواهد از دانش خود آگاه سازد، مگر کسی که ایمانش را به خود آزموده باشد، چنان که به رسول خدا فرمان داد تا بر آزار قومش شکیبایی کند، و جز به فرمان او با آنان جهاد نکند. پس بسیار مواردی که رسول خدا پنهان داشت تا آن که به او گفته شد: «پس آنچه را بدان مأموری، آشکارا بگو و از مشرکان، روی برتاب» و سوگند به خدا که اگر پیش از نزول این آیه، رسالتش را آشکار می‌ساخت، باز هم امنیت داشت؛ ولی چون به اطاعت الهی توجه و از مخالفت بیم داشت، از آشکار ساختنش اجتناب کرد.

۲۲۲. عنه (عليه السلام): إِنَّ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ مُوسَى صَابِرًا مِنَ الطَّوَاعِيتِ عَلَى اللَّأَوَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْجَهْدِ وَالْبَلَاءِ، حَتَّى مَضَى مِنْهُمْ ثَلَاثُ طَوَاغِيتٍ، فَقَوِيَ بَعْدَهُمْ أَمْرُهُ.^۳

امام صادق (عليه السلام): یوشع بن نون، پس از موسی [(عليه السلام)] زمام امر [وصایت] را به دست گرفت و بر تنگ گرفتن، سختی، و رنج و بلای طاغوت‌ها صبر کرد، تا آن سه طاغوت از پی هم گذشتند و کار او پس از آنان، قوت گرفت.

۶ - ۲ / ۴

الاستقامة (ایستادگی)

قرآن

﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حِجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾^۴

بنابراین به دعوت پرداز، و همان گونه که مأموری، ایستادگی کن، و از هوس‌های آنان پیروی مکن، و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است، ایمان آوردم، و مأمورم شده‌ام که میان شما عدالت کنم. خدا، پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آن ما، و اعمال شما از آن شما است. میان ما و شما گفتگویی نیست. خدا میان ما را جمع می‌کند، و فرجام، به سوی او است.

﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمِنْ تَابٍ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۵

پس همان گونه که دستور یافته‌ای، ایستادگی کن، و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند]؛ و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید، بینا است.

حدیث

۲۲۳. السيرة النبوية عن ابن إسحاق - في ذكر مواجهة مشركي قريش للنبي (صلى الله عليه وآله) في بداية الدعوة - : قالوا: يا أبا طالب، إن ابن أخيك قد سب آلِهتنا، وعاب ديننا، وسفّه أعلامنا، وضللّ آبائنا؛ فإما أن تكفه عنه، وإما أن تخلي بيننا وبينه؛ فإنك على مثل ما نحن عليه من خلافه فنكفيكه. فقال لهم أبو طالب قولاً رقيقاً، وردّهم ردّاً جميلاً، فأنصرفوا عنه. ومضى رسول الله (صلى الله عليه وآله) على ما هو عليه؛ يظهر دين الله ويدعو إليه، ثم جرى الأمر بينه وبينهم حتى تباعد الرجال وتضاعفوا، وأكثر قريش ذكر رسول الله (صلى الله عليه وآله) بينها، فتذامروا فيه، وحض بعضهم بعضاً عليه. ثم إنهم مشوا إلى أبي طالب مرة أخرى، فقالوا له: يا أبا طالب، إن لك سناً وشرفاً ومنزلةً فينا، وإنّا قد استنهيناك من ابن أخيك فلم تنهه عنه، وإنّا والله لا نصبر على هذا من شتم آبائنا، وتسفيه أعلامنا، وعيب آلِهتنا، حتى تكفه عنه، أو ننازله وإياك في ذلك حتى يهلك أحد الفريقين ... إن قريشاً حين قالوا لأبي طالب هذه المقالة، بعث إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال له: يا بن أخي، إن قومك قد جاؤوني، فقالوا لي كذا وكذا ...

۱. الحَجَر: ۹۴.

۲. الكافي: ۱ / ۲۴۳ / ۱ عن الحسن بن العباس بن الحريش، عن الإمام الباقر عليه السلام، عن الإمام الصادق عليه السلام، / الغدير: ۸۲۳ / ۳۸۲ / ۴، بحار / الأنوار: ۴ / ۳۹۸ / ۱۳ عن الكافي، بحار / الأنوار: ۴ / ۳۹۸ / ۱۳.

۳. قصص الأنبياء للراوندي: ۱۷۹ / ۲۰۷ عن محمد بن عمار، بحار / الأنوار: ۱۳ / ۴۴۵ عن عمارة عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام.

۴. الشورى: ۱۵.

۵. هود: ۱۱۲.

فَقَالَ (لَهُ) رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): يَا عَمَّ، وَاللَّهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي عَلَى أَنْ أَتْرُكَ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ فِيهِ، مَا تَرَكْتُهُ.

قال: ثُمَّ اسْتَعْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَبَكَى، ثُمَّ قَامَ، فَلَمَّا وَلَّى ناداهُ أَبُو طَالِبٍ، فَقَالَ: أَقِيلَ يَا بْنَ أَخِي.

قال: فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)، فَقَالَ: إِذْهَبْ يَا بْنَ أَخِي فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ، فَوَاللَّهِ لَا أُسَلِّمُكَ لِشَيْءٍ أَبَدًا.^١

سيرة النبوة - به نقل از ابن اسحاق، در بیان رو به رو شدن مشرکان قریش با پیامبر (صلى الله عليه وآله) در آغاز رسالت - : گفتند: ای ابوطالب! برادرزاده‌ات، خدایان ما را دشنام می‌دهد و از دین ما عیبجویی می‌کند و بزرگان ما را سفیه می‌شمارد و پدران ما را گمراه می‌داند. یا او را از این کارها نسبت به ما باز دار، یا ما را با او تنها گذار، که تو نیز چون ما با او مخالفی. پس بگذار تا ما در برابر او از تو دفاع کنیم. ابوطالب با ملایمت با آنان سخن گفت و با نرمی و خوشی به آن‌ها پاسخ داد. آنان نیز باز گشتند و رسول خدا همچنان کار خود را پی گرفت. او دین خدا را ارائه می‌داد و مردم را به آن فرا می‌خواند. میان او و قریش کار بالا گرفت، تا بدان‌جا که مردم از هم فاصله گرفتند و نسبت به هم کینه ورزیدند. مسئله رسول خدا در میان قریش بر سر زبان‌ها افتاد. [قریشیان، او را عامل این حوادث می‌دانستند] و یکدیگر را علیه او تشویق به جنگ می‌کردند. تا این که بار دیگر نزد ابوطالب آمدند و به او گفتند: ای ابوطالب! تو از همه ما مسن‌تری و از شرافت و مقام بالایی در میان ما برخورداری؛ و ما پیش از این، از تو خواستیم که مانع برادرزاده‌ات شوی؛ اما تو او را از ما باز نداشتی. سوگند به خدا، دیگر دشنام دادن بر پدرانمان و سفیه شمردن بزرگانمان و عیبجویی از خدایانمان را تحمل نمی‌کنیم، مگر آن که او را از این کار باز داری، یا آن که با او و تو مبارزه می‌کنیم تا سرانجام، یکی از ما نابود شود ...

چون قریش این سخنان را به ابوطالب گفتند، ابوطالب، در پی رسول خدا فرستاد و به او گفت: ای برادرزاده! قومت نزد من آمده‌اند و به من چنین و چنان می‌گویند ... رسول خدا فرمود: «ای عمو! سوگند به خدا، اگر خورشید را در دست راستم، و ماه را در دست چپم بگذارند تا این کار را رها کنم، رهائش نخواهم کرد تا جایی که یا خداوند، این دین را پیروز گرداند و یا در این راه کشته شوم».

آن گاه، اشک‌های رسول خدا جاری شد و گریست. سپس از جای برخاست. هنگامی که برای رفتن روی برگرداند، ابوطالب وی را صدا زد و گفت: ای برادرزاده، بیا! رسول خدا به طرف او آمد. ابوطالب گفت: پسر برادرم! برو و هرچه دوست می‌داری بگو، که به خدا قسم، هرگز تو را به هیچ قیمت تسلیم نخواهم کرد.

۲۲۴. رسول الله (صلى الله عليه وآله): مَا أُودِيَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُودِيَتْ فِي اللَّهِ.^٢

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): هیچ کس آن گونه که من در راه خدا آزار شدم، آزار نشد.

۲۲۵. عنه (صلى الله عليه وآله): لَقَدْ أَخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ. وَلَقَدْ أُودِيْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْذِي أَحَدٌ. وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَمَا لِي وَلِبَلَالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُؤَارِيهِ إِبْطُ بِلَالٍ!^٣

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): خوف و خشیتی نسبت به خدا به من داده شد که به هیچ کس، داده نشد؛ و در راه خدا آزاری دیده‌ام که هیچ کس ندیده است. گاهی بر من سی شبانه روز می‌گذشت، در حالی که من و بلال، خوراکی که یک موجود زنده بخورد، نداشتیم، جز مقدار اندکی که زیر بغل بلال جای می‌گرفت.

۲۲۶. الطبقات الكبرى عن إسماعيل بن عيَّاش: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَصْبَرَ النَّاسِ عَلَى أَوْزَارِ النَّاسِ.^٤

الطبقات الكبرى - به نقل از اسماعیل بن عیَّاش - : رسول خدا در برابر آزارهای مردم، از همه شکیباتر بود.

١. السيرة النبوية لابن هشام: ١ / ٢٨٣، البداية والنهاية: ٣ / ٤٧، وراجع تفسير القمي: ١ / ٣٨٠، إعلام الوری: ١ / ١٠٧.

٢. حلية الأولياء: ٦ / ٣٣٣ عن أنس، كنز العمال: ١١ / ٤٦١ / ٣٢١٦١، التمهيد: ٤، المناقب لابن شهر آشوب: ٣ / ٢٤٧ وفيه «نبي» بدل «أحد» وليس فيهما «في الله»، بحار الأنوار: ٣٩ / ٥٦.

٣. سنن الترمذي: ٤ / ٢٤٧٢ / ٤٥ / ١٥١ / ٥٤ / ١، مسند ابن حنبل: ٤ / ١٢٢١٣ / ٢٤٢ / ٤، صحيح ابن حبان: ١٤ / ٥١٥ / ٦٥٦٠ كلها عن أنس وفي الثلاثة الأخيرة «ثلاثة» بدل «ثلاثون»، كنز العمال: ٦ / ٤٩١ / ١٦٦٧٨.

٤. الطبقات الكبرى: ١ / ٣٧٨، الجامع الصغير: ٢ / ٦٤٨٢ وفيه «أقذار» بدل «أوزار»، كنز العمال: ٧ / ٣٥ / ١٧٨١٨.

۲۲۷. صحیح ابن خزیمه عن طارق المحاربی: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَرَّ فِي سُوقِ ذِي الْمَجَازِ وَعَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ، وَهُوَ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا﴾، وَرَجُلٌ يَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَقَدْ أَدْمَى كَعْبِيهِ وَعَرَقُوبِيهِ، وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ!

فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: غُلَامٌ بَنَى عَبْدَ الْمُطَّلِبِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا الَّذِي يَتَّبِعُهُ يَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ؟ قَالُوا: هَذَا عَبْدُ الْعَزَى أَبُو لَهَبٍ.^۱
 صحیح ابن خزیمه - به نقل از طارق محاربی - : رسول خدا را دیدم که جامه‌ای سرخ‌فام بر تن داشت و از بازار ذوالمجاز می‌گذشت و می‌فرمود: «ای مردم! بگوئید: "خدایی جز الله نیست" تا رستگار شوید»؛ در همان حال، مردی به سوی پیامبر سنگ پرتاب می‌کرد و استخوان قوزک و پی پاشنه پای ایشان را خونین ساخته بود و افزون بر این می‌گفت: ای مردم! حرفش را گوش مدهید که او دروغگو است! من گفتم: او کیست؟ گفتند: جوانی است از خاندان عبدالمطلب. گفتم: این شخص که او را دنبال کرده است و به او سنگ پرتاب می‌کند، کیست؟ گفتند: این، عبدالعزی ابوله‌ب است.

۲۲۸. المعجم الكبير عن منيب: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ يَقُولُ لِلنَّاسِ: «قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا»، فَمِنْهُمْ مَنْ تَقَلَّ فِي وَجْهِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَثَا عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَمِنْهُمْ مَنْ سَبَّهُ، حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ، فَأَقْبَلَتْ جَارِيَةٌ بِعُسٍّ مِنْ مَاءٍ فَعَسَلَتْ وَجْهَهُ أَوْ يَدَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنِيَّةُ، لَا تَخْشِي عَلَى أَبِيكَ عِيْلَةً وَلَا ذَلَّةً.
 فَقُلْتُ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالُوا: زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله)، وَهِيَ جَارِيَةٌ وَصِيَّةٌ.^۲

المعجم الكبير - به نقل از منیب - : در دوران جاهلیت، رسول خدا را دیدم که خطاب به مردم می‌گفت: «بگوئید: "خدایی جز الله نیست" تا رستگار شوید». برخی بر چهره‌اش آب دهان می‌انداختند و برخی بر او خاک می‌پاشیدند و برخی دشنامش می‌دادند تا آن که روز به نیمه رسید. آن گاه دخترکی با کاسه بزرگی از آب نزد او آمد و رسول خدا، صورت و دستانش را شست و گفت: «دخترکم! از تنگ‌دستی و بی‌کسی پدرت، بیمی به خود راه مده».

پرسیدم: او کیست؟ گفتند: زینب، دختر رسول خدا است، و او دختری نیک‌منظر بود.
 ۲۲۹. صحیح البخاری عن عبد الله: كَانِي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدَمَوْهُ، وَهُوَ يَمَسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ!^۳

صحیح البخاری - به نقل از عبدالله - : گویی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را می‌بینم که همچون یکی از پیامبران، از طرف قومش مضروب و خونین شده و در حالی که خون را از چهره‌اش پاک می‌کند، می‌گوید: «خدایا! قوم مرا ببخش که آنان نمی‌دانند».

۷ - ۲ / ۴

النَّصْحُ (خیرخواهی)

قرآن

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾.^۴

پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۵

پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم، و چیزهایی از خدا می‌دانم که [شما] نمی‌دانید.

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ﴾.^۶

پس [صالح] از ایشان روی برتافت و گفت: "ای قوم من! به راستی، من پیام پروردگارم را به شما رساندم و خیر شما را خواستم؛ ولی شما خیرخواهان را دوست نمی‌دارید".

۱. صحیح ابن خزیمه: ۱/۸۲/۱۵۹، سنن الدار قطنی: ۳/۴۴/۱۸۶، السنن الکبری: ۶/۳۴/۱۱۰۹۶، المصنّف لابن أبي شيبة: ۸ / ۴۴۲ / ۶ کلّها نحوه، کنز العمال: ۱۲ / ۴۴۹ / ۳۵۵۳۸.

۲. المعجم الكبير: ۲۰ / ۳۴۳ / ۸۰۵، کنز العمال: ۱۲ / ۴۵۱ / ۳۵۵۴۱.

۳. صحیح البخاری: ۳/۱۲۸۲/۳۳۹۰، صحیح مسلم: ۳/۱۴۱۷/۱۷۹۲، مسند ابن حنبل: ۲/۱۹/۳۶۱۱ نحوه.

۴. الأعراف: ۶۸.

۵. الأعراف: ۶۲.

۶. الأعراف: ۷۹.

۲۳۰. الإمام علي (عليه السلام) - في ذكر فضيلة الرسول الكريم - : بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضَالُّونَ فِي حَيْرَةٍ، وَحَاطِبُونَ فِي فِتْنَةٍ ... فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ، وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.^۱

امام علی (علیه السلام) - در بیان فضیلت رسول اکرم - : او را برانگیخت، حالی که مردم سرگردان بودند و بیراهه فتنه را می‌پیمودند ... او - که درود خدا بر وی باد - ، خیرخواهی را به نهایت رساند، به راه راست رفت، و از طریق حکمت و موعظه نیکو مردم را به خدا خواند.

۸ - ۲ / ۴

الرِّفْقُ (نرمی)

قرآن

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^۲.

پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو شدی، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه، و در کار [ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد.

﴿ادْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۳.

به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته است، و با او سخنی نرم گوید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.

حدیث

۲۳۱. رسول الله (صلی الله علیه وآله): يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَسَكِّنُوا وَلَا تُتَفِّرُوا.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): آسان بگیرید و سختگیری نکنید، و آرامش بدهید و مرانید.

۲۳۲. صحيح مسلم عن أبي موسى: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِذَا بَعَثَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ قَالَ: بَشِّرُوا وَلَا تُتَفِّرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا.^۵

صحيح مسلم - به نقل از ابو موسی - : هرگاه رسول خدا، یکی از اصحاب خود را در پی کاری می‌فرستاد، می‌فرمود: «[مردم را] بشارت دهید و مرانید، و آسان بگیرید و سختگیری نکنید».

۲۳۳. صحيح مسلم عن أبي بردة عن أبيه: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَمُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: ادْعُوا النَّاسَ، وَبَشِّرُوا وَلَا تُتَفِّرُوا، وَيَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا.^۶

صحيح مسلم - ذبه نقل از ابو برده به نقل از پدرش - : رسول خدا (صلی الله علیه وآله) من و معاذ را به یمن فرستاد و فرمود: «مردم را دعوت کنید و بشارت دهید و فراری مدهید، و آسان بگیرید و سختگیری نکنید».

۲۳۴. صحيح البخاري عن أبي بردة عن أبيه: إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَعَثَ مُعَاذًا وَأَبَا مُوسَى إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُتَفِّرُوا، وَتَطَاوَعُوا وَلَا تَخْتَلَفُوا.^۷

صحيح البخاري - به نقل از ابو برده به نقل از پدرش - : پیامبر (صلی الله علیه وآله)، معاذ و ابوموسی را به یمن فرستاد و فرمود: «آسان بگیرید و سختگیری نکنید، و بشارت دهید و فراری مدهید، سازگاری کنید و اختلاف نکنید».

^۱. نهج البلاغة: الخطبة ۹۵، بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۱۹ / ۵۱.

^۲. آل عمران: ۱۵۹.

^۳. طه: ۴۳ و ۴۴.

^۴. صحيح البخاري: ۵/۲۲۶۹/۵۷۴، صحيح مسلم: ۳ / ۱۳۵۹ / ۸، مسند ابن حنبل: ۴/۲۶۳/۱۲۳۳۵، مسند أبي يعلى: ۴ / ۱۷۳ / ۴۱۵۷، حلية الأولياء: ۳ / ۸۴ کلها عن أنس بن مالك كثر العمال: ۳/۵۴۲۹/۴۹/۳، عوالي اللآلي: ۱ / ۳۸۱ / ۵ وفيه «وبشروا» بدل «وسكنوا».

^۵. صحيح مسلم: ۳/۱۳۵۸/۶، سنن أبي داود: ۴/۲۶۰/۴۸۳۵، مسند ابن حنبل: ۷/۱۳۹/۱۹۵۸۹، كثر العمال: ۷ / ۹۴ / ۱۸۱۲۷.

^۶. صحيح مسلم: ۳ / ۱۵۸۷ / ۷۱، كثر العمال: ۳ / ۲۹ / ۵۳۰۶.

^۷. صحيح البخاري: ۳ / ۱۱۰۴ / ۲۸۷۳، صحيح مسلم: ۳ / ۱۳۵۹ / ۷، مسند ابن حنبل: ۷ / ۱۶۵ / ۱۹۷۱۹، السنن الكبرى: ۱۰ / ۱۴۷ / ۲۰۱۵۰، كثر العمال: ۳ / ۳۳ / ۵۳۳۶.

۲۳۵. المعجم الكبير عن ابن عباس: لَمَّا نَزَلَتْ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۱ دَعَا النَّبِيُّ عَلِيًّا وَمُعَاذًا - وَقَدْ كَانَ أَمْرُهُمَا أَنْ يَخْرُجَا إِلَى الْيَمَنِ - فَقَالَ: انْطَلِقَا، وَبَشِّرَا وَلَا تُتَفَرَّأَا، وَيَسِّرَا وَلَا تُعَسِّرَا؛ فَإِنَّهُ قَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۲.

المعجم الكبير - به نقل از ابن عباس - : هنگامی که آیه: "ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم" نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله)، علی و معاذ را - که از آنان خواسته بود به سوی یمن رهسپار شوند - فرا خواند و فرمود: «بروید و بشارت دهید، و فراری مدهید، و آسان بگیرید و سختگیری نکنید، که این آیه بر من نازل شده است: "ای پیامبر! ما تو را گواه و بشارت‌دهنده و هشداردهنده فرستادیم"».

۲۳۶. رسول الله (صلی الله علیه وآله): أَمَرْتُ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ^۳.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): همان گونه که به تبلیغ رسالت مأموریت یافته‌ام، به مدارای با مردم مأمور شده‌ام. ۲۳۷. عنه (صلی الله علیه وآله) - فِي مَا وَصَّى بِهِ عَمْرُو بْنُ مَرْثَةَ لَمَّا بَعَثَهُ إِلَى قَوْمِهِ - : عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ، وَالْقَوْلِ السَّدِيدِ، وَلَا تَكْ فَظًا، وَلَا غَلِيظًا، وَلَا مُسْتَكْبِرًا، وَلَا حَسُودًا^۴.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - در سفارش خود به عمرو بن مرثه، آن هنگام که او را به سوی قومش گسیل داشت - : «مدارا کن، و سخن سنجیده گو؛ و درشت‌خو، خشن، متکبر و حسود مباش».

۲۳۸. الإمام علي (عليه السلام): لَيْنُ الْكَلَامِ قَيْدُ الْقَلْبِ^۵.

امام علی (علیه السلام): نرمی گفتار، به بند کشاننده دل است.

۲۳۹. عنه (عليه السلام): إِنَّ مِنَ الْكِرَمِ لَيْنَ الْكَلَامِ^۶.

امام علی (علیه السلام): به راستی که از کرامت [آدمی] نرمی گفتار است.

۲۴۰. عنه (عليه السلام): لَا تُكْثِرِ الْعِتَابَ؛ فَإِنَّهُ يُوْرِثُ الضَّغِينَةَ، وَيَجْرُ إِلَى الْبِغْضَةِ. وَاسْتَعْتَبَ مَنْ رَجَوْتَ إِعْتَابَهُ^۷.

امام علی (علیه السلام): زیاد سرزنش مکن که کینه به دنبال آورد و به دشمنی انجامد. اگر به منصرف شدن کسی امید داری، راه بازگشت را برای او باز بگذار.

۲۴۱. الإمام زين العابدين (عليه السلام): حَقُّ الْمُسْتَضِيعِ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَيْهِ النَّصِيحَةَ، وَلَيْكِنْ مَذْهَبُكَ الرَّحْمَةَ لَهُ، وَالرَّفْقَ بِهِ^۸.

امام زین العابدین (علیه السلام): حقّ اندرزخواه، آن است که اندرزش دهی؛ اما شیوه تو می‌باید مهربانی و مدارا با او باشد.

۲۴۲. الإمام الصادق (عليه السلام): كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَقُولُ: لِيَجْتَمَعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالْإِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ؛ فَيَكُونَ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَيْنِ كَلَامِكَ وَحُسْنِ بَشْرِكَ، وَيَكُونُ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عَرَضِكَ وَبَقَاءِ عَزِّكَ^۹.

امام صادق (علیه السلام): امیر مؤمنان - که درود خدا بر او باد - می‌فرمود: «باید در دل تو نیاز به مردم و بی‌نیازی از آنان جمع شود. نمود نیاز تو به آنان، در نرمی گفتار و خوش‌رویی تو باشد؛ و بی‌نیازی تو از آنان، در آبروداری و حفظ عزت باشد».

۲۴۳. عنه (عليه السلام): لِعُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ: يَا عُمَرُ، لَا تُحْمَلُوا عَلَى شَيْعَتِنَا، وَارْفُقُوا بِهِمْ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَا يَحْتَمِلُونَ مَا تَحْمِلُونَ^{۱۰}.

۱. الأحزاب: ۴۵.

۲. المعجم الكبير: ۱۱ / ۲۴۷ / ۱۱۸۴۱، تفسير الدر المنثور: ۶ / ۶۲۴ نقلًا عن ابن أبي حاتم وابن مردويه والخطيب وابن عساكر، كنز العمال: ۳ / ۳۳ / ۵۳۲۶.

۳. تحف العقول: ۴۸، مشكاة الأنوار: ۳۱۱ / ۹۷۳، بحار الأنوار: ۷۷ / ۱۵۱ / ۹۷.

۴. كنز الفوائد: ۱ / ۲۱۰، بحار الأنوار: ۱۸ / ۱۰۴ / ۴؛ تاريخ دمشق: ۴۶ / ۳۴۵ وليس فيه «ولا غليظا»، كنز العمال: ۱۳ / ۵۰۰ / ۳۷۲۹۲.

۵. المواعظ العددية: ۶۰.

۶. الكافي: ۸ / ۲۴ / ۴ عن جابر بن يزيد الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام، تحف العقول: ۹۸، بحار الأنوار: ۷۷ / ۲۸۷ / ۱.

۷. تحف العقول: ۸۴، كنز الفوائد: ۱ / ۹۲ نحوه، بحار الأنوار: ۷۷ / ۳۳۱ / ۲؛ دستور معالم الحكم: ۶۳ نحوه، كنز العمال: ۱۶ / ۱۸۱ / ۴۴۲۱۵.

۸. الفقيه: ۳۲۱۴/۲۴۴/۲ عن ثابت بن دينار، الخصال: ۱/۵۷۰ عن أبي حمزة الثمالي، بحار الأنوار: ۸/۷۴.

۹. الكافي: ۲ / ۱۴۹ / ۷ عن عمّار الساباطي، معاني الأخبار: ۲۶۷ / ۱ عن يحيى بن عمران، تحف العقول: ۲۰۴ عن الإمام علي عليه السلام، مشكاة الأنوار: ۲۲۶ / ۶۲۵، بحار الأنوار: ۷۴ / ۱۵۸ / ۹.

۱۰. الكافي: ۸ / ۳۳۴ / ۵۲۲.

امام صادق (علیه السلام) - به عمر بن حنظله - : ای عمر! بر شیعیان ما سخت مگیرید، و با آنان همراهی کنید که تحمل مردم به اندازه شما نیست.

۲۴۴. مصباح الشریعة - فی ما نسب إلى الصادق (علیه السلام) - : کن رفیقاً فی أمرک بالمعروف، وشفیقاً فی نهیک عن المنکر، ولا تدع النصیحة فی کلّ حال.^۱

مصباح الشریعة - در سخنی که به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده - : در امر به معروف، نرم خو، و در نهی از منکر، دلسوز باش، و در هیچ حال، خیرخواهی را فرو مگذار.

۲۴۵. عنه (علیه السلام): ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا﴾^۲ مؤمنینهم ومُخالفینهم؛ اَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَسُطُّ لَهُمْ وَجْهَهُ وَبَشَرَهُ، وَأَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيُكَلِّمُهُم بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِنَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ.^۳

امام صادق (علیه السلام): با همه مردم، مؤمن و مخالف، به نیکی سخن گویند. اما با مؤمنان، با چهره گشاده و شاد رو به رو شوید؛ و اما با مخالفان، برای جذبشان به ایمان، با مدارا سخن گویند.

۹ - ۲ / ۴

الأدب

۲۴۶. رسول الله (صلی الله علیه وآله): مَنْ كَانَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ؛ فَلْيَكُنْ أَمْرُهُ ذَلِكَ بِمَعْرُوفٍ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): کسی که امرکننده به معروف است، شیوه کارش باید شایسته باشد.

۲۴۷. عنه (صلی الله علیه وآله): إِيَّاكَ أَنْ ... تَتَكَلَّمَ فِي غَيْرِ أَدَبٍ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): بپرهیز از آن که ... بدون رعایت ادب سخن بگویی.

۲۴۸. الإمام علي (علیه السلام): الْأَدَبُ هُوَ ... زِينَةُ اللِّسَانِ.^۶

امام علی (علیه السلام): ادب، همان ... زینت زبان است.

۲۴۹. عنه (علیه السلام): إِيَّاكَ وَمَا يُسْتَهْجَنُ مِنَ الْكَلَامِ؛ فَإِنَّهُ يَحْسِبُ عَلَيْكَ اللَّثَامَ، وَيُنْفِرُ عَنْكَ الْكَرَامَ.^۷

امام علی (علیه السلام): از گفتار زشت بر حذر باش، که فرومایگان را گرد تو آورد و بزرگواران را از تو فراری دهد.

۲۵۰. تحف العقول: قِيلَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليهما السلام): فَمَا الْعِيُّ؟ قَالَ: الْعَبَثُ بِاللَّحِيَّةِ، وَكَثْرَةُ التَّنَحُّجِ عِنْدَ الْمَنْطِقِ.^۸

تحف العقول: [از امام حسن (علیه السلام)] گفته شد: عجز در سخن چیست؟ فرمود: «بازی کردن با ریش، و زیاد سینه صاف کردن در حال صحبت».

۲۵۱. الإمام زين العابدين (علیه السلام): أَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ؛ فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَا، وَتَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ.^۹

امام زین العابدین (علیه السلام): اما حق زبان، این است که آن را با ترک زشتگویی گرامی بداری، و به خوبی [گفتار] عادتش دهی.

۱۰ - ۲ / ۴

التواضع

۱. مصباح الشریعة: ۲۵۶، بحار الأنوار: ۷۴ / ۱۶۰ / ۱۷.

۲. البقرة: ۸۳.

۳. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۳۵۳ / ۲۴۰، بحار الأنوار: ۷۵ / ۴۰۱ / ۴۲.

۴. مسند الشهاب: ۱ / ۲۸۵ / ۴۶۵ عن أبي برزة، شعب الإيمان: ۶ / ۹۹ / ۷۶۰۳ عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده، الفردوس: ۳ / ۵۸۵ / ۵۸۳۳ عن عبد الله بن عمرو وكلاهما نحوه، كنز العمال: ۳ / ۶۶ / ۵۵۲۳.

۵. أعلام الدين: ۲۷۳.

۶. أعلام الدين: ۸۴.

۷. غرر الحکم: ۲۷۲۲.

۸. تحف العقول: ۲۲۶، بحار الأنوار: ۷۸ / ۱۰۴ / ۲.

۹. الفقيه: ۲ / ۶۱۹ / ۳۲۱۴، الخصال: ۵۶۶ / ۱ كلاهما عن أبي حمزة الثمالي، تحف العقول: ۲۵۶ وزاد فيه «وَحَمَلُهُ عَلَى الْأَدَبِ»، مشكاة الأنوار: ۹۳۲/۳۰۱، روضة الواعظين: ۵۱۲، بحار الأنوار: ۲/۱۱/۷۴.

﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر.
﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا﴾^۲

حدیث

«و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟»

۲۵۲. تنبیه الخواطر: صَنَعَ عِيسَى (علیه السلام) لِلْحَوَارِيِّينَ طَعَامًا، فَلَمَّا أَكَلُوا وَضَّاهُمْ بِنَفْسِهِ، وَقَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ، نَحْنُ أَوْلَى أَنْ نَفْعَلَ مِنْكَ! قَالَ: إِنَّمَا فَعَلْتُ هَذَا لِتَفْعَلُوهُ بِمَنْ تَعْلَمُونَ.^۳

تنبیه الخواطر: عیسی (علیه السلام) برای حواریان غذایی آماده ساخت. وقتی غذا را خوردند، عیسی (علیه السلام) خود عهده‌دار شستن دست آنان شد. آنان گفتند: ای روح خدا! ما به انجام دادن این کار از شما سزاوارتر بودیم. [عیسی (علیه السلام)] فرمود: «این کار را تنها برای آن انجام دادم که شما نیز با کسانی که به آن‌ها دانش می‌آموزید، چنین کنید».

۲۵۳. عِيسَى (علیه السلام): يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ، لِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ، اقْضُوهَا لِي. قَالُوا: قَضَيْتَ حَاجَتَكَ يَا رُوحَ اللَّهِ، فَقَامَ فَغَسَلَ أَقْدَامَهُمْ، فَقَالُوا: كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ! فَقَالَ: إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالَمِ؛ إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لِكَيْمَا تَتَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضُعِي لَكُمْ. بِالتَّوَاضُعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبُرِ، وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ.^۴

عیسی (علیه السلام): «ای گروه حواریان! خواسته‌ای از شما دارم. آن را برایم برآورده سازید». فتند: ای روح خدا! حاجتت برآورده است. [عیسی (علیه السلام)] برخاست و پاهای آنان را شست. حواریان گفتند: ای روح خدا! ما به این کار سزاوارتر بودیم. فرمود: «سزاوارترین مردم به خدمت کردن، عالم است. من این چنین فروتنی کردم تا شما نیز پس از من همان گونه در میان مردم تواضع کنید که من برای شما تواضع کردم، که حکمت، با فروتنی رشد می‌یابد، نه با گردنکشی؛ چنان که زراعت، در دشت می‌روید نه در کوه».

۱۱ - ۲ / ۴

جَوَامِعُ مَا يَنْبَغِي لِلْمُبَلِّغِ (کلیات آنچه که شایسته یک مبلغ است)

قرآن

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۵

قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید؛ به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.

حدیث

۲۵۴. رسول الله (صلی الله علیه وآله): لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا مَنْ كَانَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: رَفِيقٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ، رَفِيقٌ بِمَا يَنْهَى عَنْهُ؛ عَدْلٌ فِي مَا يَأْمُرُهُ، عَدْلٌ فِي مَا يَنْهَى عَنْهُ؛ عَالِمٌ بِمَا يَأْمُرُ بِهِ، عَالِمٌ بِمَا يَنْهَى عَنْهُ.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، جز کسی که در او سه خصلت باشد: در آنچه بدان امر یا از آن نهی می‌کند، اهل مدارا باشد؛ و در آنچه بدان امر یا از آن نهی می‌کند، میانه‌رو باشد؛ و به آنچه بدان امر یا از آن نهی می‌کند، عالم باشد.

^۱. الشعراء: ۲۱۵.

^۲. الفرقان: ۷.

^۳. تنبیه الخواطر: ۱ / ۸۳، بحار الأنوار: ۱۴ / ۳۳۶ / ۴۳.

^۴. الکافی: ۱ / ۳۷ / ۶، منیة المرید: ۱۸۳ کلاهما عن محمد بن سنان رفعه، بحار الأنوار: ۲ / ۶۲ / ۵.

^۵. التوبة: ۱۲۸.

^۶. النوادر للراوندي: ۱۴۳ / ۱۹۵، الجعفریات: ۸۸ عن إسماعيل عن أبيه الإمام الكاظم عن أبيائه عليهم السلام، دعائم الإسلام: ۱ / ۳۶۸ عن الإمام علي عليه السلام، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۸۷ / ۶۴؛ الفردوس: ۵ / ۱۳۷ / ۷۷۴۱ عن أنس بن مالك نحوه.

۲۵۵. الإمام علي (عليه السلام) - في وصف النبي (صلى الله عليه وآله) - : أَرْسَلَهُ دَاعِيَا إِلَى الْحَقِّ، وَشَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ؛ فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاوٍ وَلَا مُقَصِّرٍ، وَجَاهَدَ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلَا مُعَدِّرٍ. إِمَامٌ مِّنْ أَتَقَى، وَبَصِيرٌ مِّنْ اهْتَدَى.^۱

امام علی (علیه السلام) - در توصیف پیامبر (صلی الله علیه وآله) - : [خداوند] او را فرستاد تا حق را دعوت کننده راه باشد، و بر آفریدگان گواه باشد. او پیام‌های پروردگارش را رساند. نه سستی کرد و نه باز ماند، و در راه خدا با دشمنان او جهاد کرد. نه ناتوان شد و نه عذری آورد. [آن] پیشوای هر که پرهیزگاری پیش گیرد، و دیده هر که هدایت پذیرد.

۲۵۶. عنه (عليه السلام) - فِي صِفَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ - : ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالْبَرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمَنْهَاجِ الْبَادِي، وَالْكِتَابِ الْهَادِي. أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَثَمَارُهَا مُتَهَدِلَةٌ. مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ، وَهَجْرَتُهُ بِطَبِيعَةَ. عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ، وَامْتَدَّتْ مِنْهَا صَوْتُهُ. أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ. أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَقَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ، وَبَيَّنَّ بِهِ الْأَحْكَامَ الْمَفْصُولَةَ.^۲

امام علی (علیه السلام) - در توصیف پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اهل بیت او - : او را برانگیخت با نور رخشا، و برهان هویدا، و راه پیدا، و کتاب رهنما. خاندان او نیکوترین خاندان است، و او بهترین درخت آن درختستان. شاخه‌های آن راست، و میوه‌های آن نزدیک و در دسترس همه [ی خلق خدا] است. زادگاه او مکه است، و هجرت او به مدینه طیبه. در مدینه نام او بلند گردید، و دعوتش به همه جا کشید. او را فرستاد با حجتی بسنده [که قرآن است]، و موعظتی که درمان است، و دعوتی که جبران کننده زیان است. بدو حکم‌های نادانسته را آشکار کرد، و بدعت‌ها را که در آن راه یافته بود، کوفت و به کنار کرد، و حکم‌های گونه‌گون را پدیدار.

۲۵۷. عنه (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ؛ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ. وَمَا بَرَحَ اللَّهُ - عَزَّتْ أَلَاؤُهُ - فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ، وَفِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ، عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ، فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورٍ يَقْظَةُ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفئِدَةِ، يَذْكُرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَيُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ، بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْقُلُوبِ. مَن أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ، وَبَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ، وَمَن أَخَذَ يَمِينًا وَشِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ، وَحَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَكَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ، وَأَدْلَةً تِلْكَ الشُّبُهَاتِ.^۳

امام علی (علیه السلام): همانا خدای سبحان، یاد [خود] را روشنی بخش دل‌ها کرد، تا از آن پس که ناشنوایند، بدان یاد بشنوند، و از آن پس که نابینایند، بینا بوند، و از آن پس که ستیزه‌جویند، رام گردند، و همواره خدا را [که بخشش‌های او بی‌شمار است و نعمت‌هایش بسیار] در پاره‌ای از روزگار، پس از پاره‌ای دیگر، و در زمانی میان آمدن دو پیامبر، بندگان است که از راه اندیشه با آنان در راز است، و از طریق خرد، دمساز؛ و آنان، چراغ هدایت را برافروختند به نور بیداری که در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها فراهم آوردند. ایام خدا را فرا یاد مردمان می‌آرند، و آنان را از بزرگی و جلال او می‌ترسانند. همانند نشانه‌هایند که در بیابان‌های بی‌نشان، برپایند. آن که راه میانه را پیش گیرد، او را بستانند و به نجاتش مژده دهند، و آن را که راه راست یا چپ پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند، و از تباهی‌اش برحذر دارند، و این چنین، چراغ ظلمت‌ها بوده‌اند و راهنما در شب‌ها.

۲۵۸. عنه (عليه السلام): ... فَبَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَا أُرْسِلَ بِهِ، وَصَدَعَ بِمَا أُمِرَ، وَأَدَّى مَا حُمِّلَ مِنَ أَنْقَالِ النُّبُوَّةِ، وَصَبَرَ لِرَبِّهِ، وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى النَّجَاةِ، وَحَثَّهُمْ عَلَى الذِّكْرِ، وَدَلَّهُمْ عَلَى سَبِيلِ الْهُدَى بِمَنْهَاجٍ وَدَوَاعٍ أُسَسَ لِلْعِبَادِ أُسَاسُهَا، وَمَنَارٌ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامُهَا؛ كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ، وَكَانَ بِهِمْ رَوْفًا رَحِيمًا.^۴

امام علی (علیه السلام): ... رسول خدا رسالت خویش را، ابلاغ کرد، و آنچه را بدان فرمان داشت، آشکار بیان کرد، و بارهای نبوت را که بر دوش داشت، به سر منزل مقصود رساند، و برای پروردگارش بردباری پیشه کرد، و در راه خدا جهاد نمود، و امتش را به راه صلاح ارشاد کرد، و آنان را به نجات و رهایی فرا خواند، و ایشان را به ذکر و یاد خدا ترغیب نمود، و با شیوه‌ها و انگیزه‌هایی

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۱۶، المناقب لابن شهر آشوب: ۱ / ۱۵۸، مصباح المتهجد: ۳۸۱ / ۵۰۸ عن زيد بن وهب نحوه، بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۲۰ / ۵۳.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۱، بحار الأنوار: ۱۸ / ۲۲۲ / ۵۸.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۲، إرشاد القلوب: ۵۹ نحوه، بحار الأنوار: ۶۹ / ۳۲۵ / ۳۹.

۴. الكافي: ۱ / ۴۴۵ / ۱۷ عن إسحاق بن غالب، بحار الأنوار: ۱۶ / ۳۶۹ / ۸۰.

که خود آنها را برای مردم، بنیان گذاشت، و با چراغدانی منظور از چراغدان، اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند. که خود نشانه‌های منظور از نشانه‌ها، آله روشن بر خلافت و امامت آنهاست. آن را برای ایشان برافراشت، آنان را به راه هدایت رهنمون شد، تا پس از او گمراه نشوند، و با مردم، رؤف و مهربان بود.

۲۵۹. الإمام زين العابدين (عليه السلام) في دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَنَجِيكَ مِنْ خَلْقِكَ وَصَفِيكَ مِنْ عِبَادِي، إِمَامَ الرَّحْمَةِ، وَقَائِدَ الْخَيْرِ، وَمِفْتَاحَ الْبَرَكَةِ، كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ، وَعَرَّضَ فَيْكَ لِلْمَكْرُوهِ بِذَنِّهِ، وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ، وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ، وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ، وَأَقْصَى الْأَدْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ، وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ، وَوَالَى فَيْكَ الْأَبْعَدَيْنِ، وَعَادَى فَيْكَ الْأَقْرَبَيْنِ، وَأَدَابَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ، وَأَتَعَبَهَا بِالْأَدْعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ، وَشَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ، وَهَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ وَمَحَلِّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَمَوْضِعِ رَجْلِهِ، وَمَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ؛ إِرَادَةً مِنْهُ لَاعْزَازِ دِينِكَ، وَأَسْتِنْصَارِ عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ، حَتَّى اسْتَتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ، وَأَسْتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ، فَتَهَدَّ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحًا بِعَوْنِكَ، وَمُتَّقِيًا عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ، فَغَزَاهُمْ فِي عَقْرِ دِيَارِهِمْ، وَهَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ، حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.^۱

امام زين العابدين (عليه السلام) - در دعایش - : خداوندا! درود فرست بر محمد، همان که امانتدار وحی تو بود و نیکنژاد خلق تو و برگزیده بندگان، پیشوای رحمت، و پیشاهنگ خیر و نیکی، و کلید برکت؛ چنان که برای انجام دادن فرمان تو جان خود را گذاشت، و پیکرش را برای تو آماج سختی ساخت، و در دعوت به سوی تو با خویشانش مبارزه کرد، و در راه خشنودی تو با خاندانش جنگید، و برای زنده کردن دینت از خویشانش بُرید، و آشنایان را به خاطر انکارشان دور ساخت، و ناآشنایان را به خاطر اجابت دعوت تو نزدیک ساخت، و برای تو، با بیگانگان دوستی کرد و با نزدیکان دشمنی، و در راه تبلیغ رسالت، خود را به زحمت انداخت، و در راه دعوت مردم به دینت، خود را به رنج افکند، و خود را وقف خیرخواهی پذیرندگان دعوت ساخت. به خاطر تصمیم به برافراشتن دینت و یاری گرفتن بر ضد کفرورزان به تو، به دیار غربت و به جایی که از وطن و زادگاه و سرای انس او دور بود، هجرت کرد، تا آنچه درباره دشمنانت خواسته بود، استقرار گرفت، و آنچه که درباره دوستانت تدبیر کرده بود، انجام یافت. آن گاه، در حالی که با یاری تو در پی پیروزی بر آنان بود، و به یمن کمک تو بر ضعف خود نیرو می‌یافت، به آنان یورش آورد و در میان خانه‌هاشان با آنان جنگید، و در دل جایگاهشان بر آنان تاخت، تا آن که فرمان تو غالب شد، و کلمات بالا گرفت، هر چند مشرکان آن را ناخوش داشتند.

۲۶۰. الإمام الباقر (عليه السلام): شِيعَتُنَا الْمُنْدَرُونَ فِي الْأَرْضِ، سُرُجٌ وَعَلَامَاتٌ وَنُورٌ لِمَنْ طَلَبَ مَا طَلَبُوا، وَقَادَةُ لِأَهْلِ طَاعَةِ اللَّهِ، شُهَدَاءٌ عَلَى مَنْ خَالَفَهُمْ مِمَّنْ ادَّعَى دَعْوَاهُمْ، سَكَنَ لِمَنْ أَتَاهُمْ، لُطْفًا بِمَنْ وَالَاهُمْ، سُمَحَاءٌ، أَعْفَاءٌ، رُحَمَاءٌ. فَذَلِكَ صِفَتُهُمْ فِي التَّوَرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ.^۲

امام باقر (عليه السلام): شیعیان ما بیم‌دهندگان در زمین‌اند، و برای آنان که خواسته‌هایشان با ایشان یکسان است، چراغ‌ها و نشانه‌ها و نورند، و برای طاعت‌کنندگان خداوند، رهنمایند، و بر مخالفانشان که [به گزاف] ادعایی چون ادعای آنان دارند، گواه‌اند، و مایه آرامش کسانی‌اند که نزدشان آیند، و با دوستان خود، با لطف و با گذشت‌اند، و خویشندار و مهربان‌اند. توصیف آنان در تورات، انجیل و قرآن بزرگ، این چنین است.

۲۶۱. بحار/الأنوار عن محمد بن عبد الله بن مهران عن أبيه عن جده: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ ابْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) دَفَعَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِنِ الْأَشْعَثِ كِتَابًا فِيهِ دُعَاءٌ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله)، فَدَفَعَهُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بِنِ الْأَشْعَثِ إِلَى ابْنِهِ مِهْرَانَ، فَكَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) الَّذِي فِيهِ:

اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) كَمَا وَصَفْتَهُ فِي كِتَابِكَ: حَيْثُ قُلْتَ - وَقَوْلُكَ الْحَقُّ -: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۳، فَاشْهَدُ أَنَّهُ كَذَلِكَ

۱. الصحیفة السجّادیة: ۲۵ الدعاء ۲.

۲. دعائم الإسلام: ۱ / ۶۵.

۳. التوبة: ۱۲۸.

اللهم إِنِّي ابْتَدَأْتُ لَكَ الشَّهَادَةَ، ثُمَّ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ، وَإِنْ كُنْتُ لَا أَبْلُغُ مِنْ ذَلِكَ رِضَا نَفْسِي، وَلَا يُعْبَرُهُ لِسَانِي عَنْ ضَمِيرِي، وَلَا أَبْنِ إِلَّا عَلَى التَّقْصِيرِ مِنِّي، فَأَشْهَدُ لَكَ - وَالشَّهَادَةُ مِنِّي دُعَائِي، وَحَقُّ عَلَيَّ، وَأَدَاءٌ لِمَا افْتَرَضْتَ لِي - أَنْ قَدْ بَلَغَ رِسَالَتَكَ غَيْرَ مُقَرِّطٍ فِي مَا أَمَرْتَ، وَلَا مُقْصِرٍ عَمَّا أَرَدْتَ، وَلَا مُتَجَاوِزٍ لِمَا نَهَيْتَ عَنْهُ، وَلَا مُعْتَدٍ لِمَا رَضَيْتَ لَهُ.

فَقِتْلًا آيَاتِكَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ إِلَيْهِ وَحَيْكَ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِكَ مُقْبِلًا عَلَى عَدُوِّكَ غَيْرَ مُدْبِرٍ، وَوَفَى بِعَهْدِكَ وَصَدَعَ بِأَمْرِكَ لَا تَأْخُذْهُ فِيكَ لَوْمَةً لَائِمًا، وَبَاعِدْ فِيكَ الْأَقْرَبِينَ، وَقَرِّبْ فِيكَ الْأَبْعَدِينَ، وَأَمَرَ بِطَاعَتِكَ وَاتَّمَرَ بِهَا، وَنَهَى عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَأَنْتَهَى عَنْهَا، سِرًّا وَعَلَانِيَةً، وَدَلَّ عَلَى مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَأَخَذَ بِهَا، وَنَهَى عَنِ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ وَرَغِبَ عَنْهَا، وَوَالَى أَوْلِيَاءَكَ بِالَّذِي تُحِبُّ أَنْ تُوَالُوا لَعَلَّ الْمُنَاسِبَ لِلْسِّيَاقِ أَنْ يُقَالَ: «يُؤَالُوا». بِهِ قَوْلًا وَعَمَلًا، وَدَعَا إِلَى سَبِيلِكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَعَبَدَكَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ، فَقَبِضَتْهُ إِلَيْكَ نَقِيًّا نَقِيًّا زَكِيًّا، قَدْ أَكْمَلْتَ بِهِ الدِّينَ ...^۱

بحار الأنوار - به نقل از محمد بن عبدالله بن مهران، به نقل از پدرش، به نقل از جدش - : امام صادق (علیه السلام) نوشته‌ای به جعفر بن محمد بن اشعث داد که در آن دعا و درود بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) وجود داشت. جعفر بن محمد بن اشعث، آن را به پسرش مهران داد. و آن درود، این چنین بود:

«خدایا! محمد (صلی الله علیه وآله)، چنان است که تو او را در کتابت توصیف کردی، آن‌جا که گفتی - و سخت بر حق است - : "قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمده است که بر او به رنج افتادن شما دشوار است، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است". و من گواهی می‌دهم که او چنین بود ... خدایا! من با این گواهی و نیز درود بر او آغاز می‌کنم، اگرچه آن گونه که می‌خواهم نمی‌شود و نمی‌توانم آنچه را در درونم نسبت به او می‌گذرد، بر زبان آورم، و آن را جز بر کوتاهی‌ام حمل نمی‌کنم. شهادت می‌دهم - و شهادت من، دعای من است و حقی است بر عهده من، و ادای چیزی است که بر من واجب کرده‌ای - که او رسالت تو را ابلاغ کرده است، نه در آنچه فرمان داده‌ای، زیاده‌روی نموده، و نه از آنچه تو خواسته‌ای، کوتاهی کرده، و نه از آنچه نهی کردی، تجاوز کرده، و نه از آنچه برای او خشنود بوده‌ای، از حد در گذشته است.

پس [پیامبر (صلی الله علیه وآله)]، طبق آنچه که وحی‌ات بر او نازل شد، آیات تو را [برای مردم] تلاوت کرد، و در راه تو، رویاروی با دشمن و بی آن که فرار کند، جهاد کرد، و به پیمان تو وفا نمود، و امر [دین] تو را آشکار ساخت، در راه تو به سرزنش هیچ ملامتگری توجه نکرد، و برای تو از نزدیکان دوری جست و ناآشنایان را نزدیک ساخت. به اطاعت تو فرمان داد، و خود بدان تن داد، و از نافرمانی‌ات نهی کرد، و خود در پیدا و نهان، از آن اجتناب ورزید. به نیکی‌های اخلاقی رهنمون شد و خود، بدان عمل کرد، و از زشتی‌های اخلاقی، نهی کرد، و خود از آن روی برتافت. و با دوستان آن گونه که تو دوست‌داشتی در گفتار و عمل، دوستی ورزید، و [مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه تو دعوت کرد، و تو را تا هنگام رسیدن مرگ، خالصانه پرستید؛ و تو او را پاکه پاکیزه و پیراسته به سوی خود فرا خواندی، در حالی که دینت را با او کامل کردی ...

۲۶۲. مصباح الشریعة - فیما نسب إلى الصادق (علیه السلام) - : صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، فَارْغَا مِنْ خَاصَّةِ نَفْسِهِ مِمَّا يَأْمُرُهُمْ بِهِ وَيَنْهَاهُمْ عَنْهُ، نَاصِحًا لِلخَلْقِ، رَحِيمًا بِهِمْ، رَفِيقًا، دَاعِيًا لَهُمْ بِاللُّطْفِ وَحُسْنِ الْبَيَانِ، عَارِفًا بِتَفَاوُتِ أَحْلَامِهِمْ؛ لِيُنْزَلَ كَلَامُ مَنْزِلَتِهِ، بِصَبْرٍ بِمَكْرِ النَّفْسِ وَمَكَايِدِ الشَّيْطَانِ، صَابِرًا عَلَى مَا يَلْحَقُهُ، لَا يُكَافِئُهُمْ بِهَا، وَلَا يَشْكُو مِنْهُمْ، وَلَا يَسْتَعْمِلُ الْحَمِيَّةَ، وَلَا يَتَغَلَّظُ لِنَفْسِهِ، مُجَرِّدًا بِنَيْتِهِ لِلَّهِ تَعَالَى، مُسْتَعِينًا بِهِ، وَمُبْتَغِيًا لثَوَابِهِ، فَإِنْ خَالَفَهُ وَجَفَّوهُ صَبْرًا، وَإِنْ وَافَقَهُ وَقَبِلُوا مِنْهُ شُكْرًا، مُقَوِّضًا أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، نَظِيرًا إِلَى عِيَّةٍ.^۲

مصباح الشریعة - در سخنی که به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده - : «کسی که امر به معروف می‌کند، نیازمند آن است که به حلال و حرام، عالم بوده، از خودخواهی فارغ باشد، نسبت به مردم، خیرخواه و با آنان مهربان و نرم‌خو باشد، و آنان را با نرمی و گفتار نیک دعوت کند. تفاوت خرده‌های آنان را بشناسد، تا هر کس را در جایگاهی که در حد و اندازه او است، بنشانند؛ از نیرنگ نفس و خدعه‌های شیطان، آگاه باشد؛ بر آنچه [از آزار مردم] به او می‌رسد، صبور باشد، و مقابله به مثل نکند، و از آنان، شکوه نکند و تعصب نوزد، و برای [منافع] خود، خشم نگیرد، و نیت خود را برای خدا خالص سازد، و از او کمک بگیرد و جویای پاداش او باشد.

^۱ بحار الأنوار: ۹۴ / ۴۳ / ۳۶، وراجع مصباح المتهجد: ۳۸۷ / ۵۱۷.

^۲ مصباح الشریعة: ۳۶۲، بحار الأنوار: ۱۰۰ / ۸۳ / ۵۲.

اگر آنان با او مخالفت کرده و بر وی جفا کنند، صبر پیشه کند، و اگر با او موافقت کردند و از وی پذیرفتند، شکرگزار [خدا] باشد. کارش را به خداوند متعال واگذارد، و به عیب خود، نگاه کند».

۳ / ۴

الْخَصَائِصُ الْعَمَلِيَّةُ (ویژگی‌های عملی)

۱ - ۳ / ۴

تَطَابُقُ الْقَلْبِ وَاللِّسَانِ (هماهنگی دل با زبان)

۲۶۳. رسول الله (صلی الله علیه وآله): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لَقَدْ خَلَقْتُ خَلْقًا أَسْتَتُّهُمْ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَقُلُوبُهُمْ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ، فَبِي حَلَفْتُ لَا تُيَحِّنُهُمْ فِتْنَةً تَدْعُ الْحَلِيمَ مِنْهُمْ حَيْرَانًا! فَبِي يَغْتَرُونَ؟! أَمْ عَلَيَّ يَجْتَرِثُونَ؟!^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند عزّ وجلّ می‌فرماید: «مردمی را آفریدم که زبانشان شیرین‌تر از عسل، اما دل‌هایشان تلخ‌تر از شبیار^۲ است. به خودم سوگند یاد می‌کنم که آنان را در فتنه‌ای درافکنم که شکیبای آنان را سرگردان سازد! آیا به [رحمت] من مغرور شده‌اند یا بر من گستاخی می‌کنند؟!».

۲۶۴. عنه (صلی الله علیه وآله): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ: قُلْ لِلَّذِينَ يَتَّقُهُمْ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ دِينَهُمْ، وَيَتَعَلَّمُونَ لِيُغَيِّرَ الْعَمَلَ، وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيَا لِيُغَيِّرَ الْآخِرَةَ: يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ مُسُوكَ الْكِبَاشِ وَقُلُوبُهُمْ كَقُلُوبِ الذَّائِبِ، أَسْتَتُّهُمْ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَأَعْمَالُهُمْ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ: إِيَّايَ يُخَادِعُونَ؟! وَلَا تُيَحِّنَنَّ لَكُمْ فِتْنَةً تَذَرُ الْحَكِيمَ حَيْرَانًا!^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد: «به کسانی که برای غیر دین، دنبال دین‌شناسی هستند، و برای غیر عمل دانش می‌آموزند، و دنیا را برای غیر آخرت طلب می‌کنند، برای مردم لباس گوسفندان به تن می‌کنند، در حالی که دل‌هایشان به سان دل گرگ‌ها است، زبان‌های آنان، شیرین‌تر از عسل، اما کارهایشان تلخ‌تر از شبیار است، بگو: آیا به من نیرنگ می‌زنند؟ بی تردید، شما را در فتنه‌ای درافکنم که حکیم را سرگردان وا گذارد!».

۲۶۵. الإمام علي (عليه السلام): إِذَا طَابَقَ الْكَلَامُ نِيَّةَ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَهُ السَّامِعُ، وَإِذَا خَالَفَ نِيَّتَهُ لَمْ يَحْسُنْ مَوْقِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ.^۴
امام علی (علیه السلام): هرگاه گفتار گوینده با نیت او همگون گردد، شنونده گفتارش را می‌پذیرد، و هرگاه گفتار ناهمگون با نیت او باشد، گفتارش به خوبی در دل شنونده نمی‌نشیند.

۲۶۶. عنه (عليه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : الْكَلِمَةُ إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَتْ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَتْ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ تَجَاوِزِ الْأَذَانَ.^۵

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : سخن که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند، و چون از زبان بیرون آید، از گوش فراتر نرود.

۲۶۷. الإمام الباقر (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ كِتَابًا مِنْ كُتُبِهِ عَلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَفِيهِ: أَنْ يَكُونَ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِي يَخْتَلُونَ الدُّنْيَا بِالْدِّينِ؛ يَلْبَسُونَ مَسُوكَ الضَّانِ عَلَى قُلُوبِ قُلُوبِ الذَّائِبِ، أَشَدَّ مَرَارَةً مِنَ الصَّبْرِ، وَأَسْتَتُّهُمْ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَأَعْمَالُهُمْ الْبَاطِنَةُ أَتْنٌ مِنَ الْجَيْفِ. فَبِي يَغْتَرُونَ؟! أَمْ إِيَّايَ يُخَادِعُونَ؟! أَمْ عَلَيَّ يَجْتَرِثُونَ؟!
فَبِعِزَّتِي حَلَفْتُ، لَأَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً، تَطَّأُ فِي خِطَامِهَا حَتَّى تَبْلُغَ أَطْرَافَ الْأَرْضِ، تَتْرُكُ الْحَكِيمَ مِنْهَا حَيْرَانًا، [يَبْطُلُ] سَقَطَ مَا بَيْنَ الْمُعْقُوفِينَ مِنَ الطَّبْعَةِ الْمَعْتَمَدَةِ، وَأَثْبَتَاهُ مِنْ بَحَارِ الْأَنْوَارِ. فِيهَا رَأْيُ ذِي الرَّأْيِ وَحِكْمَةُ الْحَكِيمِ، أُلْسُهُمْ شَيْعَاءُ، وَأُذُنُهُمْ بَاسٌ بَعْضُ، أَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي بِأَعْدَائِي، فَلَا أَبَالِي (بِمَا أَعَذَّبَهُمْ جَمِيعًا، وَلَا أَبَالِي!).^۶

۱. سنن الترمذی: ۲۴۰۵/۶۰۵/۴، مشکاة المصابیح: ۵۳۲۴/۶۸۵/۲ وفیه «السكر» بدل «العسل»، الفردوس: ۳ / ۱۷۵ / ۴۴۷۳ کلّها عن ابن عمر، کنز العمال: ۱۰ / ۲۰۱ / ۲۹۰۵۴ نقلاً عن ابن النجار عن أبي الدرداء.

۲. صبر یا شبیار، گیاهی است تلخ.

۳. فی الطبعة المعتمدة «حیرانا»، وهو تصحیف.

۴. عدّة الداعی: ۷۰، بحار الأنوار: ۱ / ۲۲۴ / ۱۵؛ جامع بیان العلم: ۱ / ۱۸۹ عن أبي الدرداء نحوه، کنز العمال: ۱۰ / ۲۰۰ / ۲۹۰۵۴.

۵. غرر الحکم: ۴۱۷۳.

۶. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۸۷ / ۲۷۹.

امام باقر (علیه السلام): خداوند عزّ وجلّ یکی از کتاب‌های خود را برای پیامبری از پیامبرانش فرو فرستاد که در آن چنین آمده بود: «گروهی از آفریدگانم، دنیا را با دین می‌جویند، بر روی دل‌هایی که به سان دل گرگ‌ها است، لباس میش می‌پوشند، و دل‌هایشان از شبیار، تلخ‌تر، و زبانشان از عسل، شیرین‌تر، و اعمال پنهانشان از مُردار بدبوتر است. آیا با من فریبکاری می‌کنند؟ یا به من نیرنگ می‌زنند؟ یا بر من گستاخی می‌کنند؟!

به عزّتم سوگند یاد می‌کنم که فتنه‌ای افسار گسیخته بر آن‌ها برانگیزم که تمام زمین را درنوردد و افراد حکیم را در سرگردانی رها سازد؛ فتنه‌ای که اندیشه صاحب‌اندیشه و حکمت شخص حکیم را باطل می‌سازد. آنان را متفرّق می‌کنم، و بدی برخی از آنان را به برخی دیگر می‌چشانم و به دست دشمنانم از دشمنانم انتقام می‌گیرم و مرا باکی نیست [که همه آنان را عذاب کنم و مرا باکی نیست!].

۲۶۸. مصباح الشریعة (علیه السلام) - فیما نسب إلى الصادق (علیه السلام) - : أدنى حدّ الصدق ألاّ یُخالِفَ اللّسانُ القلبَ، ولا القلبُ اللّسانَ.^۲

مصباح الشریعة - در سخنی که به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده - : پایین‌ترین حدّ راستی آن است که زبان با دل، و دل با زبان، مخالفت نکند.

۲ - ۳ / ۴

الدَّعْوَةُ بِالْعَمَلِ قَبْلَ اللّسانِ (دعوت با عمل کردن پیش از بیان)

۲۶۹. رسول الله (صلی الله علیه وآله): قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ، مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ رُؤْيَتَهُ، وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنَظِقَهُ، وَيُرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.^۳

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): حواریان به عیسی گفتند: ای روح خدا! با چه کسی همنشینی کنیم؟ فرمود: «آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد، و گفتارش بر دانش شما بیفزاید، و عمل او میل شما را به آخرت، بیش‌تر کند».

۲۷۰. الإمام علی (علیه السلام): مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا، فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ، وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ، وَمُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.^۴

امام علی (علیه السلام): آن که خود را پیشوای مردم سازد، پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش پردازد، و پیش از آن که به گفتار تعلیم فرماید، باید به کردار ادب نماید، و آن که خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته‌تر به تعظیم است از آن که مردمان را تعلیم دهد و ادبشان آموزد.

۲۷۱. عنه (علیه السلام): إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْهُ، يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ، وَيَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمُرُونَ بِهِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ.^۵

امام علی (علیه السلام): و همانا یاد خدا را مردمانی است که آن یاد، آنان را جای‌گزین زندگی [در جهان فانی] است. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته، و نه خرید و فروش، یاد خدا را از دل آنان انداخته است. روزهای زندگانی را بدان می‌گذرانند، و نهی و منع خدا را [در آنچه حرام فرموده] به گوش بی‌خبران می‌خوانند. به عدل فرمان می‌دهند، و خود از روی عدالت کار می‌کنند، و از کار زشت باز می‌دارند، و خود از زشتکاری به‌کنارند.

۲۷۲. عنه (علیه السلام): إِنَّ الْوَعْظَ الَّذِي لَا يَمُجُّهُ سَمْعٌ وَلَا يَعْدِلُهُ نَفْعٌ: مَا سَكَتَ عَنْهُ لِسَانُ الْقَوْلِ، وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْفِعْلِ.^۶

امام علی (علیه السلام): اندرزی که گوش از آن سنگینی نمی‌کند و هیچ سودی با آن همسنگ نیست، اندرزی است که زبان گفتار از آن خاموش است و زبان عمل، بدان گویا است.

۱. ثواب الأعمال: ۳۰۴ / ۲، قرب الإسناد: ۲۸ / ۹۳ نحوه و کلاهما عن مسعدة بن زياد، بحار الأنوار: ۷۲ / ۲۹۸ / ۳۰؛ كنز العمال: ۱۰ / ۲۰۱ / ۲۹۰۵۵ نقلًا عن ابن عساکر عن عائشة.

۲. مصباح الشریعة: ۴۱، بحار الأنوار: ۷۱ / ۱۱ / ۱۸.

۳. الکافی: ۱ / ۳۹ عن الفضل بن أبي قرة عن الإمام الصادق عليه السلام، تحف العقول: ۴۴، عوالي اللآلی: ۷۸ / ۷۲، بحار الأنوار: ۱ / ۲۰۳ / ۱۸.

۴. نهج البلاغة: الحکمة ۷۳، بحار الأنوار: ۲ / ۵۶ / ۳۳.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۲، بحار الأنوار: ۶۹ / ۳۲۵ / ۳۹.

۶. غرر الحکم: ۳۵۳۸، عیون الحکم والمواعظ: ۱۵۵ / ۳۳۷۲.

امام علی (علیه السلام) - در وصیتی که پس از ضربت خوردن، بیان فرمود - : «لِيعْظُكُمْ هُدًى وَخَفُوتَ إِطْرَاقِي وَسُكُونُ أَطْرَافِي؛ فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ؛^۱ آرامش من و فرو افتادن پلک‌هایم و بی حرکت شدن دست و پایم، [همگی] مایه اندرز شما است و از گویندهٔ بلیغ، برای اندرز دادن به شما، رساتر است».

۲۷۴. عنه (علیه السلام) - فِي خُطْبَةٍ لَهُ - : أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنُهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا.^۲

امام علی (علیه السلام) - در خطبه‌اش - : ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، مگر این که خودم پیش از شما، به گزاردن آن بر می‌خیزم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آن که خود پیش از شما آن را فرو می‌گذارم.

۲۷۵. عنه (علیه السلام) - فِي صِفَةِ الْمُبْلَغِ الْكَامِلِ - : قَدْ خَلَعَ سَرَائِلَ الشَّهَوَاتِ، وَتَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ. فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَمُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى، وَصَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَمَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَى. قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ، وَعَرَفَ مَنَارَهُ، وَقَطَعَ غِمَارَهُ، وَأَسْتَمَسَكَ مِنَ الْعُرَى بِأَوْثَقِهَا، وَمِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ. قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ؛ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرَعٍ إِلَى أَصْلِهِ. مَصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَافُ عَشَوَاتٍ، مِفْتَاحُ مَبْهَمَاتٍ، دَفَّاعُ مُعْضَلَاتٍ، دَلِيلُ فُلُوتٍ. يَقُولُ فِيهِمْ وَيَسْكُتُ فَيَسْلَمُ. قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ، فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ. قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ. فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ. يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ.^۳

امام علی (علیه السلام) - در توصیف مبلّغ کامل - : جامهٔ آرزوهای دنیایی را از خود بر کنده، و از همهٔ اندوه‌ها خود را رها نموده و تنها به یک چیز روی آورده و خود را بدان مشغول ساخته است. از کوردلان به شمار نه، و پیروان هوا را شریک و یار، نه. کلید درهای هدایت گردید و قفل درهای هلاکت. راه خود را به چشم دل دید و آن را که خاص او است، رفت [و به چپ و راست ننگرید]. نشانهٔ راهش را شناخت، و خود را در گرداب‌های گمراهی غرقه نداشت، و در استوارترین دستاویز و سخت‌ترین ریسمان‌ها چنگ انداخت. به حقیقت چنان رسید که گویی پرتو خورشید بر او دمید. و خود را در فرمان خدا گذاشت و بر گزاردن برترین وظایف‌ها همت گماشت، چنان که هر مشکلی که پیش آید، باز نماید و در آن نماند، و هر فرعی را به اصل آن بازگرداند. چراغ تاریکی‌ها است، راهگشا در تیرگی‌ها است، کلید درهای بسته است و دشواری‌ها را از پیش بردارد. راهنمای گمراهان است و در بیابان نادانی‌شان فرو نگذارد. اگر سخن بگوید، شنونده را نیک بیاباندارد، و اگر خاموش باشد، خواهد تا از گزند، ایمن ماند. بی ریا طاعت خدا را گزید و خدایش خاص خود گردانید. پس، او گوهرهای دین را معدن است، و کوهی است که زمین، بدو از لغزش در مأمن است. عدل را بر خود گماشته، و نخستین نشانهٔ آن این که هوا و هوس را از دل برداشته حق را ستاید و به کار بند.

۲۷۶. عنه (علیه السلام): أَصْلِحِ الْمُسِيءَ بِحَسَنِ فِعَالِكَ، وَدُلَّ عَلَى الْخَيْرِ بِجَمِيلِ مَقَالِكَ.^۴

امام علی (علیه السلام): با رفتار نیک خود، بدکار را اصلاح کن، و با گفتار نیکویت، به سوی خوبی رهنمون باش.

۲۷۷. عنه (علیه السلام): كُونُوا مَصَابِيحَ الْهُدَى، وَلَا تَكُونُوا أَعْلَامَ ضَلَالَةٍ، وَآكِرْهُوَ الْمَزَاحَ بِمَا يُسْخِطُ اللَّهَ، وَلِيَهُنَّ عَلَيْكُمْ الدَّمُ فِي مَا يُرْضِي اللَّهَ. عَلِّمُوا النَّاسَ الْخَيْرَ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ، وَكُونُوا دُعَاءَ لَهُمْ بِفِعْلِكُمْ. وَالزَّمُوا الصَّدَقَ وَالْوَرَعَ.^۵

امام علی (علیه السلام): چراغ‌های هدایت باشید، نه نشانه‌های گمراهی، و شوخی‌ای را که مایهٔ خشم خدا است، ناپسند شمارید، و نکوهش را در جایی که مایهٔ خشنودی خدا است، آسان شمارید. با غیر زبانتان به مردم خوبی بیاموزید و با رفتارتان، دعوتگر آنان باشید، و همواره راستی و پارسایی داشته باشید.

۲۷۸. الإمام الصادق (علیه السلام): كُونُوا دُعَاءَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بِغَيْرِ السِّنِّتِكُمْ؛ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْجَاهِدَ وَالصَّدَقَ وَالْوَرَعَ.^۶

^۱ الکافی ۱/۲۹۹؛ نهج البلاغة: خ ۱۴۹؛ بحار الأنوار: ۱۱/۲۰۷/۴۲

^۲ نهج البلاغة: الخطبة ۱۷۵، غرر الحکم: ۳۷۸ و ليس فيه «أَيُّهَا النَّاسُ»، بحار الأنوار: ۷۵/۱۹۱/۴۰.

^۳ نهج البلاغة: الخطبة ۸۷، بحار الأنوار: ۲ / ۵۶ / ۳۶.

^۴ غرر الحکم: ۲۳۰۴.

^۵ تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۱۰.

^۶ الکافی: ۲ / ۱۰۵ / ۱۰ و ص ۷۸ / ۱۴ نحوه، الأصول الستة عشر (أصل علاء بن رزین): ۱۵۱، تنبيه الخواطر: ۱ / ۱۲ کلّها عن عبد الله بن أبي يعفور،

مشكاة الأنوار: ۹۳۶/۳۰۰، بحار الأنوار: ۷۱ / ۸ / ۷.

امام صادق (علیه السلام): مردم را به [وسیله‌ای] جز زبانتان به نیکی فرا بخوانید؛ [بگذارید] آنان کوشش، راستی و پارسایی را در شما ببینند.

۲۷۹. عنه (علیه السلام): كونوا دُعاةً للنَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ، ولا تكونوا دُعاةً للنَّاسِ بِالسَّيِّئَاتِ.^۱

امام صادق (علیه السلام): مردم را با رفتارشان فراخوانید و [تنها] با زبان‌هایتان، مردم را دعوت نکنید.

۲۸۰. عنه (علیه السلام): رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَمَنَارًا؛ كَانُوا دُعاةً إِلَيْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَمَجْهُودِ طَاعَتِهِمْ.^۲

امام صادق (علیه السلام): رحمت خدا بر آن گروه که چراغ و نور افشان بودند و با رفتارشان و تمام توانشان [مردم را] به سوی ما فرا خواندند.

۲۸۱. عنه (علیه السلام): قَالَ أَبِي (علیه السلام): كونوا مِنَ السَّابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ، وكونوا وَرَقًا لَا شَوْكَ فِيهِ؛ فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا وَرَقًا لَا شَوْكَ فِيهِ، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ تَكُونُوا شَوْكًا لَا وَرَقَ فِيهِ، وكونوا دُعاةً إِلَى رَبِّكُمْ، وَأَدْخِلُوا النَّاسَ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا تُخْرِجُوهُمْ مِنْهُ، وَكَذَلِكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ؛ يُدْخِلُونَ النَّاسَ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يُخْرِجُونَهُمْ مِنْهُ.^۳

امام صادق (علیه السلام): پدرم [امام باقر (علیه السلام)] فرمود: «از پیشی‌گیرندگان در کارهای خیر باشید، و گل بی خار باشید، که کسانی پیش از شما وجود داشتند که گل بی خار بودند، و من می‌ترسم که شما خار بی گل باشید! دعوت کنندگان به سوی پروردگارتان باشید و مردم را وارد اسلام کنید و از آن، بیرونشان نکنید. آنان که پیش از شما بودند، این چنین بودند؛ مردم را وارد اسلام می‌کردند، نه آن که ایشان را از آن خارج سازند».

۲۸۲. عنه (علیه السلام): عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْوَرَعِ، وَالْإِجْتِهَادِ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَحُسْنِ الْخُلُقِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ، وَكونوا دُعاةً إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ، وَكونوا زِينًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا، وَعَلَيْكُمْ بِطَوْلِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ؛ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَطَالَ فِي الطَّبَعَةِ الْمَعْتَمَدَةِ «طَالَ»، وَهُوَ تَصْحِيفُ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ هَتَفَ إبْلِيسُ مِنْ خَلْفِهِ وَقَالَ: يَا وَيْلَهُ! أَطَاعَ وَعَصَيْتُ، وَسَجَدَ وَأَبَيْتُ.^۴

امام صادق (علیه السلام): بر تو باد تقوای الهی، و پارسایی، و کوشش، و راستگویی، و ادای امانت، و خوش خلقی، و خوب همسایه‌داری! به غیر زبانتان به سوی خویش فرا خوانید، و مایه زینت باشید نه مایه زشتی؛ و رکوع و سجود طولانی داشته باشید، که اگر کسی از شما رکوع و سجود خود را طولانی سازد، ابلیس در پس او بانگ بر می‌دارد و می‌گوید: وای بر من! او اطاعت کرد و من عصیان کردم، و او سجده کرد و من نافرمانی کردم.

۲۸۳. عنه (علیه السلام): إِنِّي لأُحَدِّثُ الرَّجُلَ بِالْحَدِيثِ وَأَنْهَاهُ عَنِ الْجِدَالِ وَالْمِرَاءِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَأَنْهَاهُ عَنِ الْقِيَاسِ، فَيَخْرُجُ مِنْ عِنْدِي فَيَتَأَوَّلُ حَدِيثِي عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ! ... إِنَّ أَصْحَابَ أَبِي كَانُوا زِينًا أَحْبَبًا وَأَمْوَاتًا؛ أَعْنِي زُرَّارَةً، وَمُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ، وَمِنْهُمْ لَيْثُ الْمُرَادِيِّ، وَبُرَيْدُ الْعَجَلِيِّ؛ هَؤُلَاءِ الْقَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ، هَؤُلَاءِ الْقَائِلُونَ بِالصِّدْقِ، هَؤُلَاءِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أَوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.^۵

امام صادق (علیه السلام): گاه برای کسی حدیثی می‌گویم و او را از مجادله و بگو مگو در دین خدا باز می‌دارم و از قیاس، نهی می‌کنم؛ اما وقتی از نزد بیرون می‌رود، گفتارم را به صورتی ناصحیح به تأویل می‌برد ... یاران پدرم، یعنی زراره، محمد بن مسلم، و از جمله لیت مرادی و بُرید عَجَلی، در مرگ و زندگی، مایه زینت بودند. آنان، برپادارندگان عدل بودند. آنان راستگو بودند. آنان اندیشی‌گیرندگان پیشی‌گیرندگان و آنان اند مقربان.

۲۸۴. عنه (علیه السلام) - لِلْمُفْضَلِ - : أَيُّ مَفْضَلٍ، قُلْ لِشِيعَتِنَا: كونوا دُعاةً إِلَيْنَا؛ بِالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَاجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ، وَاتِّبَاعِ رِضْوَانِ اللَّهِ؛ فَإِنَّهُمْ إِذَا كَانُوا كَذَلِكَ كَانَ النَّاسُ إِلَيْنَا مُسَارِعِينَ.^۶

امام صادق (علیه السلام) - خطاب به مفضل - : ای مفضل! به شیعیان ما بگو که با دوری از محارم الهی، و پرهیز از گناهانش، و پیروی از رضایت خداوند، به سوی ما فرا خوانید، که اگر چنین باشند، مردم شتابان به سوی ما رو می‌آورند.

۱. قرب الإسناد: ۷۷ / ۲۵۱ عن مسعدة بن صدقة، بحار الأنوار: ۵ / ۱۹۸ / ۱۹.

۲. تحف العقول: ۳۰۱، بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۸۰ / ۱.

۳. الأصول الستة عشر: ۶۹ عن جابر.

۴. الکافی: ۲ / ۷۷ / ۹، المحاسن: ۱ / ۸۳ / ۵۰ کلاهما عن أبي أسامة، بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۹۹ / ۹.

۵. رجال الکشي: ۲ / ۵۰۷ / ۴۳۳ عن داود بن سرحان، بحار الأنوار: ۲ / ۳۰۹ / ۷۳.

۶. دعائم الإسلام: ۱ / ۵۸، شرح الأخبار: ۳ / ۵۰۶ / ۱۴۵۳، بحار الأنوار: ۲ / ۳۰۹ / ۷۳.

۲۸۵. عنه (علیه السلام): خَالَفُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ، صَلَّوْا فِي مَسَاجِدِهِمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَأَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَئِمَّةَ وَالْمُؤَدِّينَ فَافْعَلُوا؛ فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيَّةُ؛ رَحِمَ اللَّهُ جَعْفَرًا مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ!^۱

امام صادق (علیه السلام): با مردم (اهل سنت)، طبق [آداب و] اخلاق خود آن‌ها رفتار کنید، و در مساجد آنان نماز بخوانید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و در تشییع جنازه‌های آنان شرکت جویید، و اگر می‌توانید، عهده‌دار امامت نماز و اذان‌گویی شوید، که اگر چنین کنید، خواهند گفت: «این‌ها پیروان جعفرند. رحمت خدا بر جعفر؛ چه قدر یارانش را خوب تربیت کرده است!».

۲۸۶. عنه (علیه السلام): صَلَّوْا عَشَائِرَكُمْ، وَأَشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَأَدَّوْا حُقُوقَهُمْ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَّقَ الْحَدِيثَ وَأَدَّى الْأَمَانَةَ وَحَسَّنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ، قِيلَ: هَذَا جَعْفَرِيٌّ؛ فَيَسْرُنِي ذَلِكَ، وَيَدْخُلُ عَلَيَّ مِنَ السُّرُورِ، وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ. وَإِذَا كَانَ عَلَى غَيْرِ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بِالْأَوْهَةِ وَعَارُهُ، وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ. فَوَاللَّهِ لَحَدَّثَنِي أَبِي (علیه السلام) أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ (علیه السلام) فَيَكُونُ زَيْنَهَا؛ آدَاهُمْ لِلْأَمَانَةِ، وَأَقْضَاهُمْ لِلْحَقُوقِ، وَأَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِيثِ، إِلَيْهِ وَصَايَاهُمْ وَوَدَائِعُهُمْ، تُسَالُ الْعَشِيرَةُ عَنْهُ فَتَقُولُ: مَنْ مِثْلُ فُلَانٍ! إِنَّهُ لَا دَانَا لِلْأَمَانَةِ وَأَصْدَقُنَا لِلْحَدِيثِ.^۲

امام صادق (علیه السلام): با خویشان خود [هر چند از اهل سنت باشند] پیوند برقرار کنید و در تشییع جنازه‌هایشان حاضر شوید، و بیمارانشان را عیادت کنید، و حقوق آنان را ادا کنید، که اگر شخصی از شما در دینش پارسا و راستگو باشد و امانت را ادا کند و اخلاقش با مردم خوب باشد، گفته می‌شود: «این شخص، پیرو جعفر است» و این، مرا شادمان می‌کند و از این رهگذر، سروری به من دست می‌دهد، اگر گفته شود: «این، تربیت‌شده جعفر است». اما اگر جز این باشد، گرفتاری و ننگ آن بر من وارد آید و گفته شود: «این، ادب‌یافته جعفر است!». به خدا سوگند، پدرم برایم روایت کرد که فردی از شیعیان علی (علیه السلام) در میان قبیله‌اش، مایه زینت [و مباحثات] شیعه بود. در میان آنان، در ادای امانت، از همه پیش‌تر، در رعایت حقوق، از همه برتر، و در سخن، از همه راستگوتر بود. آنان، سفارش‌ها و امانت‌های خود را به او می‌سپردند. وقتی از ایشان سؤال می‌شد که این شخص چگونه است، می‌گفتند: «چه کسی به پای فلانی می‌رسد! او از همه ما در ادای امانت، پیش‌تر و راستگوتر است».

۲۸۷. دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ: رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عليهما السلام): أَنَّ نَفَرًا أَتَوْهُ مِنَ الْكُوفَةِ مِنْ شِيعَتِهِ؛ يَسْمَعُونَ مِنْهُ، وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ، فَأَقَامُوا بِالْمَدِينَةِ - مَا امْكُنْهُمْ الْمَقَامُ - وَهُمْ يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ، وَيَتَرَدَّدُونَ عَلَيْهِ، وَيَسْمَعُونَ مِنْهُ، وَيَأْخُذُونَ عَنْهُ. فَلَمَّا حَضَرَهُمُ الْإِنْصِرَافُ وَوَدَّعُوهُ، قَالَ لَهُ بَعْضُهُمْ: أَوْصِنَا يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ.

فَقَالَ: أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ، وَاجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ لِمَنْ ائْتَمَنَكُمْ، وَحُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتُمُوهُ، وَأَنْ تَكُونُوا لَنَا دُعَاةَ صَامِتِينَ.

فَقَالُوا: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَكَيْفَ نَدْعُو إِلَيْكُمْ وَنَحْنُ صُمُوتُ؟!

قَالَ: تَعْمَلُونَ مَا أَمَرْنَاكُمْ بِهِ مِنَ الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ، وَتَتَنَاهَوْنَ عَمَّا نَهَيْنَاكُمْ عَنْهُ مِنَ ارْتِكَابِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَتُعَامِلُونَ النَّاسَ بِالصِّدْقِ وَالْعَدْلِ، وَتُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ، وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَا يَطَّلِعُ النَّاسُ مِنْكُمْ إِلَّا عَلَى خَيْرٍ؛ فَإِذَا رَأَوْا مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْفُلَانِيَّةُ، رَحِمَ اللَّهُ فُلَانًا مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يُؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ! وَعَلِمُوا فَضْلَ مَا كَانَ عِنْدَنَا فَسَارَعُوا إِلَيْهِ.

أَشْهَدُ عَلَى أَبِي؛ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ - لَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: كَانَ أَوْلِيَاؤُنَا وَشِيعَتُنَا فِي مَا مَضَى خَيْرَ مَنْ كَانُوا فِيهِ؛ إِنْ كَانَ إِمَامٌ مَسْجِدٍ فِي الْحَيِّ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ مُؤَدِّنٌ فِي الْقَبِيلَةِ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ صَاحِبٌ وَدِيعَةٍ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ صَاحِبُ أَمَانَةٍ كَانَ مِنْهُمْ، وَإِنْ كَانَ عَالِمٌ مِنَ النَّاسِ يَقْصِدُونَهُ لِدِينِهِمْ وَمَصَالِحِ أُمُورِهِمْ كَانَ مِنْهُمْ. فَكُونُوا أَنْتُمْ كَذَلِكَ؛ حَبِيبُونَ إِلَى النَّاسِ، وَلَا تُبْغِضُوا إِلَيْهِمْ.^۳

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ: از امام صادق (علیه السلام) برای ما نقل شده است که گروهی از شیعیان ایشان، از کوفه برای شنیدن و فراگیری [حدیث]، نزد ایشان آمدند و تا آن‌جا که امکان داشت، در مدینه ماندند و پیوسته نزد او آمد و شد داشتند و از او [حدیث] می‌شنیدند [و دانش] فرا می‌گرفتند. چون زمان بازگشت فرا رسید و آنان با او خداحافظی کردند، یکی از آنان گفت: ای پسر رسول

۱. من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۳۸۳ / ۱۱۲۸ عن زيد الشحام، دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ: ۱ / ۶۶ وفيه «بأحسن أخلاقهم... هؤلاء الفلانية، رحم الله... فلانا» بدل «بأخلاقهم... هؤلاء الجعفرية، رحم الله جعفرًا».

۲. الكافي: ۲ / ۶۳۶ / ۵، مشكاة الأنوار: ۱۳۲ / ۳۰۱ نحوه وكلاهما عن أبي أسامة بن زيد الشحام، بحار الأنوار: ۲ / ۳۰۹ / ۷۳، وراجع تحف العقول: ۴۸۸.

۳. دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ: ۱ / ۵۶، وراجع شرح الأخبار: ۳ / ۵۰۶ / ۱۴۵۲.

خدا! ما را سفارشی بفرمایید. [امام] فرمود: «شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی و عمل به اطاعت او و ترک گناهانش، و ادای امانت به آن که شما را امین دانسته، و مصاحبت نیکو با همراهان، و مبلّغ خاموش ما بودن». گفتند: ای فرزند رسول خدا! چگونه در حالی که خاموشیم، به سوی شما فراخوانیم؟!

فرمود: «به آنچه که از عمل کردن به طاعت خداوند فرماتتان دادیم، عمل کنید، از انجام دادن حرام‌های خداوند که نهی‌تان کردیم، اجتناب ورزید، با مردم با راستی و عدالت رفتار کنید، و امانت را ادا کنید، و امر به معروف و نهی از منکر نمایید، و مردم، چیزی جز خوبی از شما ندانند که چون شما را بر این حال ببینند، خواهند گفت: "این‌ها پیرو فلانی [جعفر] هستند. رحمت خدا بر فلانی [جعفر] که چه خوب یارانش را تربیت کرده است!" و ارزش آنچه را که نزد ما است، می‌شناسند و به سوی آن خواهند شتافت. من شهادت می‌دهم که از پدرم، محمد بن علی (امام باقر) - که رضوان و رحمت و برکات خدا بر او باد - شنیدم که می‌فرمود: "دوستان و شیعیان ما در گذشته، بهترین مردم دوران خود بودند. اگر در محله‌ای امام جماعتی بود، از ایشان بود، و اگر در قبیله‌ای مؤدّی بود، از آنان بود، و اگر نگاهدارنده سپرده‌ای بود، از ایشان بود، و اگر امانتداری بود، از آنان بود، و اگر عالمی بود که برای دین و مصلحت کارشان به دنبال او بودند، از ایشان بود." پس شما نیز چنین باشید. ما را محبوب مردم کنید و در نظر آن‌ها ما را مبعوض نسازید.»

رک: «همانگی دل با زبان»، «ناهمگونی کردار با گفتار»، «آثار تبلیغ عملی»

جلسه یازدهم: ویژگی‌های مبلّغ: عملی

فصل هشتم، کتاب تبلیغ در قرآن و حدیث، فصل هشتم کتاب آقای ری‌شهری

۸ (انگیزه‌ها و آداب سخنوری)

در بحث‌های قبل؛ هدف سخنور دینی را به استناد قرآن کریم، هدایت به سوی خدا و احکام دین دانستیم^۱ این عمل هم که، عنوان «دعا إلى الله...» دارد، به بیان قرآن کریم ﴿أَحْسَنُ قَوْلًا﴾ و سخن برتر و برگزیده معرفی شده است.^۲ این هدف مقدّس و مهم دینی، ممکن است با انگیزه‌ها و علت‌های مختلفی به هم گره خورده و غیر از جنبه دینی و معنوی، جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هم به خود بگیرد و یک جنبه یا چند جنبه و یا همه جهات را تحت پوشش خود قرار دهد.

بدین جهت، مجموع انگیزه‌های یک سخنور را، خواه دینی باشد یا جهات دیگر، در موارد زیر می‌توان برشمرد که، هر سخنور مردم‌شناس، زمان‌شناس و بالاخره سخنور هنرمند، طبق فنون و معیارهای علمی و روانی، لازم است آن‌ها را، به دقت مورد توجه داشته و با مهارت عملی گرداند.

انگیزه‌های سخنوری

۱. اخبار، از یک حادثه سیاسی، جنایی، تاریخی؛ جریان و ...
۲. تشویق و ترغیب، به یک رشته تحصیلی؛ تأسیس مسجد؛ مدرسه؛ دانشگاه؛ دفاع از کشور و هر عمل خیر و ماندگار دیگر.
۳. گزارش، از یک مسافرت، مأموریت، نحوه عملکرد مدیریت، وضع اقتصادی، یا تقسیم‌بندی کار، بر اساس آمار و ارقام قابل قبول
۴. تحکیم، یک موضوع دینی و اعتقادی، یک واقعیت علمی و اجتماعی، با استدلال عقلی و نقلی و سایر دلایل، بگونه‌ای که، موافقین استوارتر و مخالفین، تسلیم یا آرام گردند.
۵. تفریح، به منظور تخلیه روانی مخاطبین از غم و اندوه و ناامیدی و وحشت و زمینه فراهم ساختن برای نفوذ و انتقال مطالب جدی و عملی، و به فراموشی سپردن سختی‌ها و ناامایمات و آمادگی برای قدم گذاشتن به پیش، جهت اصلاح فرد و جامعه.
۶. معارفه، درمورد کسی که برای پست و مقامی انتخاب شده، معرفی شخصی برای ایراد سخنرانی، تدریس، تحقیق، ادای مسئولیت و انجام کاری ارزشمند.

۱. نحل/ ۱۲۵.

۲. ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ﴾؛ فصلت/ ۳۳.

۷. تودیع، به هنگامی که انسان در شهر و محلی مدتی با افرادی می‌زیسته، خدمت و یا ناملایماتی دیده، یا در پست و مقامی انجام وظیفه می‌کرده و همکاری و یا کارشکنی مشاهده کرده است!

۸. توجیه، در حالی است که، سخنور می‌خواهد گروهی از محصلین و دانشجویان را در مورد شروع تحصیل و کلاس درس، انتخاب یا شیوه یک رشته علمی، آغاز یک اقدام اداری، عمرانی، خدماتی، صنعتی، کشاورزی، علمی و پژوهشی، مأموریت و مسافرت و اردو و گردش، توجیه و راهنمایی آگاهانه و کارساز صورت دهد.

۹. تعزیه، به منظور سوگواری لازم، برای یک پیشوای معصوم، یک رهبر دینی، یک شخصیت اخلاقی و معنوی و بالاخره سوگواری افرادی که بر اثر زلزله، طوفان، سیل، حادثه غمبار، یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند و اشخاصی را معصیت‌زده و داغدار کرده‌اند، که این نوع سخنوری هم، حال و هوا و شرایط لازمی را می‌طلبد.

۱۰. اقناع، منظور این است که، جمعیت شنونده، در یک موضوع دینی یا سیاسی و یا اجتماعی، ناآگاه یا کم اطلاعند، یا گرفتار شک و تردید و ابهام می‌باشند، یا اصولاً مخالف و معاند و مغرض‌اند! در این صورت، سخنور دانا و دانشمند و ماهر و هنرمند، باید توانایی و مهارت خویش را با کمال دقت به کار گیرد، تا با ارائه دلایل عقلی و نقلی، مستمعین و مخالفین خویش را، با توجه به احساسات و عواطف و عقلانیت و خردمندی مسؤولانه، قانع و مجاب گرداند.

همانطور که در بالا اشاره شد، ممکن است یک سخنرانی فقط برای تأمین یکی از انگیزه‌های فوق باشد، چنانچه ممکن است، چند یا همه این انگیزه‌ها مد نظر باشد و در یک جلسه سخنرانی، به وسیله یک سخنران یا چند نفر، این انگیزه‌ها لباس عمل به خود بپوشد و تحقق عینی یابد.

وظایف لازم

اگر چه در خلال مباحث گذشته عمده آداب شرایط سخنوری را بیان کردیم، در این جا نیز تعدادی از وظایف لازمی را که، سخنور باید با دقت فراوان، به منظور تأثیرگذاری و سازندگی سخن خویش آن‌ها را رعایت کند، مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. شناخت زمان

ظرفیت زمانی‌ای را که سخنور، در آن لب به سخن می‌گشاید، از لحاظ نیازها، اولویت‌ها، و تحولات اجتماعی و سیاسی، باید مورد توجه قرار دهد و با رعایت حفظ و تبیین اصول اعتقادی و موازین دینی، مخاطبین خویش را تغذیه فکری آگاهی‌بخش و بصیرت‌آفرین نماید.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

مَنْ فِهمَ مَوَاعِظَ الزَّمانِ، لَمْ يَسْكُنْ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَيَّامِ.^۱

هر کس پنדהا و موعظه‌های زمان را بفهمد، با خوش‌باوری به آن‌ها اعتماد نمی‌کند و آرامش نمی‌گیرد، و با خاطر آسوده، به هر کاری اقدام نمی‌کند.

ای دل! از پست و بلند روزگار، اندیشه کن در برومندی، ز قحط برگ و یار اندیشه کن^۲

از نسیمی، دفتر آیم بر هم می‌خورد از ورق گردانی لیل و نهار، اندیشه کن

موضوع زمان‌شناسی برای سخنور، دارای آن چنان اهمیت است که، اگر از شرایط آن غافل بماند، نمی‌تواند در بحران‌های سخت و طاقت‌فرسای که، برای مردم پیش آید، آنان را هدایت کند و از خطر باز دارد.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجِمْرِ بِكَفِّهِ.^۳

روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که، دینداری مثل آتش کف دست نگه‌داشتن، بسیار سخت و دشوار خواهد بود.

در مورد زمان‌شناسی برای سخنرانی، توجه دقیق به نقشه‌ها و توطئه‌های دشمنان استعمارگر و اختلاف‌ساز بسیار ضروری خواهد بود، بدین منظور داستان زیر می‌تواند هشدار دهنده و آموزنده باشد:

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۷.

۲. دیوان، صائب تبریزی، ص ۷۳۱.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷، چاپ قدس، زمن.

«داستان دیگری که، من آن را زیاد شنیده‌ام و ظاهراً مسلم است؛ این است که، در زمان حکومت عثمانی، که حکومت مقتدر و مهمی بوده و انگلیسی‌ها می‌خواسته‌اند آن را متلاشی کنند و آخر هم در جنگ جهانی اول آن را متلاشی کردند، در کنار سفارت عثمانی (سفارت ترکیه) در تهران، مسجدی بوده و مأمورین سفارت که سنی مذهب بوده‌اند، در آن مسجد صبح‌ها نماز می‌خوانده‌اند. در این مسجد یک شیخی هر روز صبح، روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) و این که خلیفه دوم در به پهلوی حضرت زهرا (سلام الله علیها) زد و ... می‌خوانده، یک کسی می‌گوید: من گفتم، این که این شیخ هر روز این روضه را در این جا می‌خواند، یک چیزی باید باشد، آدم و به او گفتم: شیخنا! شما روضه دیگری بلد نیستید که هر روز این روضه را می‌خوانید؟ گفت: چرا، گفتم: پس چرا هر روز این روضه را می‌خوانید؟ گفت: من یک بانی دارم که، روزی پنج ریال به من می‌دهد و می‌گوید: این روضه را در این مسجد بخوان، من هم می‌خوانم.

گفتم می‌شود این بانی را به من معرفی کنی؟ گفت: بله، یک دکان دار در همین خیابان است. آن شخص می‌رود با آن دکان دار رفاقت می‌کند، بعد می‌گوید: چطور شده که شما می‌گویید هر روز در این مسجد، روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) خوانده شود؟ می‌گوید: «یک کسی روزی دو تومان به من می‌دهد که، در این مسجد روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) خوانده شود، من پانزده ریال آن را بر می‌دارم و پنج ریال می‌دهم به این شیخ روضه بخواند، بعد آن شخص موضوع را تعقیب می‌کند که، ببیند بانی این روضه چه کسی است؟ معلوم می‌شود، روزی بیست و پنج تومان از سفارت انگلیس می‌دهند که، صبح‌ها روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این مسجد که، در کنار سفارت عثمانی است خوانده شود و بازار جنگ شیعه و سنی هر روز گرم باشد! بالاخره، باید توجه کنیم که استعمار آمریکا و انگلیس، هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. آقایان در نوشتن و گفتن باید دقت کنند و به صرف این که کسی آمد چیزی گفت، نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند یا بنویسند و اگر می‌خواهند چیزی بنویسند، به شکلی بنویسند که، به مبانی و جایی لطمه نزنند، یا مورد سوءاستفاده قرار نگیرد.»^۱

۲. شناخت مخاطبین

مخاطب‌شناسی برای یک سخنور، جهت تأمین خوراک فکری سالم و مسؤولانه و اقناع عقلانی آنان، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. زیرا در یک جامعه «در حال گذار» و تحولات اجتماعی و انقلابی، نیازها و مطالبات گروه‌های اجتماعی - اعم از نوجوانان، میان سالان و کهن سالان - در تیپ‌های مختلف اجتماعی متفاوت است و شرایط مختلف، مطالب متفاوتی را می‌طلبد، که غفلت از آن‌ها گاهی زیان‌های سنگین و جبران‌ناپذیری در پی خواهد داشت.

امام علی (علیه السلام) به فرزند خویش، حضرت حسن (علیه السلام) می‌فرموده:

يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَأَبَدٌ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ، فَلْيَحْفَظْ لِسَانَهُ، وَ لِيَعْرِفْ أَهْلَ زَمَانِهِ.^۲

ای فرزند! انسان عاقل چاره‌ای ندارد، جز آن که در امور مهم و موقعیت خویش دقت کند، زبان خود را از لغزش و ناروا حفظ نماید و مردم زمان خویش را خوب بشناسند.

داستان تلخ آن واعظ، که در تهران، در یک جشن عروسی، بحث علمی بی‌ربطی را برای مخاطبین آن محفل مطرح کرده بود و سخن را زیاد طولانی کرد و با اشاره‌های مختلف، سخن را رها نمی‌کرد و در نهایت با ناراحتی سخن را قطع کرد، درس عبرت است.

او، با خواندن این شعرمولوی، سخن را پایان داد و مجلس جشن و حال خوش مستعین را در هم ریخت و خود را نیز آزرده ساخت!

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار، تا وقت دگر.^۳

۳. واعظ عامل

^۱. بخشی از خاطرات، آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۸۳.

^۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۸؛ مالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

^۳. مثنوی معنوی، ص ۵.

هم در توصیه‌های دینی آمده و هم از لحاظ تجربه ثابت شده که، اگر گوینده خود اهل عمل باشد، گفتار و راهنمایی‌های او در شنوندگان، تأثیر بیشتری دارد. امام علی (علیه السلام) فرموده: بهترین سخن آن است که، عمل خوب گوینده آن را تصدیق نماید.^۱ آن بزرگوار اعلام می‌داشت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي وَاللَّهِ مَا أُحَثِّكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَقَدْ أَسْبَقُكُمُ إِلَيْهَا وَلَا أَنُهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَآتَاهِيَ قَبْلَكُمْ عَنْهَا.^۲
ای مردم! به خدا سوگند، هیچ وقت شما را به طاعتی ترغیب ننمودم، مگر آن که خود قبل از شما به آن سبقت گرفتم و هیچ وقت شما را از گناهی نهی نکردم، جز آن که خوشتن را پیش از شما از آن باز داشتم.
آری، سخنرانی دینی به عنوان ادای یک مسئولیت خطیر، غیر از علم و دانش و به کارگیری فنون خطابی، به گذراندن یک دورهٔ تدریجی تهذیب و اصلاح پذیری و تربیت نفسانی نیازمند است، تا نخست گوینده در قلمرو عمل به احکام اسلام و فضایل انسانی، گام‌های مؤثری بردارد، تا بتواند به لذتی که دست یافته، دیگران را رهنمون گردد.

ای بی‌خبر! بکوش که، صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی، که راهبر شوی
دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی.^۳
خلاصه، موضوع مهم عمل به دانایی، به خصوص برای سخنور دینی به عنوان «واعظ متعظ» غیر از این که، در آیات و روایات مورد توصیهٔ اکید قرار گرفته، در ادبیات فارسی هم، مورد ستایش واقع شده، چنانکه بی‌بهره بودن از عمل و رفتار نیز، مورد نکوهش قرار گرفته است.

عبد الرحمان جامی، سروده است:

شیوهٔ واعظ آن بود که، نخست فعل خود را کند به قول، درست
چون شود فعل او، موافق گفت گر دهد پند غیر، نیست شگفت.^۴
همو گفته است:

ذات نایافته از هستی، بخش چون تواند که، بود هستی بخش؟
خشک ابری که بود، ز آب تهی ناید از وی، صفت آب دهی.^۵

خواجه شمس الدین، حافظ شیرازی واعظان بی عمل را این گونه نقد کرده است:

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند
مشکلی دارم، ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا، خود توبه کمتر می‌کنند؟^۶

۴. وضع لباس و آراستگی

در عین اهمیت به زهد و ساده‌زیستی و محتوای ارزشی کلام، سخنور دینی به خصوص باید از لحاظ نظافت دست و دهان و لباس، آراستگی و زینده‌گی لازم را رعایت نماید، تا مظاهر دیانت و عقیده به ارزش‌های معنوی، در ظاهر وی هم نمودار باشد و آن چه را می‌گوید، مخاطبان در وضع لباس پوشیدن هر مسلمانی کرده و رسول گرامی اسلام هم فرموده است:

أَحْسِنُوا لِبَاسَكُمْ وَ أَصْلِحُوا رِحَالَكُمْ، حَتَّى تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ شَامَةٌ فِي النَّاسِ.^۷

لباس خود را خوب و تمیز کنید و لوازم و اثاث خویش را اصلاح و منظم گردانید و مانند خالی در میان مردم نمایان باشید.

آری، انتخاب و پوشیدن نوع لباس، رنگ لباس و نظیف و تمیز و مرتب بودن لباس، هم نمودار نوع شخصیت انسان است و هم تأثیر روانی و تربیتی خواهد داشت.

^۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰۶.

^۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۵۰، خطبه ۱۷۵.

^۳. دیوان حافظ، ص ۲۹۸.

^۴. مثنوی هفت اورنگ، ص ۶۳.

^۵. همان، ص ۴۶۹.

^۶. دیوان حافظ، ص ۱۱۱.

^۷. الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۳۹.

«یک استاد روان‌شناس، ضمن پرسشنامه‌ای از گروهی سؤال کرده بود: لباس چه تأثیری در آن‌ها دارد؟ همه بدون استثنا جواب داده بودند: متوجه شده‌اند که، وقتی لباس تمیز و مرتب پوشیده‌اند، احساس پوشیدن چنین لباسی، در آن‌ها تأثیر غیر قابل بیان می‌گذارد، آثار آن قطعی و حقیقی است و لباس تمیز و مرتب در آن‌ها، اعتماد به نفس ایجاد نموده و بر عزت نفس آن‌ها افزوده است».^۱

به هر حال، به قول «دلیل کارنگی»: وضع نامرتب لباس و به هم ریخته بودن وضع ظاهر، برای شنوندگان ممکن است این تصور را ایجاد کند که، افکار این گوینده هم، مثل وضع لباس و موی سر نامرتب او، در هم بر هم است!^۲ اما نکته‌ای را که در جامعه خود، باید بدان توجه داشته باشیم این است که، ضمن نظیف بودن لباس و دهان و آراستگی ظاهر، از افراط کاری و تجمل‌ناروایی که، گوینده را نماد جلفی و تن پروری و انگشت‌نمایی منفی مطرح می‌کند، پرهیز شود و در این مورد هم به خاطر داشته باشیم که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام کاظم (علیه السلام) فرموده‌اند:

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.^۳

بهترین روش‌ها در امور زندگی، میانه‌روی و رعایت حد اعتدال است.

۵. نظم و انضباط

اگر چه داشتن نظم و انضباط برای سخنور و به کار گرفتن آن برای خویش و دیگران، متاعی است که هزینه زیادی می‌برد و تلاش فراوانی را می‌طلبد، اما به هر حال، نظم در حضور یافتن به مجلس، شروع سخن، رعایت وقت مقرر و نظم در ارائه مطالب و پایان آن، رعایت حق همکاران و مستمعین، رمز موفقیت هر سخنور دینی است و این جهت روی مستمعین و دیگران نیز تأثیر تربیتی و سازنده‌ای خواهد داشت.

همانطور که اشاره شد، رسیدن به مقام رعایت نظم و انضباط، هزینه سنگینی بر می‌دارد، بدین جهت یک سخنور هدایتگر، غیر از این که خود نظم را عملی می‌گرداند، قبل از تشکیل مجلس هم باید تدابیری را بیندیشد، بر کرسی خطابه هم با بیان توانا و نافذ خویش باید، موضوع نظم را به عنوان یک ارزش مفید و ضروری تبیین گرداند.

امام علی (علیه السلام) هم، ضمن وصیت به حسن و حسین (علیهما السلام) و سایر فرزندان و خاندان خویش و هر کس این پیام به او می‌رسد، فرمود:

أَوْصِيكُمْ ... بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ.^۴

شما را به تقوا پیشگی و خدا پرستی و رعایت نظم در کارهای خود، سفارش می‌کنم.

۶. پرورشِ استماع

از جمله کارهایی را که یک خطیب نسبت به مخاطبین خویش باید عملی گرداند، پرورش قدرت گوش دادن و توانایی استماع است. لازمه این کار هم، ضمن به کارگیری فنون خطابی، ارائه مطالب مفید و درمانگرانه برای نابسامانی‌های مادی و معنوی شنوندگان می‌باشد.

آری، سخنور توانا باید آن قدر مهارت به خرج دهد و با بیان شیوا و پر محتوا سخن خویش را جذاب و مفید گرداند که، شنونده را به گوش دادن دقیق سخن و بهره کافی از سخن وا دارد.

تا خیال و فکر خوش، بر وی زند	فکر شیرین، مرد را قریه کند
جانور قریه شود، لیک از علف	آدمی قریه، ز عز است و شرف
آدمی قریه شود، از را گوش	جانور قریه شود، از حلق و نوش ^۵

همچنین، شنوندگان و نیز گوینده به هنگام سؤال شنوندگان، باید به یاد داشته باشند که، امام علی (علیه السلام) فرموده:

^۱. آیین سخنرانی، ص ۲۱۴؛ ناطقین زبر دست، ص ۹۴، ص ۳۳ - ۲۸.

^۲. همان.

^۳. کافی، ج ۶، ص ۵۴۱؛ بحار الانوار، ج ۷۳؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳.

^۴. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۲۱، نامه ۴۶.

^۵. مثنوی معنوی، ص ۵۳۸.

... تَعَلَّمَ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ، كَمَا تَعَلَّمَ حُسْنَ الْقَوْلِ ...^۱

همانطور که خوب سخن گفتن را می‌آموزی، خوب گوش دادن را هم باید خوب فراگیری.

۷. عبرت‌آموزی از بدن

عبرت آموزی از سرگذشت لغزیدگان، خطا کاران و تیره‌بختان، در قالب داستان، ضرب المثل و شعر، یکی از راه‌های مؤثر موعظه‌گری و تأثیرگذاری سخنوری است. این کار با خواندن یک بیت شعر، یا رباعی، یا قطعه، یا غزل اگر به خصوص با آهنگ جذاب و صدای دلنشین باشد، پیام ماندگارتری خواهد داشت.

داستانی را که «ملای رومی» بدین شرح آورده، می‌تواند نمونه مناسبی باشد:

آن یکی واعظ، چو بر منبر شدی	قاطعان راه را، داعی شدی
دست برمی‌داشت یا رب رحم ران	بر بدن و مفسدان و طاغیان
می‌نکردی او، دعا بر اصفیاء	می‌بکردی او، خبیثان را دعا
مرو را گفتند: کاین معهود نیست	دعوت اهل ضلالت، جود نیست
گفت: نیکویی از ایشان دیده‌ام	من دعاشان، زین سبب بگزیده‌ام
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعاشان بر من است، ای هوشمند! ^۲

۸. پرهیز از ادعای بزرگ

با توجه به این‌که دامنه دانایی و دانش بشری گسترده است و احياناً در میان مستمعان هم افرادی آگاه و اهل مطالعه حضور دارند، به خصوص افراد تازه‌کار، باید از ادعاهای بزرگ، ناپخته، غلط‌انداز و فیلسوف منشانه پرهیز کنند و اگر قبل از شروع سخنرانی یا در همان حال مورد سؤالی قرار گرفتند، که پاسخ آن را نمی‌دانند، با کمال شهامت و هوشمندی بگویند: آمادگی ذهنی ندارم، باید مطالعه کنم، جواب را در فرصت مناسب می‌دهم.

امام علی (علیه السلام) ضمن سفارش‌های پنج‌گانه خود به کسی می‌فرمود:

و لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَتَعَلَّمَ مَا لَا يَعْلَمُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ ...^۳

انسان چیزی را که نمی‌داند، حیا نکند از این‌که آن را بیاموزد، و اگر از او چیزی را پرسیدند که نمی‌داند، حیا و شرم نکند از این‌که بگوید: نمی‌دانم.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ، لَمْ جُنَّ^۴.

هرکس، هر چه را از او سؤال می‌کنند (بدون مطالعه و آمادگی کافی) جواب می‌دهد، مجنون است.

۹. عدم عذرخواهی

اگر کسی دانایی لازم و توانایی کافی را برای سخنوری ندارد و به بلوغ هدایت خلق دست نیافته، مناسب است، به سخنرانی‌های تمرینی اکتفا کند و از سخنرانی در موارد حساس و مسؤولانه خودداری نماید. اما اگر دانایی و توانایی لازم را دارد، آن‌گاه که بر کرسی خطابه قرار گرفت، با استعانت از خداوند و اعتماد به نفس و شهامت، لب به سخن بگشاید و از عذرخواهی‌های نامعقول و چندش‌آور، مثل: من ناطق نیستم، زبان من الکن است، گفتار من قاصر است، من کوچک‌تر از آنم، استراحت لازم را نداشته‌ام و خود را آماده نکرده‌ام، سخت پرهیز کند، زیرا چنین عذرخواهی‌هایی موجب شکست و شرمساری خواهد بود و یک شخص مؤمن نباید خود را در شرایطی قرار دهد که، به چنین عذرخواهی‌هایی ناگزیر گردد.

مفضل بن عمر، می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرموده:

لَا يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدَلَّ نَفْسَهُ، قُلْتُ: بِمَا يُدَلَّ نَفْسَهُ؟ قَالَ: يَدْخُلُ فِيمَا يَعْتَدِرُ مِنْهُ.^۱

۱. مشکاة الانوار، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۲۶.

۳. قرب الاسناد، ص ۱۳۷؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

برای مؤمن شایسته نیست که، خود را ذلیل و زبون گرداند، سؤال کردم: منظور از ذلیل کردن چیست؟ فرمود: در کاری وارد شود که، توانایی آن را نداشته باشد و ناچار که عذرخواهی کند.

۱۰. مراقبت از سرمستی

اگر کسی در میدان سخنوری، مهارتی به دست آورد و به شهرت و مقامی رسید، این موقعیت را باید موهبت و عنایت خداوندی بداند، احساس مسئولیت کند و به شکرانه آن، روح تواضع و خدمت خویش را در جهت هدایت و خدمت به خلق افزون گرداند. در چنین موقعیتی، که کسی بتواند در شهری یا شهرهای متعددی به عنوان واعظ توانا و خطیب شهیر برای هزاران نفر سخن بگوید و توجه عموم را به خود جلب کند، از یک طرف قدرتی است که، در پرتو آن خدمات زیادی می‌توان انجام داد و از طرف دیگر، این قدرت و موقعیت را به منظور استمرا آن، از خطرهای آسیب‌ها باید حفظ نمود.

آسیب‌های سختی که ممکن است مقام‌ها و موقعیت‌ها و از جمله موقعیت یک سخنور ماهر و شهیر را به مخاطره اندازد، حبّ جاه و مقام، تشریفات و خودخواهی‌های مخرب و غرور و سرمستی‌ها نسبت قدرت و نفوذ اجتماعی است، که صالحان و پیشوایان عالی قدر اسلام، برای چنین مواقعی، چنین هشدارهای دلسوزانه‌ای را داده‌اند:

۱. مِنْ كَلَامِ الصَّالِحِينَ:

أَخْرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ رُؤُسِ الصَّدِّيقِينَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ.^۱

از سخنان بعضی از صالحین است که: آخرین چیزی که از سرها (و دل‌های) صدیقین بیرون می‌رود، حبّ ریاست است.

۲. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز فرموده:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا وَقُعُودًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.^۲

هرکس دوست می‌دارد که، افراد به منظور احترام تشریفاتی جلو او بلند شوند و بنشینند، جایگاه خود را در آتش دوزخ قرار داده است.

۳. در روایت دیگر آمده:

حَقَّقُ النَّعَالَ حَوْلَ الرَّجَالِ، مِمَّا يَثْبُتُ عَلَيْهِمْ قُلُوبَ الْحَمَقَى.^۳

صدای کفش‌های همراهان در اطراف، از چیزهایی است که، دل‌های اشخاص نادان بر آن اعتماد می‌کند و موجب غرور و اغفال آنان می‌گردد!

۴. امام علی (علیه السلام) فرموده:

يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ، وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ، وَ سُكْرِ الْعِلْمِ، وَ سُكْرِ الْمَدْحِ، وَ سُكْرِ الشَّبَابِ، فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيَا حَبِيبَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ.^۴

سزاوار است انسان عاقل خود را حفظ کند، از مستی مال و ثروت، مستی قوّت و قدرت، مستی علم و دانش، مستی مدح و ستایش و مستی جوانی و ناپختگی، زیرا؛ این‌ها دارای بادهای ناپاک و متعفّنی هستند که، عقل را نابود می‌کنند و انسان را خفیف و بی‌شخصیت می‌سازند!

بنا بر این، رعایت این جهات هم، به منظور پیام‌رسانی بهتر و سازندگی بیش‌تر برای هر سخنور، به خصوص امروز که در «عصر ارتباطات» یا «انفجار اطلاعات» رسانه‌ای به سر می‌بریم، دارای اهمیت اجتناب‌ناپذیری خواهد بود.

فصل هشتم: آثار تبلیغ عملی

۱. مشکاة الانوار، ص ۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۹۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۰.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱.

۵. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۶۲.

تأثیر مهربانی با کودکان

۴۷۶. المناقب عن الليث بن سعد: إنَّ النَّبِيَّ كَانَ يُصَلِّي يَوْمًا فِي فَتَّةٍ وَالْحُسَيْنُ صَغِيرٌ بِالْقُرْبِ مِنْهُ، وَكَانَ النَّبِيُّ إِذَا سَجَدَ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَرَكَبَ ظَهْرَهُ، ثُمَّ حَرَّكَ رِجْلَيْهِ وَقَالَ: حِلْ حِلْ، وَإِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ أَخَذَهُ فَوَضَعَهُ إِلَى جَانِبِهِ، فَإِذَا سَجَدَ عَادَ عَلَى ظَهْرِهِ وَقَالَ: حِلْ حِلْ، فَلَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى فَرَغَ النَّبِيُّ مِنْ صَلَاتِهِ. فَقَالَ يَهُودِيٌّ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكُمْ تَفْعَلُونَ بِالصَّبْيَانِ شَيْئًا مَا نَفْعَلُهُ نَحْنُ! فَقَالَ النَّبِيُّ: أَمَا لَوْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ لَرَحِمْتُمُ الصَّبْيَانَ. قَالَ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ. فَأَسْلَمَ لَمَّا رَأَى كَرَمَهُ مِنْ عَظَمِ قَدْرِهِ.^۱

المناقب - به نقل از لیث بن سعد - : روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با جمعی نماز می‌گزارد و حسین [(علیه السلام)] - که خردسال بود - نزدیک ایشان بود. هر گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سجده می‌رفت، حسین می‌آمد و بر پشت ایشان سوار می‌شد. آن گاه، پاهای خود را تکان می‌داد و می‌گفت: «هی! هی!». هر گاه رسول خدا می‌خواست سر از سجده بردارد، حسین را می‌گرفت و در کنار خود می‌نهاد، و وقتی به سجده می‌رفت، حسین، مجدداً بر پشت او سوار می‌شد و می‌گفت: «هی! هی!». او پیوسته چنین می‌کرد تا آن که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از نمازش فارغ شد.

در این هنگام، مردی یهودی گفت: ای محمد! شما با کودکان رفتاری دارید که ما چنین رفتاری نداریم. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «هان! اگر شما به خدا و رسولش ایمان داشته باشید، به کودکان مهربانی می‌کنید». مرد یهودی گفت: من به خدا و رسولش ایمان می‌آورم. بدین ترتیب، آن یهودی با دیدن این بزرگواری از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، با آن عظمت جایگاه، اسلام آورد.

أثرُ حُسْنِ الصُّحْبَةِ (تأثیر حُسنِ همنشینی)

۴۷۷. الإمام الصادق عن آبائه (عليهم السلام): إنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) صَاحِبَ رَجُلًا ذِمِّيًّا، فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أُرِيدُ الْكُوفَةَ. فَلَمَّا عَدَلَ الطَّرِيقَ بِالذَّمِّيِّ عَدَلَ مَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: أَلَسْتَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُرِيدُ الْكُوفَةَ؟! فَقَالَ لَهُ: بَلَى! فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: فَقَدْ تَرَكْتَ الطَّرِيقَ! فَقَالَ لَهُ: قَدْ عَلِمْتُ. قَالَ: فَلِمَ عَدَلْتَ مَعِي وَقَدْ عَلِمْتَ ذَلِكَ؟! فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): هَذَا مِنْ تَمَامِ حُسْنِ الصُّحْبَةِ؛ أَنْ يُشِيعَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ هُنَيْئَةً إِذَا فَارَقَهُ، وَكَذَلِكَ أَمَرْنَا نَبِيَّنَا (صلی الله علیه وآله). فَقَالَ لَهُ الذَّمِّيُّ: هَكَذَا قَالَ؟! قَالَ: نَعَمْ. قَالَ الذَّمِّيُّ: لَا جَرَمَ، إِنَّمَا تَبِعَهُ مِنْ تَبِعِهِ لِأَفْعَالِهِ الْكَرِيمَةِ، فَأَنَا أُشْهِدُكَ أَنِّي عَلَى دِينِكَ. وَرَجَعَ الذَّمِّيُّ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام)، فَلَمَّا عَرَفَهُ أَسْلَمَ.^۲

امام صادق (علیه السلام) - به نقل از پدرانش - : روزی امیر مؤمنان با مردی ذمی، ذمی به کافری گفته می‌شود که در پناه دولت اسلامی زندگی می‌کند. (م). [به طور اتفاقی و ناشناس] همراه بود. آن مرد پرسید: ای بنده خدا! مقصدت کجا است؟ امام (علیه السلام) فرمود: «مقصد من، کوفه است». هنگامی که [به دو راهی رسیدند و] مرد راهش را کج کرد، امیر مؤمنان نیز همگام با او راهش را کج کرد. مرد گفت: مگر نگفتی که به کوفه می‌روی؟ امام به او فرمود: «چرا». مرد گفت: تو که راهت را رها کرده‌ای! امام به او فرمود: «می‌دانم!». آن مرد گفت: تو با آن که می‌دانی، با من همراه شده‌ای؟! امیر مؤمنان به او فرمود: «این، از کمال همراهی است که شخص به هنگام جدا شدن از همراه خود، چند قدمی او را بدرقه کند. پیامبر ما به ما چنین دستوری داده است». مرد کافر به ایشان گفت: واقعاً چنین گفته است؟ فرمود: «آری». مرد گفت: لابد هر کس از ایشان تبعیت کرده، به خاطر همین اعمال بزرگوارانه‌اش بوده است. پس من تو را گواه می‌گیرم که بر دین تو هستم؛ و آن مرد کافر با امیر مؤمنان بازگشت و هنگامی که امام را شناخت، اسلام آورد.

أثرُ الإِحْسَانِ إِلَى الشَّاتِمِ (تأثیر نیکی به دشنام دهنده)

^۱. المناقب لابن شهر آشوب: ۳/۲۲۷، شرح الأخبار: ۳ / ۸۶ / ۱۰۱۳، بحار الأنوار: ۴۳ / ۲۹۶ / ۵۷.

^۲. الکافی: ۲ / ۶۷۰ / ۵، قرب الإسناد: ۳۳ / ۱۰ کلاهما عن مسعدة بن صدقة، بحار الأنوار: ۴ / ۱۵۷ / ۷۴.

۴۷۸. **المناقب عن المبرّد وابن عائشة:** إِنَّ شَامِيًّا رَأَاهُ [أَيَّ الْإِمَامِ الْحَسَنِ (عليه السلام)] رَاكِبًا، فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَالْحَسَنُ لَا يَرُدُّ. فَلَمَّا فَرَغَ، أَقْبَلَ الْحَسَنُ (عليه السلام) فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَضَحِكَ، وَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ، أَطْنُكَ غَرِيبًا، وَلَعَلَّكَ شَبَّهْتُ؛ فَلَوْ اسْتَعْتَبْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ، وَلَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ، وَلَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أُرْشَدْنَاكَ، وَلَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا حَمَلْنَاكَ، وَإِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبِعْنَاكَ، وَإِنْ كُنْتَ غُرِيَانًا كَسَوْنَاكَ، وَإِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ، وَإِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْنَاكَ، وَإِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ، فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَكُنْتَ ضَيْفِنَا إِلَى وَقْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعُوذَ عَلَيْكَ؛ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَجَاهًا عَرِيضًا وَمَالًا كَبِيرًا.

فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى، ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ، وَكُنْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ، وَالْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ. وَحَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ، وَكَانَ ضَيْفَهُ إِلَى أَنْ ارْتَحَلَ، وَصَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ.^۱

المناقب - به نقل از مبرّد و ابن عایشه - : مردی شامی او (امام حسن (علیه السلام)) را سواره دید و شروع به نفرین ایشان کرد؛ اما حسن (علیه السلام)، پاسخ او را نمی‌داد. هنگامی که آن مرد از دشنام دادن فارغ شد، حسن (علیه السلام) به سوی او آمد و به او سلام کرد و خندید و فرمود: «ای پیر مرد! به گمانم مرد غریبی باشی، و شاید امر بر تو مشتبه شده است. پس اگر از ما طلب بخشش کنی، از تو در می‌گذریم، و اگر از ما چیزی بخواهی، به تو می‌دهیم، و اگر از ما راهنمایی بخواهی، راهنمایی‌ات می‌کنیم، و اگر از ما مرکب بخواهی، مرکبی برایت فراهم می‌کنیم، و اگر گرسنه باشی، تو را سیر می‌کنیم، و اگر برهنه‌ای، تو را می‌پوشانیم، و اگر نیازمندی، بی‌نیازت می‌سازیم، و اگر رانده شده‌ای، پناهت می‌دهیم، و اگر نیازی داری، برایت برآورده‌اش می‌سازیم؛ و اگر بار و بنهات را به سوی ما بیاوری و تا وقت بازگشت، میهمان ما باشی، برایت سودمندتر است؛ زیرا ما جایی وسیع و منزلتی بسیار و ثروتی فراوان داریم.»

هنگامی که آن مرد، سخن امام را شنید، گریست. آن گاه گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفه خداوند در زمین او هستی، و خدا دانایتر است که رسالت‌های خود را کجا قرار دهد. تو و پدرت، مبعوض‌ترین خلق خدا نزد من بودید؛ اما اینکه محبوب‌ترین خلق خدا نزد من هستید. آن گاه بار و بنهات را به نزد امام منتقل ساخت و تا وقت حرکت، میهمان امام بود و دل بسته محبت آنان (اهل بیت علیهم السلام) گشت.

۴۷۹. **المناقب:** قَالَ لَهُ [أَيُّ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ (عليه السلام)] نَصْرَانِيٌّ: أَنْتَ بَقْرٌ! قَالَ: أَنَا بَاقِرٌ. قَالَ: أَنْتَ ابْنُ الطَّبَاخَةِ! قَالَ: ذَاكَ حِرْفَتُهَا. قَالَ: أَنْتَ ابْنُ السُّودَاءِ الزَّنَجِيَّةِ الْبَذِيَّةِ قَالَ: إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ. قَالَ: فَاسَلِمَ النَّصْرَانِيُّ.^۲

المناقب: مردی نصرانی به او (امام باقر (علیه السلام)) گفت: تو بقری! بقر در عربی به دو معنای «شکاف» و «گاو» است. فرمود: «من باقر هستم». گفت: تو پسر زن آشپزی! فرمود: «آشپزی، پیشه او بود». گفت: تو پسر زن زنگی سیاه بد دهن هستی! فرمود: «اگر تو راست می‌گویی، خداوند او را ببخشد، و اگر دروغ می‌گویی، خداوند تو را ببخشد». مرد نصرانی اسلام آورد.

۴ / ۸

أَثَرُ التَّعْلِيمِ غَيْرِ الْمُبَاشِرِ (تأثیر آموزش غیر مستقیم)

۴۸۰. **المناقب عن الرؤياني:** إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَلَا يُحْسِنُ، فَأَخَذَا بِالتَّنَازُعِ؛ يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ. فَقَالَا: أَيُّهَا الشَّيْخُ، كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا؛ يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا سَوِيَّةً. ثُمَّ قَالَا: أَيْنَا يُحْسِنُ؟ قَالَ: كِلَاكُمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ، وَلَكِنْ هَذَا الشَّيْخُ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ، وَقَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمَا، وَتَابَ عَلَى يَدَيْكُمَا بِبِرْكَتِكُمَا وَشَفَقَتِكُمَا عَلَى أُمَّةٍ جَدَّكُمْ.^۳

المناقب - به نقل از رؤیانی - : حسن و حسین (علیهما السلام) به پیرمردی برخوردند که به درستی وضو نمی‌گرفت. آنان به نزاع با یکدیگر پرداختند. هر یک از آنان می‌گفت: «تو درست وضو نمی‌گیری». آن گاه گفتند: «ای پیرمرد! تو میان ما داور باش. هر کدام از ما جداگانه یک وضو می‌سازیم». آن گاه گفتند: «کدام یک از ما درست وضو می‌سازد؟». پیرمرد گفت: هر دوی شما درست وضو می‌گیرید؛ اما این پیرمرد نادان است که درست وضو نمی‌سازد و اینکه از شما دو تن فراگرفته و به دست شما و با برکت شما و مهربانی‌ای که بر امت جد خود دارید، [به راه درست] بازگشته است.

۵ / ۸

^۱. المناقب لابن شهر آشوب: ۴ / ۱۹، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۴۴ / ۱۶.

^۲. المناقب لابن شهر آشوب: ۴ / ۲۰۷، بحار الأنوار: ۴۶ / ۲۸۹ / ۱۲.

^۳. المناقب لابن شهر آشوب: ۳ / ۴۰۰، بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۱۹ / ۲.

٤٨١. المختصر عن عبد العزيز بن يحيى الجلودي في كتاب الخطب لأئمة المؤمنين صلوات الله عليه: خطب أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال: «سلوني؛ فإنني لا أسأل عن شيء دون العرش إلا أجبت فيه؛ كلمة لا يقولها بعدي إلا جاهل مدع أو كذاب مفتري». فقام رجل من جانب مسجده في عنقه كتاب كأنه مصحف - وهو رجل آدم ضرب، طوال، جعد الشعر، كأنه من مهودة العرب - وقال رافعاً صوته: أيها المدعي ما لا يعلم والمقلد ما لا يفهم! أنا سائل فأجب. فوثب به أصحاب علي وشيعته من كل ناحية وهموا به، فنهاهم (عليه السلام) وقال لهم: «دعوه ولا تعجلوه؛ فإن الطيش لا تقوم به حجج الله، ولا تظهر به براهين الله». ثم التفت إلى الرجل وقال: «سل بكل لسانك وما في جوانحك، فإنني مجيب؛ إن الله تعالى لا تغلج عليه الشكوك، ولا يهيجه وسن». فقال الرجل: كم بين المشرق والمغرب؟ فقال (عليه السلام): «مسافة الهواء». قال: وما مسافة الهواء؟ فقال (عليه السلام): «دوران الفلك». قال: وما قدر دوران الفلك؟ فقال (عليه السلام): «مسيرة يوم للشمس». قال: صدقت، فمتى القيامة؟ فقال (عليه السلام): «عند حضور المنيّة وبلوغ الأجل». قال: صدقت، فكم عمر الدنيا؟ فقال (عليه السلام): «يقال: سبعة آلاف ثم لا تحديد». قال: صدقت، فأين بكة من مكة؟ قال (عليه السلام): «بكة موضع البيت، ومكة أكناف الحرم». قال: فلم سميت مكة مكة؟ قال (عليه السلام): «لأن الله تعالى مك الأرض من تحتها». قال: صدقت، فلم سميت تلك بكة؟ فقال (عليه السلام): «لأنها بكت رقاب الجبارين وعيون المذنبين». قال: صدقت، وأين كان الله قبل أن يخلق عرشه؟ فقال (عليه السلام): «سبحان من لا يدرك كنه صفته حملة عرشه على قرب زمرهم من كرسي كرامته، ولا الملائكة المقربون من أنوار سبحات جلاله. ويحك! لا يقال له أين، ولا ثم، ولا فيم، ولا لم، ولا أني، ولا حيث، ولا كيف. قال: صدقت، فكم مقدار ما لبث الله عرشه على الماء من قبل أن يخلق الأرض والسماء؟ قال (عليه السلام): «أتحسن أن تحسب؟ قال: نعم. قال (عليه السلام): لعلك لا تحسن! قال: لا، بل إنني لأحسن الحساب. فقال (عليه السلام): رأيت لو صب خردل في الأرض حتى سد الهواء وما بين الأرض والسماء، ثم أذن لمثلك أن تنقله على ضعفك حبة حبة من المشرق إلى المغرب، ثم مد في عمرك وأعطيت القوة على ذلك حتى تنقله، وأحصيته، لكان ذلك أيسر من إحصاء عدد أعوام ما لبث عرشه على الماء من قبل أن يخلق الأرض والسماء، وإنما وصفت لك بعض عشر عشير العشير من جزء مائة ألف جزء، وأستغفر الله من التقليل في التحديد. قال: فحرك الرجل رأسه وقال: أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله.»^٢

المختصر - به نقل از عبد العزيز يحيى جلودی در کتاب خطب أمير المؤمنين، صلوات الله عليه - : امير مؤمنان، خطابهای ایراد کرد و فرمود: «از من بپرسید، که از هیچ چیز فروتر از عرش از من پرسش نمی شود، مگر آن که پاسخش را به می دهم و پس از من، کسی جز نادان ادعا کننده یا دروغگوی افترا زننده، چنین نمی گوید». در این هنگام، مردی از گوشه مسجد، در حالی که کتابی بر گردن داشت، که گویی مصحف بود، برخاست. آن مرد، گندمگون و کم گوشت، بلند قامت و با موهای مجعد و گویا از اعراب یهود بود. او با صدای بلند گفت: ای آن که ادعای چیزی دارد که نمی داند، و چیزی را که نمی فهمد به گردن می گیری! من سؤال می کنم، پس جواب بده.

یاران و شیعیان علی ((عليه السلام)) از هر طرف به او یورش بردند و قصد جان او را کردند که [امام] آنان را نهی کرد و به ایشان فرمود: «او را واگذارید و در باره اش شتاب مکنید، که با سبکسری، حجت های خداوند، برپا نمی شود و برهان های خداوند، آشکار نمی گردد».

آن گاه به آن مرد روی کرد و فرمود: «هر گونه که می خواهی و آنچه در دل داری، بپرس که من پاسخ می دهم. تردیدها خداوند متعال را به تلاطم نمی کشاند و هیچ نیازی او را به خشم نمی آورد». آن مرد گفت: مسافت بین مشرق و مغرب، چه قدر است؟ فرمود: «مسافت هوا». پرسید: مسافت هوا چیست؟ فرمود: «گردش فلک است». گفت: اندازه گردش فلک چیست؟ فرمود: «سیر یک روزه خورشید». گفت: راست گفتی. قیامت چه زمانی است؟ فرمود: «هنگامی که مرگ در رسد و اجل پایان پذیرد». گفت: راست گفتی. عمر دنیا چه قدر است؟ فرمود: «گفته می شود هفت هزار [سال]. از این پس نیز حدودش معین نیست». گفت:

١. كذا في الطبعة المعتمدة وبحار الأنوار نقلاً عن المصدر، وفي إرشاد القلوب «ما لبث عرشه»، وهو الصحيح، ويؤيده انصباب جواب الإمام (عليه السلام) بعد قليل على ذكر العرش.

٢. المختصر: ٨٨، إرشاد القلوب: ٣٧٧ نحوه وفيه «وأنشأ بعد يقول: أنت أصيل العلم يا ذا الهدى ..». بدل «وشهد أن لا إله إلا الله»، بحار الأنوار: ٥٧ /

راست گفتی. بگه در کجای مکه است؟ فرمود: «بگه، جایگاه خانه [ی کعبه] است و مگه، اطراف حرم است». گفت: چرا مگه را مکه می‌نامند؟ فرمود: «چون خداوند متعال، زمین را از زیر آن بیرون کشید». گفت: راست گفتی، پس چرا به آن بگه می‌گویند؟ فرمود: «زیرا آن [خانه]، گردنِ گردنکشان و چشمِ گناهکاران را در هم کوفته است». گفت: راست گفتی؛ ولی [بگو] خداوند پیش از آن که عرش خود را بیافریند، کجا بود؟ فرمود: «منزه است کسی که حاملان عرش او با وجود نزدیک بودن همگی آنان به تخت کرامت خداوند، از درک کنه و حقیقت صفت او، ناتوان‌اند؛ و فرشتگان مقرب، از درک انوار عظمت جلالش محروم‌اند. وای بر تو! در باره خدا گفته نمی‌شود که کجا است، یا آن جا است، یا در میان چه، یا برای چه، یا کجا یا چه زمان یا چگونه است». گفت: راست گفتی. پس [بگو] پیش از آن که خداوند، زمین و آسمان را بیافریند، عرش خداوند چه مقدار بر روی آب بوده است؟ فرمود: «آیا حساب کردن را نیک می‌دانی؟». گفت: آری. فرمود: «شاید نیک ندانی». گفت: نه، بلکه حساب کردن را نیک می‌دانم. فرمود: «اگر دانه‌های خردل بر زمین چنان ریخته شود که هوا و بین زمین و آسمان را پر کند، آن گاه به مثل تو اجازه داده شود که به رغم ناتوانی‌ات، دانه دانه، آن را از مشرق به مغرب منتقل سازی، و چنان عمرت طولانی شود و به تو توان این کار داده شود تا بتوانی آن را منتقل سازی و آن دانه‌ها را بشماری، این کار، از شمارش سال‌هایی که عرش خداوند پیش از آفرینش زمین و آسمان بر آب درنگ داشته، آسان‌تر است، و من تنها برای یک دهم از یک جزء از یکصد هزار جزء را توصیف کرده‌ام و از این که در شمارش کم گذاشته‌ام، از خداوند طلب بخشش می‌کنم». [راوی] گوید: آن مرد، سر خود را جنباند و گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و شهادت می‌دهم که محمد، رسول خدا است!

٤٨٢. التَّوْحِيدُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَنْصُورٍ: قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: كَانَ زَنْدِيقٌ بِمِصْرَ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) عِلْمٌ، فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَازِرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا، فَقِيلَ لَهُ: هُوَ بِمَكَّةَ. فَخَرَجَ الزَّندِيقُ إِلَى مَكَّةَ وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَقَارَبَنَا الزَّندِيقُ - وَنَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) فِي الطَّوَافِ - فَضَرَبَ كَتِفَهُ كَتِفُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام)، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ (عَلَيْهِ السَّلَام): مَا اسْمُكَ؟ قَالَ: اسْمِي عَبْدُ الْمَلِكِ. قَالَ: فَمَا كُنْيَتُكَ؟ قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ. قَالَ: فَمَنْ الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ؟ أَمِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ؟ وَأَخْبِرْنِي عَنْ ابْنِكَ: أَعْبَدُ إِلَهَ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الْأَرْضِ؟ فَسَكَتَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): قُلْ مَا شِئْتَ تَخْصِمُ. قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: قُلْتُ لِلزَّندِيقِ: أَمَا تَرُدُّ عَلَيْهِ؟ فَقَبَّحَ قَوْلِي. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): إِذَا فَرَعْتَ مِنَ الطَّوَافِ فَأَتْنَا. فَلَمَّا فَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) أَنَاهُ الزَّندِيقُ، فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لِلزَّندِيقِ: أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ تَحْتًا وَفَوْقًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَدَخَلْتَ تَحْتَهَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَمَا يُدْرِيكَ بِمَا تَحْتَهَا؟ قَالَ: لَا أَدْرِي، إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنَّ لَيْسَ تَحْتَهَا شَيْءٌ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): فَالْظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَقِن. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: فَصَعِدْتَ السَّمَاءَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَتَدْرِي مَا فِيهَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَاتَّيْتُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فَظَنَرْتُ مَا خَلْفَهُمَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَعَجَبًا لَكَ! لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ، وَلَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ، وَلَمْ تَنْزِلْ تَحْتَ الْأَرْضِ، وَلَمْ تَصْعَدْ السَّمَاءَ، وَلَمْ تَخْبُرْ هُنَالِكَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ، وَأَنْتَ جَاوِدٌ مَا فِيهِنَّ! وَهَلْ يَجِدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟! فَقَالَ الزَّندِيقُ: مَا كَلَمَنِي بِهِذَا أَحَدٌ غَيْرُكَ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): فَأَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ ذَلِكَ؛ فَلَعَلَّ هُوَ، أَوْ لَعَلَّ لَيْسَ هُوَ. قَالَ الزَّندِيقُ: وَلَعَلَّ ذَاكَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): أَيُّهَا الرَّجُلُ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَى مَنْ يَعْلَمُ، فَلَا حُجَّةَ لِلْجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ. يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، تَفْهَمُ عَنِّي! فَإِنَّا لَا نَشْكُ فِي اللَّهِ أَبَدًا؛ أَمَا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَلْجَانِ وَلَا يَشْتَبِهَانِ، يَذْهَبَانِ وَبِرْجَعَانِ، قَدْ اضْطَرَّ لَيْسَ لَهُمَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَانَهُمَا؟! فَإِنْ كَانَا يَقْدِرَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا، فَلَا يَرْجِعَانِ، فَلِمَ يَكُونَا مُضْطَرَّيْنِ فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَارًا وَالنَّهَارُ لَيْلًا؟! اضْطَرَّ وَاللَّهِ - يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ - إِلَى دَوَامِهِمَا، وَالَّذِي اضْطَرَّ هُمَا أَحْكَمُ مِنْهُمَا وَأَكْبَرُ مِنْهُمَا. قَالَ الزَّندِيقُ: صَدَقْتَ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام): يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَتَظُنُّونَهُ بِالْوَهْمِ فَإِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ لِمَ لَا يَرُدُّهُمْ؟! وَإِنْ كَانَ يَرُدُّهُمْ لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟! الْقَوْمُ مُضْطَرُونَ. يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ، وَالْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ، لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ؟! وَلِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طَاقَتِهَا فَلَا يَتِمَّاسُكَانِ وَلَا يَتِمَّاسُكَ مِنْ عَلَيْهِمَا؟! فَقَالَ الزَّندِيقُ: أَمْسَكْهُمَا وَاللَّهِ رَبُّهُمَا وَسَيِّدُهُمَا! فَأَمَّنَ الزَّندِيقُ عَلَى يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام. فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! إِنْ أَمَنْتَ الزَّادِقَةَ عَلَى يَدَيْكَ فَقَدْ أَمَنْتَ الْكَفَّارَ عَلَى يَدَيِ أَبِيكَ.

١. «إِنَّمَا جَاءَ الْفِعْلُ مَرْفُوعًا بِثَبُوتِ النُّونِ بِاعْتِبَارِ أَنْ جُمْلَةً «فَلَا يَرْجِعَانِ» مُعْتَرِضَةٌ. وَيُؤَيِّدُهُ اسْتِقَامَةُ الْكَلَامِ بِدُونِهَا، كَمَا عَلَيْهِ رَوَايَةُ/الاحتجاج.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَى يَدَي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): اجْعَلْنِي مِنْ تَلَامِذَتِكَ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَاشِمِ بْنِ الْحَكَمِ: خُذْهُ إِلَيْكَ فَعَلَّمَهُ. فَعَلَّمَهُ هَاشِمٌ، فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ مِصْرَ وَأَهْلِ الشَّامِ، وَحَسَنَتْ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام).^۱

التوحيد - به نقل از علی بن منصور - : هشام بن حکم به من گفت: خبر علم داشتن امام صادق (علیه السلام) به گوش ملحدی در مصر رسید. پس به سوی مدینه رهسپار شد تا با امام مناظره کند؛ اما ایشان را نیافت. به او گفتند: امام در مکه است. آن ملحد به سوی مکه روانه شد و در حالی که ما با امام صادق (علیه السلام) در حال طواف بودیم، چنان به ما نزدیک شد که شانه او به شانه امام صادق (علیه السلام) خورد. امام به او فرمود: «نام تو چیست؟». گفت: نام من، عبد الملک (بنده پادشاه) است. فرمود: «کنیه تو چیست؟». گفت: ابو عبد الله (پدر بنده خدا). فرمود: «آن پادشاهی که تو بنده اویی، کیست؟ آیا از پادشاهان آسمان است یا از پادشاهان زمین؟ و به من بگو پسرت بنده خدای آسمان است یا بنده خدای زمین؟». آن مرد، خاموش ماند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هرچه برای مناظره می خواهی، بگو». هشام بن حکم می گوید که به آن ملحد گفتم: آیا پاسخ ایشان را نمی دهی؟ و او [این] سخن مرا تقبیح کرد.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هرگاه از طواف فارغ شدم، نزد ما بیا». و چون امام صادق (علیه السلام) از طواف فارغ شد، آن ملحد نزد امام آمد و نشست، و ما گرد امام (علیه السلام) بودیم. امام (علیه السلام) به آن ملحد فرمود: «آیا می دانی زمین، زیر و بالایی دارد؟». گفت: آری. فرمود: «آیا زیر آن رفته ای؟». گفت: نه. فرمود: «می دانی زیر زمین چیست؟». گفت: نه؛ اما به گمانم زیر آن چیزی نیست. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «تا وقتی که یقین نداری، گمان ناتوانی است. آیا به آسمان، بالا رفته ای؟». گفت: نه. فرمود: «آیا می دانی بالای آسمان چیست؟». گفت: نه. فرمود: «آیا به مشرق و مغرب رفته ای تا پشت آن ها را ببینی؟». گفت: نه. فرمود: «شگفت است از تو! نه به مشرق رفته ای و نه به مغرب، و نه زیر زمین رفته ای و نه به بالای آسمان عروج نموده ای و از آن جا خبری نداری تا بدانی پشت آن ها چیست، با این حال، منکر چیزی هستی که در میان آن ها است! آیا عاقل، چیزی را که نمی داند، انکار می کند؟». ملحد گفت: هیچ کس چنین حرفی به من نزده است مگر تو. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «تو نسبت به این امر، تردید داری که شاید درست یا نادرست باشد؟». ملحد گفت: شاید چنین باشد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «آن که نمی داند، بر آن که می داند، حجتی ندارد. بنا بر این، جاهل بر عالم، حجتی ندارد. ای برادر مصری، سخنم را دریاب! ما هرگز در باره خداوند، تردید نمی کنیم. آیا نمی بینی خورشید، ماه، شب و روز سر بر می آورند و اشتباه نمی کنند، می روند و باز می گردند، ناگزیرند و [مدار و] مکانی جز [همین مدار و] مکانشان برای آن ها نیست؟ اگر می توانستند که بروند و برنگردند، پس چرا برمی گردند؟ و اگر ناگزیر نیستند، چرا شب، روز نمی شود و روز، شب نمی گردد؟ ای برادر مصری! به خدا سوگند، تا زمانی که پایدارند، ناگزیرند، و آن که آنان را به ناگزیر می گرداند، استوارتر و بزرگ تر از خود آن ها است». ملحد گفت: راست گفتی.

آن گاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای برادر مصری! آن روزگار که شما بدان اعتقاد دارید [و خدایش می دانید] و می پندارید که آن ها را جا به جا می کند، پس اگر می برد، چرا بازشان نمی گرداند؟ و اگر آن ها را باز می گرداند، پس چرا آن ها را نمی برد؟! جملگی ناگزیرند. ای برادر مصری! آسمان برافراشته و زمین در زیر است؛ چرا آسمان بر سر زمین سقوط نمی کند و چرا زمین فرو نمی ریزد تا نه خود را نگاه دارند و نه هر کس را که بر آنها است؟». ملحد گفت: سوگند به خدا، پروردگار و سرورشان آن ها را نگاه می دارد! بدین ترتیب، آن مرد ملحد، به دست امام صادق (علیه السلام) ایمان آورد.

حمران بن اعین به ایشان گفت: فدایت شوم! اگر ملحدان به دست شما ایمان می آورند، کافران نیز بیش از این به دست جدّ شما ایمان آوردند. سپس آن مؤمن که به دست امام صادق (علیه السلام) ایمان آورد، گفت: مرا از زمره شاگردانت قرار ده. امام به هشام بن حکم فرمود: «او را نزد خود نگه دار و به او دانش بیاموز». هشام به او دانش آموخت و آن شخص، معلّم مردم مصر و شام شد و چنان پاکیزه خو شد که امام صادق (علیه السلام) از او خشنود گشت.

۴۸۳. **بحار الأنوار عن محمد بن سنان**: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ ذَاتَ يَوْمٍ بَعْدَ الْعَصْرِ جَالِسًا فِي الرُّوْضَةِ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ، وَأَنَا مُفَكِّرٌ فِي مَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله) مِنَ الشَّرَفِ وَالْفَضَائِلِ، وَمَا مَنَحَهُ وَأَعْطَاهُ وَشَرَّفَهُ بِهِ وَجَبَّاهُ مِمَّا لَا يَبْعُرُهُ الْجُمْهُورُ مِنَ الْأُمَّةِ، وَمَا جَهْلُوهُ مِنْ فَضْلِهِ وَعَظِيمِ مَنَزَلَتِهِ وَخَطَرِ مَرْتَبَتِهِ، فَإِنِّي لَكَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ، فَجَلَسَ بِحَيْثُ أَسْمَعُ كَلَامَهُ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِ الْمَجْلِسُ إِذَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ قَدْ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَتَكَلَّمَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ

۱. التوحيد: ۴/۲۹۳، الکافي: ۱/۷۳/۱، الاحتجاج: ۲/ ۲۰۴ / ۲۱۷ کلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۲۵/۵۱/۳.

العِزَّ بِكَمَالِهِ، وَحَازَ الشَّرَفَ بِجَمِيعِ خِصَالِهِ، وَنَالَ الْحُطُوتَ فِي كُلِّ أَحْوَالِهِ. فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: إِنَّهُ كَانَ فَيَلَسُوفاً إِدْعَى الْمَرْتَبَةَ الْعُظْمَى وَالْمَنْزِلَةَ الْكُبْرَى، وَأَتَى عَلَى ذَلِكَ بِمُعْجَزَاتٍ بَهَرَتْ الْعُقُولَ، وَضَلَّتْ فِيهَا الْأَحْلَامُ، وَغَاصَتْ الْأَلْبَابُ عَلَى طَلَبِ عِلْمِهَا فِي بِحَارِ الْفِكْرِ، فَرَجَعَتْ خَاسِئَاتٍ وَهِيَ حَسِيرٌ، فَلَمَّا اسْتَجَابَ لِدَعْوَتِهِ الْعُقَلَاءُ وَالْفُصَحَاءُ وَالْخُطَبَاءُ دَخَلَ النَّاسُ فِي دِينِهِ أَفْوَاجاً؛ فَقَرَنَ اسْمُهُ بِاسْمِ نَامُوسِهِ، فَصَارَ يُهْتَفُ بِهِ عَلَى رُؤُوسِ الصَّوَامِعِ - فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ وَالْمَوَاضِعِ الَّتِي انْتَهَتْ إِلَيْهَا دَعْوَتُهُ، وَعَلَتْ بِهَا كَلِمَتُهُ، وَظَهَرَتْ فِيهَا حُجَّتُهُ، بَرّاً وَبَحْراً وَسَهْلاً وَجَبْلاً - فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، مُرَدِّداً فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ؛ لِيَتَجَدَّدَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ ذِكْرُهُ، لئَلَّا يَخْمَلَ أَمْرُهُ. فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: دَعِ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَدْ تَحَيَّرَ فِيهِ عَقْلِي، وَضَلَّ فِي أَمْرِهِ فِكْرِي، وَحَدَّثْنَا فِي ذِكْرِ الْأَصْلِ الَّذِي يَمْشِي بِهِ. ثُمَّ ذَكَرَ ابْتِدَاءَ الْأَشْيَاءِ، وَزَعَمَ أَنَّ ذَلِكَ بِإِهْمَالٍ لَا صَنَعَةَ فِيهِ وَلَا تَقْدِيرَ، وَلَا صَانِعَ لَهُ وَلَا مُدَبِّرَ؛ بَلِ الْأَشْيَاءُ تَتَكَوَّنُ مِنْ ذَاتِهَا بِلا مُدَبِّرٍ، وَعَلَى هَذَا كَانَتْ الدُّنْيَا لَمْ تَزَلْ وَلَا تَزَالُ.

قال المفضل: فلم أملك نفسي غضباً وغيظاً وحقاً، فقلت: يا عدو الله! ألدت في دين الله، وأنكرت الباري - جلَّ قُدْسُهُ - الذي خلَقَك في أحسن تقويم، وصورك في أتم صورة، نقلك في أحوالك حتى بلغ بك إلى حيث انتهيت، فلو تفكرت في نفسك وصدقك لطيف حسك لو جدت دلائل الربوبية وأثار الصنعة فيك قائمة، وشواهد - جلَّ و تَقَدَّسَ - في خلَقك واضحة، وبراهينه لك لا تحصى! فقال: يا هذا، إن كنت من أهل الكلام كلمناك؛ فإن ثبت لك حجة تبين لك، وإن لم تكن منهم فلا كلام لك، وإن كنت من أصحاب جعفر بن محمد الصادق فما هكذا يخاطبنا، ولا يمثل دليلاً يجادلنا! ولقد سمع من كلامنا أكثر مما سمعت، فما أفحش في خطابنا، ولا تعدى في جوابنا. وإنه للحليم الرزين العاقل الرصين؛ لا يعتريه خرق ولا طيش ولا نزق. ويسمع كلامنا، ويصغي إلينا، ويستعرف حجتنا، حتى استفرغنا ما عندنا وظننا أننا قد قطعناه أدهض حجتنا بكلام يسير وخطاب قصير، يلزمنا به الحجة، ويقطع العذر، ولا نستطيع لجوابه رداً، فإن كنت من أصحابه فخاطبنا بمثل خطابه ...^١

بحار الأنوار - به نقل از محمد بن سنان - : مفضل بن عمر برای ما چنین روایت کرد که: روزی پس از عصر، در روضه، میان قبر و منبر [رسول خدا] نشسته بودم و در باره شرافت و فضیلت‌هایی که خداوند تنها به پیامبران محمد (صلی الله علیه وآله) ارزانی داشته، و نیز در باره لطف و عطای الهی و کرامت و منزلتی که به ایشان بخشیده و اکثر امت از آن بی‌اطلاع‌اند، و به جهل ایشان از فضیلت و بزرگی جایگاه و عظمت درجه پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌اندیشیدم. در این حالت بودم که ابن ابی العوجا آمد و چنان نزدیک نشست که سخنش را می‌شنیدم. وقتی در جای خود قرار گرفت، یکی از دوستانش آمد و کنار او نشست. ابن ابی العوجا، شروع به سخن کرد و گفت: صاحب این قبر، به کمال عزت رسیده و به تمام خصلت‌های خود، به شرافت دست یافته و در تمام حالات خود، به بهره خویش نایل شده است. هم‌نشینش به او گفت: او فیلسوفی بود که ادعای مرتبه‌ای عالی و درجه‌ای بالا داشت و برای ادعای خود، معجزاتی آورد که عقل‌ها را مبهوت ساخت و فکرها در آن حیران شدند و اندیشه‌ها برای دستیابی به دانش او در دریاهای تفکر، غوطه خوردند؛ اما بی‌آن که بهره‌ای به کف آورند، پشیمان، به جای خود بازگشتند، و هنگامی که عاقلان، فصیحان و سخنوران، دعوتش را پاسخ گفتند، مردم گروه گروه در دین او وارد شدند و نام او به نام همراهش [خداوند متعال] قرین شد، و نام او پنج بار در روز بین اذان و اقامه بر فراز بالای عبادتگاه‌ها در تمام شهرها و جاهایی که دعوت او بدان‌جا رسیده و سخنش در آن‌جا بالا گرفته و حجت او در آن‌جا آشکار گشته، از خشکی و دریا، دشت و کوه، صلا زده می‌شود تا در هر ساعت، یادش تجدید گردد تا امر او خاموش نشود.

ابن ابی العوجا گفت: یاد از محمد [صلی الله علیه وآله] را واگذار که عظمی در باره‌اش سرگردان و اندیشه‌ام در باره‌اش گمراه شده است. از اصل و ریشه‌ای برایمان بگو که او دعوت کننده به آن است. آن گاه از سرآغاز اشیا، سخن به میان آورد و به پندار خود، مدعی شد که آغاز اشیا، تصادفی و مهمل بوده و صنعت و تدبیر و صانع و تدبیر کننده‌ای نداشته است؛ بلکه اشیا، خود به خود، بدون داشتن تدبیرگری پدید آمده‌اند، و دنیا همیشه بر این اساس بوده و خواهد بود.

مفضل گفت: من از روی خشم و غضبی که گلویم را می‌فشرد، دیگر نتوانستم خود را نگاه دارم و گفتم: ای دشمن خدا! در دین خدا الحاد می‌ورزی و آفریننده منزهی که تو را به بهترین قواره آفرید و در کامل‌ترین چهره آراست و به حالات گوناگون درآورد، تا تو را بدین‌جا رساند، انکار می‌کنی؟ اگر در خود بیندیشی و حس نازک‌اندیشیت تو را تصدیق کند درمی‌یابی که دلایل ربوبیت و نشانه‌های صنع الهی در تو هویدا است، و گواهان خداوند سبحان، در آفرینش تو پدیدار و برهان‌هایش برایت روشن است.

١. بحار الأنوار: ٣ / ٥٧.

ابن ابی العوجا گفت: ای مرد! اگر از متکلمانی، با تو مناظره می‌کنیم، و اگر برهان تو ثابت شد، ما از تو پیروی می‌کنیم؛ و اگر از متکلمان نیستی، با تو سخنی نداریم؛ و اگر از یاران جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) هستی، او با ما چنین سخن نمی‌گوید و با این دلایلی که تو آوردی با ما مناظره نمی‌کند. او بیش از آنچه تو از ما شنیدی، از ما شنیده است؛ اما در گفتگو با ما به زشتی سخن نگفته، و در پاسخ ما مرزشکنی نکرده است. او انسانی بردبار، متین، عاقل و استوار است که هیچ نادانی، سبکسری و پرخاشی در او راه ندارد. گفتار ما را می‌شنود و به ما گوش می‌سپارد، و از ما برهان می‌خواهد، تا هر چه داریم، بیان کنیم؛ و گاه گمان بریم که دیگر او را مجاب ساخته‌ایم؛ اما او با گفتاری اندک و سخنی کوتاه، برهان ما را در هم می‌شکند و برهان خود را بر ما تمام می‌سازد و راه گریز را می‌بندد، به گونه‌ای که توان پاسخگویی او را نداریم. پس اگر تو از یاران اویی، به سان گفتار او با من سخن بگو ...

٤٨٤. **الكافي عن أبي منصور المتطبب:** أخبرني رجلٌ من أصحابي قال: كنتُ أنا وابنُ أبي العوجاء وعبدُ الله بنُ المُقفع في المسجد الحرام، فقال ابنُ المُقفع: ترون هذا الخلق؟ - وأومأ بيده إلى موضع الطواف - ما منهم أحدٌ أوجبَ له اسمُ الإنسانيَّة إلا ذلك الشيخ الجالس - يعني أبا عبد الله جعفر بن محمد (عليهما السلام) -؛ فأما الباقر فرعاعٌ وبهايمٌ. فقال له ابنُ أبي العوجاء: وكيف أوجبتَ هذا الاسمَ لهذا الشيخ دون هؤلاء؟ قال: لأنِّي رأيتُ عنده ما لم أره عندهم. فقال له ابنُ أبي العوجاء: لأبدٌ من اختيار ما قلتُ فيه منه. فقال له ابنُ المُقفع: لا تفعل؛ فإنِّي أخافُ أن يفسدَ عليك ما في يدك! فقال: ليسَ ذا رأيك ولكن تخافُ أن يضعفَ رأيك عندي في إحلالك إياه المحلَّ الذي وصفت! فقال ابنُ المُقفع: أما إذا توهمتَ عليَّ هذا فقمِ إليه، وتحفظ ما استطعتَ من الزلل، ولا تتنَّ عنانك إلى استرسال؛ فسلمك إلى عقال، وسمه ما لك أو عليك. فقام ابنُ أبي العوجاء وبقيتُ أنا وابنُ المُقفع جالسين، فلما رجع إلينا ابنُ أبي العوجاء قال: ويلك يا بن المُقفع! ما هذا بيشر! وإن كان في الدنيا روحاني يتجسد إذا شاء ظاهراً ويتروح إذا شاء باطناً فهو هذا! فقال له: وكيف ذلك؟ قال: جلستُ إليه، فلما لم يبقَ عنده غيري ابتدأني فقال: إن يكن الأمرُ عليَّ ما يقول هؤلاء، وهو عليَّ ما يقولون - يعني أهل الطواف - فقد سلموا وعطبتُم، وإن يكن الأمرُ عليَّ ما تقولون - وليس كما تقولون - فقد استويتُم وهم. فقلتُ له: يرحمك الله! وأي شيء نقول؟ وأي شيء يقولون؟ ما قولي وقولهم إلا واحداً.

فقال: وكيف يكون قولك وقولهم واحداً وهم يقولون: أن لهم معاداً وثواباً وعقاباً، ويدينون بأن في السماء إلهاً، وأنهم عمران، وأنتم تزعمون أن السماء خراب ليس فيها أحد؟!

قال: فأغتنمتُها منه فقلتُ له: ما منعه - إن كان الأمرُ كما يقولون - أن يظهر لخلقهِ ويدعوهم إلى عبادته؛ حتى لا يختلفَ منهم اثنان، ولما احتجبَ عنهم وأرسل إليهم الرُّسل! ولو بأشهرهم بنفسه كان أقربَ إلى الإيمان به.

فقال لي: ويلك! وكيف احتجبَ عنك من أراك قدرته في نفسك؟! نشوؤك ولم تكن، وكبرك بعد صغرِكَ، وقوتك بعد ضعفِكَ، وضعفك بعد قوتك، وسقمك بعد صحتك، وصحتك بعد سقمك، ورضاك بعد غضبك، وغضبك بعد رضاك، وحزنك بعد فرحِكَ، وفرحك بعد حزنك، وحُبك بعد بُغضك، وبُغضك بعد حُبك، وعزَمك بعد أناتك، وأناتك بعد عزَمك، وشهوَتك بعد كراهتِكَ، وكراهتكَ بعد شهوَتك، ورغبَتك بعد رهبتِكَ، ورهبتكَ بعد رغبَتك، ورجاءك بعد يأسك، ويأسك بعد رجائك، وخاطرِكَ بما لم يكن في وهمك، وعزوب ما أنت معتقده من ذهنك.

وما زال يعدُّ عليَّ قدرته التي في نفسي التي لا أدفعها حتى ظننتُ أنه سيظهر في ما بيني وبينه!^١

الكافي - به نقل از ابو منصور طبیب - : یکی از شیعیان به من خبر داد و گفت: من و ابن ابی العوجا و عبد الله بن مقفع در مسجد الحرام نشسته بودیم. ابن مقفع با دستش به محل طواف اشاره کرد و گفت: آیا این مردم را می‌بینید؟ هیچ کدام از آنان نیست که بتوان نام انسان بر او نهاد، جز آن بزرگی که نشسته (یعنی امام صادق (علیه السلام))؛ اما بقیه مردم، فرومایه و چارپایان‌اند. ابن ابی العوجا به او گفت: چگونه نام انسان را از میان مردم، تنها بر این بزرگ می‌گذاری؟ ابن مقفع گفت: من در او چیزی دیده‌ام که نزد دیگران ندیدم.

ابن ابی العوجا به او گفت: باید در باره ادعایی که در باره وی داری، آزمایشی انجام شود. ابن مقفع به او گفت: این کار را نکن. من می‌ترسم که اندیشه تو را تباه سازد! گفت: مقصود تو این نیست؛ بلکه می‌ترسی جایگاهی که از او برای من توصیف کردی، نادرست از آب در آید و اندیشه‌ات در نظرم سست جلوه کند. ابن مقفع گفت: اگر چنین گمانی درباره‌ام داری، پس برخیز، نزد او برو

^١ الكافي: ١ / ٧٤ / ٢، التوحيد: ١٢٥ / ٤، بحار الأنوار: ٣ / ٤٢ / ١٨.

و تا می‌توانی، خود را از لغزش نگاه دار، و عنان اختیار خود به دست او مده که تو را در بند می‌کند. آنچه را به سود یا زیان توسست، مشخص کن.

ابن ابی العوجا برخاست و من و ابن مقفع، بر جای خود نشستیم. هنگامی که ابن ابی العوجا نزد ما بازگشت، گفت: وای بر تو ای ابن مقفع! این شخص بشر نیست و اگر در دنیا یک روح هست که هر گاه بخواهد در قالب جسد ظاهر می‌گردد و هر گاه بخواهد در باطن به صورت روح در می‌آید، این شخص است! ابن مقفع به او گفت: مگر چگونه بود؟ گفت: نزدش نشستیم. وقتی کسی نزد او جز من نماند، خودش با من سخن آغاز کرد و گفت: «اگر حقیقت همان باشد که اینان می‌گویند، که حقیقت هم گفته آنان (یعنی طواف کنندگان) است، آنان به سلامت رسته‌اند و شما هلاک شده‌اید، و اگر حقیقت چنان است که شما می‌گویید - که حقیقت گفته شما نیست - شما و آنان برابرید». به او گفتم: خدایت رحمت کند! مگر ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند؟ سخن من و آنان، یکی است. فرمود: «چگونه سخن تو و آنان برابر است، در حالی که آنان می‌گویند: بازگشت و پاداش و کیفری دارند و معتقدند که آسمان، خداوندی دارد و آباد است؛ ولی شما مدعی هستید که آسمان، ویران است و کسی در آن جا نیست؟».

ابن ابی العوجا گفت: من فرصت را غنیمت شمردم و به او گفتم: اگر حقیقت چنان است که اینان می‌گویند، چه مانعی دارد که خدا خود را برای آفریده‌هایش آشکار سازد و آنان را به پرستش خود، فرا خواند، تا حتی دو تن در باره او اختلاف نکنند، و دیگر خود را از آنان پوشیده نمی‌داشت و رسولان را به سوی آنان نمی‌فرستاد، و اگر خود، کار هدایت مردم را مستقیماً به عهده می‌گرفت، برای ایمان آوردن به او راهی نزدیک‌تر بود. به من فرمود: «وای بر تو! چگونه کسی که قدرت خود را در جانت به تو نشان داده، خود را از تو پنهان نگاه داشته است؟ بودند از پس نبودن، بزرگی‌ات از پس کوچکی، توانایی‌ات از پس ناتوانی، بیماری‌ات از پس سلامتی و سلامتی‌ات از پس بیماری، و خشنودی‌ات از پس خشم و خشم از پس خشنودی، غمگین شدن از پس شادی و شاد شدن از پس غم، محبت ورزیدن از پس نفرت و نفرت از پس محبت، و تصمیم گرفتن تو از پس سستی، و سستی تو از پس تصمیم، و خواستن تو از پس نخواستن و نخواستن تو از پس خواستن، اشتیاق از پس بیم، و بیم از پس اشتیاق، امید از پس نومیدی، و نومیدی تو از پس امید و یادآوری آنچه که در اندیشه‌ات نبود و محو کردن آنچه که در ذهنت بدان معتقد بودی، [همه از خدا است]. و آن چنان قدرت خداوند را در جانم برایم برشمرد که من، توان پاسخگویی به او را نداشتم تا جایی که پنداشتم خداوند در همان میانه من و او پدیدار می‌شود!

۶ / ۸

أثر استجابة الإمام وأنصاعه للقضاء (تأثير پذیرش امام و تن دادن او به حکم قاضی)

۴۸۵. السنن الکبری عن الشعبي: خرج علي بن أبي طالب إلى السوق، فإذا هو بنصراني يبيع درعاً، فعرف علي الدرع فقال: هذه درعي، بيني وبينك قاضي المسلمين - وكان قاضي المسلمين شريح؛ كان علي استقضاه. فلما رأى شريح أمير المؤمنين قام من مجلس القضاء وأجلس علياً في مجلسه، وجلس شريح قدامه إلى جنب النصراني. فقال له علي: أما يا شريح لو كان خصمي مسلماً لعدت معه مجلس الخصم ولكني سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: «لا تصافحوه ولا تبدؤوهم بالسلام ... وصغروهم كما صغروهم الله»، إقض بيني وبينه يا شريح.

فقال شريح: تقول يا أمير المؤمنين؟ فقال علي (عليه السلام): هذه درعي ذهبت مني منذ زمان. فقال شريح: ما تقول يا نصراني؟ فقال النصراني: ما أكذب أمير المؤمنين، الدرع هي درعي. فقال شريح: ما أرى أن تخرج من يده، فهل من بينة؟ فقال علي (عليه السلام): صدق شريح.

فقال النصراني: أما أنا أشهد أن هذه أحكام الأنبياء، أمير المؤمنين يجيء إلى قاضيه وقاضيه يقضي عليه! هي والله يا أمير المؤمنين درعك أتبعك من الجيش وقد زالت عن جملك الأوراق فأخذتها؛ فإني أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله. فقال علي (عليه السلام): أما إذا أسلمت فهي لك. وحمله على فرس عتيق.^۱

السنن الکبری - به نقل از شعبی - : علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] به سوی بازار رفت. ناگاه به مسیحی‌ای برخورد که زرهی را می‌فروخت. علی، زره را شناخت و گفت: «این، زره من است و میان من و تو، قاضی مسلمانان داوری کند». در آن روز،

۱. السنن الکبری: ۱۰ / ۲۳۰ / ۲۰۴۶۵، البدایة والنهاية: ۸ / ۴، کنز العمال: ۷ / ۲۴ / ۱۷۷۸۹، الفارات: ۱۲۴/۱ کلاهما نحوه، بحار الأنوار: ۱۰۴ / ۲۹۰.

قاضی مسلمانان، شریح بود که علی او را به قضاوت منصوب کرده بود. هنگامی که شریح، امیر مؤمنان را دید، از کرسی قضاوت برخاست و علی را بر جای خود نشاند و شریح، در برابر او و در کنار مرد مسیحی نشست. علی به او گفت: «هان، ای شریح! اگر طرف دعوای من مسلمان بود، با او در جایگاه طرفین دعوا می‌نشستم؛ اما من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: "با آنان (مسیحیان) مصافحه نکنید و در سلام کردن به آنان، پیش‌دستی نکنید ... و آنان را کوچک شمارید، چنان‌که خداوند، آنان را کوچک شماره است". ای شریح! میان من و او داوری کن».

شریح گفت: بفرمایید ای امیر مؤمنان! علی گفت: «این، زره من است که مدتی است گم شده». شریح گفت: ای مسیحی! تو چه می‌گویی؟ مسیحی گفت: من امیر مؤمنان را تکذیب نمی‌کنم؛ اما زره، زره من است. شریح [به علی (علیه السلام)] گفت: طبق رأی من، زره از دست او خارج نمی‌شود. آیا بینه‌ای داری؟ [امام] علی (علیه السلام) گفت: «شریح درست می‌گوید». نصرانی گفت: اما من گواهی می‌دهم که این احکام پیامبران است که امیر مؤمنان نزد قاضی خود می‌آید و قاضی او علیه‌اش داوری می‌کند. ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که این، زره تو است. من در پی سپاه، به دنبال تو بودم که از شترت افتاد و من آن را بر داشتم. شهادت می‌دهم که خدایی جز «الله» نیست و «محمد»، رسول خدا است.

[امام] علی (علیه السلام) گفت: «اما حال که اسلام آورده‌ای، زره از آن تو باشد»، و اسب گران‌بهای نیز به او بخشید.

۷ / ۸

أَثَرُ إِحْسَانِ الْإِبْنِ إِلَى أُمِّهِ النَّصْرَانِيَّةِ (تأثیر نیکی کردن پسر به مادر مسیحی‌اش)

۴۸۶. الكافي عن زكريا بن ابراهيم: كنت نصرانياً، فأسلمت وحججت، فدخلت على أبي عبدالله (عليه السلام)، فقلت: إني كنت على النصرانية، وإنني أسلمت. فقال: وأي شيء رأيت في الإسلام؟ قلت: قول الله عز وجل: ﴿مَا كُنت تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نَوْراً يُهْدِي بِهِى مَن نَّشَاءُ﴾. فقال: لقد هداك الله.

ثم قال: اللهم اهده! - ثلاثاً - سل عما شئت يا بني. فقلت: إن أبي وأمي على النصرانية وأهل بيتي، وأمي مكفوفة البصر، فأكون معهم وأكل في أبيتهم؟ فقال: يأكلون لحم الخنزير؟ فقلت: لا، ولا يمسنه. فقال: لا بأس، فانظر أمك فبرها، فإذا ماتت فلا تكلمها إلى غيرك؛ كن أنت الذي تقوم بشأنها، ولا تخبرن أحداً أنك أتيتني، حتى تأتيني بمنى! إن شاء الله.

قال: فأتيت به بمنى والناس حوله كأنه معلم صبيان؛ هذا يسأله، وهذا يسأله، فلما قدمت الكوفة أظفرت لأمي، وكنت أطعمها، وأقلي ثوبها ورأسها، وأخدمها. فقالت لي: يا بني، ما كنت تصنع بي هذا وأنت على ديني، فما الذي أرى منك منذ هاجرت فدخلت في الحنفية؟! فقلت: رجل من ولد نبينا أمرني بهذا. فقالت: هذا الرجل هو نبي؟ فقلت: لا، ولكنه ابن نبي. فقالت: يا بني، إن هذا نبي؛ إن هذه وصايا الأنبياء. فقلت: يا أمه، إنه ليس يكون بعد نبينا نبي، ولكنه ابنه.

فقالت: يا بني، دينك خير دين، اعرضه علي. فعرضته عليها، فدخلت في الإسلام وعلمتها، فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة. ثم عرض لها عرض في الليل، فقالت: يا بني أعد علي ما علمتني. فأعدته عليها، فأقرت به وماتت. فلما أصبحت كان المسلمون الذين غسلوها، وكنت أنا الذي صليت عليها ونزلت في قبرها.^۲

الكافي - به نقل از زکریا بن ابراهیم - : من مسیحی بودم و اسلام آوردم و حج گزاردم. سپس نزد امام صادق (علیه السلام) رفتم و گفتم: من بر دین مسیحی بودم و مسلمان شده‌ام. فرمود: «در اسلام چه چیزی دیده‌ای؟». گفتم: این سخن خداوند عز وجل که: «تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان [کدام است]؛ ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که را بخواهیم، با آن هدایت می‌کنیم».

فرمود: «به راستی خداوند، تو را هدایت کرده است». آن گاه سه بار فرمود: «خداوند، او را هدایت کن. فرزندم! هرچه می‌خواهی بپرس ای فرزندم!». گفتم: پدر و مادرم و خانواده‌ام مسیحی هستند و مادرم نابینا است. من با آنها هستم و در ظرف‌های آنان غذا می‌خورم؟ فرمود: «آیا گوشت خوک می‌خورند؟». گفتم: نه و به خوک دست نمی‌زنند. فرمود: «باکی نیست. مراقب مادرت باش و به او نیکی کن، و اگر از دنیا برود، او را به دیگری وا مگذار. تو خود، کار [تدفین] او را به عهده بگیر و به کسی نگو که نزد من آمده‌ای تا آن‌که ان شاء الله، در من نزد من آیی». زکریا گوید: در من نزد امام رفتم، در حالی که مردم چنان دور ایشان جمع

^۱. الشوری: ۵۲.

^۲. الكافي: ۲ / ۱۶۰ / ۱۱؛ مشکاة الأنوار: ۲۷۸ / ۸۳۹ و زاد فيه «الصلاة» بعد «علمتها»؛ بحار الأنوار: ۴۷ / ۳۷۴ / ۹۷.

بودند، گویا که او معلّم خُردسالان است؛ این شخص از او می‌پرسید و آن شخص از او می‌پرسید. هنگامی که به کوفه رسیدم، به مادرم محبت کردم و خودم به او غذا می‌دادم و جامه و سرش را از شپش پاک می‌کردم و او را خدمتگزاری می‌نمودم. مادرم به من گفت: ای پسر عزیزم! تو آن گاه که بر دین من بودی، این چنین با من رفتار نمی‌کردی. این چه رفتاری است که پس از مهاجرت و پذیرش اسلام در تو می‌بینم؟ گفتم: مردی از فرزندان پیامبران مرا به این کار، فرمان داده است. مادرم گفت: آیا این شخص، خود پیامبر است؟ گفتم: نه؛ بلکه پسر پیامبر است. گفت: پسرکم! این شخص، پیامبر است و این کار از سفارش‌های پیامبران است. گفتم: مادر! پس از پیامبر ما پیامبری نیست؛ بلکه او فرزند پیامبر است. گفت: فرزندم! دین تو بهترین دین است. آن را بر من عرضه کن. من دین خود را بر او عرضه کردم و او اسلام را پذیرفت و [مسائل] دین را به او آموختم. او نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را خواند. آن گاه در شب برای او عارضه‌ای رخ داد و گفت: ای فرزندم! آنچه به من آموختی، دوباره برایم بازگو کن. من دوباره برایش بازگو کردم. او به آن اقرار کرد و از دنیا رفت. صبح هنگام، مسلمانان او را غسل دادند و من بر او نماز خواندم و [برای دفن او] میان قبرش رفتم.

۸ / ۸

أثرُ الإحسانِ إِلَى الْمَسِيءِ (تأثیر نیکی کردن به گناهکار)

۴۸۷. الطبقات الكبرى عن سالم مولى أبي جعفر: كان هشام بن إسماعيل يؤذي علي بن الحسين وأهل بيته، يخطبُ بِذَلِكَ عَلَى الْمَنْبَرِ وَيَنَالُ مِنْ عَلِيٍّ (عليه السلام)، فَلَمَّا وَلِيَ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ عَزَلَهُ وَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُوَقَّفَ لِلنَّاسِ. فَكَانَ يَقُولُ: لَا وَاللَّهِ، مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَهَمَّ إِلَيَّ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ كُنْتُ أَقُولُ: رَجُلٌ صَالِحٌ يَسْمَعُ قَوْلَهُ فَيُوقِفُ لِلنَّاسِ. فَجَمَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَلَدَهُ وَحَامَتَهُ وَنَهَايَهُمُ عَنِ التَّعَرُّضِ. وَغَدَا عَلِيُّ ابْنُ الْحُسَيْنِ مَرَّةً لِحَاجَةٍ فَمَا عَرَضَ لَهُ، فَدَادَاهُ هِشَامُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ!^۱

الطبقات الكبرى - به نقل از سالم، غلام امام باقر (عليه السلام) - هشام بن اسماعیل، علی بن حسین (عليه السلام) و خانواده ایشان را آزار می‌داد. او بر بالای منبر، سخنرانی کرده، به علی (عليه السلام) اهانت می‌کرد. هنگامی که ولید بن عبدالملک به حکومت رسید، او را عزل کرد و دستور داد که او را برای بازخواست، در برابر مردم نگاه دارند. هشام بن اسماعیل می‌گفت: نه به خدا! من از هیچ کس به اندازه علی بن حسین بی‌مناک نیستم. او مرد صالحی است و گفتارش مورد توجه خواهد بود. [بنا بر این، با توجه به آزاری که به ایشان نموده‌ام، اگر لب به شکایت بگشاید، ولید بن عبدالملک مرا کیفر خواهد داد]. و بدین ترتیب، او را در برابر مردم نگاه داشتند؛ اما علی بن حسین، فرزندان و خاندان خود را گرد آورد و آنان را از تعرض [به هشام] بازداشت. علی بن حسین [علیهما السلام] برای کاری رهسپار شد و خود را با او رو به رو نکرد. این جا بود که هشام بن اسماعیل او را مخاطب ساخت که: خداوند، داناتر است که رسالت‌های خود را کجا قرار دهد!^۲

۴۸۸. العدد القویة عن الزهري: خَرَجَ [عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام] يَوْمًا مِنَ الْمَسْجِدِ، فَتَبِعَهُ رَجُلٌ فَسَبَّهُ، فَلَحَقَهُ الْعَبِيدُ وَالْمَوَالِي، فَهَمُّوا بِالرَّجُلِ، فَقَالَ: دَعُوهُ. ثُمَّ قَالَ: مَا سَتَرَ اللَّهُ عَنْكَ مِنْ أَمْرِنَا أَكْثَرَ، أَلَمْ حَاجَةً نَعْنُكَ عَلَيْهَا؟ فَاسْتَحَى الرَّجُلُ، فَأَلْقَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ قَمِيصَةً كَانَتْ عَلَيْهِ، وَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِرْهَمٍ. فَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا رَأَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ أَوْلَادِ الرَّسُولِ!

العدد القویة - به نقل از زهری - : روزی [علی بن حسین (عليه السلام)] از مسجد بیرون آمد. مردی او را دنبال کرد و دشنامش داد. بندگان و غلامان سر رسیدند و به آن مرد، هجوم آوردند. [امام] فرمود: «او را وا گذارید!». آن گاه فرمود: «آنچه خداوند از امر ما بر تو پنهان داشته، بیش‌تر است. آیا کاری داری که تو را در به انجام رساندن آن یاری رسانیم؟». آن مرد شرم کرد. علی بن حسین (عليه السلام)، جامه‌ای که بر دوش داشت، بر دوش او افکند و به او هزار درهم داد. آن مرد پس از آن روز، هر گاه امام را می‌دید، می‌گفت: شهادت می‌دهم که تو از فرزندان رسول خدائی.

۴۸۹. الإرشاد عن أبي محمد الحسن بن محمد عن جده عن غير واحد من أصحابه ومشائخه: إِنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ كَانَ بِالْمَدِينَةِ يُؤْذِي أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام)، وَيَسُبُّهُ إِذَا رَأَاهُ، وَيَشْتُمُّ عَلَيَّاهُ (عليه السلام). فَقَالَ لَهُ بَعْضُ جُلَسَائِهِ يَوْمًا: دَعْنَا نَقْتُلَ هَذَا الْفَاجِرَ، فَتَهَايَهُمُ عَنْ ذَلِكَ أَشَدَّ النَّهْيِ، وَزَجَرَهُمْ أَشَدَّ الزَّجْرِ، وَسَأَلَ عَنِ الْعُمَرِيِّ. فَذَكَرَ أَنَّهُ يَزْرَعُ بِنَاحِيَةٍ مِنْ نَوَاحِي الْمَدِينَةِ. فَكَرَبَ،

^۱. الطبقات الكبرى: ۵ / ۲۲۰؛ شرح الأخبار: ۳ / ۲۶۰ / ۱۱۶۲ نحوه.

^۲ اشاره به آیه ۱۲۴ سورة انعام: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.

فَوَجَدَهُ فِي مَرْعَةٍ، فَدَخَلَ الْمَرْعَةَ بِحِمَارِهِ، فَصَاحَ بِهِ الْعُمَرِيُّ: لَا تَوَطِئْ زَرْعَنَا! فَتَوَطَّاهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) بِالْحِمَارِ، حَتَّى وَصَلَ إِلَيْهِ، فَزَلَّ وَجَلَسَ عِنْدَهُ، وَبَاسَطَهُ وَضَاحَكُهُ، وَقَالَ لَهُ: كَمْ غَرِمْتَ فِي زَرْعِكَ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ: مِائَةُ دِينَارٍ. قَالَ: فَكَمْ تَرْجُو أَنْ تُصِيبَ فِيهِ؟ قَالَ: لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ. قَالَ: إِنَّمَا قُلْتُ لَكَ: كَمْ تَرْجُو أَنْ يَجِيئَكَ فِيهِ؟ قَالَ: أَرْجُو فِيهِ مِائَتِي دِينَارٍ. فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) صُرَّةً فِيهَا ثَلَاثُمِائَةَ دِينَارٍ، وَقَالَ: هَذَا زَرْعُكَ عَلَى حَالِهِ، وَاللَّهُ يَرْزُقُكَ فِيهِ مَا تَرْجُو. فَقَامَ الْعُمَرِيُّ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَصْفَحَ عَنْ فَارِطِهِ، فَتَبَسَّمَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) وَأَنْصَرَفَ.

وراحَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَرِيَّ جَالِسًا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتِهِ! فَوَثَبَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ فَقَالُوا لَهُ: مَا قِصَّتُكَ؟ قَدْ كُنْتَ تَقُولُ غَيْرَ هَذَا! فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ، وَجَعَلَ يَدْعُو لِأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام)، فَخَاصَمُوهُ وَخَاصَمَهُمْ. فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَى دَارِهِ، قَالَ لِحُجَلَسَائِهِ الَّذِينَ سَأَلُوهُ فِي قَتْلِ الْعُمَرِيِّ: أَيُّمَا كَانَ خَيْرًا: مَا أَرَدْتُمْ أَمْ مَا أَرَدْتُ؟! إِنِّي أَصْلَحْتُ أَمْرَهُ بِالْمِقْدَارِ الَّذِي عَرَفْتُمْ، وَكَفَيْتُ بِهِ شَرَّهُ! ^۱

الارشاد - به نقل از ابو محمد حسن بن محمد، به نقل از جدش، به نقل از بسیاری از یاران و اساتیدش - : یکی از نوادگان عمر بن خطاب که در مدینه بود، امام کاظم (علیه السلام) را می‌آورد و هرگاه او را می‌دید، ایشان و علی (علیه السلام) را دشنام می‌داد. روزی یکی از یاران امام گفت: به ما اجازه دهید تا این فاجر را بکشیم. امام به شدت آنان را از این کار نهی کرد و بازشان داشت و از حال و روز آن عمری پرسید. به ایشان گفتند که او در یکی از نواحی مدینه، زراعت می‌کند. امام، سوار مرکب شد و او را در مزرعه‌ای یافت. با الاغش وارد آن مزرعه شد. عمری فریاد زد: زراعت ما را لگدمال مکن! امام کاظم (علیه السلام) با الاغش به میان مزرعه رفت تا به او رسید و از مرکب فرود آمد و نزد او نشست و با او خوش‌رویی کرد و به شوخی پرداخت و به او فرمود: «در این زراعت خود، چه قدر زیان دیده‌ای؟». گفت: صد دینار. فرمود: «امید داری چه قدر از این زراعت به دست آوری؟». گفت: غیب نمی‌دانم. فرمود: «من فقط به تو گفتم امید داری چه قدر از این زراعت نصیب شود؟». گفت: امیدم دویست دینار است. امام کاظم (علیه السلام) کیسه‌ای که در آن سیصد دینار بود، بیرون آورد و فرمود: «زراعت تو نیز مال خودت باشد و خداوند، همان مقدار که امید داری، به تو روزی می‌رساند».

عمری برخاست و سر امام را بوسه زد و از ایشان خواست از جسارتش درگذرد. حضرت به او لبخندی زد و بازگشت. آن گاه، روانه مسجد شد و عمری را نشسته یافت. هنگامی که چشمش به امام افتاد، گفت: خداوند، داناتر است که رسالت‌های خود را کجا قرار دهد! یارانش دور او جمع شدند و به او گفتند: داستان چیست؟ تو که [پیش از این] چیز دیگری می‌گفتی! عمری به آنان گفت: آنچه را اینک گفتم، شنیدید، و شروع به دعوت به امامت امام کاظم (علیه السلام) کرد. آنان برای او دلیل می‌آوردند و او برای آنان استدلال می‌کرد. هنگامی که امام کاظم (علیه السلام) به خانه‌اش برگشت، به یاران خود که خواهان کشتن عمری بودند، فرمود: «کدام بهتر بود؟ آنچه شما می‌خواستید، یا آنچه من می‌خواستم؟ من با همین مبلغی که می‌دانید، او را ارشاد کردم و شر او را باز داشتم».

۴۹۰. تنبيه الخواطر: حُكِيَ أَنَّ مَالِكَ الْأَشْتَرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ مُجْتَازًا بِسُوقِ الْكُوفَةِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ خَامٌ وَعِمَامَةٌ مِنْهُ، فَرَأَهُ بَعْضُ السُّوقَةِ فَازْدَرَى بِرِيهِ، فَرَمَاهُ بِنِدْفَةٍ تَهَاوَنًا بِهِ، فَمَضَى وَلَمْ يَلْتَفِتْ. فَقِيلَ لَهُ: وَيْلَكَ! أَتَدْرِي بِمَنْ رَمَيْتَ؟ فَقَالَ: لَا، فَقِيلَ لَهُ: هَذَا مَالِكُ صَاحِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام). فَارْتَعَدَ الرَّجُلُ وَمَضَى إِلَيْهِ لِيَعْتَذِرَ مِنْهُ، فَرَأَهُ وَقَدْ دَخَلَ مَسْجِدًا وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، فَلَمَّا انْقَلَبَ أَكْبَّ الرَّجُلُ عَلَى قَدَمَيْهِ يُقَبِّلُهُمَا، فَقَالَ: مَا هَذَا الْأَمْرُ؟ فَقَالَ: أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعْتُ. فَقَالَ: لَا بَأْسَ عَلَيْكَ؛ فَوَاللَّهِ مَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ. ^۲

تنبيه الخواطر: حکایت شده که مالک اشتر از بازار کوفه می‌گذشت. جامه و عمامه‌ای بافته از پنبه بر تن داشت. یکی از بازاریان، او را دید و در نظرش حقیر آمد. چیزی گلوله کرد و به اهانت به سوی او پرتاب کرد. مالک اشتر گذشت و اعتنا نکرد. به آن مرد گفته شد: وای بر تو! آیا می‌دانی به چه کسی اهانت کردی؟ گفت: نه. به او گفته شد: این، مالک اشتر، یار امیر مؤمنان است.

^۱. الارشاد: ۲ / ۳۳۳ / اعلام الوری: ۲ / ۳۶؛ دلائل الإمامة: ۳۱۱ و فيه «وقیل: إِنَّهُ كَانَ بِالْمَدِينَةِ رَجُلٌ»؛ كشف الغمة: ۳ / ۱۸ و فيه «وروي أن رجلاً» و كلاهما نحوه: بحار الأنوار: ۴۸ / ۱۰۲ / ۷.

^۲. تنبيه الخواطر: ۱ / ۴؛ بحار الأنوار: ۴۲ / ۱۵۷ / ۲۵.

مرد به خود لرزید و به سوی مالک رهسپار شد تا از او عذرخواهی کند. او را دید که وارد مسجد شده و نماز می‌خواند. هنگامی که نمازش تمام شد، آن مرد خود را بر پاهای مالک انداخت تا آن‌ها را ببوسد. مالک گفت: این چه کاری است؟ گفت: از کاری که انجام دادم، عذر می‌خواهم. مالک گفت: مترس! سوگند به خدا به مسجد نیامدم، مگر آن که برای تو طلب بخشش کنم. ر. ک: «همه‌نگی دل با زبان»؛ «دعوت با عمل کردن پیش از بیان»؛ «ناهمگونی رفتار و گفتار».

کتاب آقای اردستانی فصل ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و کتاب آقای ری شهری فصل ۶

۴ (ویژگی‌های سخنور توانا)

سخنور هنرمند کسی است که، دارای ویژگی‌ها و خصلت‌های زیر باشد و اگر می‌خواهد تازه به این میدان مهم قدم گذارد، این نظرگاه‌ها را در خود پرورش دهد و ابزارهای لازم آن را فراهم آورد:

۱. همت بلند

میدان رزم سخنوری در مرحله نخست، چشم‌انداز وسیع و همت بلندی را می‌طلبد. کسی که می‌خواهد به این میدان وارد شود، اگر با این دیدگاه باشد که، مسمایی به عمل آورد، برای افراد محدود و معدودی در یک روستا سخنرانی کند، و از روح بلند و آوای سخن به عنوان یک هنرمندی و رسالت خطیر غافل باشد، از پیمودن درجات بلند و سخنوری در جمع زیاد و سطح عالی محروم خواهد ماند. زیرا این دیدگاه وسیع و همت بلند است که، موجب کمال خواهد شد. امام علی (علیه السلام) در باره همت و دیدگاه بلند فرموده:

مَنْ كَبُرَتْ هِمَّتُهُ، عَزَّ مَرَامُهُ^۱

هر کس دارای همت بلندی باشد، مرام و هدف عالی خواهد داشت.

همچنین آن امام (علیه السلام) فرموده:

مَنْ رَفَى دَرَجَاتِ الْهِمَمِ، عَظُمَتْهُ الْأُمَمُ^۲

هر کس از پله‌های نردبان همت‌ها بالا رود، مورد ستایش و تعظیم امت‌ها قرار خواهد گرفت.

۲. آگاهی لازم

موضوعی را که سخنور می‌خواهد پیرامون آن سخن بگوید، باید بر آن آگاهی و تسلط لازم را داشته باشد. آگاهی لازم بدین منظور که حق را بگوید، حق مطلب را ادا کند، و اگر موضوع اعتقادی، احکام، اخلاق، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، با توجه به منابع آن، به انتقادات و اشکالات احتمالی مخاطبین توجه داشته و برای آن جواب مناسب را آماده داشته باشد. تسلط بر موضوع، بدین جهت است که، در حال سخنرانی تمرکز خویش را حفظ کرده، به همان راحتی که سوزن در پارچه نرم وارد و خارج می‌شود، سخنران هم با تسلط بر محفوظات ذهنی بتواند مطالب را بیان کند و به شنوندگان انتقال دهد. برای این منظور، پیش مطالعه دقیق - که قبلاً به آن اشاره کردیم - و حلاجی و هضم مطالب و تمرین فراوان، ضروری بوده و سخنور ماهر، کسی است که دارای چنین خصلت‌هایی باشد.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

عَوِّذُ لِسَانِكَ حُسْنَ الْكَلَامِ، تَأْمَنُ الْمَلَامُ^۳

زبان خویش را به خوب سخن گفتن عادت بده، تا از سرزنش در امان باشی.

۳. احساس امنیت

احساس امنیت و آرامش، در مرحله اول، در پرتو علم و دانایی و تسلط بر موضوع و مطالب آن، از ویژگی‌های یک سخنور موفق است، اما از دو ناحیه دیگر هم احساس امنیت لازم خواهد بود، که یکی مربوط به عوامل انسانی و دیگری مربوط به عوامل طبیعی می‌باشد:

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۵۳.

۲. همان، ص ۶۶۱.

۳. همان، ص ۴۹۲.

الف) منظور از «عوامل انسانی» این است که، سر و صدا، جوّ رعب و وحشت و خفقان و فضای ناامن و ترسناک از هجوم و درگیری و جنگ، وجود نداشته باشد.

ب) منظور از «عوامل طبیعی» این است که، طوفان، باران، زلزله و ... آرامش را به هم نزنند، تا سخنور بتواند در فضایی آرام، ادای سخن کند.

۴. رعایت اصول اخلاقی

با توجه به این که سخنور، سخنگوی دین و فضیلت است، نشانه‌های عمل هم، در گفتار او باید نمودار باشد.

امام صادق (علیه السلام) هم فرموده:

يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! إِنَّكُمْ قَدْ نُسِبْتُمْ إِلَيْنَا، كُونُوا لَنَا زِينًا، وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا ...^۱

ای شیعیان! شما به ما منسوب شده‌اید، بنا بر این؛ برای ما موجب زینت و زیبایی و سرافرازی باشید و هرگز علیه ما اقدام نکنید و سبب سرزنش و ملامت ما را فراهم نیاورید!

بنا بر این، سخنور به هنگام سخنرانی هم، اصول اخلاقی را که، عمده آن مربوط به عفت کلام است، باید رعایت کند. یادآوری این نکته مهم اعتقادی و اخلاقی قابل توجه است که، برخی از اهل منبر و سخنوری که سخن تأثیرگذاری داشتند، وقتی می‌خواستند بالای منبر بروند، اول کنار پله منبر را در حضور مردم، می‌بوسیدند و بعد بالای منبر می‌رفتند! به هر حال، اصول اخلاقی که، رعایت آن به هنگام سخنوری ضروری است، عبارت‌اند از:

۱. مستند سخن گفتن و رعایت امانت در نقل مطالب دیگران، اگر موافق باشند، برای تأیید و بیان نظریه کامل مخالف را برای نقد و پاسخ‌گویی.

۲. خودداری از استهزا و یا توهین و ناسزا و زخم زبان به افراد.

۳. رعایت جانب انصاف و مروّت و پرهیز از غرض‌ورزی و تسویه حساب‌های شخصی و گروهی.

۴. رعایت عفت کلام و خودداری از به کار بردن کلمات رکیک و گوشه‌دار و چنندش‌آور.

مثلاً، اگر می‌خواهیم، داستان مرد اعمی، یعنی مرد «کور»ی را که به حضور حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) رسید^۲ بیان کنیم، می‌توان واژه «نابینا» را انتخاب نمود، تا اگر چنین کسی در مجلس حضور دارد یا صدای ما را می‌شنود، کم‌تر موجب رنجش او شود. همچنین، برای واژه‌هایی مثل: کلب، حمار و نظایر این‌ها، برای رعایت ادب سخن، بسیار مناسب است، واژه‌های مناسب و متین جایگزین کرد.

۵. مدّ نظر داشتن اصول مکتب و پرهیز از تفرقه‌اندازی.

۶. پرهیز از تملّق و چاپلوسی و مدح و ثنای اغراق‌آمیز و اغواکننده.

در مورد رعایت همه اصول اخلاقی بالا برای همه و به خصوص سخنور، آیات و روایات متعددی وارد شده که، در مورد تملّق و چاپلوسی که از آفات مهم اخلاقی سخنران است و بازتاب تخریبی هم دارد، چند حدیث از امام علی (علیه السلام) را مورد توجه قرا می‌دهیم:

۱. إِيَّاكَ وَالْمَلَقَ، فَإِنَّ الْمَلَقَ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ.^۳

از چاپلوسی و تملّق‌گویی سخت پرهیز داشته باش، زیرا تملّق‌گویی از خصلت‌های اهل ایمان نیست.

۲. الثَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ وَالتَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ، عِيٌّ أَوْ حَسَدٌ.^۴

ستایش بیش از اندازه لیاقت افراد، چاپلوسی است و کوتاهی از ستایش افراد با لیاقت و شایسته، نشانه زبونی و ناتوانی، یا حسدورزی است.

۳. كَثْرَةُ الثَّنَاءِ مَلَقٌ، يُحْدِثُ الزَّهْوَ، وَ يُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ.^۱

۱. مشکاة الانوار، ص ۶۷.

۲. النوادر للراوندي، ص ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۱، ص ۳۸.

۳. غرر الحكم، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۳۵، ج ۳۴۷؛ فیض الاسلام، ص ۱۲۴۹، ج ۳۳۹.

تعریف و ستایش بیش از اندازه، چاپلوسی است که، موجب تکبر و غرور افراد می‌شود، و شخصیت افراد را از عزت و عظمت دور می‌گرداند.

۵. تسلسل منطقی

اجزای یک سخنرانی هم مانند یک نوشتار، باید از تسلسل منطقی و پیوستگی برخوردار باشد. یعنی همان طور که برای یک قضیه «صغری» و «کبری» می‌آوریم و سپس نتیجه‌گیری می‌کنیم، در مجموعه یک سخنرانی هم این قاعده باید رعایت شود، تا در کل سخن پیوستگی صورت گیرد و پیام‌رسانی استدلالی تحقق یابد. برای این منظور، یک سخنور باید از ادعای بدون دلیل نقلی یا عقلی پرهیز نموده و نیز از پراکنده‌گویی و حاشیه رفتن‌های زیاد و تمرکزنا خودداری کرده، تا یک مجموعه سخنرانی، به طور کلی حالت «جنگ» و کشکول نداشته باشد.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

أَحْسَنُ الْكَلَامِ، مَا زَانَهُ حُسْنُ النَّظَامِ، وَ فَهْمُهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُ.^۲

بهترین کلام، آن است که، حسن نظام و ترتیب به آن جمال و زیبایی ببخشد و برای همه مردم از خواص و عوام، قابل فهم باشد.

۶. بیان روان و ساده

سادگی و روانی بیان، ویژگی‌هایی است که، کار یک سخنور ماهر را از کار یک استادی که برای گروه خاصی از دانش‌پژوهان تدریس می‌کند، جدا و ممتاز می‌گرداند. علت آن هم روشن است، چون سخنور می‌خواهد با عموم سخن بگوید، تا مطالب برای فهم و دریافت آنان آسان باشد.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

أَحْسَنُ الْكَلَامِ، مَا لَا تَمَجُّهُ الْأَذَانُ، وَلَا يُتَعَبُ فَهْمُهُ الْأَفْهَامُ.^۳

بهترین کلام، کلامی است که گوش‌ها آن را خوب فراگیرند و فهم‌ها از دریافت آن به رنج و زحمت نیفتند.

۷. کوتاهی گفتار

مطالب یک سخنرانی باید حتی الامکان کوتاه و خلاصه باشد، و از تکرار زیاد و به کار بردن الفاظ مترادف خودداری شود، تا موجب ملال و خستگی و گاهی رمیدن مستمعین نگردد.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

أَفَةُ الْكَلَامِ طَالَةٌ.^۴

آفت و آسیب سخن، طولانی بودن آن است.

همچنین آن امام (علیه السلام) فرموده:

مَنْ أَطَالَ الْحَدِيثَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي، فَقَدْ عَرَّضَ نَفْسَهُ لِلْمَلَامَةِ.^۵

هر کس در جایی که ضرورت ندارد، سخن را طولانی گرداند، خود را در معرض ملامت و نکوهش قرار داده است.

درخشنده روشن، روان کسی که کوتاه گوید به معنی، بسی

سخن گوید آن سان، که دلخواه‌تر ز لفظ آن گزیند که، کوتاه‌تر^۶

البته گاهی برای تأکید، تکرار الفاظ مناسب است، اما باید توجه داشته باشیم، برای کوتاه سخن گفتن، پیش مطالعه و تمرین و ممارست حساب‌شده و طولانی لازم است.

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۶۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۴۷۸.

۳. همان، ص ۲۱۴.

۴. همان، ص ۳۰۸.

۵. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۲.

۶. چکیده اندیشه‌ها، فردوسی، ج ۱، ص ۲۶۴.

مطالب یک سخنرانی باید جامع افراد و مسائل موضوع آن باشد و هرچه را در این زمینه لازم است، در بر بگیرد و از بیان مطالب خارجی که موجب انحراف از اصل موضوع سخن می‌شود پرهیز گردد. یعنی اگر سخنران می‌خواهد یک موضوع اعتقادی، مثل «توکل» یا اخلاقی مثل «زهد» را مطرح کند، باید بحث همه جانبه‌ای انجام دهد. به طوری که از القای شبهه و اشکالاتی که ممکن است بر آن بحث وارد شود، جلوگیری به عمل آید و به اصطلاح، سخن مانع اغیار باشد، تا به جای رفع اشکال و ابهام و هواس پرتی مخاطبان، برای آنان اشکالات، تردیدها و سرگردانی‌ها و خدای ناکرده سستی عقیده و اضلال و یأس به وجود نیاید، بلکه آگاهی، اعتقاد، رشد و هدایت صورت گیرد.

امام علی (علیه السلام) فرموده است:

لَا تَعَزِّمْ عَلَيَّ مَا لَا تَسْتَيِّنُ الرُّشْدَ فِيهِ.^۱

بر کاری و سخنی که، در آن هدایت و رشد آشکار نیست، اقدام مکن.

آن حضرت با توجه به نیاز و لزوم بیان سخن مفید، فرموده است:

لَا تَتَكَلَّمْ بِكُلِّ مَا تَعْلَمُ، فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا.^۲

هرچه را می‌دانی، برای دیگران بیان مکن که، برای نادانی تو همین کافی است. بلکه باید آن مقدار را که برای مخاطبین لازم و مفید است، بیان داری.

۹. نوآوری

یک سخنور برای مخاطبین خویش باید هم از لحاظ الفاظ و هم معانی «نوآوری» داشته باشد.

چنان مطالب را با تنوع، طراوت و جذابیت بیان کند که مخاطبین، تازه‌هایی، مفاهیم بلندی و کار جدیدی بیابند، تا شوق و لذت برای استماع و پیام‌گیری در آنان تقویت گردد.

برای دست یافتن به این توفیق، لازم است سخنران، مطالبی را که نویسندگان و گویندگان دیگر، قبل از او انجام داده‌اند ملاحظه کند و با توجه به نیاز مستمعین و شرایط زمان و مکان، تنوع و نوآوری مشروع و مقبول و سازنده اعمال دارد.

بنا بر این، اگر در این زمان یک سخنران بخواهد از نظر الفاظ و ادبیات، شیوه‌های ادبی‌ای را که مثلاً در کتاب‌های: جامع التمثیل، جوامع الحکایات، گلستان سعدی و معراج السعاده، به کار گرفته شده، برای نسل امروز و بخصوص عموم مخاطبین به کار گیرد، جذابیت و توفیقی نخواهد داشت. چنان‌که مطرح کردن موضوعات و مسائل غیرضروری مربوط به نسل‌های گذشته که، مورد ابتلای جامعه امروز نیست، اگر با استنباط، برداشت، تحلیل و نتیجه‌گیری تازه و مورد احتیاج نسل امروز نباشد، تأثیر و نفوذی بر شنوندگان نخواهد گذاشت.

۱۰. صحیح سخن گفتن

صحیح خواندن آیات قرآن و روایات اهل بیت (علیهم السلام) و نام رجال و تلفظ اصطلاحات علمی از یک طرف، و به کار گرفتن دستور و قواعد صرفی و نحوی و حتی استفاده از «علوم بلاغی» از طرف دیگر، از ویژگی‌های دیگر یک خطیب توانا است. این کار، در شرایط کنونی جامعه بیش از پیش احساس می‌شود و هر سخنوری باید قواعد ادبیات عربی و بخصوص دستور زبان پارسی را به کار گیرد. چون مخاطبینی که آیات قرآن را حفظ دارند، با احادیث دینی آشنا هستند و خلاصه تحصیلات عالی کرده و اهل سخن و مطالعه کتب و جراید می‌باشند و نسبت به گذشته افزایش یافته‌اند، گفتار سخنور دینی از لحاظ «قالب ادبی» هم نباید مورد نقص و ایراد باشد، تا کارایی و تأثیرگذاری خویش را بهتر به سامان رساند.

۱۱. رسایی بیان

اگر سخنور از لحاظ ذاتی و وراثتی دارای «رسایی بیان» نباشد، یا از لحاظ فیزیولوژیکی حنجره و زبان گرفتار مشکلی باشد، یا از نظر روانی به لکنت زبان و نداشتن تمرکز مبتلا باشد، باید به مداوا و معالجه اقدام کند، تا بتواند سخن را شمرده، روشن، بدون

^۱ غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۰۱.

^۲ همان.

ابهام و روان برای شنوندگان بیان نماید. این کار، غیر مداوا و معالجه، مطالعه حساب شده آثار ادبی و بلاغی، ملاحظه روش سخنوران بلیغ و تمرین و ممارست فراوانی را می‌طلبد.

در باره بیان تبلیغ و رسا و قابل فهم همگان از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم:

و كانَ كَلَامُهُ فَصْلًا يَتَّبِعُهُ، كُلُّ مَنْ سَمِعَهُ.^۱

پیوسته سخن گفتن او روشن و روان بود، به طوری که هر کس آن را می‌شنید، می‌فهمید.

۱۲. یک دست بودن مطالب

مجموعه مطالب یک سخنرانی، باید از لحاظ لفظ و محتوا، بدین شرح یک دست و یک نواخت باشد:

الف) از لحاظ لفظ و قالب، ضمن این که قواعد ادبی به کار گرفته می‌شود، اگر با الفاظ و ادبیات صحیح سخن می‌گوید، این روش را اصولاً تا پایان سخن ادامه دهد و به طور کلی از الفاظ و اصطلاحات سطحی، پیش پا افتاده، کوچه بازاری و مبتذل خودداری کند. چون این کار از اهمیت و جذابیت سخنرانی می‌کاهد، مگر این که اصولاً سبک سخنور این گونه باشد، یا به طور استثنا شرایط خاص زمانی و مکانی برای مستمعین چنین اقتضایی را داشته باشد.

ب) مطالب یک مجموعه سخنرانی نیز باید یک دست و یکنواخت بوده، از این شاخه به آن شاخه پریدن، از تداخل مطالب، از حاشیه رفتن‌های زیاد و از مورد غفلت قرار دادن اصول بحث خودداری شود، مگر این که شرایط زمانی و نیاز مخاطبان - با حفظ اصل مشترک بحث - اقتضای یک دست نبودن را مطلوب نماید. مثل: شتر، آسمان، کوه‌ها و زمین، در سوره الغاشیه، آیات ۲۰ - ۱۷ که در عین پراکندگی عناوین و مطالب «وجه مشترک» آن‌ها، نمایش قدرت و حکمت پروردگار عالم برای مخاطبین و دعوت به ایمان و توحید است.

امّ مَعْبَد، در باره خلاصه سخن گفتن و رعایت نظم و ترتیب در سخن گفتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: «إِذَا نَطَقَ لَيْسَ بِمَهْذَارٍ، وَ كَانَ كَلَامُهُ كَخَزَارَتِ النَّظْمِ».^۲

آن حضرت، کم و خلاصه سخن می‌گفت و سخنان او هم، مانند دانه‌های مرواریدی که در بند کشیده شده باشد، منظم و مرتب بود.

۱۳. نمایش و تجسم

داشتن قدرت تجسم و به نمایش درآوردن مفاهیم معنوی، یکی دیگر از ویژگی‌های یک سخنور هنرمند است، چون بسیاری از مفاهیم معنوی مانند: ایمان، عقیده، محبت، امید، تقوا و توکل و ... هستند که، تا در قالب شعر، تمثیل، داستان، درام و صحنه‌سازی‌های تجسمی و عینی و تصویری قرار نگیرند، قابل تصور و تصدیق و تفهیم و بیان، جهت پیام‌گیری برخی از مخاطبین نمی‌شوند و تأثیرگذاری مثبت و سازنده صورت نمی‌گیرد. بنا بر این، از تجسم و تمثیل باید استفاده نمود.

حضرت امام حسین (علیه السلام) ضمن خطابه‌ای که افراد را به فضایل اخلاقی فرامی‌خواند، فرمود:

وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمَعْرُوفَ مُكْسَبٌ حَمْدًا، وَ مَعْقَبٌ أَجْرًا، فَلَوْ رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ رَجُلًا، رَأَيْتُمُوهُ حَسَنًا جَمِيلًا تَسْرُّ النَّاظِرِينَ.^۳

این را بدانید که، انجام عمل نیک موجب تمجید و ستایش می‌شود و پاداش و اجر نیز به دنبال خواهد داشت، اگر عمل نیک و مطلوب از نظر شرع و عقل، به صورت مردی درمی‌آمد و شما آن را مشاهده می‌کردید، آن را عنصر نیک و زیبایی می‌دیدید، به گونه‌ای که دیدن آن موجب شادمانی و خوشحالی شما می‌شد، همین طور اگر کار زشت و قبیحی تجسم می‌یافت، شما آن را به صورت مردی زشت و بد قیافه مشاهده می‌نمودید که، دل‌ها را رنجیده و متنفر می‌ساخت و هر کس چهره آن مرد را می‌دید، چشم فرو می‌پوشانید و روی برمی‌گردانید.

۱۴. هماهنگی قالب و محتوا

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۳؛ سنن النبی (صلی الله علیه و آله)، ص ۴۶.

۲. محجة البیضاء، ج ۴، ص ۱۳۳؛ کحل البصر، ص ۷۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۱ و ۱۲۷.

از نظرگاه هنری، هماهنگی قالب و محتوا، در انتقال پیام، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. منظور از قالب در گفتار، الفاظ، حرکات و آهنگ سخنور است و منظور از «محتوا» مفاهیم و معانی‌ای هستند که، سخنور قصد دارد آن‌ها را به مخاطبین خود منتقل کند و از کار خویش نتیجه بگیرد.

بدین منظور، میان لفظ و لحن و آهنگ، که قالب‌هایی هستند، در مورد موعظه و انتقاد، دفاع از مظلوم و پرخاش به ظالم، تشویق و تهدید، مدح و نکوهش، شادی و اندوه، بیم و حماسه‌سرایی و ثناگویی و مرثیه‌سرایی، که مفاهیم و محتواهایی هستند، باید تفاوت‌های جدی اعمال شود تا توفیق بیش‌تری در تأثیرگذاری حاصل گردد.

این تفاوت‌ها، که به هماهنگی هم باید بینجامد، دو گونه است:

الف) برای هر مفهومی، واژه و لفظ مناسبی انتخاب شود که، آن مفهوم و معنا را به مخاطب منتقل نماید. مثلاً برای هر یک از مسائل اعتقادی، احکام، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی، باید واژگان و الفاظی انتخاب شود که، دربردارنده و انتقال‌دهنده، مفاهیم این‌گونه مباحث باشد.

ب) اضافه بر این‌که، میان الفاظ و معانی هماهنگی برقرار می‌شود، هماهنگی میان آن‌ها با حرکت دست و سر و چشم و سایر حرکتهایی که، سخنور در خود احساس می‌کند و مطابق با قواعد روانی و هنری است، برای انتقال بهتر پیام به مخاطبین، مناسب خواهد بود.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

أَصْدَقُ الْمَقَالِ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْحَالِ^۱

صادقانه‌ترین گفتار آن است که، زبان حال انسان آن را بیان دارد.

۵

فصاحت سخنور

از جمله مباحث «علوم بلاغی» که، توجه دقیق و رعایت آن برای یک سخنور توانا و تأثیرگذار ضروری است، فصاحت است. کاربرد «فصاحت» در انتقال پیام و نتیجه‌گیری از آن، به حدی چشمگیر و امیدبخش است که، حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) برای حل اختلاف و رفع عوارض ماجرای یک قتل، برادر خویش را نزد «فرعون» می‌فرستد و استدلال می‌کند:

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا...﴾^۲

برادرم هارون، از من فصاحت زبان بیشتری دارد، و بهتر می‌داند ادعای مرا بیان کند. ﴿﴾

فصاحت چیست؟

لغت‌شناسان، در باره «فصاحت» و ریشه فعلی آن، یعنی «فَصَحَّ» معانی متعدد و مفاهیم متنوعی دارند. که توجه به آن‌ها، ما را به معنای اصطلاحی فصاحت، که اساس این بحث است، آشناتر می‌کند.

فیلسوف و لغت‌شناس بزرگ، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل، معروف به «راغب اصفهانی» متوفای ۵۰۲ هجری، معنای لغوی فصاحت را که، بعد هم مورد استفاده دیگران قرار گرفته، این‌گونه آورده است:

الْفَصْحُ: خُلُوصُ الشَّيْءِ، مِمَّا يَشُوبُهُ، وَ أَصْلُهُ فِي اللَّبَنِ، يُقَالُ: فَصَحَ اللَّبَنُ وَ أَفْصَحَ، إِذَا تَعَرَّى عَنِ الرِّغْوَةِ، وَ فَصَحَ الرَّجُلُ: جَادَتْ لَفْتُهُ، وَ أَفْصَحَ الصَّبِيُّ: إِذَا بَدَأَ ضَوْوَهُ.^۳

فصاحت، عبارت است از این‌که، چیزی از هرچه آن را آلوده و ناسالم می‌گرداند، پیراسته و خالص باشد، و اصل این لغت در «شیر» به کار رفته است و آن‌گاه که شیر از چربی سرشیر خالص می‌گردد، فَصَحَ اللَّبَنُ، گفته می‌شود، و فلان کس فصیح است،

^۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۴۷۶.

^۲. قصص / ۳۴.

^۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۸۰.

یعنی گفتار او از تقييد خالی است و خوب می‌تواند مقصود خویش را بیان کند، و در باره «صبح» هم آن گاه که از تاریکی شب رها می‌گردد و روشن و نورانی می‌شود، این واژه به کار می‌رود.

دانشمند معروف، سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۲۲ - ۷۹۳ هـ) در باره متکلم و سخنور فصیح می‌نویسد:

الفَصَاحَةُ فِي الْمُتَكَلِّمِ، مَلَكَةٌ يَقْتَدِرُ بِهَا عَلَى التَّعْبِيرِ عَنِ الْمَقْصُودِ بِلَفْظٍ فَصِيحٍ وَ الْمَلَكَةُ هِيَ كَيْفِيَّةٌ رَاسِخَةٌ فِي النَّفْسِ.^۱

فصاحت در مورد متکلم و گوینده، مَلَكَة و خصلت درونی‌ای است که، به واسطه آن، توانایی بیان مقصود خویش را با لفظ فصیح و خالی از تقييد دارد، و مَلَكَة هم حالتی است استوار و جای افتاده در جان انسان.

سید احمد الهاشمی، در باره معانی متعدد لغوی فصاحت می‌نویسد:

مِنْهَا، الْبَيَانُ وَالظُّهُورُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا﴾^۲ أَيُّ ابْنَيْنِ مِنِّي مَنطِقًا وَأُظْهَرَ مِنِّي قَوْلًا وَ يُقَالُ: أَفْصَحَ الصَّبِيُّ فِي مَنطِقِهِ، إِذَا بَانَ وَ ظَهَرَ كَلَامُهُ. وَ قَالَتِ الْعَرَبُ: أَفْصَحَ الصُّبْحُ، إِذَا أَضَاءَ، وَ أَفْصَحَ الْأَعْجَمِيُّ، إِذَا أَبَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ يُفْصَحُ وَ يُبَيَّنُّ، وَ فَصَحَ اللَّحْنُ، إِذَا عَبَّرَ عَمَّا فِي نَفْسِهِ، وَ أَظْهَرَهُ عَلَى وَجْهِ الصَّوَابِ دُونَ الْخَطَا.^۳

از جمله معانی فصاحت، بیان خوب و روشن است که خداوند هم، در داستان موسی (علیه السلام) و هارون بیان داشته و موسی (علیه السلام) گفته است: برادرم هارون از من فصیح‌تر است، یعنی گفتار روشن‌تر از من دارد. در باره کودک هم وقتی زبان او از وضع کودکانه سخن گفتن باز می‌شود و صاف و بدون لکنت زبان سخن می‌گوید، این واژه استعمال شده. عرب، أَفْصَحَ الصُّبْحُ می‌گوید، یعنی آن گاه که هوای صبح روشن می‌شود و از تاریکی بیرون می‌آید. غیر عرب فصیح شد، یعنی می‌تواند خوب عربی صحبت کند، و فالانی لحن فصیحی دارد، آن حالتی است که، می‌تواند منظور درونی خویش را به طور آشکار و روشن و صحیح، بدون اشتباه و لغزش بیان دارد.

استاد حسن عمید می‌نویسد: فصیح، یعنی تیز زبان، زبان‌آور، تر زبان، خوش سخن، کسی که خوب می‌گوید و کلامش رسا و بدون تقييد می‌باشد.^۴

دکتر محمد قریب می‌نویسد: فَصَحَ، خالص بودن هر چیزی از هر شائبه و آمیختگی است، و این در اصل در مورد شیر گفته می‌شود: فَصَحَ اللَّبَنُ. یعنی، کف از شیر گرفته شد و شیر خالص از کف گردید. سپس استعاره آورده شده برای کلامی که «عربیّت» آن خالص باشد و غلط در آن نباشد. فَصَحَ الرَّجُلُ: شیوا سخن گردید، زبان‌آور شد، کلامش از تقييد لفظی و معنوی خالی گردید، لغت او نیکو گردید، در به کار بردن الفاظ توانا گردید، گشاده سخن، کسی که بهتر می‌تواند مطالب را بیان کند.^۵

استاد سید علی اکبر قریشی می‌نویسد: فصیح کسی است که، کلامش بیان‌کننده مقصود و خالی از تقييد باشد (أَفْصَحَ عَنْ مُرَادِهِ وَأُظْهَرَهُ) فصاحت، بیان و خلوص کلام از تقييد است.^۶

استاد محمد معین می‌گوید: کلام فصیح، عبارت است از، خلوص آن از تنافر کلمات و ضعف تقييد لفظی و معنوی، با فصاحت آن (و بعضی خلوص آن را از تکرار و تنافر اضافات نیز دانسته‌اند) و فصاحت عبارت است از، توانایی متکلم بر تألیف کلام فصیح.^۷

معانی اصلاحی فصاحت

از مجموع معانی‌ای که از «فصاحت» به دست آمد و از توضیحاتی که «احمد الهاشمی» ارائه می‌دارد، این‌گونه جمع‌بندی به عمل آمد که: «فصاحت در اصطلاح «اهل معانی» عبارت از: به کار بردن الفاظ روشن و آشکاری است که زود به فهم منتقل شود و به خاطر خوبی و مطلوب بودن، در میان نویسندگان و شاعران مأنوس و رایج باشد و کلام فصیح، کلامی است که، این شش عیب را نداشته باشد:

تنافر کلمات، به گونه‌ای که تنفر داشته و آن کلمات مشکل و سخت تلفظ شود.

^۱. شرح/المختصر، ص ۱۱.

^۲. قصص / ۳۴.

^۳. جواهر البلاغة، ص ۲۷ - ۷.

^۴. فرهنگ عمید، ص ۷۶۹.

^۵. فرهنگ لغات قرآن، ج ۲، ص ۲۴۱.

^۶. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷۹.

^۷. فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۲۵۵؛ هنجار گفتار، ص ۸ - ۴.

ضعف تألیف، جمله‌ها از لحاظ ترکیب‌بندی و اعراب‌گذاری، مطابق قواعد نباشد. تقیید لفظی، الفاظ دارای معانی مبهم و مشکل و آشفته باشد و معانی خود را نرساند. تقیید معنوی، یعنی ترکیب الفاظ به گونه‌ای باشد که، فهمیدن معانی آن مشکل بوده و احتیاج به فکر زیاد داشته باشد. زیادی تکرار، یعنی الفاظ به قدری تکرار شود که، خسته‌کننده و ملال‌آور باشد. تتابع اضافات، یعنی چند مضاف و مضاف‌الیه، پشت سر هم قرار گیرند.^۱

بنا بر این، متکلم و سخنور فصیح کسی است که، دارای ملکه‌ای باشد، که در پرتو آن، توانایی بر بیان مقصود خویش با الفاظ فصیح را داشته باشد و ملکه هم، کیفیت استوار و جایگزین شده در نفس و جان انسان است، که آثار آن در زبان روان و گویا، انتخاب الفاظ روشن و دلپذیر، و با ذوق سلیم و انتقال مفاهیم زیبا و جذاب به مخاطبین صورت گیرد.

فصاحت امام علی (علیه السلام)

عزّ الدین عبد الحمید بن محمد، معروف به ابن ابی الحدید مدائنی (۵۸۶ - ۶۵۶ هـ) مورّخ و ادیب معروفی که «نهج البلاغه» را شرح کرده، می‌نویسد: این را هم بدان که، شناختن فصیح و فصیح‌تر، چیزی است که، فقط با ذوق سلیم تشخیص داده می‌شود و نمی‌توان برای آن، چندان دلیل منطقی ارائه کرد.^۲

وی در جای دیگر می‌نویسد: ما نباید هیچ شک و تردیدی به خود راه بدهیم که، سخن علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از سخن هر سخنوری در لغت عرب، از اولین و آخرین، غیر از سخن خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) فصیح‌تر است، زیرا فضیلت هر سخنور و نویسنده، در خطابه و نوشتار خود، بر دو اصل استوار است: مفردات الفاظ، و ترکیب کلمات و جملات، که مفردات کلمات علی (علیه السلام) سهل و مأنوس و روشن و قابل فهم است، و ترکیب‌بندی کلمات وی هم به گونه‌ای است که، معانی زیبایی را در بردارد و به سرعت به ذهن‌ها منتقل می‌شود.^۳

امام علی (علیه السلام) خود هم فرموده:

الفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ.^۴

فصاحت، زینت و زیبایی گفتار است.

امام زین العابدین (علیه السلام) که، خود خطابه فصیح و بلیغ و پر عظمتی را در مسجد جامع شام، در مقابل یزید بن معاویه و جمعیت انبوهی ایراد فرموده و موجب عظمت درخشان اهل بیت (علیهم السلام) و رسوایی دشمنان آنان گردیده است^۵ روایت کرده، از امام علی (علیه السلام) سؤال شد: فصیح‌ترین افراد کیست؟

آن حضرت در جواب فرمود:

الْمُجِيبُ الْمُسَكَّتِ عِنْدَ بَدِيهِ السُّؤَالِ.^۶

فصیح‌ترین افراد کسی است که، پداهه و بدون فکر قبلی، به گفته‌ها و سؤال‌ها، جواب جامع و صحیح بدهد، به طوری که گوینده و سؤال‌کننده را ساکت نماید و برای ایراد و سؤال او، جای سخن باقی نگذارد.

دستیابی به فصاحت

فصاحتی را که تا کنون، تا حدّ لازمی پیرامون آن سخن گفتیم، از لوازم و شرایط یک سخنور هنرمند و توانا است، که اضافه بر داشتن استعداد ذاتی و ذوق سلیم، برای دستیابی به آن باید نکات زیر مورد توجه و ملاحظه جدی قرار گیرد.

۱. مراجعه فراوان به آثار و کتاب‌های ادبی و استماع سخنرانی‌های افراد صاحب سبک و موفق.

۲. انتخاب و جمع‌آوری واژگان و لغات فصیح و جذاب و دلپذیر.

۳. جمع‌آوری و حفظ نمودن قطعات ادبی اعم از شعر یا نثر.

۱. جواهر البلاغة، ص ۲۷ - ۲۸.

۲. شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۲۱۶.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۷۸.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۱.

۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ سخنان علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۱۲۱ تا ۱۳۱.

۶. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۹۰.

۴. نوشتن سخنرانی‌های دارای ارزش ادبی و سبک نو قابل قبول عموم.
 ۵. حشر و نشر و محاوره و گفتمان با اهل ادب و نظر.
 ۶. عنایت جدی به آثار ادبی و تمرین و ممارست در سخنرانی.
 ۷. و بالاخره، سخنوری مستمر در مکان‌ها و زمان‌های مختلف و فراوان.
- نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر، که کار کرد
هرکو عمل نکرد و عنایت امید داشت دانه نکاشت ابله و دخل انتظار کرد.^۱

نمونه یک سخن فصیح

در روزگار خلافت «هشام بن عبد الملک مروان» جمعی از بادیه نشینان گرفتار قحطی شدند. عده‌ای از آنان به دربار آمدند تا از کمک خلیفه بهره‌مند گردند، اُبُهت و عظمت تشکیلات؛ آنان را مرعوب نموده و جرأت نکردند سخن بگویند، در میان آنان جوان شانزده ساله‌ای بود که، وقتی چشم هشام به او افتاد، به دربان گفت: هر که خواسته به مجلس ما آمده، حتی اطفال، جوان شانزده ساله با شنیدن این سخن تحقیرآمیز به پا خاست و در مقابل خلیفه، این‌گونه لب به سخن گشود:

إِنَّ لِلْكَلامِ نَشْرًا وَ طَيًّا، وَ أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ مَا فِي طَيِّهِ إِلَّا بَنَشْرِهِ، فَإِنْ أَذِنَ لِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنْ أُنْشِرُهُ نَشْرَتَهُ.

کلام، گاهی باز و روشن است و گاهی پیچیده و مبهم، مقصود گوینده به هنگام پیچیدگی کلام واضح نیست، مگر آن‌که سخن باز شود و گوینده بی‌پرده و آشکار بگوید، اگر خلیفه اجازه می‌دهد، من آن را روشن بیان می‌کنم! هشام، با شنیدن سخن آن جوان به شگفت آمد و گفت: سخن را باز کن و بی‌پرده بیان کن.

جوان گفت: ای خلیفه! سه سال است گرفتار قحطی شده‌ایم، سال اول پیه‌ها را آب کرد، سال دوم گوشت‌ها را خورد، و سال سوم استخوان‌ها را نحیف و لاغر نمود، اکنون در دست شما اموال فراوان است، اگر مال خدا است بین بندگان تقسیم کنید، اگر مال مردم است چرا نگاهداشته‌اید و به آنان نمی‌دهید؟ و اگر مال خود شما است صدقه بدهید که، خداوند به صدقه‌دهندگان پاداش نیکو می‌دهد.

هشام گفت: این جوان، در هیچ یک از این سه صورت، برای ما جای عذری باقی نگذاشت، آن گاه دستور داد، به بادیه‌نشینان صد هزار دینار و به آن جوان صد هزار درهم پرداخت کردند!

سپس، به جوان گفت: آیا حاجت دیگری داری؟

جوان پاسخ داد: من برای خود حاجت خاصی ندارم و حاجت من، چیزی جز حاجت عموم مسلمانان نیست و بعد از مجلس خارج شد.^۲

به هر حال، روان و روشن و رسا و بدون پیچیدگی سخن گفتن، از وظایف اجتناب‌ناپذیر هر سخنرانی است که، می‌خواهد پیام دین را در سطوح مختلف، به روح و جان عموم شنوندگان، اعم از مرد و زن، پیر و جوان و خلاصه همه مکلفین مورد خطاب، انتقال دهد.

به خصوص این‌که، سخنور عالم دینی، سخنگوی مکتب پیامبری است که، بارها می‌فرمود: «أَنَا مِنْ أَفْصَحِ الْعَرَبِ...»^۳. یعنی، من از فصیح‌ترین افراد عرب هستم.

وقتی هم اصحاب به آن حضرت عرض می‌کردند: ما کسی را از تو فصیح‌تر ندیده‌ایم، می‌فرمود: چه چیزی می‌تواند مرا از فصاحت باز دارد؟ مگر قرآن به زبان من نازل نشده؟ اضافه بر این، ریشه من از قبیله قریش است و در «بنی سعد» رشد و نما کرده‌ام.

۶

بلاغت در سخنرانی

^۱. متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی مظاهر مصفا، ص ۶۹۱

^۲. المستطرف، ج ۱، ص ۴۶؛ گفتار فلسفی، سخن و سخنوری، ص ۱۳۹.

^۳. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۲۱.

بلاغت، به معنای رساندن است و از این واژه و مشتقات آن در قرآن کریم ۶۴ بار سخن به میان آمده و یک سخنور توانا و تأثیرگذار، کسی است که به قدرت فصاحت و بلاغت آراسته باشد.

استاد حسن عمید، در باره معنای لغوی «بلاغت» می‌نویسد: بلاغت یعنی، فصیح بودن، رسایی سخن و در اصطلاح ادب، آوردن کلام مطابق مقتضای مقام و مناسب حال مخاطب است.

رایج‌ترین معنای لغوی بلاغت، پیام رساندن است، چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ...؛

ای فرستاده ما! آنچه را بر تو نازل شده، به مردم برسان.

در مورد معنای اصطلاحی بلاغت، تفتازانی می‌نویسد: «الْبَلَاغَةُ فِي الْكَلَامِ، مُطَابَقَتُهُ لِمُقْتَضَى الْحَالِ مَعَ فَصَاحَتِهِ»^۱.

بلاغت در گفتار آن است که، گفتار با مقتضای حال مطابقت داشته و در عین حال، فصاحت هم داشته باشد. سید احمد الهاشمی، نوشته است: «الْبَلَاغَةُ فِي الْكَلَامِ، مُطَابَقَتُهُ لِمَا يَقْتَضِيهِ حَالُ الْخَطَابِ، مَعَ فَصَاحَةِ الْفَاظِ - مُفْرَدُهَا وَ مَرْكَبُهَا -»^۲.

بلاغت در کلام، عبارت است از این‌که، آن کلام با مقتضای حال خطاب مطابقت داشته و با فصاحت الفاظ، خواه کلمه باشد یا جمله، همراه باشد.

در کلامی، منسوب به امام علی (علیه السلام) آمده:

الْبَلَاغَةُ النَّصْرُ بِالْحُجَّةِ، وَ الْمَعْرِفَةُ بِمَوَاضِعِ الْفُرْصَةِ، وَ مِنَ النَّصْرِ بِالْحُجَّةِ، أَنْ تَدَعَ الْإِفْصَاحَ بِهَا إِلَى الْكِنَايَةِ عَنْهَا، إِذَا كَانَ الْإِفْصَاحُ أَوْعَرَ طَرِيقَةً، وَ كَانَتِ الْكِنَايَةُ أَبْلَغُ فِي الدَّرَكِ وَ أَحَقُّ بِالنَّصْرِ.^۳

بلاغت، پیروزی در قلمرو سخن به وسیله دلیل و برهان و شناختن موقعیت مناسب ایراد سخن است. و یکی از روش‌های پیروزی با دلیل این است که، اگر به کارگیری فصاحت سخت باشد و روش کارسازی نباشد، به کنایه اکتفا گردد، زیرا کنایه، برای درک و فهم رساتر و برای پیشرفت و پیروزی بیان، شایسته‌تر است.

رعایت حال مخاطب

بر اساس، تعریف‌های لغوی و اصطلاحی‌ای که در بالا از «بلاغت» بیان شد، هر سخنور، برای ایراد خطابه هنرمندانه و مؤثر، دو موضوع مهم را باید به کار گیرد:

فصاحت را با مفاهیم و شرایطی که در بحث قبل بیان شد، تحصیل کند و عملی گرداند.

با استفاده از مسائل و قواعد روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و محیط‌شناسی، مقتضای حال را که بستر مناسب و ضروری برای ایراد سخن است، کاملاً شناسایی نماید.

مقتضای حال را هم به طور کلی، برای سخنوری مؤثر، در مراحل زیر می‌توان مورد ارزیابی قرار داد:

الف) حال زمان، شامل: آرامش و آشفتگی، اتحاد و اختلاف، جنگ و صلح، وقت کم یا زیاد، رقابت و سلامت اجتماعی، جشن و سوگواری و ...

امام علی (علیه السلام) فرموده:

مَنْ عَرَفَ الْأَيَّامَ، لَمْ يَغْفُلْ عَنِ الْإِسْتِعْدَادِ.^۴

هر کس روزگار و شرایط آن را بشناسد، از حوادث و رویدادهای آن غافل نمی‌ماند و خود را آماده می‌گرداند.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ، لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ.^۵

^۱. مختصر المعانی، ص ۱۱.

^۲. جواهر البلاغة، ص ۳۴.

^۳. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۵، ح ۹۱.

^۴. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۷.

^۵. تحف العقول، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۹.

کسی که به شرایط زمان خویش آگاه و دانا باشد، مورد هجوم اشتباه‌ها و لغزش‌ها قرار نمی‌گیرد.

(ب) حال مکان، شامل: مکان شهر و روستا، مسجد و حسینیه، جنوب و شمال شهر و کشور، مرز کشور و مرکز آن، کوهساران و کویر، مکان عادی و مقدس، دارالمؤمنین و محیط‌های ضعیف، مکان سرباز و سر پوشیده، اداره معمولی و مرکز نظامی، محفل عالمان و افراد عادی، دبستان و دبیرستان، حوزه و دانشگاه، زندان و بیمارستان و ...

امام علی (علیه السلام) فرموده:

لَا تَتَكَلَّمَنَّ إِذَا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلامِ مَوْقِعًا^۱

وقتی، برای ایراد سخن موقعیت مناسبی نمی‌بینی، لب به سخن باز مگردان.

بسیج سخن گفتن، آن‌گاه کن که دانی که، در کار گیرد سخن.^۲

(ج) حال افراد، مانند: امید و ناامیدی، نشاط و خستگی، سیری و گرسنگی، فقر و غنا، روح خوش‌بینی و روح سوءظن، شک و اطمینان، محیط صفا و عناد، رضایت و ناراضی، تسلیم بودن و لجبازی، درک و فهم و ...

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ.^۳

ما جماعت پیامبران، مأمور شده‌ایم که، با مردم بر اساس عقل و دانایی آنان سخن بگوییم.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ.^۴

رسول گرامی اسلام، هرگز با کُنه عقل و عمق خردمندی خویش با مردم سخن نمی‌گفت. یعنی معیار سخن گفتن آن حضرت با مردم، درجات عقل و فهم و کشش آنان بود.

بشنو موعظه اهل عقل کَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُول

اصل معناست، نه تزئین کلام سخن آن است که، فهمند عوام.^۵

امام علی (علیه السلام) فرموده:

أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تَمُجُّهُ الْأَذَانُ وَلَا يَتَغَبُّ فَهْمُهُ الْأَفْهَامُ.^۶

بهترین کلام؛ آن است که، گوش‌ها را برای شنیدن خسته و بی‌رغبت نکند، و قدرت درک و فهمیدن افراد را به رنجش و مشقت نیندازد.

ابوالحسن، علی بن عیسیٰ رُمّانی - منسوب به قصر الرُّمان شهر واسط مصر - و متوفای ۳۸۴ هجری^۷ می‌گوید: «إِنَّمَا الْبَلَاغَةُ، الْبَلَاغَةُ، إِيصَالُ الْمَعْنَى إِلَى الْقَلْبِ، فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ مِنَ اللَّفْظِ، فَأَعْلَاهَا طَبَقَةُ فِي الْحُسْنِ، بَلَاغَةُ الْقُرْآنِ ...»^۸. بلاغت عبارت است از، رساندن معنا به قلب، با زیباترین لفظ، که عالی‌ترین مرحله حسن و زیبایی آن، در بلاغت قرآن قرار گرفته است.

بلاغت در احادیث

خوشبختانه، موضوع پراهمیت بلاغت، که از ابزارهای کاربردی سخنوری است، معنای لغوی و اصطلاحی آن، به صورت

مطلوب و فراگیر در بیانات پیشوایان بزرگوار اسلام مورد توجه قرار گرفته که، برخی از آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم:

امام علی (علیه السلام) فرموده:

الْبَلَاغَةُ مَا سَهَّلَ عَلَى الْمَنْطِقِ وَ خَفَّ عَلَى الْفِطْنَةِ.^۱

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۰۸.

۲. متن کامل شیخ اجل، ص ۱۲۸.

۳. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵.

۴. همان، ص ۸۵.

۵. چکیده اندیشه‌ها، ج ۱، ص ۲۶۴.

۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۴.

۷. هدیه الاحباب، ص ۱۶۲.

۸. ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن، چاپ مصر، ص ۷۵: روزنامه همشهری، ۱۳۷۶/۳/۱، ص ۱۱.

بلاغت آن است که، سخن آسان به زبان جاری گردد و درک و فهم آن برای شنونده هوشیار آسان باشد.

آن حضرت فرمود:

الْبَلَاغَةُ أَنْ تُجِيبَ وَ لَا تُبْطِئَ وَ تُصِيبَ فَلَا تُخْطِئُ.^۲

بلاغت آن است که، بدون مُعطلی و کندی جواب بدهی و مطلب را درست رسانده و به خطا نروی.

آن حضرت فرموده:

أَبْلَغُ الْبَلَاغَةِ مَا سَهَّلَ عَلَى الصَّوَابِ مَجَازَهُ وَ حَسَّنَ إِيجَازَهُ.^۳

رسانترین سخن و شیواترین گفتار آن است که، مجرای آن سهل و آسان باشد و به حق رساند و نیز با اختصار و ایجاز نیکه سخن را قابل دریافت گرداند.

آن حضرت فرموده:

مَنْ قَامَ بِقَتْقِ الْقَوْلِ وَ رَتَقِهِ، فَقَدْ حَازَ الْبَلَاغَةَ.^۴

هر کس بتواند به باز و بسته کردن سخن (طرح نمودن بحث و تحلیل و نتیجه‌گیری آن) اقدام کند، در واقع بلاغت را به دست آورده است.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

لَيْسَتْ الْبَلَاغَةُ بِحِدَّةِ اللِّسَانِ وَ لَا بِكَثْرَةِ الْهَذْيَانِ، وَ لَكِنَّهَا بِإِصَابَةِ الْمَعْنَى^۵ وَ قَصْدِ الْحُجَّةِ.

بلاغت به تند سخن گفتن و هذیان و پراکنده‌گویی نیست، بلکه بلاغت آن است که، معنا رسا و شیوا بیان شود و منظور، آوردن دلیل و برهان برای اثبات مدعا باشد.

همچنین آن حضرت فرمود:

إِنَّمَا سُمِّيَ الْبَلِیْغُ، لِأَنَّهُ يَبْلُغُ حَاجَتَهُ بِأَهْوَنِ سَعْيِهِ.^۶

شخص بلیغ، بدین خاطر بلیغ نامیده شده که، با اندک کوششی می‌تواند خواسته و منظور خویش را بیان دارد و به مخاطب برساند.

ویژگی‌های سخنور بلیغ

از مجموع معانی و احادیثی که در بالا، در مورد «بلاغت» بیان شد، به دست می‌آوریم، سخنور بلیغ کسی است که، دارای این ویژگی و شرایط باشد:

۱. روان و آسان بیان داشتن مطالب و مقصود. (سَهْلٌ عَلَى الْمَنْطِقِ).
۲. راحت منتقل کردن سخن، به درک و فهم مخاطبین. (يَبْلُغُ حَاجَتَهُ).
۳. داشتن تدبیر و کیاست، در بیان سخن، اگر عبارت را این‌گونه بخوانیم که، سخن با فطانت و زیرکی در هم پیچیده شده باشد. (خَفَّ عَلَى الْفُطْنَةِ).
۴. خلاصه و به اختصار سخن گفتن. (حَسَنَ إِيجَازَهُ).
۵. درست‌گویی و به حق رساندن سخن. (سَهْلٌ عَلَى الصَّوَابِ).
۶. داشتن سرعت در انتقال سخنان و مطالب خود به دیگران. (لَا تُبْطِئُ).
۷. مصونیت از لغزش و اشتباه و به انحراف رفتن و به بی‌راهه کشاندن. (و لَا تُخْطِئُ).
۸. پرهیز از عجله و تندگویی نامناسب به طوری که، سبب عدم درک و فهم شنوندگان گردد. (حِدَّةُ اللِّسَانِ).
۹. رعایت ارتباط و همبستگی مطالب و تسلسل منطقی مجموعه سخن (لَا بِكَثْرَةِ الْهَذْيَانِ).

۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۷۸ و ۱۰۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۰۷ و ۷۰۷.

۴. همان، ص ۲۰۷ و ۷۰۷.

۵. تحف العقول، ص ۲۲۰.

۶. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۱۴ و ۲۴۱.

۱۰. جهت‌دار و هدفمند بودن سخن، به منظور بیداری و آگاهی مخاطبین. (قَصْدُ الْحُجَّةِ).
 ۱۱. توانایی برای تشریح و تجزیه و تحلیل مطالب بحث. (يَقْتَضِي الْقَوْلُ).
 ۱۲. داشتن قدرت برای جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از بحث. (وَرْتَقَهُ).
- آری، گویا به خاطر داشتن این مهارت‌های بلاغی است که، خداوند مهربان به هنگام موعظه منافقان و توجه دادن آنان به اعمال خویش، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:
- ﴿وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾^۱
- آنان را موعظه کن و با گفتار بلیغ و رسا، بیدار و آگاه گردان.^۲

دستیابی به بلاغت

همان طور که در بحث «فصاحت» بیان شد، در صورت داشتن استعداد ذاتی و ذوق سلیم، برای دستیابی به بلاغت، از راه‌های زیر می‌توان بهره‌گرفت و برای رسا و روشن سخن گفتن، گام‌های تازه‌ای برداشت:

۱. به کارگیری فنون معانی و بیان، بخصوص فنون بلاغی آن.
۲. استفاده از علم اللغة و صرف و نحو.
۳. به خاطر سپردن اشعار و قطعات کوتاه ادبی و جملات شیرین و گویا.
۴. حشر و نشر و معاشرت با افراد خوش ذوق و اهل ادب.
۵. مطالعه روش‌ها و سبک‌های سخنوران موفق و ادیب که، سال‌ها در سخنوری تلاش کرده‌اند.
۶. مطالعه و دقت در خطابه‌های بلیغ و مشهور، مانند: خطبه‌های نهج البلاغه، متون نهج الفصاحة، صحیفه سجادیه (علیه السلام) خطبه‌های حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) خطابه معروف حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) در مسجد جامع شام، خطبه‌های عمیق و آتشین و تأثیرگذار حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) در کوفه و شام و سایر آثار ادبی چشمگیر و ماندگار.

آری، اگر سخنران بتواند در سایه دقت و تلاش فراوان، به این مراحل از بلاغت و رسایی سخن دست یابد، با بیان سخنان عمیق و مؤثر و شیوه جذاب پیام رسانی خود، قدرت عقلانی و خردمندی و شخصیت خویش را نیز به نمایش گذاشته است.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

يُسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ، بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ.^۲

بر عقل هر کسی، به آنچه بر زبان او جاری می‌گردد، استدلال می‌شود.

چنان‌که به منظور رسایی بیان و انتقال پیام به مخاطب بوده که، در باره پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: ابن عباس، روایت می‌کند:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِذَا حَدَّثَ الْحَدِيثَ، أَوْ سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ، كَرَّرَهُ ثَلَاثًا، لِيَفْهَمَ وَيُفْهَمَ عَنْهُ.^۳

هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سخن می‌گفت، یا از چیزی مورد سؤال قرار می‌گرفت، برای این که سؤال خوب مطرح شود و نیز سؤال‌کننده و دیگران، سخن آن حضرت را به طور کامل بفهمند، آن را سه بار تکرار می‌کرد.

۷

شرایط لازم برای سخنرانی

سخنوری، از لحاظ هنری یک ارزش است و از دیدگاه اجتماعی یک ابزار پیام رسانی و از نظر اسلام؛ یک رسالت هدایت‌گری و تأثیرگذاری. اما برای اینکه، این اهداف خوب تحقق عملی یابد و تلاش‌ها به طور شایسته سامان پذیرد، دانش‌پژوهان حوزه‌ی و دیگران، خواه استعداد طبیعی داشته باشند یا به دنبال تحصیل و تقویت آن باشند، باید شرایط زیر را به طور جدی رعایت نمایند:

۱. استعداد طبیعی

۱. نساء / ۶۷.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۶۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۴؛ سنن النبی، ج ۶، ص ۷۸.

بدیهی است، داشتن استعداد طبیعی برای سخنوری، اولین سرمایه کار است و بسیاری از موانع راه را هم برطرف می‌کند. در عین حال، دیگران نیز باید مطالعه و تلاش کنند، چه این‌که، گفته‌اند: «مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَ وَجَدَ وَمَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ وَلَجَّ»^۱. هر کس دنبال چیزی می‌گردد، اگر تلاش کند، آن را می‌یابد و هر کس دری را بکوبد و سماجت ورزد، آن در، به روی او گشوده می‌شود.

سایه حق، بر سر بنده بود	عاقبت جوینده، یابنده بود
گفت پیغمبر، که چون کوبی دری	عاقبت زان در، برون آید سری
چون نشینی، بر سر کوی کسی	عاقبت بینی تو هم، روی کسی
چون ز چاهی می‌کنی، هر روز خاک	عاقبت آندر رسی، در آب پاک ^۲

اما این را هم نباید از نظر دور داریم که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

إِعْمَلُوا فِكْلٌ مُسِرٌّ لِمَا خُلِقَ لَهُ.^۳

خلاصه باید تلاش و کار صورت داد، اما هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند.

بنا بر این، داشتن استعداد طبیعی اولین شرط ورود به میدان سخنوری است. علاوه بر این، سخنور باید از سلامت جسمی و شرایط فیزیولوژیکی لازم مانند: زبان و حنجره سالم، اندام مناسب، آهنگ صاف و پرتین و گرم، صدای خوب، چهره و صورت موزون، و نداشتن سردی بیان و لکنت زبان، برخوردار باشد.

۲. ایمان و عشق

ایمان و عشق به سخنوری، شرط تعیین‌کننده دیگری در ادای این رسالت بزرگ است، خطیبان مشهور، شغلی را شریف‌تر و مقدس‌تر از سخنوری نمی‌دانند، زیرا با سخنوری رسالت انبیاء (علیهم السلام) که هدایت خلق به سوی خدا است تحقق می‌یابد و عزت اسلام و مسلمانان، استمرار خواهد داشت.

درباره ارزش هدایت خلق به سوی خدا، امام علی (علیه السلام) فرموده:

لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: يَا عَلِي! لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَيْمُ اللَّهُ لَإِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا، خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَوْهُ يَا عَلِي!^۴

وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به «یمن» اعزام می‌داشت، سفارش می‌کرد: ای علی! با هیچ کس وارد جنگ و قتال مشو، مگر این‌که نخست او را به اسلام دعوت کنی، به خدا سوگند! اگر خداوند به دست تو یک نفر را هدایت گرداند، ارزش آن برای تو برتر است از آن چه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند و تو بر او ولایت و سرپرستی خواهی داشت. (یا ارزش حاکمیت بر آن چه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند را خواهی داشت).

امام خمینی (ره)،^۵ غیر از مقام والای مرجعیت، از نظر تأثیر سخن و رهبری مبارزه برای پیروزی انقلاب اسلامی، نقش تعیین‌کننده‌ای داشت و خطیب شهیر آقای محمد تقی فلسفی (ره)،^۶ حدود ۶۰ سال رسالت سخنوری را انجام داد.

۳. استعداد روانی

کسی می‌تواند سخنور موفق باشد که، اضافه بر آهنگ دلنشین و جذّاب، صدای خوب، مخارج سالم حروف و گرمی بیان، دارای روح نشاط و شاداب، اعصاب مقاوم و معتدل، روح امید و سرزندگی، حضور ذهن نیرومند، هوش سرشار، حافظه قوی و قدرت ارتجال باشد.

البته، عموم این شرایط؛ اگر به طور طبیعی وجود نداشته باشد، با تمرین و ممارست می‌توان آن‌ها را تحصیل نمود و بارور ساخت و نتایج مطلوب هم گرفت.

^۱. انیس الطالبین، شرح آداب المتعلمین، ص ۱۹، و با تفاوتی، غرر الحکم، ج ۲، ص ۷۱۸.

^۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۳۲۲.

^۳. سفینه البحار، ج ۴، ص ۸۷۶ (یسر) چاپ آستان قدس.

^۴. جواهر الکلام، ج ۲۱؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۰۰.

^۵. متولد ۱۲۸۰ و متوفای ۱۳ خرداد ۱۳۶۸ ش.

^۶. متولد ۱۳۲۶ و متوفای ۱۴۱۸ هـ.

۴. سرمایه‌های علمی

سخنور دینی کسی است که، می‌خواهد معارف دین را برای مردم بیان کند، و لازمه آن دانایی لازم به مبانی و معارف دین می‌باشد.

بنا بر این، ضمن آشنایی لازم به مبانی قرآن و سنت و عقل و اجماع، که با تحصیل علوم فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و درایه حاصل می‌شود، با علمی مثل: منطق، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، اخلاق، عرفان، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، زیست‌شناسی، شعر و ادب، مکاتب فکری و فلسفی، رمان، درام، فرهنگ روز و خلاصه اطلاعات و معلومات عمومی، باید دانایی لازم را داشته باشد. به خصوص این که عقیده داریم، یک سخنور دینی، با بایدها و نبایدهای خویش برای شنوندگان، بخش مهمی از «امر به معروف و نهی از منکر» را سامان می‌دهد و آشنایی کافی با دسته اول علمی که اشاره شد، این رسالت مهم را قوت می‌بخشد. درباره یکی از شرایط لازم امر به معروف هم، امام صادق (علیه السلام) فرموده:

صَاحِبُ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ يَحْتَاجُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ ...^۱

امر به معروف کننده نیازمند است که، به احکام حلال و حرام، آگاهی و دانایی داشته باشد.

۵. ملاحظه سبک‌ها و روش‌ها

سخنور، و به خصوص افراد «نوآموز» باید گفتار سخنوران موفق و ادیبان را ملاحظه کنند، روش ورود و خرج به بحث را مورد دقت قرار دهند، زیبا اندیشیدن، استخدام لغات، فصاحت و بلاغت، به کارگیری ذوق و سلیقه، شیوه نظم و نثر، قدرت‌نمایی فنی و هنری، اسلوب‌های مختلف ادبی، مخاطب‌شناسی و زمان‌شناسی و تجارب افراد توانا و پیش‌کسوت را مورد ملاحظه جدی قرار دهند و ضمن انجام سخنوری، با دقت در صدد رفع نواقص کار خویش برآیند.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

عَوَّدُكَ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ وَلَا تَصْنَعْ إِلَّا إِلَى مَا يَزِيدُ فِي صَلَاحِكَ إِسْتِمَاعُهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَصْدِي الْقُلُوبَ وَ يُوجِبُ الْمَذَامَ.^۲

گوش خود را به شنیدن سخن‌های نیک عادت بده، ولی جز سخنانی را که به شایستگی تو می‌افزاید، مورد توجه قرار مده، چه این که شنیدن سخنان ناروا، آئینه دل‌ها را زنگار می‌دهد و ملامت و سرزنش برای انسان فراهم می‌آورد.

اما، درباره دیدن سبک‌ها و اسلوب‌های سخنوران موفق، چگونه می‌توان از آن‌ها استفاده کرد؟

آیا، تقلید کامل از روش آنان، جایز است؟

آیا، می‌توان به «تلفیق» بسنده کرد؟ به این معنا که، بخشی از روش‌های آنان را به کار گیریم؟

آیا، خود باید برای روش سخنوری موفق «ابتکار و خلاقیت» داشته باشیم؟

طبیعی است، اگر کسی خود دارای استعدادها و لازم باشد و با ابتکار و خلاقیت، سبک و اسلوب جدید و جذاب و مؤثری پدید

آورد، از تقلید و تلفیق سبک‌ها بی‌نیاز بوده، راه پیشرفت و مطمئنی را پیش گرفته است.

ولی، درباره تقلید مطلق از یک سخنور توانا، نمی‌توان آن را عمل مطلوب و معقولی دانست، چه این که چنین تقلیدی از یک

طرف، نوعی خودباختگی و زبونی است، از سوی دیگر نوعی ابتذال است و بحث و گفت و گوهایی را در پی خواهد داشت، مضافاً بر

این‌که، اگر کسی از تقلید افراد موفق پرهیز کند، ممکن است خود استعداد و ذوق ذاتی را به کار گیرد و از آن «سخنور توانا»

موفق‌تر گردد.

اما در باره «تلفیق» به این معنا که، سخنور نوآموز در اوایل سخنوری، اضافه بر استعداد و ذوق شخصی، نقاط مثبت سخنور

توانایی را با سبک خویش تلفیق کند، آن را نامطلوب نمی‌توان دانست و گاهی در اوایل کار، برای تمرین و تکامل، این کار لازم هم

می‌باشد.

۶. اعتماد به نفس

اضطراب، پریشانی، دلهره، دست و پا گم کردن و لکنت زبان، که نقطه مقابل «اعتماد به نفس» است، از آفات کار عموم

نوآموزان و افراد تازه کار، قبل از سخنرانی و در حین سخنرانی می‌باشد.

۱. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۸۳.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۹۲.

بنا بر این، داشتن اعتماد به نفس، در دو محور عمده، برای سخنور ضروری خواهد بود:

الف) قبل و بعد از سخنرانی، در برابر استهزاء، زخم زبان، کارشکنی‌ها، جوسازی‌ها، انتقادهای نابجا، سخنور باید خود را برای خویش‌داری، استواری و خود را نباختن و از کوره در رفتن پرورش دهد و بالاخره خود را برای تحمل شداید و مصایب آماده نماید. بی‌جهت نیست که، آن خطیب عرب گفته است:

لَقَدْ شَيَّبَنِي إِرْتِقَاءُ الْمَنَابِرِ.

بالا رفتن بر منبرها، به راستی مرا پیر و فرسوده کرده است!

ب) اعتماد به نفس در حین سخنرانی، به گونه‌ای که سخنور بر اعصاب و مشاعر خود مسلط بوده و بتواند محفوظات خویش را با توانایی لازم، خوب بیان کند و خوب به مخاطبان انتقال دهد، شرط اساسی موفقیت است.

ساموئیل اسمایلز دانشمند انگلیسی گفته: اعتماد به نفس، اساس هر رستگاری و پیشرفت است.^۱

اُسوت ماردن، می‌نویسد: حسن اعتماد به نفس، تردید و بی‌ثباتی را از بین می‌برد و به انسان امکان می‌دهد که، بی‌توقف و بدون صرف نیروی اضافی، با متانت پیشرفت کند ... همهٔ مخترعان، مصلحان، سیاحان و کاشفان، جنگجویان و فاتحان، به استعداد و توانایی خویش ایمان داشته‌اند.^۲

امام علی (علیه السلام) فرموده:

يَبَانُ الرَّجُلُ يُنْبِئُ عَنْ قُوَّةِ جَانِهِ.^۳

چگونگی بیان گوینده، حاکی از نیروی باطنی و قدرت درونی اوست.

برای دست یافتن به اعتماد به نفس، از این راه‌ها می‌توان نتیجهٔ مثبت گرفت:

۱. افزودن دانایی‌ها و مطالعه‌های عمیق و مفید ضروری است، چه این که امام علی (علیه السلام) فرموده:

الْعِلْمُ سُلْطَانٌ ...^۴

علم و دانش، به انسان قدرت و قوت می‌دهد، و بی‌مایگی تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد و «پستهٔ بی‌مغز چون لب و ا کند، رسوا شود.

۲. تلقین به نفس ضروری خواهد بود. ویلیام جیمز، فیلسوف و روان‌شناس مشهور، می‌نویسد: برای اینکه در موقع رو به رو شدن با جمعیت جرأت پیدا کنید، چنان نمایش بدهید که، گویی هم اکنون از این صفت کاملاً برخوردار هستید.^۵

۳. تمرین و ممارست فراوان و مستمر، به تدریج اضطراب و دستپاچی را کاهش می‌دهد و بر اعتماد به نفس می‌افزاید.

اما، نکتهٔ مهم این است که، ترس و اضطراب بی‌جهت و وسوسه‌های بی‌مورد هم را باید کنار گذاشت و همانگونه که امام علی (علیه السلام) فرموده:

إِذَا هَبْتَ أَمْرًا فَقَعَ فِيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ.

اگر از چیزی می‌ترسی، خود را در آن بیفکن، زیرا شدت و احتراز تو، بزرگ‌تر از چیزی است که، از آن ترس و بیم به خود راه داده‌ای.

۷. تمرین و ریاضت

تمرین و ممارست و تحمل ریاضت، از شرایط و رموز موقعیت در سخنوری است و از قدیم هم گفته‌اند: «کار نیکو کردن، از پُر کردن است».

خلاصه، بیش از آنچه کسی برای شناگری در امواج خروشان دریا، به تمرین و آموزش و یادگیری مهارت نیازمند است، یک نوآموز برای ایراد خطابهٔ فنی و مؤثر و هدایتگر، در برابر یک جمعیت متفاوت، به تمرین و رفع نواقص کار خویش نیاز دارد.

۱. اعتماد به نفس، ساموئیل اسمایلز، ص ۱۵. شرح ابن ابی الحدید،

۲. پیروزی فکر، ترجمه رضا سید حسینی، ص ۸۳.

۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۴۳.

۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۹.

۵. آئین سخنرانی، ص ۲۶.

تمرین‌ها و ریاضت‌ها هم، در سه مرحله باید صورت گیرد:

الف) آمادگی فکری، نو اندیشیدن، مثبت اندیشیدن و زیبا اندیشیدن.

ب) تمرین در تقلید از سبک‌ها و اسلوب‌های مناسب، برای شروع، ادامه و پایان سخنرانی، یا از آن بهتر و مهم‌تر، تمرین برای خلاقیت و ایجاد سبکی جدید و اسلوبی نو و مبتکرانه.

ج) تمرین برای انتخاب واژگان صحیح و حساب‌شده، ترکیب‌بندی مطلوب جمله‌ها، تلفظ صحیح لغات و کلمات و بالاخره، تمرین برای رعایت حالات و فنون هنرمندانه خطابی، به گونه‌ای که سخن از روی آگاهی و دانایی و توانایی و بر اساس صداقت و استحکام ایراد گردد.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

كَفَى بِالْتَّجَارِبِ مُؤَدِّبًا^۱

تجربه و تمرین، برای ادب کردن و تربیت انسان کافی خواهد بود.

دیل کارنگی سخنور مشهور می‌نویسد: هیچ وقت از زیر بار تمرین نگریزید و عذر داشتن و مشغله را نیاورید.^۲

۸. آموختن علوم ضروری

همان طور که قبلاً نیز اشاره شد، سخنور دینی، غیر از دانایی لازم به فقه و اصول و تفسیر و حدیث و اخلاق و تاریخ و عرفان، به آگاهی از علوم عمومی مانند: روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، زیست‌شناسی، فلسفه و کلام، مکاتب فلسفی و سیاسی، مسایل اقتصادی، علوم اجتماعی و بالاخره اطلاعات و معارف عمومی، به خصوص در جامعه کنونی سخت نیازمند است.

آری، همه این علوم مورد توجه پیشوایان عالی قدر اسلام بوده و برای دست یابی به علوم کلامی و زیست‌شناسی انسانی و حیوانی و نباتی، به متن درس‌های چهارگانه امام صادق (علیه السلام) برای «مُفَضَّل بن عمر»^۳ و شرح و تفسیرهای علمی و تطبیقی که بر آن نوشته شده، می‌توان مراجعه نمود.

۹. جمع‌آوری واژگان

هر یک واژگان، از لحاظ ادبی، روانی، سیاسی، جامعه‌شناسی، شیرینی، دلنشینی، جذابیت و انتقال پیام و خلاصه تأثیرگذاری، ویژگی‌های خاص خود را دارند، که جمع‌آوری انبوه و متنوع و انتخاب هر یک در جای خود، به طراوت و استواری و استحکام سخن می‌افزاید.

برای دست یابی به این ابزارهای مهم، ملاحظه و دقت در آثار گفتاری و نوشتاری ادیبان و سخنوران نامی و توانمند ضروری خواهد بود.

با خوش سخنان، کسی بداندیش نشد

هر چند گرم نمود، درویش نشد^۴

از خوش سخنی، لب کسی ریش نشد

چیزی است کلام خوش، که گوینده آن

۱۰. آشنایی با علم منطق

سخنور هنرمند، برای اینکه مخاطبان خود را، بر اساس منطقی و عقلانی پرورش دهد و اقناع گرداند، نخست خود باید با موازین علم منطق برای استدلال و تبیین معارف دین آشنا باشد، تا با ذهن منطقی، مستمعین منطقی را جذب و جلب نماید. درباره فایده و هدف علم منطق می‌خوانیم:

قانونُ أَلِي يُقَيِّ رِعَايَتُهُ عَنْ خَطَأِ الْفِكْرِ وَ هَذَا غَايَتُهُ^۵

علم منطق، قواعدی است که، آلت فلسفه می‌باشد و رعایت آن، اندیشه را از خطا و لغزش حفظ می‌کند.

۱۱. به کارگیری اصول روان‌شناسی و تربیتی

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۵۶.

۲. ناطقین زیر دست ...، ص ۱۶.

۳. بحار الانوار، ج ۳ ص ۱۵۲ - ۵۷، و ر.ک: ترجمه علامه محمد باقر مجلسی، که به فارسی جداگانه چاپ شده است.

۴. سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۲، خلق.

۵. شرح منظومه سبزواری، منطق، ص ۶.

با توجه به این که، سخنور می‌خواهد مخاطبان خویش را بر اساس موازین دینی پرورش دهد، با آشنایی به دانش روان‌شناسی و شاخه‌های مختلف آن، می‌تواند نیازها، سطح فکری و توان یادگیری، شیوه‌های انتقال پیام، کنش‌ها و واکنش‌ها و خلاصه روحيات مختلف و متفاوت آنان را شناسایی نماید و به ایراد سخن بپردازد. لازمه این کار هم، مطالعه کتاب‌های استوار و جدیدی که در این دو زمینه، تألیف و ترجمه شده است.

۱۲. پرورش توان عقلانی

برقراری توازن میان عواطف و قدرت عقلانیت مخاطبین، مهم‌ترین رسالت هر سخنور هنرمند اسلامی است و سخنور تا خود به این مرحله از عقلانیت و برازندگی نرسیده باشد که، بتواند چون عقابی بر مغزها و اندیشه‌ها به پرواز و صعود و فرود درآید، نمی‌تواند به تحرک و هدایت مغزها موفق شود.

کارایی عقلانیت هم، وقتی به ظهور می‌رسد و حتی بر مخاطب مؤثر می‌افتد که، آثار آن در انتخاب موضوع سخن و شیوه بیان و تفهیم عقلانی بحث، همراه با استدلال و شناخت عقلانی ظهور نماید و اگر جز این باشد، رسوایی و ناکارایی در پی خواهد بود.

امام علی (علیه السلام) فرموده:

إِيَّاكَ وَالْكَلَامَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ طَرِيقَتَهُ وَلَا تَعْلَمُ حَقِيقَتَهُ، فَإِنَّ قَوْلَكَ يَدُلُّ عَلَى عَقْلِكَ وَعِبَارَتُكَ تُبَيِّنُ عَنْ مَعْرِفَتِكَ.^۱

بپرهیز از این که، در چیزی سخن بگویی که، راه و روش آن را نمی‌دانی و از حقیقت آن آگاهی نداری، زیرا گفتار تو، بر میزان عقل تو دلالت دارد، و عبارتی را که به زبان جاری می‌کنی، از آگاهی و دانایی تو خبر می‌دهد.

همچنین آن حضرت فرموده:

يُنْبِئُ عَنْ عَقْلٍ كُلِّ امْرِءٍ مَا يَنْطِقُ بِهِ لِسَانُهُ.^۲

زبان هر کسی، به هر سخنی که می‌گوید: از توانایی عقل او خبر می‌دهد.

درباره نشانه‌های عقلانیت و صاحب نظر بودن انسان هم، امام صادق (علیه السلام) فرموده:

ثَلَاثَةٌ يَسْتَدِلُّ بِهَا عَلَى إِصَابَةِ الرَّأْيِ: حُسْنُ اللَّقَاءِ، وَحُسْنُ الْإِسْتِمَاعِ، وَحُسْنُ الْجَوَابِ.^۳

سه چیز، نشانه و دلیل اصالت رأی و نظریه انسان است: برخورد خوب با افراد، خوب گوش دادن و خوب جواب دادن.

همچنین آن حضرت در مورد تکمیل قدرت عقلانی فرموده:

لَا يَبْدُو الْعَاقِلُ عَاقِلًا، حَتَّى يَسْتَكْمَلَ ثَلَاثًا: إِعْطَاءُ الْحَقِّ مَنْ نَفْسِهِ عَلَى حَالِ الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَ أَنْ يَرْضَى لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ، وَ اسْتِعْمَالُ الْحِلْمِ عِنْدَ الْعَثْرَةِ.^۴

کسی را نمی‌توان عاقل شمرد تا این که سه خصلت در او کامل باشد: در حال خرسندی و خشم، حق را ادا کند، برای مردم به چیزی راضی باشد که، برای خود راضی است، و به هنگام خطر لغزش، حلم و بردباری را به کار گیرد.

زبان در دهان، ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد، چه داند کسی؟ که جوهر فروش است، یا پيله‌ور؟^۵

۱۳. اطلاعات طبقه‌بندی شده

مطالعه، یادداشت‌برداری و جمع‌آوری مطالب مختلف، به خصوص برای هر نوآموز، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، تا او را از پراکنده کاری، هدر رفتن نیروها و سردرگمی‌ها مصون بدارد.

برای این منظور، سه راه عمده وجود دارد:

الف) خلاصه‌نویسی کتاب‌ها و منابع مورد مطالعه، به حسب موضوعی.

۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۷۳.

۳. تحف العقول، ص ۲۳۸.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۵. کلیات سعدی، ص ۵۵.

ب) فیش‌برداری از عناوین موضوعات و قرار دادن آن‌ها در فایل، یا در یک پاکت یا جای مناسب دیگر.
ج) تهیه کلاسور، برای یادداشت و جمع‌آوری مطالب، اعم از آیات، احادیث، لطایف، داستان‌ها، اشعار و بریده جراید، طبق حروف الفبا و به حسب موضوعی.

۱۴. عقیده به سخن

سخنی که، گوینده بدان عقیده نظری و عملی نداشته باشد و صرفاً به عنوان تظاهر و یک حرفه ایراد گردد، نه تنها کارایی لازم و تأثیرگذاری مثبت را ندارد، بلکه مورد مؤاخذه الهی و خشم خداوند هم خواهد بود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

مَا مِنْ عَبْدٍ يُخْطِبُ خُطْبَةً إِلَّا اللَّهُ سَأَلَهُ عَنْهَا، مَا أَرَادَ بِهَا.^۱

هر کس خطابه‌ای ایراد کند، خداوند در باره آن و نیت او، وی را مؤاخذه خواهد کرد.

همچنین آن حضرت فرموده:

مَنْ قَامَ بِخُطْبَةٍ لَا يَلْتَمِسُ إِلَّا رِیَاءً وَ سُمْعَةً، أَوْفَقَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَوْفِقَ رِیَاءٍ وَ سُمْعَةٍ.^۲

هر کس به ایراد خطابه و سخنرانی‌ای اقدام کند و جز ریا و خودنمایی و به گوش دیگران رساندن فضل و کمال خود، منظوری نداشته باشد، خداوند روز قیامت او را در جایگاه ریاکاران و خودنمایان نگه می‌دارد!

قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.^۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی که می‌گویید که، خود بدان عمل نمی‌کنید؟ این کار نزد خدا بسیار موجب خشم است که، سخنی بگویید که، خود بدان عمل نمی‌کنید!

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ، زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ مِنَ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ مِنَ الصَّفَا.^۴

عالم اگر به علم و دانایی خویش به معارف دین عمل نکند، موعظه او از دل‌ها می‌لغزد و تأثیر نمی‌گذارد، همان‌طور که باران بر صخره صاف می‌بارد و سرازیر می‌گردد و آن مکان خشک می‌شود!

امام باقر و صادق (علیهما السلام) در پایان سفارش به شیعیان، مبنی بر اینکه، ولایت خویش را با عمل به اثبات رسانند و

گفتار بدون عمل نداشته باشند، به راوی می‌فرمایند:

أَبْلَغُ شَيْعَتَنَا أَنْ أَعْظَمَ النَّاسَ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ وَصَفَ عَدْلًا، ثُمَّ خَالَفَهُ لِغَيْرِهِ.^۵

به شیعیان ما پیام برسانید که: بزرگ‌ترین حسرت و افسوس روز قیامت، متعلق به گوینده‌ای است که، برای دیگران به توصیف عدالت و درستی پرداخته، اما خود بر خلاف آن عمل کرده است.

۱۵. نیت خالصانه

درباره نیت خالصانه و پاکه اگر چه می‌بایست در آغاز فصل بحث می‌کردیم، اما برای این که، موضوع بیش‌تر مورد توجه باشد و بهتر به خاطر بماند، در پایان این فصل به آن می‌پردازیم.

مسئله مهم نیت خالصانه برای سخنور، به منظور ارشاد و هدایت و احیای معنوی خلق، غیر از این که نوعی عبادت محسوب می‌شود و پاداش خدایی هم خواهد داشت و گاهی هم آثار آن در چهره معصومانه و گفتار دردمندانه و حرکات و سکنت متین و نجیبانه نمودار می‌شود، از لحاظ احساس و عاطفه و از نظر روانی در شنوندگان، تأثیر چشمگیر و ماندگاری خواهد داشت.

امام علی (علیه السلام) فرموده است:

إِذَا طَابَقَ الْكَلَامَ نِيَّةُ الْمُتَكَلِّمِ قَبْلَهُ السَّامِعُ، وَ إِذَا خَالَفَ نِيَّتَهُ لَمْ يُحْسِنْ مَوْفِعَهُ فِي قَلْبِهِ.^۶

^۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۹۲.

^۲. همان، ج ۳، ص ۴۸۳.

^۳. صف/ ۱ و ۲.

^۴. بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۹.

^۵. همان، ج ۲، ص ۳۰ - ۲۸.

^۶. غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۲۸، ج ۲۰۰.

اگر سخن با نیت گوینده مطابق و هماهنگ باشد، شنونده آن را می‌پذیرد، و اگر گفتار با نیت هماهنگ و همسو نباشد، موقعیت تأثیر آن در دل شنونده، مطلوب نخواهد بود.

همچنین در کلام منسوب به آن حضرت می‌خوانیم:

الْكَلِمَةُ إِذَا خَرَجَتْ مِنَ الْقَلْبِ وَقَعَتْ فِي الْقَلْبِ، وَإِذَا خَرَجَتْ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ تَجَاوِزِ الْآذَانَ.^۱

سخن اگر از دل برآید، در دل می‌نشیند و اگر فقط از زبان جاری گردد (و اخلاص و ایمان در آن نباشد) فقط از گوش‌ها عبور می‌کند و تأثیر سازنده نخواهد داشت!

به هر حال، امواج گفتاری که، از نیروهای نامرئی مثبت درون نشأت می‌گیرد، از باب «جذب و انجذاب» آثار قهری روی جان و روح شنوندگان دارد و عنایت خداوندی هم، بر چنین روح و گفتاری می‌افزاید و آن را زیبا، دلنشین، نافذ و تأثیرگذارتر می‌گرداند.

جَمِيلُ النِّيَّةِ، سَبَبٌ لِبُلُوغِ الْأُمْنِيَّةِ.^۲

نیت زیبا و پاک، وسیله رسیدن به آرزوهاست و هدف را هم فراهم می‌کند.

۱۶. عمل صادقانه

در عین حالی که، عمل صادقانه یک مبلغ دینی را به عنوان هماهنگی گفتار و رفتار، در بالا مورد بحث قرار دادیم، به منظور توجه بیش‌تر به دستورها و توصیه‌های پیشوایان بزرگ اسلام در این زمینه، جهت ملاحظه و به کارگیری آن‌ها در سازندگی فرد و جامعه، احادیث زیر را نیز مورد توجه قرار می‌دهیم:

امام علی (علیه السلام) فرموده:

أَحْسَنُ الْمَقَالِ، مَا صَدَقَهُ حُسْنُ الْفِعَالِ.^۳

بهترین گفتار آن است که، خوبی رفتار و عمل انسان آن را تصدیق کند و متبلور سازد.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بَغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ، لِيُرَوْا مِنْكُمْ الْإِجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ.^۴

مردم را به سوی خیر و صلاح با غیر زبان خویش دعوت کنید، مردم باید کوشش در دینداری و راستگویی و پرهیز از گناه را در اعمال شما مشاهده کنند.

همچنین امام صادق (علیه السلام) فرموده:

كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ، وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَلْسِنَتِكُمْ.^۵

مردم را با اعمال صالح خویش به اسلام دعوت کنید، نه با زبان و گفتار خود.

۸

انگیزه‌ها و آداب سخنوری

در بحث‌های قبل؛ هدف سخنور دینی را به استناد قرآن کریم، هدایت به سوی خدا و احکام دین دانستیم^۶ این عمل هم که، عنوان «دعا إلى الله...» دارد، به بیان قرآن کریم ﴿أَحْسَنُ قَوْلًا﴾ و سخن برتر و برگزیده معرفی شده است.^۷ این هدف مقدس و مهم دینی، ممکن است با انگیزه‌ها و علت‌های مختلفی به هم گره خورده و غیر از جنبه دینی و معنوی، جنبه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هم به خود بگیرد و یک جنبه یا چند جنبه و یا همه جهات را تحت پوشش خود قرار دهد.

^۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۸۷، ح ۲۷۹.

^۲ غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۷۲.

^۳ همان، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۲۰۶.

^۴ کافی، ج ۲، ص ۱۰۵.

^۵ قرب السناد، ص ۷۹، ح ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۸.

^۶ نحل / ۱۲۵.

^۷ ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ﴾؛ فصلت / ۳۳.

بدین جهت، مجموع انگیزه‌های یک سخنور را، خواه دینی باشد یا جهات دیگر، در موارد زیر می‌توان برشمرد که، هر سخنور مردم‌شناس، زمان‌شناس و بالاخره سخنور هنرمند، طبق فنون و معیارهای علمی و روانی، لازم است آن‌ها را، به دقت مورد توجه داشته و با مهارت عملی گرداند.

انگیزه‌های سخنوری

۱. اخبار، از یک حادثه سیاسی؛ جنایی؛ تاریخی؛ جریان و ...
۲. تشویق و ترغیب، به یک رشته تحصیلی؛ تأسیس مسجد؛ مدرسه؛ دانشگاه؛ دفاع از کشور و هر عمل خیر و ماندگار دیگر.
۳. گزارش، از یک مسافرت، مأموریت، نحوه عملکرد مدیریت، وضع اقتصادی، یا تقسیم‌بندی کار، بر اساس آمار و ارقام قابل قبول
۴. تحکیم، یک موضوع دینی و اعتقادی، یک واقعیت علمی و اجتماعی، با استدلال عقلی و نقلی و سایر دلایل، بگونه‌ای که، موافقین استوارتر و مخالفین، تسلیم یا آرام گردند.
۵. تفریح، به منظور تخلیه روانی مخاطبین از غم و اندوه و ناامیدی و وحشت و زمینه فراهم ساختن برای نفوذ و انتقال مطالب جدی و عملی، و به فراموشی سپردن سختی‌ها و ناملایمات و آمادگی برای قدم گذاشتن به پیش، جهت اصلاح فرد و جامعه.
۶. معارفه، درمورد کسی که برای پست و مقامی انتخاب شده، معرفی شخصی برای ایراد سخنرانی، تدریس، تحقیق، ادای مسئولیت و انجام کاری ارزشمند.
۷. تودیع، به هنگامی که انسان در شهر و محلی مدتی با افرادی می‌زیسته، خدمت و یا ناملایماتی دیده، یا در پست و مقامی انجام وظیفه می‌کرده و همکاری و یا کارشکنی مشاهده کرده است!
۸. توجیه، در حالی است که، سخنور می‌خواهد گروهی از محصلین و دانشجویان را در مورد شروع تحصیل و کلاس درس، انتخاب یا شیوه یک رشته علمی، آغاز یک اقدام اداری، عمرانی، خدماتی، صنعتی، کشاورزی، علمی و پژوهشی، مأموریت و مسافرت و اردو و گردش، توجیه و راهنمایی آگاهانه و کارساز صورت دهد.
۹. تعزیه، به منظور سوگواری لازم، برای یک پیشوای معصوم، یک رهبر دینی، یک شخصیت اخلاقی و معنوی و بالاخره سوگواری افرادی که بر اثر زلزله، طوفان، سیل، حادثه غمبار، یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند و اشخاصی را معصیت زده و داغدار کرده‌اند، که این نوع سخنوری هم، حال و هوا و شرایط لازمی را می‌طلبد.
۱۰. اقناع، منظور این است که، جمعیت شنونده، در یک موضوع دینی یا سیاسی و یا اجتماعی، ناآگاه یا کم اطلاعند، یا گرفتار شک و تردید و ابهام می‌باشند، یا اصولاً مخالف و معاند و مغرض‌اند! در این صورت، سخنور دانا و دانشمند و ماهر و هنرمند، باید توانایی و مهارت خویش را با کمال دقت به کار گیرد، تا با ارائه دلایل عقلی و نقلی، مستمعین و مخالفین خویش را، با توجه به احساسات و عواطف و عقلانیت و خردمندی مسؤولانه، قانع و مجاب گرداند.
- همانطور که در بالا اشاره شد، ممکن است یک سخنرانی فقط برای تأمین یکی از انگیزه‌های فوق باشد، چنانچه ممکن است، چند یا همه این انگیزه‌ها مد نظر باشد و در یک جلسه سخنرانی، به وسیله یک سخنران یا چند نفر، این انگیزه‌ها لباس عمل به خود بپوشد و تحقق عینی یابد.

وظایف لازم

اگر چه در خلال مباحث گذشته عمده آداب شرایط سخنوری را بیان کردیم، در این جا نیز تعدادی از وظایف لازمی را که، سخنور باید با دقت فراوان، به منظور تأثیرگذاری و سازندگی سخن خویش آن‌ها را رعایت کند، مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. شناخت زمان

ظرفیت زمانی‌ای را که سخنور، در آن لب به سخن می‌گشاید، از لحاظ نیازها، اولویت‌ها، و تحولات اجتماعی و سیاسی، باید مورد توجه قرار دهد و با رعایت حفظ و تبیین اصول اعتقادی و موازین دینی، مخاطبین خویش را تغذیه فکری آگاهی‌بخش و بصیرت‌آفرین نماید.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

مَنْ فَهَمَ مَوَاعِظَ الزَّمانِ، لَمْ يَسْكُنْ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِالْأَيَّامِ.^۱

هر کس پنדה و موعظه‌های زمان را بفهمد، با خوش‌باوری به آن‌ها اعتماد نمی‌کند و آرامش نمی‌گیرد، و با خاطر آسوده، به هر کاری اقدام نمی‌کند.

ای دل! از پست و بلند روزگار، اندیشه کن در برومندی، زحط برگ و یار اندیشه کن^۲

از نسیمی، دفتر آیام بر هم می‌خورد از ورق گردانی لیل و نهار، اندیشه کن موضوع زمان‌شناسی برای سخنور، دارای آن چنان اهمیت است که، اگر از شرایط آن غافل بماند، نمی‌تواند در بحران‌های سخت و طاقت‌فرسایی که، برای مردم پیش آید، آنان را هدایت کند و از خطر باز دارد. امام صادق (علیه السلام) فرموده:

سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَائِضِ عَلَى الْجِمْرَةِ بِكَفِّهِ.^۳

روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که، دینداری مثل آتش کف دست نگه‌داشتن، بسیار سخت و دشوار خواهد بود. در مورد زمان‌شناسی برای سخنرانی، توجه دقیق به نقشه‌ها و توطئه‌های دشمنان استعمارگر و اختلاف‌ساز بسیار ضروری خواهد بود، بدین منظور داستان زیر می‌تواند هشدار دهنده و آموزنده باشد:

روضه‌خوانی، کنار سفارت عثمانی

«داستان دیگری که، من آن را زیاد شنیده‌ام و ظاهراً مسلم است؛ این است که، در زمان حکومت عثمانی، که حکومت مقتدر و مهممی بوده و انگلیسی‌ها می‌خواسته‌اند آن را متلاشی کنند و آخر هم در جنگ جهانی اول آن را متلاشی کردند، در کنار سفارت عثمانی (سفارت ترکیه) در تهران، مسجدی بوده و مأمورین سفارت که سنی مذهب بوده‌اند، در آن مسجد صبح‌ها نماز می‌خوانده‌اند. در این مسجد یک شیخی هر روز صبح، روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) و این که خلیفه دوم در به پهلوی حضرت زهرا (سلام الله علیها) زد و ... می‌خوانده، یک کسی می‌گوید: من گفتم، این که این شیخ هر روز این روضه را در این جا می‌خواند، یک چیزی باید باشد، آدم و به او گفتم: شیخنا! شما روضه دیگری بلد نیستید که هر روز این روضه را می‌خوانید؟ گفت: چرا، گفتم: پس چرا هر روز این روضه را می‌خوانید؟ گفت: من یک بانی دارم که، روزی پنج ریال به من می‌دهد و می‌گوید: این روضه را در این مسجد بخوان، من هم می‌خوانم.

گفتم می‌شود این بانی را به من معرفی کنی؟ گفت: بله، یک دکان‌دار در همین خیابان است. آن شخص می‌رود با آن دکان‌دار رفاقت می‌کند، بعد می‌گوید: چطور شده که شما می‌گویید هر روز در این مسجد، روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) خوانده شود؟ می‌گوید: «یک کسی روزی دو تومان به من می‌دهد که، در این مسجد روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) خوانده شود، من پانزده ریال آن را بر می‌دارم و پنج ریال می‌دهم به این شیخ روضه بخواند، بعد آن شخص موضوع را تعقیب می‌کند که، ببیند بانی این روضه چه کسی است؟ معلوم می‌شود، روزی بیست و پنج تومان از سفارت انگلیس می‌دهند که، صبح‌ها روضه حضرت زهرا (سلام الله علیها) در این مسجد که، در کنار سفارت عثمانی است خوانده شود و بازار جنگ شیعه و سنی هر روز گرم باشد! بالاخره، باید توجه کنیم که استعمار آمریکا و انگلیس، هنوز نمرده‌اند و هر روز با یک روش ممکن است سر ما کلاه بگذارند. آقایان در نوشتن و گفتن باید دقت کنند و به صرف این که کسی آمد چیزی گفت، نباید تحریک بشوند و یک چیزی بگویند یا بنویسند و اگر می‌خواهند چیزی بنویسند، به شکلی بنویسند که، به مبانی و جایی لطمه نزنند، یا مورد سوءاستفاده قرار نگیرد.»^۴

۲. شناخت مخاطبین

مخاطب‌شناسی برای یک سخنور، جهت تأمین خوراک فکری سالم و مسؤولانه و اقناع عقلانی آنان، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. زیرا در یک جامعه «در حال گذار» و تحولات اجتماعی و انقلابی، نیازها و مطالبات گروه‌های اجتماعی - اعم از

۱. غرر الحکم، ج ۲، ص ۶۹۷.

۲. دیوان، صائب تبریزی، ص ۷۳۱.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۷، چاپ قدس، زمن.

۴. بخشی از خاطرات، آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۸۳.

نوجوانان، میان سالان و کهن سالان - در تیپ‌های مختلف اجتماعی متفاوت است و شرایط مختلف، مطالب متفاوتی را می‌طلبد، که غفلت از آن‌ها گاهی زیان‌های سنگین و جبران‌ناپذیری در پی خواهد داشت.

امام علی (علیه السلام) به فرزند خویش، حضرت حسن (علیه السلام) می‌فرموده:

يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَأَبَدٌ لِّلْعَاقِلِ أَنْ يَنْظُرَ فِي شَأْنِهِ، فَلْيَحْفَظْ لِسَانَهُ، وَ لِيَعْرِفْ أَهْلَ زَمَانِهِ.^۱

ای فرزند! انسان عاقل نباید چاره‌ای ندارد، جز آن‌که در امور مهم و موقعیت خویش دقت کند، زبان خود را از لغزش و ناروا حفظ نماید و مردم زمان خویش را خوب بشناسند.

داستان تلخ آن واعظ، که در تهران، در یک جشن عروسی، بحث علمی بی‌ربطی را برای مخاطبین آن محفل مطرح کرده بود و سخن را زیاد طولانی کرد و با اشاره‌های مختلف، سخن را رها نمی‌کرد و در نهایت با ناراحتی سخن را قطع کرد، درس عبرت است.

او، با خواندن این شعرمولوی، سخن را پایان داد و مجلس جشن و حال خوش مستعین را در هم ریخت و خود را نیز آزرده ساخت!

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار، تا وقت دگر.^۲

۳. واعظ عامل

هم در توصیه‌های دینی آمده و هم از لحاظ تجربه ثابت شده که، اگر گوینده خود اهل عمل باشد، گفتار و راهنمایی‌های او در شنوندگان، تأثیر بیشتری دارد. امام علی (علیه السلام) فرموده: بهترین سخن آن است که، عمل خوب گوینده آن را تصدیق نماید.^۳ آن بزرگوار اعلام می‌داشت:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي وَاللَّهِ مَا أُحَثِّكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَقَدْ أَسْبَقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنْهَأُكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَتْنَاهُ قَبْلَكُمْ عَنْهَا.^۴

ای مردم! به خدا سوگند، هیچ وقت شما را به طاعتی ترغیب ننمودم، مگر آن‌که خود قبل از شما به آن سبقت گرفتم و هیچ وقت شما را از گناهی نهی نکردم، جز آن‌که خوشتن را پیش از شما از آن باز داشتم.

آری، سخنرانی دینی به عنوان ادای یک مسئولیت خطیر، غیر از علم و دانش و به کارگیری فنون خطابی، به گذراندن یک دورهٔ تدریجی تهذیب و اصلاح پذیری و تربیت نفسانی نیازمند است، تا نخست گوینده در قلمرو عمل به احکام اسلام و فضایل انسانی، گام‌های مؤثری بردارد، تا بتواند به لذتی که دست یافته، دیگران را رهنمون گردد.

ای بی‌خبر! بکوش که، صاحب خبر شوی تا راهرو نباشی، که راهبر شوی

دست از مس وجود، چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی.^۵

خلاصه، موضوع مهم عمل به دانایی، به خصوص برای سخنور دینی به عنوان «واعظ متعظ» غیر از این که، در آیات و روایات مورد توصیهٔ اکید قرار گرفته، در ادبیات فارسی هم، مورد ستایش واقع شده، چنانکه بی‌بهره بودن از عمل و رفتار نیز، مورد نکوهش قرار گرفته است.

عبد الرحمان جامی، سروده است:

شیوهٔ واعظ آن بود که، نخست فعل خود را کند به قول، درست

چون شود فعل او، موافق گفت گر دهد پند غیر، نیست شگفت.^۶

همو گفته است:

ذات نایافته از هستی، بخش چون تواند که، بود هستی بخش؟

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۸؛ مالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. مثنوی معنوی، ص ۵.

۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۵۰، خطبه ۱۷۵.

۵. دیوان حافظ، ص ۲۹۸.

۶. مثنوی هفت اورنگ، ص ۶۳.

خشک ابری که بود، ز آب تهی ناید از وی، صفت آب دهی.^۱
 خواجه شمس الدین، حافظ شیرازی واعظان بی عمل را این گونه نقد کرده است:
 واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند
 مشکلی دارم، ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا، خود توبه کمتر می کنند؟^۲

۴. وضع لباس و آراستگی

در عین اهمیت به زهد و ساده زیستی و محتوای ارزشی کلام، سخنور دینی به خصوص باید از لحاظ نظافت دست و دهان و لباس، آراستگی و زینده گی لازم را رعایت نماید، تا مظاهر دیانت و عقیده به ارزش های معنوی، در ظاهر وی هم نمودار باشد و آن چه را می گوید، مخاطبان در وضع لباس پوشیدن هر مسلمانی کرده و رسول گرامی اسلام هم فرموده است:
 أُحْسِنُوا لِبَاسَكُمْ وَ أَصْلِحُوا رِحَالَكُمْ، حَتَّى تَكُونُوا كَأَنَّكُمْ شَامَةٌ فِي النَّاسِ.^۳
 لباس خود را خوب و تمیز کنید و لوازم و اثاث خویش را اصلاح و منظم گردانید و مانند خالی در میان مردم نمایان باشید.

آری، انتخاب و پوشیدن نوع لباس، رنگ لباس و نظیف و تمیز و مرتب بودن لباس، هم نمودار نوع شخصت انسان است و هم تأثیر روانی و تربیتی خواهد داشت.

«یک استاد روان شناس، ضمن پرسشنامه ای از گروهی سؤال کرده بود: لباس چه تأثیری در آن ها دارد؟ همه بدون استثنا جواب داده بودند: متوجه شده اند که، وقتی لباس تمیز و مرتب پوشیده اند، احساس پوشیدن چنین لباسی، در آن ها تأثیر غیر قابل بیان می گذارد، آثار آن قطعی و حقیقی است و لباس تمیز و مرتب در آن ها، اعتماد به نفس ایجاد نموده و بر عزت نفس آن ها افزوده است».^۴

به هر حال، به قول «دیل کارنگی»: وضع نامرتب لباس و به هم ریخته بودن وضع ظاهر، برای شنوندگان ممکن است این تصور را ایجاد کند که، افکار این گوینده هم، مثل وضع لباس و موی سر نامرتب او، در هم بر هم است!^۵
 اما نکته ای را که در جامعه خود، باید بدان توجه داشته باشیم این است که، ضمن نظیف بودن لباس و دهان و آراستگی ظاهر، از افراط کاری و تجمل ناروایی که، گوینده را نماد جلفی و تن پروری و انگشت نمایی منفی مطرح می کند، پرهیز شود و در این مورد هم به خاطر داشته باشیم که، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام کاظم (علیه السلام) فرموده اند:
 خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.^۶

بهترین روش ها در امور زندگی، میانه روی و رعایت حد اعتدال است.

۵. نظم و انضباط

اگر چه داشتن نظم و انضباط برای سخنور و به کار گرفتن آن برای خویش و دیگران، متاعی است که هزینه زیادی می برد و تلاش فراوانی را می طلبد، اما به هر حال، نظم در حضور یافتن به مجلس، شروع سخن، رعایت وقت مقرر و نظم در ارائه مطالب و پایان آن، رعایت حق همکاران و مستمعین، رمز موفقیت هر سخنور دینی است و این جهت روی مستمعین و دیگران نیز تأثیر تربیتی و سازنده ای خواهد داشت.

همانطور که اشاره شد، رسیدن به مقام رعایت نظم و انضباط، هزینه سنگینی بر می دارد، بدین جهت یک سخنور هدایتگر، غیر از این که خود نظم را عملی می گرداند، قبل از تشکیل مجلس هم باید تدابیری را بیندیشد، بر کرسی خطابه هم با بیان توانا و نافذ خویش باید، موضوع نظم را به عنوان یک ارزش مفید و ضروری تبیین گرداند.

۱. همان، ص ۴۶۹.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۱۱.

۳. الدر المنثور، ج ۳، ص ۷۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۶۳۹.

۴. آیین سخنرانی، ص ۲۱۴؛ ناطقین زیر دست، ص ۹۴، ص ۳۳ - ۲۸.

۵. همان.

۶. کافی، ج ۶، ص ۵۴۱؛ بحار الانوار، ج ۷۳؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳.

امام علی (علیه السلام) هم، ضمن وصیت به حسن و حسین (علیهما السلام) و سایر فرزندان و خاندان خویش و هر کس این پیام به او می‌رسد، فرمود:

أَوْصِيَكُمْ ... بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ^۱.

شما را به تقوا پیشگی و خدا پرستی و رعایت نظم در کارهای خود، سفارش می‌کنم.

۶. پرورشِ استماع

از جمله کارهایی را که یک خطیب نسبت به مخاطبین خویش باید عملی گرداند، پرورش قدرت گوش دادن و توانایی استماع است. لازمه این کار هم، ضمن به کارگیری فنون خطابی، ارائه مطالب مفید و درمانگرانه برای نابسامانی‌های مادی و معنوی شنوندگان می‌باشد.

آری، سخنور توانا باید آن قدر مهارت به خرج دهد و با بیان شیوا و پر محتوا سخن خویش را جذاب و مفید گرداند که، شنونده را به گوش دادن دقیق سخن و بهره کافی از سخن وا دارد.

تا خیال و فکر خوش، بر وی زند	فکر شیرین، مرد را فربه کند
جانور فربه شود، لیک از علف	آدمی فربه، ز عز است و شرف
آدمی فربه شود، از را گوش	جانور فربه شود، از حلق و نوش ^۲

همچنین، شنوندگان و نیز گوینده به هنگام سؤال شنوندگان، باید به یاد داشته باشند که، امام علی (علیه السلام) فرموده:

... تَعْلَمُ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ، كَمَا تَعْلَمُ حُسْنَ الْقَوْلِ ...^۳.

همانطور که خوب سخن گفتن را می‌آموزی، خوب گوش دادن را هم باید خوب فراگیری.

۷. عبرت‌آموزی از بدن

عبرت آموزی از سرگذشت لغزیدگان، خطا کاران و تیره‌بختان، در قالب داستان، ضرب المثل و شعر، یکی از راه‌های مؤثر موعظه‌گری و تأثیرگذاری سخنوری است. این کار با خواندن یک بیت شعر، یا رباعی، یا قطعه، یا غزل اگر به خصوص با آهنگ جذاب و صدای دلنشین باشد، پیام ماندگارتری خواهد داشت.

داستانی را که «ملائی رومی» بدین شرح آورده، می‌تواند نمونه مناسبی باشد:

آن یکی واعظ، چو بر منبر شدی	قاطعان راه را، داعی شدی
دست برمی‌داشت یا رب رحم ران	بر بدن و مفسدان و طاغیان
می‌نکردی او، دعا بر اصفیاء	می‌بکردی او، خبیثان را دعا
مرو را گفتند: کاین معهود نیست	دعوت اهل ضلالت، جود نیست
گفت: نیکویی از ایشان دیده‌ام	من دعاشان، زین سبب بگزیده‌ام
چون سبب ساز صلاح من شدند	پس دعاشان بر من است، ای هوشمند! ^۴

۸. پرهیز از ادعای بزرگ

با توجه به این‌که دامنه دانایی و دانش بشری گسترده است و احیاناً در میان مستمعان هم افرادی آگاه و اهل مطالعه حضور دارند، به خصوص افراد تازه‌کار، باید از ادعاهای بزرگ، ناپخته، غلط‌انداز و فیلسوف منشانه پرهیز کنند و اگر قبل از شروع سخنرانی یا در همان حال مورد سؤالی قرار گرفتند، که پاسخ آن را نمی‌دانند، با کمال شهامت و هوشمندی بگویند: آمادگی ذهنی ندارم، باید مطالعه کنم، جواب را در فرصت مناسب می‌دهم.

امام علی (علیه السلام) ضمن سفارش‌های پنج‌گانه خود به کسی می‌فرمود:

و لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَتَعَلَّمَ مَا لَا يَعْلَمُ، وَ لَا يَسْتَحْيِي إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ ...^۱.

^۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۲۱، نامه ۴۶.

^۲. مثنوی معنوی، ص ۵۳۸.

^۳. مشکاة الانوار، ص ۱۳۴؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲.

^۴. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص ۳۲۶.

انسان چیزی را که نمی‌داند، حیا نکند از این که آن را بیاموزد، و اگر از او چیزی را پرسیدند که نمی‌داند، حیا و شرم نکند از این که بگوید: نمی‌دانم.

امام صادق (علیه السلام) فرموده:

مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ، لَمْ يَجُنْ.^۱

هرکس، هر چه را از او سؤال می‌کنند (بدون مطالعه و آمادگی کافی) جواب می‌دهد، مجنون است.

۹. عدم عذرخواهی

اگر کسی دانایی لازم و توانایی کافی را برای سخنوری ندارد و به بلوغ هدایت خلق دست نیافته، مناسب است، به سخنرانی‌های تمرینی اکتفا کند و از سخنرانی در موارد حسّاس و مسؤولانه خودداری نماید. اما اگر دانایی و توانایی لازم را دارد، آن‌گاه که بر کرسی خطابه قرار گرفت، با استعانت از خداوند و اعتماد به نفس و شهامت، لب به سخن بگشاید و از عذرخواهی‌های نامعقول و چندی‌آور، مثل: من ناطق نیستم، زبان من الکن است، گفتار من قاصر است، من کوچک‌تر از آنم، استراحت لازم را نداشته‌ام و خود را آماده نکرده‌ام، سخت پرهیز کند، زیرا چنین عذرخواهی‌هایی موجب شکست و شرمساری خواهد بود و یک شخص مؤمن نباید خود را در شرایطی قرار دهد که، به چنین عذرخواهی‌هایی ناگزیر گردد.

مفضل بن عمر، می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرموده:

لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُدْلَّ نَفْسَهُ، قُلْتُ: بِمَا يُدْلَّ نَفْسُهُ؟ قَالَ: يَدْخُلُ فِيمَا يَعْتَدِرُ مِنْهُ.^۲

برای مؤمن شایسته نیست که، خود را ذلیل و زبون گرداند، سؤال کردم: منظور از ذلیل کردن چیست؟ فرمود: در کاری وارد شود که، توانایی آن را نداشته باشد و ناچار که عذرخواهی کند.

۱۰. مراقبت از سرمستی

اگر کسی در میدان سخنوری، مهارتی به دست آورد و به شهرت و مقامی رسید، این موقعیت را باید موهبت و عنایت خداوندی بداند، احساس مسئولیت کند و به شکرانه آن، روح تواضع و خدمت خویش را در جهت هدایت و خدمت به خلق افزون گرداند. در چنین موقعیتی، که کسی بتواند در شهری یا شهرهای متعددی به عنوان واعظ توانا و خطیب شهیر برای هزاران نفر سخن بگوید و توجه عموم را به خود جلب کند، از یک طرف قدرتی است که، در پرتو آن خدمات زیادی می‌توان انجام داد و از طرف دیگر، این قدرت و موقعیت را به منظور استمرا آن، از خطرها و آسیب‌ها باید حفظ نمود. آسیب‌های سختی که ممکن است مقام‌ها و موقعیت‌ها و از جمله موقعیت یک سخنور ماهر و شهیر را به مخاطره اندازد، حبّ جاه و مقام، تشریفات و خودخواهی‌های مخرب و غرور و سرمستی‌ها نسبت قدرت و نفوذ اجتماعی است، که صالحان و پیشوایان عالی قدر اسلام، برای چنین مواقعی، چنین هشدارهای دلسوزانه‌ای را داده‌اند:

۱. مِنْ كَلَامِ الصَّالِحِينَ:

آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ رُؤْسِ الصَّدِّيقِينَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ.^۳

از سخنان بعضی از صالحین است که: آخرین چیزی که از سرها (و دل‌های) صدیقین بیرون می‌رود، حبّ ریاست است.

۲. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز فرموده:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِيَامًا وَ قُعُودًا، فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ.^۴

هرکس دوست می‌دارد که، افراد به منظور احترام تشریفاتی جلو او بلند شوند و بنشینند، جایگاه خود را در آتش دوزخ قرار داده است.

۱. قرب الاسناد، ص ۱۳۷؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۵.

۳. مشکاة الانوار، ص ۵؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۹۳.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱.

۵. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۰.

۳. در روایت دیگر آمده:

خَفَقَ النَّعَالُ حَوْلَ الرَّجَالِ، مِمَّا يَثْبُتُ عَلَيْهِمْ قُلُوبَ الْحَمَقَى^۱.

صدای کفش‌های همراهان در اطراف، از چیزهایی است که، دل‌های اشخاص نادان بر آن اعتماد می‌کند و موجب غرور و اغفال آنان می‌گردد!

۴. امام علی (علیه السلام) فرموده:

يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَحْتَرِسَ مِنْ سُكْرِ الْمَالِ، وَ سُكْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبَابِ، فَإِنَّ لِكُلِّ ذَلِكَ رِيَاحٌ خَبِيثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقَارَ^۲.

سزاوار است انسان عاقل خود را حفظ کند، از مستی مال و ثروت، مستی قوت و قدرت، مستی علم و دانش، مستی مدح و ستایش و مستی جوانی و ناپختگی، زیرا؛ این‌ها دارای بادهای ناپاک و متعفی هستند که، عقل را نابود می‌کنند و انسان را خفیف و بی‌شخصیت می‌سازند!

بنا بر این، رعایت این جهات هم، به منظور پیام‌رسانی بهتر و سازندگی بیش‌تر برای هر سخنور، به خصوص امروز که در «عصر ارتباطات» یا «انفجار اطلاعات» رسانه‌ای به سر می‌بریم، دارای اهمیت اجتناب‌ناپذیری خواهد بود.

الفصل السادس: آداب التبليغ

۱ / ۶

الافتتاح بِاسْمِ اللَّهِ (آغاز کردن به نام خدا)

۳۱۹. مسند ابن حنبل عن أبي هريرة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله): كُلُّ كَلَامٍ أَوْ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُفْتَحُ بِذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهُوَ أَبْتَرُ - أَوْ قَالَ: أَقْطَعُ^۳.

مسند ابن حنبل - به نقل از ابو هریره - : رسول خدا فرمود: «هر گفتار یا کاری که ارزشمند باشد و با یاد خدای عزّ وجلّ آغاز نشود، بی‌سرانجام است» (یا آن که فرمود: «گسسته است»).

۳۲۰. الإمام علي (عليه السلام): قُولُوا عِنْدَ افْتِتَاحِ كُلِّ أَمْرٍ صَغِيرٍ أَوْ عَظِيمٍ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۴.

امام علی (علیه السلام): در آغاز هر کار کوچک یا بزرگی بگویند: «بسم الله الرحمن الرحيم».

۳۲۱. عنه (عليه السلام): إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَدَّثَنِي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ، «بِسْمِ اللَّهِ» فِيهِ فَهُوَ أَبْتَرُ^۵.

امام علی (علیه السلام): همانا رسول خدا به نقل از خداوند عزّ وجلّ برای من نقل کرده که چنین فرموده است: «هر کار ارزشمندی که در آن "بسم الله" گفته نشود، ناتمام است».

۳۲۲. الإمام الصادق (عليه السلام): لَا تَدْعَ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وَإِنْ كَانَ بَعْدَهُ شِعْرٌ^۶.

امام صادق (علیه السلام): [گفتن] «بسم الله الرحمن الرحيم» را ترک مگو، حتی اگر پس از آن، شعری باشد.

۲ / ۶

التَّحْمِيدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ستایش الهی و درود فرستادن بر رسول خدا)

۳۲۳. رسول الله (صلى الله عليه وآله): كُلُّ كَلَامٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِالْحَمْدِ لِلَّهِ فَهُوَ أَجْذَمُ^۷.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۸۶۲.

۳. مسند ابن حنبل ۳ / ۲۸۱ / ۸۷۲۰ عن أبي هريرة.

۴. التوحيد: ۲۳۲ / ۵ عن محمد بن زياد ومحمد بن سيار، التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۲۸ / ۹ / كلاهما عن الإمام العسكري عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ۹۲ / ۲۳۳ / ۱۴.

۵. التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: ۲۵ / ۷ / بحار الأنوار: ۹۲ / ۲۴۲ / ۴۸؛ تفسير الدر المنثور: ۱ / ۲۶ نقلاً عن الحافظ عن عبد القادر الراوي في الأربعين عن أبي هريرة وفيه «لم يُبدأ» بدل «لم يُذكر»، و«أقطع» بدل «أبتر» كنز العمال: ۱ / ۵۵۵ / ۲۴۹۱.

۶. الكافي: ۲ / ۶۷۲ / ۱ عن جميل بن درّاج، مشكاة الأنوار: ۲۵۰ / ۷۳۳ نحوه.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر گفتاری که با ستایش خدا آغاز نشود، گفتاری ناتمام است.^۳
 ۳۲۴. عنه (صلی الله علیه وآله): كلُّ امرٍ ذي بالٍ لا يُبدَأُ فيه بِحَمْدِ الله وَالصَّلَاةِ عَلَيَّ فَهُوَ أَقْطَعُ أَبْتَرُ، مَمْحُوقٌ مِنْ كُلِّ بَرَكَةٍ.^۴
 رسول خدا (صلی الله علیه وآله): هر کار ارزشمندی که با حمد الهی و درود بر من آغاز نشود، کاری ناتمام و ناقص است و از هر برکتی محروم است.
 فائدة:

قال ابن قتيبة: تَبَعْتُ خطب رسول الله (صلی الله علیه وآله)، فوجدت أوائل أكثرها: «الْحَمْدُ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ، وَنُؤْمِنُ بِهِ، وَنَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ، وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَتُوبُ إِلَيْهِ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا، وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا. مَنْ يَهْدِهِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ».

ووجدت في بعضها: «أوصيكم عباد الله بِتَقْوَى اللهِ، وَأَحْثُكُمْ عَلَى طَاعَتِهِ».

ووجدت في خطبة له - بعد حمد الله والثناء عليه - «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لَكُمْ مَعَالِمَ فَأَنْتَهُوا إِلَى مَعَالِمِكُمْ، وَإِنَّ لَكُمْ نِهَآيَةً فَأَنْتَهُوا إِلَى نِهَآيَتِكُمْ. إِنَّ الْمُؤْمِنَ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللهُ صَانِعٌ بِهِ، وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا اللهُ قَاضٍ فِيهِ؛ فَلْيَأْخُذِ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَمِنْ ذُنُوبِهِ لَاخِرَتِهِ، وَمِنْ الشَّبِيحَةِ قَبْلَ الْكَبَرِ، وَمِنْ الْحَيَاةِ قَبْلَ الْمَوْتِ. وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ، وَلَا بَعْدَ الدُّنْيَا دَارٌ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ».

ووجدت كلَّ خطبة مفتاحها «الحمد» إِلَّا خطبة العيد؛ فَإِنَّ مفتاحها «التَّكْبِير».

نکته

ابن قتیبه می‌گوید: خطبه‌های رسول خدا را دنبال کردم و دریافتم که در آغاز اکثر آن‌ها چنین است: «ستایش، مر خدا راست. او را ستایش می‌کنیم و از او یاری می‌جوییم، و به او ایمان می‌آوریم، و بر او توکل می‌کنیم، و از او طلب بخشایش می‌کنیم، و به سوی او توبه می‌کنیم، و از شر نفوس خود و بدی اعمالمان به خدا پناه می‌بریم. هر کس خدا او را هدایت کند، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت، و هر کس خدا گمراهش کند، هدایت کننده‌ای نخواهد داشت؛ و شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست. او یکتا است و انبازی ندارد».

۱. قال الشريف الرضي رحمه الله: هذا القول مجاز، وإنما شبه - عليه الصلاة والسلام - الأمر الذي تَهَمُّ الإفاضة فيه وتمس الحاجة إلى الكلام عليه، إذا لم ينظر فيه حمد الله سبحانه وتعالى، بالأقطع اليد من حيث كان قالصا عن السبوغ، وناقصا عن البلوغ.

ومما يقوي ذلك ما رواه أبو هريرة أيضا قال: قال عليه الصلاة والسلام: «الخطبة التي ليس فيها شهادة كاليد الجذماء. فأقام - عليه الصلاة والسلام - نقصان الخطبة مقام نقصان الخلقة.

ومما يشبه هذا الخبر الحديث الآخر الذي ذكره أبو عبيد القاسم بن سلام في كتابه «غريب الحديث»، وهو قوله عليه الصلاة والسلام: «مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ ثُمَّ نَسِيَهُ لَقِيَ اللَّهَ سَبْحَانَهُ وَهُوَ أَجْذَمُ» قال: والأجذم: المقطوع اليد (المجازات النبوية: ۲۴۴ / ۱۹۷)

۲. سنن أبي داود: ۴ / ۲۶۱، ۴۸۴۰، سنن ابن ماجه: ۱ / ۶۱۰، ۱۸۹۴، السنن الكبرى: ۳ / ۲۹۶، ۵۷۶۸ وكلها عن أبي هريرة، المعجم الكبير: ۱۹ / ۷۲ / ۱۴۱ عن كعب وكلها نحوه، كنز العمال: ۱ / ۵۵۸ / ۲۵۰۹؛ عده الداعي: ۲۴۵، تنبيه الخواطر: ۲ / ۳۱ وفيهما «أقطع» بدل «أجذم»، بحار الأنوار: ۹۳ / ۲۱۶ / ۲۱.

۳. سيد رضي در بارة واژه «أجذم» که در متن عربی و به معنای دست بریده است، می‌گوید: در این گفتار، مجاز به کار رفته است و پیامبر اکرم، کاری را که سخن گفتن در آن اهمیت داشته و به سخن در آن نیاز افتاده است، در صورتی که تهی از ستایش الهی باشد، به دست بریده تشبیه نموده است؛ زیرا چنین کسی دست قدرتش بسته و از دست‌یابی به مقصودش ناتوان است. روایتی دیگر از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به نقل از ابو هریره این سخن را تقویت می‌کند. در این روایت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «خطابه‌ای که در آن شهادت [به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله)] نباشد، به سان دست بریده است». پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این روایت، کاستی خطابه را به جای نقص خلقت آدمی نشانده است.

شبيه این حدیث، روایت دیگری است که ابو عبید قاسم بن سلام در کتابش غریب الحدیث، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است که: «هر کس قرآن را فرا گیرد، سپس آن را فراموش کند، خداوند سبحان را در حالی که بریده دست است، ملاقات خواهد کرد». ابن سلام گوید: «أجذم»، به معنای «دست بریده» است. (المجازات النبوية، ص ۲۴۴، ح ۱۹۷).

۴. كنز العمال: ۱ / ۵۵۸ / ۲۵۱۰ عن الرهاوي عن أبي هريرة.

۵. عيون الأخبار لابن قتيبة: ۲ / ۳۳۱؛ نثر الدر: ۱ / ۱۵۱ وفيه من «حمد الله والثناء عليه» إلى «الجنة أو النار».

و در برخی از خطبه‌ها چنین دیدم: «ای بندگان خدا! شما را به تقوای خداوند، سفارش می‌کنم و شما را به طاعت او فرا می‌خوانم» و در خطبه‌ای از ایشان دیدم که پس از حمد و ثنای خداوند، چنین آمده بود: «ای مردم! برای شما نشانه‌هایی است. پس به سوی نشانه‌های خود، راه پویید، و برای شما فرجامی است، پس خود را به آن برسانید. همانا مؤمن بین دو بیم است: بین زمانی که بر او گذشته و نمی‌داند که خداوند با او چه خواهد کرد، و زمانی که باقی مانده و نمی‌داند که خداوند در آن، چه سرنوشتی برایش رقم زده است. پس بنده باید از جان خود برای خود، و از دنیا برای آخرت، و از جوانی پیش از پیری، و از زندگانی پیش از مرگ، توشه بگیرد. سوگند به آن که جان محمد به دست او است، پس از مرگ، عذری پذیرفته نیست و پس از دنیا، خانه‌ای جز بهشت یا جهنم نیست». و دریافتیم که در آغاز هر خطبه، ستایش خدا است، به استثنای خطبه عید که آغاز آن تکبیر است.

۳ / ۶

الْوُضُوحُ فِي الْكَلَامِ (آشکار سخن گفتن)

قرآن

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾^۱

و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید، و برحذر باشید! پس اگر روی گردانید، بدانید که بر عهده پیامبر ما، فقط رساندن [پیام] آشکار است.

﴿مَّا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾^۲

بر پیامبر [خدا وظیفه‌ای] جز ابلاغ [رسالت] نیست؛ و خداوند، آنچه را آشکار و آنچه را پوشیده می‌دارید، می‌داند. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۳. و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد، بی‌راه می‌گذارد، و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند؛ و او است ارجمند حکیم.

﴿فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾^۴

و آیا جز ابلاغ آشکار، بر پیامبران [وظیفه‌ای] است؟

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾^۵

پس اگر رویگردان شوند، بر تو فقط ابلاغ آشکار است.

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾^۶

در حقیقت، ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید، و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی.

﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۷

و گره از زبانم بگشای، [تا] سخنم را بفهمند.

حدیث

۳۲۵. صحیح البخاری - عن عائشة - : إِنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لَأَحْصَاهُ^۸

صحیح البخاری - به نقل از عایشه - : هنگامی که پیامبر (صلى الله عليه وآله) سخنی نقل می‌کرد، اگر کسی می‌خواست، می‌توانست [کلمات] آن را بشمارد.

^۱. المائدة: ۹۲.

^۲. المائدة: ۹۹.

^۳. إبراهيم: ۴.

^۴. النحل: ۳۵.

^۵. النحل: ۸۲.

^۶. مريم: ۹۷.

^۷. طه: ۲۷ و ۲۸.

^۸. صحیح البخاری: ۳/۱۳۰۷/۳، صحیح مسلم: ۴/۷۱/۲۳۹۸، کنز العمال: ۷/۱۴۶/۷، ۱۸۴۳۸.

۳۲۶. مسند ابن حنبل عن عائشة: كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) لا يسرد سردكم هذا؛ يتكلم بكلام بينه فصل، يحفظه من سمعه.^۱

مسند ابن حنبل - به نقل از عایشه - : رسول خدا به سان شما، پشت سر هم سخن نمی گفت. چنان سخن می گفت که میان کلماتش، فاصله بود. هر کس که می شنید، به خاطر می سپرد.

۳۲۷. سنن أبي داود عن عائشة: كان كلام رسول الله (صلى الله عليه وآله) كلاماً فصلاً؛ يفهمه كل من سمعه.^۲

سنن أبي داود - به نقل از عایشه - : گفتار رسول خدا، گفتاری با فاصله [و آشکار] بود، هر کس آن را می شنید، می فهمید.

۳۲۸. الإمام الحسن (عليه السلام) - عن هند بن أبي هالة التميمي - وكان وصافاً لحلية النبي (صلى الله عليه وآله): كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) ... يتكلم بجوامع الكلم فصلاً، لا فضول فيه ولا تقصير.^۳

امام حسن (علیه السلام) به نقل از هند بن ابو هاله تمیمی - که توصیف کننده رفتار و خوی پیامبر بود - : رسول خدا ... کوتاه و پُر معنا و با فاصله سخن می گفت، بی آن که در آن، فزونی یا کاستی باشد.

۴ / ۶

السَّدَادُ فِي الْقَوْلِ (استواری سخن)

قرآن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾^۴

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوئید.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدْ لَهُمُ الْبَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^۵

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است، مناظره کن. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است، و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است.

حدیث

۳۲۹. الإمام علي (عليه السلام): مَنْ سَدَّدَ مَقَالَهٖ بَرَهَنَ عَنْ غَزَاةٍ فَضْلِهِ.^۶

امام علی (علیه السلام): کسی که سخنش را استوار گرداند، فراوانی فضل خود را آشکار ساخته است.

۳۳۰. عنه (عليه السلام): أَحْسَنُ الْقَوْلِ السَّدَادُ.^۷

امام علی (علیه السلام): بهترین سخن، سخن استوار است.

۳۳۱. عنه (عليه السلام): أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا زَانَهُ حُسْنُ النَّظَامِ، وَفَهْمُهُ الْخَاصُّ وَالْعَامُ.^۸

امام علی (علیه السلام): بهترین گفتار آن است که با ترتیب نیک، آن را بیاراید، و خاص و عام آن را بفهمد.

۳۳۲. عنه (عليه السلام): أَحْسَنُ الْكَلَامِ مَا لَا تَمُجُّهُ الْأَذَانُ، وَلَا يُتَعَبُ فَهْمُهُ الْأَفْهَامُ.^۹

امام علی (علیه السلام): بهترین گفتار آن است که گوش ها از آن ملول نشوند و فهم آن، ذهن ها را رنجور نسازد.

راجع: ص ۲۲۴ ح ۲۳۴. ر.ک: ص ۲۲۵، ح ۲۳۴.

۱. مسند ابن حنبل: ۱۰ / ۱۱۵ / ۲۶۲۶۹، سنن الترمذی: ۵ / ۶۰۰ / ۳۶۳۹ نحوه.

۲. سنن أبي داود: ۴ / ۲۶۱ / ۴۸۳۹، كنز العمال: ۷ / ۱۴۵ / ۱۸۴۳۳.

۳. معاني الأخبار: ۸۱ / ۱، عيون أخبار الرضا: ۱ / ۳۱۷ / ۱ عن محمد بن إسحاق عن الإمام الرضا عن أبائه عليهم السلام، مكارم الأخلاق: ۱ / ۴۳ / ۱ عن عن محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني عن ثقافته، بحار الأنوار: ۱۶ / ۱۵۰ / ۴؛ شعب الإيمان: ۲ / ۱۵۵ / ۱۴۳۰ عن ابن أبي هالة التميمي، المناقب للكوفي: ۱ / ۲۰ / ۱ عن رجل من ولد هالة.

۴. الأحزاب: ۷۰.

۵. النحل: ۱۲۵.

۶. غرر الحكم: ۸۴۱۹.

۷. غرر الحكم: ۲۸۶۵.

۸. غرر الحكم: ۳۳۰۴.

۹. غرر الحكم: ۳۳۷۱.

التَّلْوِيحُ فِي مَا لَا يَنْبَغِي التَّصْرِيحُ بِهِ (اشاره در آن جا که صراحت روا نباشد)

۳۳۳. سنن أبي داود عن عائشة: كَانَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) إِذَا بَلَغَهُ عَنِ الرَّجُلِ الشَّيْءَ لَمْ يَقُلْ: «مَا بَالُ فُلَانٍ يَقُولُ؟!»، وَلَكِنْ يَقُولُ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا؟!»^۱

سنن أبي داود - به نقل از عائشه - : هرگاه چیزی (سخن ناروایی) از فردی به ایشان می‌رسید، نمی‌فرمود: «فلانی را چه شده [چنین] می‌گوید؟»؛ بلکه می‌فرمود: «چه شده که مردم چنین و چنان می‌گویند؟!».

۳۳۴. المعجم الكبير عن خوات بن جبير: نَزَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) مَرَّ الظَّهْرَانِ، فَخَرَجْتُ مِنْ خِبَائِي، فَإِذَا أَنَا بِنِسْوَةٍ يَتَحَدَّثْنَ فَأَعْجَبَنِي، فَرَجَعْتُ فَاسْتَخَرْتُ عِيَّتِي، فَاسْتَخَرْتُ مِنْهَا حُلَّةً فَلَبِسْتُهَا وَجِئْتُ فَجَلَسْتُ مَعَهُنَّ، وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْهِ وَآلَهُ مِنْ قُبَّتِهِ فَقَالَ: أبا عبد الله، مَا يُجْلِسُكَ مَعَهُنَّ؟

فَلَمَّا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْهِ وَآلَهُ هَبْتُهُ وَاخْتَلَطْتُ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَمَلٌ لِي شَرَدَ، فَأَنَا أَبْتَغِي لَهُ قَيْدًا، فَمَضَى ... وَتَوَضَّأَ فَأَقْبَلَ وَالْمَاءُ يَسِيلُ مِنْ لِحْيَتِهِ عَلَى صَدْرِهِ - أَوْ قَالَ: يَقْطُرُ مِنْ لِحْيَتِهِ عَلَى صَدْرِهِ - فَقَالَ: أبا عبد الله، مَا فَعَلَ شِرَادُ جَمَلِكَ؟ ثُمَّ ارْتَحَلْنَا، فَجَعَلَ لَا يَلْحَقُنِي فِي الْمَسِيرِ إِلَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا عبد الله، مَا فَعَلَ شِرَادُ ذَلِكَ الْجَمَلِ؟ فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ تَعَجَّلْتُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَاجْتَنَبْتُ الْمَسْجِدَ وَالْمَجَالِسَ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ تَحَيَّنْتُ سَاعَةَ خُلُوةِ الْمَسْجِدِ، فَأَتَيْتُ الْمَسْجِدَ فَقُمْتُ أَصْلَى، وَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْهِ وَآلَهُ مِنْ بَعْضِ حُجْرِهِ فَجَاءَ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، وَطَوَّلَ رَجَاءً أَنْ يَذْهَبَ وَيَدْعَنِي، فَقَالَ: طَوَّلَ أبا عبد الله مَا شِئْتُ أَنْ تَطُولَ؛ فَلَسْتُ قَائِمًا حَتَّى تَنْصَرِفَ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ لَا عَذْرَئِلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا بَرْنٍ صَدْرَهُ. فَلَمَّا قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا عبد الله، مَا فَعَلَ شِرَادُ ذَلِكَ الْجَمَلِ؟ فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا شَرَدَ ذَلِكَ الْجَمَلُ مُنْذُ أَسْلَمْتُ فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ! - ثَلَاثًا - ثُمَّ لَمْ يَعُدْ لِسَيِّئَةٍ مِمَّا كَانَ^۲.

المعجم الكبير - به نقل از خوات بن جبير - : به همراه رسول خدا در منطقه مر الظهران توقف کردیم. من از خیمه‌ام بیرون آمدم. به زنانی برخوردیم که با یکدیگر سخن می‌گفتند. من از گفتگوی آنان خوشم آمد. به خیمه بازگشتم و جامه‌دانم را برداشتم و از میان آن، جامه‌ای بیرون آورده، پوشیدم و آمدم با آن زنان نشستیم. در این هنگام، رسول خدا از خیمه خود خارج شد و فرمود: «ای ابا عبد الله! برای چه با زنان نشسته‌ای؟».

چون رسول خدا را دیدم، از ایشان ترسیدم و خود را باختم. گفتم: ای رسول خدا! شتری گریز پا دارم و به دنبال ریسمانی برای او هستم. پیامبر صلی الله علیه وآله رفت ... و وضو ساخت و در حالی که آب از محاسن ایشان بر سینه‌شان می‌چکید (یا آن که گفت: قطرات آب وضو از محاسن ایشان بر سینه‌شان می‌چکید)، برگشت و فرمود: «ای ابو عبد الله! سرانجام گریختن شترت چه شد؟!». آن گاه حرکت کردیم. پیامبر (صلى الله عليه وآله) در راه به من برنمی‌خورد، مگر آن که می‌فرمود: «سلام بر تو ای ابو عبد الله! سرانجام گریختن آن شتر چه شد؟!».

وقتی این [اشارات حضرت] را دیدم، به سوی مدینه شتاب کردم و از رفتن به مسجد و همنشینی با پیامبر صلی الله علیه وآله اجتناب کردم. پس از مدتی، با استفاده از یک ساعت خلوت مسجد، وارد مسجد شدم و به نماز ایستادم که ناگهان رسول خدا از یکی از اتاق‌های خود خارج شد و دو رکعت نماز کوتاه خواند. من به امید آن که ایشان برود و تنهاییم گذارد، نماز را طولانی کردم که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ای ابو عبد الله! هر قدر که می‌خواهی، نمازت را طولانی کن که من تا نمازت را تمام کنی، همچنان خواهم ایستاد». با خود گفتم: سوگند به خدا! پیش رسول خدا عذر خواهم خواست و از این دلگیری آسوده خاطر ش خواهم نمود. از این رو، هنگامی که حضرت فرمود: «سلام بر تو ای ابو عبد الله! سرانجام گریختن آن شتر چه شد؟»، گفتم: سوگند به آن که تو را به حق به رسالت برانگیخت، آن شتر، از زمانی که اسلام آوردم، نگریخته است. [رسول خدا] سه بار فرمود: «خدایت رحمت کند!» و دیگر هرگز به آن ماجرا اشاره نکرد.

۱. سنن أبي داود: ۴ / ۲۵۰، ۴۷۸۸، کنز العمال: ۷ / ۱۳۷ / ۱۸۳۸۳.

۲. کذا في الطبعة المعتمدة، وفي كنز العمال: «أسلمت».

۳. المعجم الكبير: ۴ / ۲۰۳، ۴۱۴۶، کنز العمال: ۷ / ۲۱۰ / ۱۸۶۶۴.

مُرَاعَاةُ أَهْلِيَّةِ الْمُخَاطَبِ (رعايت شایستگی مخاطب)

۳۳۵. عیسیٰ (علیه السلام): یا مَعَشَرَ الْحَوَارِيِّينَ، لَا تُلْقُوا اللَّؤْلُؤَ لِلْخِنْزِيرِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَصْنَعُ بِهِ شَيْئًا. وَلَا تُعْطُوا الْحِكْمَةَ مَنْ لَا يُرِيدُهَا؛ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ أَحْسَنُ مِنَ اللَّؤْلُؤِ، وَمَنْ لَا يُرِيدُهَا أَشْرُ مِنَ الْخِنْزِيرِ.^۱

عیسی (علیه السلام): ای جمعیت حواریان! گوهر را بر گردن خوک نیفکنید، که [این لؤلؤ] به کار خوک نمی آید، و حکمت را به کسی که خواهانش نیست، ندهید؛ زیرا حکمت بهتر از گوهر است، و آن که خواهان حکمت نیست، بدتر از خوک است.

۳۳۶. عنه (علیه السلام): لَا تَطْرَحُوا الدَّرَّ تَحْتَ أَرْجْلِ الْخَنَازِيرِ.^۲

عیسی (علیه السلام): در را بر پای خوکان مریزید.

۳۳۷. الإمام الصادق (علیه السلام): كَانَ الْمَسِيحُ (علیه السلام) يَقُولُ: إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِجَارِحِهِ لَا مَحَالَةَ؛ وَذَلِكَ أَنَّ الْجَارِحَ أَرَادَ فَسَادَ الْمَجْرُوحِ، وَالتَّارِكَ لَا شِفَاءَ لَهُ لَمْ يَشَأْ صِلَاةً، فَإِذَا لَمْ يَشَأْ صِلَاةً فَقَدْ شَاءَ فَسَادَهُ اضْطِرَّارًا. فَكَذَلِكَ لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ غَيْرَ أَهْلِهَا فَتَجْهَلُوا، وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَأْتُمُوا. وَلَيْكُنْ أَحَدُكُمْ بِمَنْزِلَةِ الطَّبِيبِ الْمُدَاوِي؛ إِنْ رَأَى مَوْضِعًا لِدَوَائِهِ، وَإِلَّا أَمْسَكَ.^۳

امام صادق (علیه السلام): مسیح (علیه السلام) همواره می فرمود: «کسی که درمان جراحت مجروح را رها کند، لاجرم با مجروح کننده آن شخص [در این جرم] شریک است؛ زیرا مجروح کننده، تباهی مجروح را می خواسته، و آن که درمانش را رها کرده، خیر او را نخواسته است. پس اگر خیر او را نخواسته، پس به ناگزیر، تباهی او را خواسته است. به همین ترتیب، حکمت را برای ناهلش بازگو نکنید که جهالت ورزیده اید؛ و آن را از اهلش دریغ نکنید که گناه کرده اید؛ بلکه باید هر یک از شما چون پزشکی درمانگر باشد که اگر جایی برای درمان یافت، اقدام کند، وگرنه دست نگه دارد.

۳۳۸. رسول الله (صلی الله علیه وآله): أَفَةُ الْعِلْمِ النِّسيانُ، وَإِضَاعَتُهُ أَنْ تُحَدِّثَ بِهِ غَيْرَ أَهْلِهِ.^۴

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): آفت علم، فراموشی است، و تباه کردنش به نقل کردن آن است برای ناهلش.

۳۳۹. عنه (صلی الله علیه وآله): إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ (علیه السلام) قَامَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ الْجُهَالِ فَتُظْلِمُوهَا، وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتُظْلِمُوهُمْ.^۵

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): عیسی بن مریم (علیه السلام) در میان بنی اسرائیل ایستاد و گفت: «ای بنی اسرائیل! حکمت را برای نادانان بازگو مکنید که در این صورت، به حکمت ستم کرده اید، و آن را از اهلش دریغ نکنید که در این صورت، به آنان ستم کرده اید».

۳۴۰. عنه (صلی الله علیه وآله): وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ كَمُقْلِدِ الْخَنَازِيرِ الْجَوَهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ.^۶

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): آن که علم را به ناهلش سپارد، به سان آویزان کننده جواهر، لؤلؤ و طلا به گردن خوکان باشد.

۳۴۱. عنه (صلی الله علیه وآله): لَا تُلْقُوا الدَّرَّ فِي أَعْنَاقِ الْخَنَازِيرِ.^۷

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): مروارید را به گردن خوکان میاویزید.

۱. الزهد لابن حنبل: ۱۱۸ عن عكرمة، عيون الأخبار لابن قتيبة: ۲ / ۱۲۴ وفيه «بني إسرائيل» بدل «الحواريين»، تفسير الدر المنثور: ۲ / ۲۱۴ نقلاً عن ابن عساکر عن عكرمة.

۲. ربيع الأبرار: ۳ / ۲۱۹.

۳. الكافي: ۸ / ۳۴۵ / ۵۴۵ عن أبان بن تغلب؛ وراجع حلية الأولياء: ۷ / ۲۷۳.

۴. سنن الدارمي: ۱ / ۱۵۸ / ۶۲۹، المصنف لابن أبي شيبة: ۶ / ۱۹۰ / ۷، جامع بيان العلم: ۱ / ۱۰۸، مشكاة المصابيح: ۱ / ۸۸ / ۲۶۵ كلها عن الأعمش، كنز العمال: ۱۰ / ۱۸۴ / ۲۸۹۶۰.

۵. الفقيه: ۴ / ۵۰۷ / ۷۰۴ وفيهما «قام عيسى بن مریم عليه السلام خطيباً» وكلاهما عن يونس بن عبد الرحمن عن ذكره عن غير واحد عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ۲ / ۶۶ / ۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۳۰۱ / ۷۷۰۷ عن محمد بن كعب القرظي وفيه «لا تتكلموا» بدل «لا تحدثوا» و «الجاهل» بدل «الجهال»، تفسير الدر المنثور: ۲ / ۲۱۳ نقلاً عن ابن عساکر عن ابن عباس وفيه «غير أهلها» بدل «الجهال».

۶. سنن ابن ماجه: ۱ / ۸۱ / ۲۲۴، مشكاة المصابيح: ۱ / ۷۶ / ۲۱۸، الفردوس: ۲ / ۴۳۷ / ۳۹۰۷ كلها عن أنس، كنز العمال: ۱۰ / ۱۳۱ / ۲۸۶۵۲؛ بحار الأنوار: ۶۵ / ۲۴۱ / ۱۵.

۷. تاريخ بغداد: ۹ / ۳۵۰ عن أنس؛ منية المريد: ۱۸۴ عن الإمام علي عليه السلام وفيه «الجواهر» بدل «الدر».

۳۴۲. عنه (صلى الله عليه وآله): لَا تَطْرَحُوا الدَّرَّ فِي أَفْوَاهِ الْكِلَابِ.^۱

رسول خدا (صلى الله عليه وآله): مروارید را در دهان سگ‌ها میندازید.

۳۴۳. الإمام علي (عليه السلام) - فِي وَصِيَّتِهِ لِلْحَسَنِ (عليه السلام) - : مِنْ صِفَةِ الْعَالِمِ أَلَّا يَعْظَا إِلَّا مَنْ يَقْبَلُ عِظَتَهُ، وَلَا يَنْصَحَ مُعْجَبًا بِرَأْيِهِ، وَلَا يُخْبِرُ بِمَا يَخَافُ إِذَاعَتَهُ.^۲

امام علی (علیه السلام) - در سفارش خود به حسن (علیه السلام) - : از ویژگی‌های عالم آن است که تنها کسی را اندرز می‌دهد که اندرزش را بپذیرد، و کسی را که فریفته رأی و نظر خویش است، نصیحت نمی‌کند، و آنچه را که از انتشارش بیم دارد، بیان نمی‌کند.

۳۴۴. عنه (عليه السلام): وَاضِحُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ ظَالِمٌ لَهُ.^۳

امام علی (علیه السلام): آن که علم را به ناهلش می‌سپارد، بدان [علم] ستم کرده است.

۳۴۵. عنه (عليه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : نَقْلُ الصُّخُورِ مِنْ مَوَاضِعِهَا أَهْوَنُ مِنْ تَفْهِيمٍ مَنْ لَا يَفْهَمُ.^۴

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : جابه‌جا کردن صخره‌ها از جایگاهشان، آسان‌تر از فهماندن به کسی است که نمی‌فهمد.

۳۴۶. عنه (عليه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : إِحْذَرِ كَلَامَ مَنْ لَا يَفْهَمُ عَنْكَ؛ فَإِنَّهُ يُضْجِرُكَ.

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : از هم‌سخنی با آن که گفتارت را نمی‌فهمد، بپرهیز، که تو را ملول و دل‌تنگ می‌سازد.

۳۴۷. عنه (عليه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : لَا تُحَدِّثْ بِالْعِلْمِ السُّفْهَاءَ فَيُكْذِّبُوكَ، وَلَا الْجُهَّالَ فَيَسْتَقْلِقُوكَ، وَلَكِنْ حَدِّثْ بِهِ مَنْ يَتَلَقَّاهُ مِنْ أَهْلِهِ يَقْبُولُ وَفْهَمٌ؛ يَفْهَمُ عَنْكَ مَا تَقُولُ، وَيَكْتُمُ عَلَيْكَ مَا يَسْمَعُ؛ فَإِنَّ لِعِلْمِكَ عَلَيْكَ حَقًّا كَمَا أَنَّ عَلَيْكَ فِي مَالِكَ حَقًّا؛ بَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ، وَمَنْعُهُ عَنْ غَيْرِ مُسْتَحِقِّهِ.^۵

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : دانش را برای سفیهان بازگو مکن که تکذیبیت می‌کنند، و برای نادانان بازگو مکن که در پذیرش آن سنگینی می‌کنند؛ بلکه برای کسی بازگو کن که شایسته آن باشد و آن را از روی قبول و فهم پذیرا گردد، آنچه را به او می‌گویی، بفهمد، و آنچه را می‌شنود، بر تو پوشیده بدارد؛ زیرا دانش تو بر تو حقی دارد، همان‌گونه که مالت بر تو حقی دارد، که آن بخشیدن به مستحقش و بازداشتن از غیر مستحقش است.

۳۴۸. عنه (عليه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ: احْتَرَسَ مِنْ ذِكْرِ الْعِلْمِ عِنْدَ مَنْ لَا يَرْغَبُ فِيهِ، وَمِنْ ذِكْرِ قَدِيمِ الشَّرَفِ عِنْدَ مَنْ لَا قَدِيمَ لَهُ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُحَقِّدُهُمَا عَلَيْكَ.^۶

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : نزد آن که به علم اشتیاقی ندارد سخن از دانش مگو، و نزد آن که در شرافت سابقه‌ای ندارد، سخن از کسی که شرافتی دیرینه دارد مگو که این، باعث کینه‌جویی آن دو نسبت به تو می‌شود.

۳۴۹. عنه (عليه السلام): إِنَّ الْحُكَمَاءَ ضَيَعُوا الْحِكْمَةَ لَمَّا وَضَعُوهَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا.^۷

امام علی (علیه السلام): حکیمان، چون حکمت را به ناهلش سپردند، تبااهش کردند.

۷ / ۶

مُرَاعَاةُ طَاقَةِ الْمُخَاطَبِ (رعایت ظرفیت مخاطب)

۳۵۰. رسول الله (صلى الله عليه وآله): لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذِّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟^۱

^۱. تاریخ بغداد: ۱۱ / ۳۱۰، کنز العمال: ۱۰ / ۲۴۷ / ۲۹۳۲۰؛ عوالي اللآلی: ۱ / ۲۶۹ / ۷۶.

^۲. العدد القویة: ۳۵۸ / ۲۲، بحار الأنوار: ۷۷ / ۲۳۵ / ۳.

^۳. غرر الحکم: ۱۰۱۲۷.

^۴. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۳۲۶ / ۷۳۲.

^۵. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۲۷۳ / ۱۵۵؛ وراجع غرر الحکم: ۱۰۳۶۷.

^۶. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۳۲۲ / ۶۹۶.

^۷. قصص الأنبياء: ۱۶۰ / ۱۷۶ عن محمد بن عبيدة عن الإمام الرضا عليه السلام، بحار الأنوار: ۷۸ / ۳۴۵ / ۳.

^۸. الغيبة للنعماني: ۳۴ / ۲ عن أنس، بحار الأنوار: ۲ / ۷۷ / ۶۱.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله): برای مردم آنچه را نمی‌پذیرند، بازگو نکنید. آیا دوست دارید که خدا و رسولش تکذیب شوند؟
۳۵۱. الإمام علی (علیه السلام): أَتُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟! حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَأَمْسِكُوا عَمَّا يُنْكُرُونَ.^۱
 امام علی (علیه السلام): آیا دوست دارید که خدا و رسولش تکذیب شوند؟ برای مردم آنچه را می‌پذیرند، بازگو کنید و از گفتن آنچه آن را انکار می‌کنند، پرهیز نمایید.

۳۵۲. الإمام الصادق (علیه السلام): حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَدَعُوا مَا يُنْكُرُونَ؛ أَتُحِبُّونَ أَنْ يُسَبَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟! قَالُوا: وَكَيْفَ يُسَبُّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ قَالَ: يَقُولُونَ إِذَا حَدَّثْتُمُوهُمْ بِمَا يُنْكُرُونَ: «لَعَنَ اللَّهُ قَائِلَ هَذَا»، وَقَدْ قَالَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ (صلی الله علیه و آله).^۲
 امام صادق (علیه السلام): «برای مردم، آنچه را می‌پذیرند، بازگو کنید و آنچه را انکار می‌کنند، واگذارید. آیا دوست دارید که خدا و رسولش دشنام داده شوند؟». گفتند: چگونه خدا و رسولش را دشنام می‌دهند؟ فرمود: «وقتی شما چیزی را که نمی‌فهمند برای آن‌ها بازگو می‌کنید، می‌گویند: "خداوند، گوینده این گفتار را لعنت کند!"، در حالی که خداوند عز و جل و رسولش آن را گفته‌اند».
۳۵۳. عنه (علیه السلام): مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِبَادَ بِكُنْهٍ عَقْلِهِ قَطُّ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله): إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۳

امام صادق (علیه السلام): رسول خدا هرگز با بندگان خدا با ژرفای عقل خود، سخن نگفته است. رسول خدا فرموده است: «ما گروه پیامبران، فرمان گرفته‌ایم که با مردم به اندازه عقل‌هایشان سخن گوئیم».

۳۵۴. الإمام علی (علیه السلام): لَيْسَ كُلُّ الْعِلْمِ يَسْتَطِيعُ صَاحِبُ الْعِلْمِ أَنْ يَفْسِرَهُ لِكُلِّ النَّاسِ؛ لِأَنَّ مِنْهُمْ الْقَوِيَّ وَالضَّعِيفَ، وَلِأَنَّ مِنْهُ مَا يُطَاقُ حَمْلُهُ وَمِنْهُ مَا لَا يُطَاقُ حَمْلُهُ، إِلَّا مَنْ يَسْهَلُ اللَّهُ لَهُ حَمْلُهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ مِنْ خَاصَّةٍ أَوْلِيَاءِهِ.^۴

امام علی (علیه السلام): هر علمی چنان نیست که دارنده‌اش بتواند آن را برای تمام مردم تبیین کند؛ زیرا برخی از مردم [در فهم آن] قوی و برخی ضعیف‌اند، و برخی دانش‌ها قابل تحمل و برخی غیر قابل تحمل‌اند، مگر برای آن که از اولیای مخصوص خداوند باشد که خدا شنیدن آن را برایش آسان می‌کند و او را در این کار، کمک می‌رساند.

۳۵۵. عنه (علیه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : لَا تُعَامِلِ الْعَامَّةَ فِي مَا أُنْعِمَ بِهِ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ كَمَا تُعَامِلُ الْخَاصَّةَ. وَاعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ رِجَالًا أَوْدَعَهُمْ أَسْرَارًا خَفِيَّةً، وَمَنْعَهُمْ عَنْ إِشَاعَتِهَا. وَاذْكُرْ قَوْلَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ لِمُوسَى - وَقَدْ قَالَ لَهُ: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَ مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُدًا؟﴾، قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا؟^۵

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : با عموم [مردم] در نعمت علمی که به تو ارزانی شده، به سان خواص برخورد نکن، و بدان که خداوند، مردانی دارد که رازهای نهانی را به آنان وا گذاشته و آنان را از افشای آن باز داشته است؛ و سخن عبد صالح به موسی [(علیه السلام)] را به یاد آر که وقتی موسی [(علیه السلام)] به او گفت: «آیا تو را به این شرط که از آنچه که آموخته شده‌ای به من یاد دهی، پیروی کنم؟»، آن عبد صالح در پاسخش گفت: «تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؛ و چگونه می‌توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟».

۳۵۶. عنه (علیه السلام): خَالَطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَدَعَوْهُمْ مِمَّا يُنْكُرُونَ، وَلَا تَحْمِلُوهُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَلَيْنَا؛ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، أَوْ عَبْدٌ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.^۶

^۱. الغيبة للنعماني: ۳۴ / ۱، عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، بحار الأنوار: ۲ / ۷۷ / ۶۰؛ كنز العمال: ۲۹۵۲۳/۳۰۴/۱۰ عن أبي الطفيل.

^۲. دعائم الإسلام: ۱ / ۶۰.

^۳. الكافي: ۱ / ۲۳ / ۱۵ و ج ۸ / ۲۶۸ / ۳۹۴ كلاهما عن ابن فضال عن بعض أصحابنا عن الإمام الصادق عليه السلام، الأُمالي للطوسي: ۴۸۱ / ۱۰۵۰ عن عبد العظيم الحسيني عن الإمام الجواد عن آبائه عليهم السلام، تحف العقول: ۳۷، المحاسن: ۱ / ۳۱۰ / ۶۱۵ عن سليمان بن جعفر بن إبراهيم الجعفري رفعه وليس فيه «أمرنا أن»، بحار الأنوار: ۱ / ۱۰۶ / ۴؛ الفردوس: ۱ / ۳۹۸ / ۱۶۱۱ عن ابن عباس وليس فيه «إننا معاشر الأنبياء» وفيه «أمرت» بدل «أمرنا»، كنز العمال: ۲۹۲۸۲ / ۲۴۲/۱۰.

^۴. التوحيد: ۲۶۸ / ۵ عن أبي معمر السعداني، بحار الأنوار: ۶ / ۱۴۲ / ۶.

^۵. الكهف: ۶۶.

^۶. الكهف: ۶۷ و ۶۸.

^۷. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۳۴۵ / ۹۶۸؛ وراجع منية المرید: ۱۷۹.

امام علی (علیه السلام): با مردم طبق آنچه می‌پذیرند، معاشرت کنید، و آنچه را انکار می‌کنند، واگذارید، و آنان را علیه خودتان و ما مشورانید؛ زیرا [فهم] امر ما دشوار و پیچیده است که جز فرشته‌ای مقرب یا پیامبری فرستاده شده یا بنده‌ای که خداوند، دل او را به ایمان آزموده باشد، تاب تحمل آن را ندارد.

۳۵۷. الإمام زين العابدين (عليه السلام): أَمَا حَقُّ الْمُسْتَصِحِّ: فَإِنَّ حَقَّهُ أَنْ ... تَكَلِّمَهُ مِنَ الْكَلَامِ بِمَا يُطِيقُهُ عَقْلُهُ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ عَقْلٍ طَبَقَةً مِنَ الْكَلَامِ يَعْرِفُهُ وَيَجْتَنِبُهُ.^۲

امام زين العابدين (عليه السلام): اما حقّ نصیحت‌خواه: حق او آن است که ... با او به کلامی سخن بگویی که عقلش تاب تحمل آن را دارد؛ زیرا برای هر عقلی ترازوی از سخن است که [فقط] آن را می‌فهمد و از آن می‌پرهیزد.

۳۵۸. الإمام الصادق (عليه السلام): ذَكَرْتُ التَّقِيَّةَ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عليهما السلام)، فَقَالَ: وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ!^۳

امام صادق (عليه السلام): روزی نزد علی بن حسین (علیهما السلام) از «تقیّه» یاد کردم. فرمود: «سوگند به خدا، اگر ابوذر از آنچه در دل سلمان بود آگاهی داشت، او را می‌کشت!» مقصود آن است که علم ژرف و انبوه سلمان، بیش از حدّ تحمل ابوذر است، به گونه‌ای که اگر از آن آگاهی یابد، بی‌تاب می‌شد و خود یا سلمان را هلاک می‌کرد.

۳۵۹. الكافي عن عبد العزيز القراطيسي: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ، إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ؛ بِمَنْزِلَةِ السُّلَمِ، يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ، فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْاِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ: «أَسْتَعْلَى شَيْءٍ»، حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ؛ فَلَا تُسْقَطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقَطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ. وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعَهُ إِلَيْكَ بِرَفْقٍ، وَلَا تُحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ؛ فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبَرٌ.^۴

الكافي - به نقل از عبدالعزیز قراطیسی - : امام صادق (عليه السلام) به من فرمود: «ای عبدالعزیز! ایمان ده پله دارد چون نردبان، که از آن پله پله باید بالا رفت. بنا بر این، نباید آن که از دو درجه ایمان برخوردار است، به آن که برخوردار از یک درجه است، بگوید: "تو چیزی نیستی" و این حکم برای همه درجات تا درجه دهم جاری است. پس آن که را در درجه پایین‌تر از ت اوست، منزلتش را پایین‌تر از آن که در درجه‌ای بالاتر از تو است، منزلت تو را پایین‌تر از او دانند؛ و هرگاه کسی را می‌بینی که یک درجه از تو پایین‌تر است، با مدارا و نرمی او را به سوی خود بالا کش، و آنچه را تاب تحملش را ندارد، بر او تحمیل نکن که او را در هم خواهی شکست، و هر که مؤمنی را درهم شکند، جبران آن بر عهده خود او است».

۳۶۰. الكافي عن عبد الأعلى: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحْتِمَالٍ أَمْرِنَا التَّصَدِيقَ لَهُ وَالْقَبُولَ فَقَط. مِنْ أَحْتِمَالٍ أَمْرِنَا سِتْرَهُ وَصِيَانَتَهُ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ. فَأَقْرَأَهُمُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ. حَدَّثُوهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَاسْتُرُوا عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ.^۵

الكافي - به نقل از عبد الأعلى - : از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «[حفظ و] پذیرش امر ما تنها به تصدیق و قبول آن نیست؛ بلکه از جمله حفظ و پذیرش آن، پنهان ساختن و حفظ آن از نااهل است. به آنان (شیعیان) سلام برسان و به ایشان بگو: رحمت خدا بر بنده‌ای که محبت مردم را به سوی خود جلب کند! برای مردم، آنچه را برمی‌تابند، بگویند، و آنچه را انکار می‌کنند، از آنان پنهان دارید».

۳۶۱. الإمام الصادق (عليه السلام): رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَتَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ.^۱

۱. الخصال: ۱۰/۶۲۴ عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق عن أبيائه عليهم السلام، بصائر الدرجات: ۲/۲۶، الخرائج والجرائح: ۲ / ۷۹۴ / ۳ كلاهما عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن الإمام الصادق (عليه السلام) وفيهما «عبد مؤمن»، بحار الأنوار: ۱۰ / ۱۰۲ / ۱.

۲. تحف العقول: ۲۶۹ / ۴۱، بحار الأنوار: ۷۴ / ۱۹ / ۲.

۳. الكافي: ۱ / ۴۰۱ / ۲ عن مسعدة بن صدقة، رجال الكشي: ۱ / ۷۰ / ۴۰، بصائر الدرجات: ۲۱/۲۵ كلاهما عن مسعدة بن صدقة عنه عن الإمام الباقر عليه‌السلام، بحار الأنوار: ۲ / ۱۹۰ / ۲۵.

۴. الكافي: ۲ / ۴۵ / ۲، الخصال: ۴۴۷ / ۴۸، بحار الأنوار: ۶۹ / ۱۶۵ / ۴.

۵. الكافي: ۲ / ۲۲۲ / ۵، الغيبة للنعمان: ۳۴ / ۳، الأمل في الطوسي: ۱ / ۸۶ / ۱۳۱، بشارة المصطفى: ۹۷ كلاهما عن مدرک بن زهير، دعائم الإسلام: ۱ / ۶۱، شرح الأخبار: ۳ / ۵۰۷ / ۱۴۵۶ کلّها نحوه، بحار الأنوار: ۴۷ / ۳۷۱ / ۹۲.

امام صادق (علیه السلام): رحمت خدا بر بندهای که محبت مردم را به سوی خود کشاند! پس برای آنان آنچه را بر می‌تابند، باز می‌گوید، و آنچه را انکار می‌کنند، و می‌گذارد.

۳۶۲. **التَّوْحِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ:** دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَقَالَ لِي: قُلْ لِلْعَبَّاسِيِّ يَكْفُ عَنِ الْكَلَامِ فِي التَّوْحِيدِ وَغَيْرِهِ، وَيُكَلِّمُ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَيَكْفُ عَمَّا يَنْكُرُونَ.
وَإِذَا سَأَلُوكَ عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ هُوَ كُفُوًا أَحَدٌ﴾.^۲

وَإِذَا سَأَلُوكَ عَنِ الْكَيْفِيَّةِ، فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.^۳ وَإِذَا سَأَلُوكَ عَنِ السَّمْعِ، فَقُلْ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾.^۴ فَكَلِّمِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ.^۵

التَّوْحِيدُ - به نقل از محمد بن عبید - : خدمت امام رضا (علیه السلام) رسیدم. به من فرمود: «به عباس^۶ بگو: از سخن گفتن در باره توحید و جز آن، اجتناب کند، و برای مردم، فقط چیزهایی را بگوید، که بر می‌تابند، و از آنچه انکار می‌کنند، دست شوید. و [به او بگو]: هر گاه تو را از توحید بپرسند، همان سخن خداوند عز و جل را بازگو کن: ﴿بگو: او خدایی است یکتا؛ خدای بی نیاز و تکیه‌گاه نیازمندان. نه کسی را زاد، و نه از کسی زاییده شد، و او را هیچ همتایی نباشد﴾. و هر گاه از تو از چگونگی [خداوند] بپرسند، همان سخن خداوند عز و جل را به آنان بگو: «چیزی به سان او نیست». و هر گاه از تو از صفت شنیدن خدا پرسش کنند، همان گونه که خداوند عز و جل فرموده، بگو: «او شنوای آگاه است». پس به مردم چیزی بگو که آن را بر می‌تابند».

۳۶۳. **الكافي عن يعقوب بن الضحاك عن رجل من أصحابنا سراج** - وكان خادماً لأبي عبدالله (عليه السلام) - بعثني أبو عبدالله (عليه السلام) في حاجة - وهو بالحيرة - أنا وجماعة من مواليه. قال: فأنطلقنا فيها، ثم رجعنا مغممين.

قال: وكان فراشي في الحائر الذي كنا فيه نزلوا، فجئت وأنا بحال، فرميت بنفسي، فبينما أنا كذلك إذا أنا بأبي عبدالله (عليه السلام) قد أقبل. قال: فقال: قد أتيناك - أو قال: جئناك - فاستويت جالساً، وجلس على صدر فراشي، فسألني عما بعثني له، فأخبرته، فحمد الله.

ثُمَّ جَرَى ذِكْرُ قَوْمٍ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ؛ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ. قَالَ: فَقَالَ: يَتَوَلَّوْنَا وَلَا يَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ؛ تَبَرَّوْنَا مِنْهُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ، فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: وَهُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا، أَفْتَرَاهُ أَطْرَحْنَا؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا نَفْعُ؟ قَالَ: فَتَوَلَّوْهُمْ، وَلَا تَبَرَّوْا مِنْهُمْ؛ إِنْ مِنْ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ أَرْبَعَةُ أَسْهُمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ خَمْسَةُ أَسْهُمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سِتَّةُ أَسْهُمٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَبْعَةُ أَسْهُمٍ؛ فَلَيْسَ يَنْبَغِي أَنْ يُحْمَلَ صَاحِبُ السَّهْمِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ، وَلَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ، وَلَا صَاحِبُ الثَّلَاثَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ، وَلَا صَاحِبُ الْأَرْبَعَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ الْخَمْسَةِ، وَلَا صَاحِبُ الْخَمْسَةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السِتَّةِ، وَلَا صَاحِبُ السِتَّةِ عَلَى مَا عَلَيْهِ صَاحِبُ السَّبْعَةِ.

وَسَاضِرِبُ لَكَ مَثَلًا: إِنْ رَجُلًا كَانَ لَهُ جَارٌ - وَكَانَ نَصْرَانِيًّا - فَدَعَاهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَزَيْنَهُ لَهُ، فَأَجَابَهُ، فَأَتَاهُ سَحِيرًا فَقَرَعَ عَلَيْهِ الْبَابَ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: أَنَا فُلَانٌ. قَالَ: وَمَا حَاجَتُكَ؟ فَقَالَ: تَوْضًا وَالْبَسَ ثَوْبِيكَ، وَمُرُّ بِنَا إِلَى الصَّلَاةِ. قَالَ: فَتَوَضَّأَ وَلَبَسَ ثَوْبِيهِ وَخَرَجَ مَعَهُ. قَالَ: فَصَلَّيَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ صَلَّيَا الْفَجْرَ، ثُمَّ مَكَّنَا حَتَّى أَصْبَحَا. فَقَامَ الَّذِي كَانَ نَصْرَانِيًّا يُرِيدُ مَنْزِلَهُ، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ النَّهَارُ قَصِيرٌ، وَالَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الظُّهْرِ قَلِيلٌ. قَالَ: فَجَلَسَ مَعَهُ إِلَى أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ.

۱. الخصال: ۲۵ / ۸۹، الأُمالي للصديق: ۱۵۹ / ۱۵۶ كلاهما عن مدرک بن الهزهاز وفيه «إلينا» بدل «إلى نفسه»، روضة الواعظین: ۴۰۴، بحار الأنوار: ۲ / ۶۵.

۲. الإخلاص: ۱ - ۴.

۳. الشوری: ۱۱.

۴. البقرة: ۱۳۷.

۵. التَّوْحِيد: ۹۵ / ۱۴، بحار الأنوار: ۴ / ۲۹۷ / ۲۵.

۶. ترجمه درست، «عباسی» است و ظاهراً منظور امام رضا (علیه السلام)، شخص خاصی از بنی عباس بوده است [ویراستار].

ثُمَّ قَالَ: وَمَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ قَلِيلٌ. فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ. قَالَ: ثُمَّ قَامَ وَأَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ هَذَا آخِرُ النَّهَارِ، وَأَقْلُ مِنْ أَوَّلِهِ. فَاحْتَبَسَهُ حَتَّى صَلَّى الْمَغْرِبَ. ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّمَا بَقِيَتْ صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ. قَالَ: فَمَكَثَ حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ، ثُمَّ تَفَرَّقَا.

فَلَمَّا كَانَ سَحِيرًا، غَدَا عَلَيْهِ فَضْرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: أَنَا فُلَانٌ. قَالَ: وَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: تَوْضَأٌ وَالْبَسَ ثَوْبِيكَ وَآخِرُجْ بِنَا فَصَلِّ، قَالَ: أَطْلُبُ لِهَذَا الدِّينِ مَنْ هُوَ أَفْرَغُ مِنِّي؛ أَنَا إِنْسَانٌ مُسْكِينٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): أَدْخَلَهُ فِي شَيْءٍ أَخْرَجَهُ مِنْهُ! - أَوْ قَالَ: أَدْخَلَهُ مِنْ مِثْلِ هَذِهِ وَأَخْرَجَهُ مِنْ مِثْلِ هَذَا!¹

الكافی - به نقل از یعقوب بن ضحاک، به نقل از مردی از شیعیان که زین اسب می ساخت و خدمتگزار امام صادق (علیه السلام) بود - : امام صادق (علیه السلام) در حالی که در حیره بود، من و گروهی از اصحاب خود را برای کاری فرستاد. ما برای آن کار، رهسپار شدیم. آن گاه ناراحت بازگشتیم. بستر من در عمارتی بود که در آن فرود آمده بودیم. من با همان اندوه، آدمم و خود را روی بستر انداختم. همان هنگام دیدم که امام صادق (علیه السلام) می آید. راوی می گوید: امام فرمود: «نزد تو آمده ایم» یا فرمود: «پیش تو آمدیم».

من از جای خود برخاسته و نشستم و [امام] بر بالای بسترم نشست و از من در باره کاری که روانه ام کرده بود، پرسید. من گزارش کار را به ایشان دادم و ایشان، خدا را سپاس گفت. آن گاه از گروهی سخن به میان آمد. گفتم: فدایت شوم! ما از آنان بیزاری می جوئیم. آنان، بدانچه ما معتقدیم، اعتقاد ندارند. فرمود: «آنان ما را دوست دارند، ولی آنچه را شما می گوئید، نمی گویند. آیا شما از آنان برائت می جوئید؟». گفتم: آری. فرمود: «پس به نظرت چون آنچه نزد ما است، نزد شما نیست، شایسته است که ما از شما بیزاری جوئیم؟». گفتم: نه، فدایت شوم! فرمود: «و آنچه نزد خدا است، نزد ما نیست. آیا به نظرت خداوند ما را رها کرده است؟». گفتم: فدایت شوم! به خدا سوگند، نه. پس چه کنیم؟ فرمود: «با آنان دوست باشید و از آنان بیزاری نجوئید؛ زیرا برخی از مسلمانان، دارای یک سهم [از ایمان]، و برخی دارای دو سهم، و برخی دارای سه سهم، و برخی دارای چهار سهم، و برخی دارای پنج سهم، و برخی دارای شش سهم، و برخی دارای هفت سهم اند. پس شایسته نیست آنچه بر [عهده] صاحب دو سهم است، بر کسی که دارای یک سهم است، تحمیل شود، و آنچه بر صاحب سه سهم است، بر کسی که دارای دو سهم است، و آنچه بر صاحب چهار سهم است، بر کسی که دارای شش سهم است، و آنچه بر صاحب پنج سهم است، بر کسی که دارای هفت سهم است، و آنچه بر صاحب هفت سهم است، بر کسی که دارای شش سهم است، تحمیل شود.

برایت مثلی می زنم: مردی همسایه ای مسیحی داشت. او را به اسلام دعوت کرد و اسلام را برایش زیبا تصویر نمود. و آن مرد مسیحی نیز دعوتش را پذیرفت [و مسلمان شد]. پس سحرگاه نزد او رفت و در خانه اش را کوفت. همسایه اش گفت: کیست؟ گفت: من فلانی [همسایه مسلمان تو] هستم. گفت: چه می خواهی؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بیوش تا برای نماز برویم.

مرد تازه مسلمان، وضو گرفت و لباس هایش را پوشید و به همراه او رهسپار شد. آن دو بسیار نماز خواندند. سپس نماز صبح را به جای آوردند و تا بامداد در مسجد ماندند. مرد نصرانی به قصد خانه اش برخاست. همسایه مسلمان به او گفت: کجا می روی؟ روز کوتاه است و تا ظهر، وقت اندکی مانده است. آن مرد تا نماز ظهر، همراه او نشست. همسایه مسلمان گفت: بین نماز ظهر و عصر، زمان کوتاهی مانده است، از این رو، مرد تازه مسلمان را تا نماز عصر نگاه داشت. مرد نصرانی برخاست تا به خانه اش برود؛ اما همسایه مسلمانش گفت: دیگر آخر روز است، و از آغاز آن، کوتاه تر است.

بدین ترتیب، آن مرد را تا خواندن نماز مغرب نگاه داشت. و وقتی آن مرد خواست به سوی خانه اش رهسپار شود، باز همسایه مسلمان گفت: تنها یک نماز مانده است. مرد تازه مسلمان، ماند و نماز عشا را هم خواند. آن گاه از هم جدا شدند.

چون سحرگاه روز دوم فرا رسید، همسایه مسلمان، مجدداً در خانه تازه مسلمان را زد. آن مرد گفت: کیستی؟ گفت: من فلانی هستم. گفت: چه کار داری؟ گفت: وضو بگیر و لباس هایت را بیوش و برای ادای نماز بیرون بیا. تازه مسلمان گفت: برای چنین دینی دنبال کسی باش که از من بی کارتر باشد. من انسانی تهی دست و عیال مندم». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «همسایه مسلمان،

¹. الکافی: ۲ / ۴۲ / ۲، الخصال: ۳۵۴ / ۳۵، مشکاة الأنوار: ۱۶۴ / ۴۲۸ کلاهما عن عمّار بن الأحوص نحوه، بحار الأنوار: ۶۹ / ۱۶۱ / ۲.

آن مرد مسیحی را به چیزی داخل کرد که از آن خارجش ساخت» یا آن که فرمود: «او را بدین ترتیب، وارد اسلام کرد و بدین ترتیب، خارجش ساخت».

۸ / ۶

مُرَاعَاةُ نَشَاطِ الْمَخَاطَبِ (رعایت نشاط مخاطب)

۳۶۴. رسول الله (صلی الله علیه وآله): إِنِّي لَأَتَخَوَّلُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ تَخَوُّلاً؛ مَخَافَةَ السَّامَةِ عَلَيْكُمْ.^۱

رسول خدا (صلی الله علیه وآله): من از بیم ملول شدن شما، گاه به گاه شما را موعظه می‌کنم.

۳۶۵. مسند ابن حنبل عن قيس بن أبي حازم عن أبيه: رَأَى النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) وَهُوَ يَخْطُبُ وَأَنَا فِي الشَّمْسِ، فَأَمَرَنِي فَحَوَّلْتُ إِلَى الظِّلِّ.^۲

مسند ابن حنبل - به نقل از قیس بن ابی حازم به نقل از پدرش - : پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حالی که سخنرانی می‌کرد، مرا دید که میان آفتابم. پس مرا فرمان داد تا جایم را به سایبان تغییر دادم.

۳۶۶. صحيح البخاري عن عكرمة عن ابن عباس: حَدَّثَ النَّاسَ كُلَّ جُمُعَةٍ مَرَّةً، فَإِنْ آيَتْ فَمَرَّتَيْنِ، فَإِنْ أَكْثَرَتْ فَثَلَاثَ مَرَّاتٍ. وَلَا تُمِلُّ النَّاسَ هَذَا الْقُرْآنَ. وَلَا الْفَيْدَكَ تَأْتِي الْقَوْمَ وَهُمْ فِي حَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِهِمْ فَتَقْصُ عَلَيْهِمْ، فَتَقْطَعُ عَلَيْهِمْ حَدِيثَهُمْ فَتَمْلِكُهُمْ؛ وَلَكِنْ أَنْصِتْ، فَإِذَا أَمْرُوكَ فَحَدِّثْهُمْ وَهُمْ يَشْتَهَوْنَهُ، فَانْظُرِ السَّجْعَ مِنَ الدُّعَاءِ فَاجْتَنِبْهُ؛ فَإِنِّي عَهِدْتُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَأَصْحَابُهُ لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا ذَلِكَ.^۳

صحيح البخاری - به نقل از عکرمه، به نقل از ابن عباس - : برای مردم در هر جمعه تنها یک بار سخن بگو، و اگر اصرار داری، [فقط] دو بار باشد، و اگر بیشتر می‌خواهی، [فقط] سه بار باشد و مردم را از قرآن ملول نکن. و این برای تو عادت نشود که نزد گروهی که سرگرم گفتگوی با هم هستند، بروی و سخن آنان را ببری و با سخن گفتنت باعث ملول شدن آنان بشوی؛ بلکه خاموش بمان و هرگاه از تو خواستند، برایشان سخن بگو، که در این صورت، بدان مشتاق خواهند بود، و در دعوت، از قافیه‌پردازی اجتناب کن. من پیامبر خدا و یاران وی را دیدم که آن‌ها [از قافیه‌پردازی در دعوت] اجتناب می‌کردند.

۳۶۷. الإمام علي (عليه السلام) - فِي الْحِكْمِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَيْهِ - : مَنْ لَمْ يَنْشَطْ لِحَدِيثِكَ فَارْفَعْ عَنْهُ مُؤَنَةَ الْإِسْتِمَاعِ مِنْكَ.^۴

امام علی (علیه السلام) - در حکمت‌های منسوب به ایشان - : هر کس که برای سخن تو نشاط نشان ندهد، زحمت گوش سپردن به سخنت را از او بردار.

۳۶۸. عنه (عليه السلام): إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالاً وَإِدْبَاراً، فَاتَّبِعْهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا؛ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِيَ.^۵

امام علی (علیه السلام): دل‌ها را هوایی است و روی آوردنی و پشت کردنی. پس دل‌ها را آن گاه به کار گیرید که خواهان است و روی در کار؛ چه، دل اگر به ناخواه به کاری وادار شود، کور گردد.

۹ / ۶

مُرَاعَاةُ مُقْتَضَى الْحَالِ (رعایت مقتضای حال)

۳۶۹. الإمام علي (عليه السلام) - فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) - : طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطْبُهُ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ؛ مِنْ قُلُوبٍ عَمِيٍّ، وَأَذَانٍ صُمٍّ، وَالسِّنَةِ بُكْمٍ، مُتَّبِعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَمَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.^۶

امام علی (علیه السلام) - در توصیف پیامبر (صلی الله علیه وآله) - : طبیبی [که بر سر بیماران] گردان است، و مرهم او [بیماری را] بهترین درمان، و [آن جا که دارو سودی ندهد]. داغ او سوزان. آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی نهد که [از دیدن حقیقت] نابینا

۱. الأُمَالِي لِلطُّوسِي: ۶۹۱ / ۱۰۷۷ عن الإمام الكاظم عن آبائه عليهم السلام، بحار/الأنوار: ۷۰ / ۲۰ / ۱۷.

۲. مسند ابن حنبل: ۶ / ۳۶۲ / ۱۸۳۳۳ و ج ۵ / ۲۸۵ / ۱۵۵۱۸ و ليس فيه «وأنا في الشمس»، صحيح/ابن خزيمة: ۲ / ۳۵۳ / ۱۴۵۳.

۳. صحيح البخاري: ۵ / ۲۳۳۴ / ۵۹۷۸ وراجع مسند ابن حنبل: ۱۰ / ۳۹ / ۲۵۸۷۸، صحيح/ابن حبان: ۳ / ۲۵۸ / ۹۷۸، موارد الظمان: ۵۸ / ۱۱۲ كلاهما

عن ابن أبي السائب، تاريخ المدينة: ۱ / ۱۳ عن داود بن عامر كلها نحوه.

۴. شرح نهج البلاغة: ۲۰ / ۳۱۴ / ۶۰۹.

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۱۹۳، خصائص الأئمة: ۱۱۲، بحار/الأنوار: ۷۰ / ۶۱ / ۴۱.

۶. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۸.

است، و بر گوش‌هایی که ناشنوا است و بر زبان‌هایی که ناگویا است. با داروی خود، دل‌هایی را جوید که در غفلت است یا [از هجوم شبهت] در حیرت.

زاد المعاد عن ابن القیم الجوزی: کان [رسول الله صلى الله عليه وآله] يخطب في كل وقت بما يقتضيه حاجة المخاطبين ومصلحتهم.^۱

زاد المعاد به نقل از قیم جوزی - : [رسول خدا]، هماره به مقتضای نیاز و مصلحت مخاطبان، سخن می‌گفت.

۳۷۰. الإمام علي (عليه السلام): لا تَتَكَلَّمَنَّ إِذَا لَمْ تَجِدْ لِلْكَلامِ مَوْعِلاً.^۲

امام علی (علیه السلام): وقتی برای گفتار، جایگاه [مناسبی] نمی‌یابی، سخن مگو.

۳۷۱. مصباح الشریعة فیما نسب إلى الامام علی (عليه السلام): كُنْ كَالطَّيِّبِ الرَّفِيقِ؛ الَّذِي يَضَعُ الدَّوَاءَ بِحَيْثُ يَنْفَعُ.^۳

مصباح الشریعة - در سخنی که به امام علی (علیه السلام) نسبت داده است - : به سان طیب مداراگر باش؛ آن که دوا را در جایی می‌نهد که سود بخشد.

۳۷۲. الإمام الحسين (عليه السلام) - لابن عباس - : يَا بَنَ عَبَّاسٍ، لَا تَكَلَّمَنَّ فِي مَا لَا يَعْنِيكَ؛ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِيهِ الْوِزْرَ. وَلَا تَكَلَّمَنَّ فِي مَا يَعْنِيكَ حَتَّى تَرَى لِلْكَلامِ مَوْعِلاً؛ فَرُبُّ مُتَكَلِّمٍ قَدْ تَكَلَّمَ بِالْحَقِّ فَغِيبُ.^۴

امام حسین (علیه السلام) - خطاب به ابن عباس - : ای ابن عباس! در آنچه سودی برای تو ندارد، سخن مگو، که من برای تو از این بیم دارم که گناهی بر تو باشد؛ و در آنچه برایت سود می‌بخشد، سخن مگو، جز آن گاه که برای سخن جایی بیابی، که بسی گوینده که به حق سخن می‌گوید، اما نکوهش می‌شود.

۳۷۳. الإمام الصادق (عليه السلام): لَا تَكَلَّمْ بِمَا لَا يَعْنِيكَ، وَدَعْ كَثِيراً مِنَ الْكَلَامِ فِي مَا يَعْنِيكَ حَتَّى تَجِدَ لَهُ مَوْعِلاً؛ فَرُبُّ مُتَكَلِّمٍ تَكَلَّمَ بِالْحَقِّ بِمَا يَعْنِيهِ فِي غَيْرِ مَوْعِلهِ فَتَعِبَ.^۵

امام صادق (علیه السلام): بدانچه برایت سودی ندارد، سخن مگو و بسیاری از کلام سودبخش خود را واگذار، مگر آن که جایگاهی برای آن بیابی، بسی گوینده سخن نیک به حق، که نابه‌جا سخن می‌گوید و به زحمت می‌افتد.

۳۷۴. عنه (عليه السلام) - لأصحابه - : اِسْمَعُوا مِنِّي كَلَاماً هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدُّهْمِ الْمُوقَفَةِ: لَا يَتَكَلَّمُ أَحَدُكُمْ بِمَا لَا يَعْنِيهِ، وَلِيَدَعَ كَثِيراً مِنَ الْكَلَامِ فِي مَا يَعْنِيهِ حَتَّى يَجِدَ لَهُ مَوْعِلاً؛ فَرُبُّ مُتَكَلِّمٍ فِي غَيْرِ مَوْعِلهِ جَنَى عَلَى نَفْسِهِ بِكَلَامِهِ.^۶

امام صادق (علیه السلام) - خطاب به یارانش - : از من گفتاری بشنوید که برای شما از چارپایان سیاه^۷ بهتر است: هیچ کس بدانچه برایش سودی ندارد، سخن نگوید، و در آن جا که مفید است، بسیاری از گفتار را وا نهد، مگر آن که جایی [مناسب] برای آنان بیابد، که بسی گوینده که نابه‌جا سخن گفته و با گفتارش بر خود جفا کرده است.

۱۰ / ۶

مُرَاعَاةُ الْأَهَمِّ فَالْأَهَمِّ (رعايت ترتيب اهميت)

۳۷۵. صحيح البخاري عن ابن عباس: لَمَّا بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى نَحْوِ أَهْلِ الْيَمَنِ، قَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَى أَنْ يُوحِدُوا اللَّهَ تَعَالَى، فَإِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ

^۱. زاد المعاد لابن الجوزي: ۱ / ۴۸.

^۲. غرر الحكم: ۱۰۲۷۴.

^۳. مصباح الشریعة: ۳۷۰، بحار الأنوار: ۲ / ۵۳ / ۲۱.

^۴. كنز الفوائد: ۲ / ۳۲، بحار الأنوار: ۷۸ / ۱۲۷ / ۱۰.

^۵. تحف العقول: ۳۷۹، الاختصاص: ۲۳۱ نحوه، بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۶۵ / ۱۷۶.

^۶. الأملالي للطوسي: ۲۲۵ / ۳۹۱ عن عبيدالله بن عبد الله، بحار الأنوار: ۷۸ / ۱۹۶ / ۱۷.

^۷. آدهم، به معنای سیاه است و در باره اسب و شتر و جز این‌ها گفته می‌شود. عرب می‌گوید: «شاه اسبان، سیاه آن است». این تعبیر را در باره شتر، وقتی به کار می‌برند که رنگ خاکستری آن، سفیدی‌اش را از میان برده باشد و در باره شترپنجه‌گان، وقتی که به رنگ سرخ خالص‌اند. موقوفه نیز به چارپایی گفته می‌شود که در پاهایش خطوط سیاه باشد. (لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۱۰ - ۲۰۹ و ج ۹، ص ۳۶۲).

صَلَّاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيَاتِهِمْ، فَإِذَا صَلَّوْا فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ زَكَاةً فِي أَمْوَالِهِمْ تُؤْخَذُ مِنْ غَنِيِّهِمْ فَتَرُدُّ عَلَى فَقِيرِهِمْ، فَإِذَا أَقْرَوْا بِذَلِكَ فَخُذْ مِنْهُمْ، وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ.^١

صحیح البخاری - به نقل از ابن عباس - : هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) معاذ بن جبل را به سوی مردم یمن فرستاد، به او فرمود: «تو نزد گروهی از اهل کتاب می روی. پس باید نخستین دعوت تو از آنان، این باشد که خداوند متعال را یگانه دانند. و چون این را شناختند، آگاهشان کن که خداوند در شبانه روزشان پنج نماز بر آنان واجب کرده است؛ و هرگاه نماز را به پای داشتند، به آنان بگو که خداوند، دادن زکات اموالشان را بر آنان واجب فرموده تا از بی نیازشان ستانده و به تهی دستشان داده شود. پس هرگاه بدان اقرار کردند، از آنان زکات بگیر و از گرفتن گزیده اموال مردم، پرهیز کن».

٣٧٦. التوحید عن ابن عباس: جاء أعرابيُّ إلى النَّبيِّ صلى الله عليه وآله فقال: يا رسولَ الله، علَّمَنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ. قال: ما صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ حَتَّى تَسْأَلَ عَنْ غَرَائِبِهِ؟! قالَ الرَّجُلُ: ما رَأْسُ الْعِلْمِ يا رسولَ الله؟ قال: مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ. قالَ الْأَعْرَابِيُّ: وما مَعْرِفَةُ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟ قال: تَعْرِفُهُ بِلا مِثْلٍ ولا شَبِهِ ولا نِدٍّ، وَأَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ، لا كُفُوَ لَهُ ولا نَظِيرٌ، فَذَلِكَ حَقُّ مَعْرِفَتِهِ.^٢

التوحید - به نقل از ابن عباس - : عربی بادیه نشین نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) آمد و گفت: ای رسول خدا! از شگفتی های دانش به من بیاموز. فرمود: «تو با اساس علم چه کرده ای که حال خواهان شگفتی های آنی؟!». آن مرد گفت: ای رسول خدا اساس علم چیست؟ فرمود: «خداشناسی، چنان که حق شناخت او است». مرد اعرابی گفت: خداشناسی واقعی کدام است؟ فرمود: «او را بشناسی که نظیر، شبیه و شریک ندارد و این که او یگانه، یکتا، ظاهر، باطن، اول و آخر است و همسنگ و همسان ندارد. و این حق شناخت خداوند است».

٣٧٧. تنبيه الغافلين عن عبد الله بن مسور الهاشمي: جاء رجلٌ إلى النَّبيِّ صلى الله عليه وآله وقال: جِئْتُكَ لِتُعَلِّمَنِي مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ. قال: ما صَنَعْتَ فِي رَأْسِ الْعِلْمِ؟ قال: وما رَأْسُ الْعِلْمِ؟ قال: هَلْ عَرَفْتَ الرَّبَّ عَزَّ وَجَلَّ؟ قال: نَعَمْ. قال: فَمَاذَا فَعَلْتَ فِي حَقِّهِ؟ قال: ما شاء الله. قال: وهل عَرَفْتَ الْمَوْتَ؟ قال: نَعَمْ. قال: فَمَاذَا أَعَدَدْتَ لَهُ؟ قال: ما شاء الله. قال: اذْهَبْ فَاحْكَمْ بِهَا هُنَاكَ، ثُمَّ تَعَالَ حَتَّى أَعْلَمَكَ مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ.

فَلَمَّا جَاءَهُ بَعْدَ سِنِينَ، قالَ النَّبيُّ صلى الله عليه وآله: ضَعْ يَدَكَ عَلَى قَلْبِكَ، فَمَا لَا تَرْضَى لِنَفْسِكَ لَا تَرْضَاهُ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ، وَمَا رَضِيَتْهُ لِنَفْسِكَ فَارْضَهُ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ، وَهُوَ مِنْ غَرَائِبِ الْعِلْمِ.^٣

تنبيه الغافلين - به نقل از عبدالله بن مسور هاشمی - : مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و گفت: نزد شما آمدم تا از شگفتی های دانش به من بیاموزی. فرمود: «تو با اساس علم چه کرده ای؟». مرد گفت: اساس علم چیست؟ فرمود: «آیا پروردگار عز و جل را شناخته ای؟». گفت: آری. فرمود: «در ادای حقش چه کرده ای؟». گفت: آنچه خدا خواسته است [، انجام داده ام]. فرمود: «آیا مرگ را شناخته ای؟». گفت: آری. فرمود: «برای مرگ چه فراهم کرده ای؟». گفت: آنچه خدا خواسته است [، فراهم ساخته ام]. فرمود: «برو و بر این کار، استوار باش. آن گاه بیا تا از شگفتی های علم به تو بیاموزم».

و چون آن مرد پس از گذشت سالیانی بازگشت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «دستت را بر دلت بگذار؛ هر آنچه را برای خود نمی پسندی، برای برادر مسلمانان نپسند؛ و هر آنچه را برای خود می پسندی، برای برادر مسلمانان بپسند و این [مطلب]، از شگفتی های دانش است».

٣٧٨. الإمام علي (عليه السلام) - مِنْ وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ الْحَسَنِ (عليه السلام) - : ... وَأَنْ أَبْتَدِيكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَى غَيْرِهِ.^٤

١. صحیح البخاری: ٦ / ٣٦٨٥ و ٢ / ٥٢٩ و ١٣٨٩ و یس فی «تؤخذ من غنيهم»، صحیح مسلم: ١ / ٥١ / ٣١، السنن الكبرى: ٧ / ٣ / ١٣١٢، حلیة الأولیاء: ١ / ٢٣ نحوه، کنز العمال: ٦ / ٢٩٥ / ١٥٧٧٢.

٢. التوحید: ٢٨٤ / ٥، مشکاة الأنوار: ٤٠ / ١٠، بحار الأنوار: ٣ / ٢٦٩ / ٤.

٣. تنبيه الغافلين: ٣٦ / ٢٠، وراجع حلیة الأولیاء: ١ / ٢٤؛ روضة الواعظین: ٥٣٧.

٤. نهج البلاغة: الكتاب ٣١، تحف العقول: ٧١، بحار الأنوار: ١ / ٢١٩ / ٤٨.

امام علی (علیه السلام) - از سفارش ایشان به فرزندش حسن (علیه السلام) - : و این که نخست تو را کتاب خدا بیاموزم، و تأویل آن را به تو تعلیم دهم، و شریعت اسلام و احکام آن را از حلال و حرام بر تو آشکار سازم و به دیگر چیز نپردازم».

۱۱ / ۶

مُرَاعَاةُ الْإِخْتِصَارِ (رعایت اختصار)

۳۷۹. سنن أبی داود عن أبي أُمَامَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ إِذَا بَعَثَ أَمِيرًا قَالَ: أَقْصِرِ الْخُطْبَةَ، وَأَقِلَّ الْكَلَامَ.^۱
سنن أبی داود - به نقل از ابو امامه - : هر گاه رسول خدا (صلى الله عليه وآله) یکی از فرماندهان را گسیل می‌داشت، به او می‌فرمود: «خطابه را کوتاه کن و کم سخن بگو».

۳۸۰. سنن أبی داود عن عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بِإِقْصَارِ الْخُطْبِ.^۲
سنن أبی داود - به نقل از عمار بن یاسر - : رسول خدا، ما را به کوتاه کردن خطابه‌ها فرمان داد.
۳۸۱. سنن أبی داود عن جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السَّوَّائِيِّ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَا يُطِيلُ الْمَوْعِظَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، إِنَّمَا هُنَّ كَلِمَاتٌ يَسِيرَاتٌ.^۳

سنن أبی داود - به نقل از جابر بن سمرة سوايی - : رسول خدا، موعظه در روز جمعه را طولانی نمی‌کرد و موعظه ایشان، تنها چند جمله کوتاه بود.

۳۸۲. الإمام عليّ (عليه السلام): جَوَدَةُ الْكَلَامِ فِي الْإِخْتِصَارِ.^۴
امام علی (علیه السلام): زیبایی گفتار، در کوتاهی است.
۳۸۳. عنه (عليه السلام): الْكَلَامُ كَالدَّوَاءِ؛ قَلِيلُهُ يَنْفَعُ، وَكَثِيرُهُ قَاتِلٌ.^۵
امام علی (علیه السلام): گفتار، مثل دارو است، اندک آن سود می‌بخشد و زیادی آن کشنده است.
۳۸۴. عنه (عليه السلام): إِخْتَصِرْ مِنْ كَلَامِكَ مَا اسْتَحْسَنْتَهُ؛ فَإِنَّهُ بِكَ أَجْمَلُ، وَعَلَى فَضْلِكَ أَدْلُ.^۶
امام علی (علیه السلام): تا آن جا که روا می‌دانی، گفتار را مختصر کن؛ زیرا برای تو مناسب‌تر و دلالتش بر فضیلت تو بیش‌تر است.
۳۸۵. عنه (عليه السلام): خَيْرُ الْكَلَامِ مَا لَا يُمَلُّ وَلَا يَقِلُّ.^۷

امام علی (علیه السلام): بهترین گفتار آن است که نه ملال‌آور باشد و نه نارسا.
۳۸۶. الإمام الصادق (عليه السلام) - حِينَ قِيلَ لَهُ: مَا الْبَلَاغَةُ؟ - : مَنْ عَرَفَ شَيْئًا قَلَّ كَلَامُهُ فِيهِ، وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْبَلِغُ؛ لِأَنَّهُ يُبَلِّغُ حَاجَتَهُ بِأَهْوَنِ سَعْيِهِ.^۸

امام صادق (علیه السلام) - هنگامی که به ایشان گفته شد: بلاغت چیست؟ - : هر کس چیزی را بشناسد، سخنش در باره آن اندک می‌شود؛ و بلیغ را از آن جهت بلیغ گفته‌اند که با کم‌ترین تلاشش، می‌تواند خواسته‌اش را برساند. (راجع: ص ۳۶۴ (الإطالة)).

۱. المعجم الكبير: ۸ / ۱۴۴ و ۷۶۴۰ و ص ۱۵۴ / ۷۶۶۲ وزاد في آخره «فإن من الكلام سحرا»، كنز العمال: ۷ / ۹۴ / ۱۸۱۲۶.

۲. سنن أبی داود: ۱ / ۲۸۹ / ۱۱۰۶، المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۴۲۶ / ۱۰۶۶، السنن الكبرى: ۳ / ۲۹۵ / ۵۷۶۶.

۳. سنن أبی داود: ۱ / ۲۸۹ / ۱۱۰۷، المستدرک علی الصحیحین: ۱ / ۴۲۷ / ۱۰۶۷، السنن الكبرى: ۳ / ۲۹۴ / ۵۷۶۲.

۴. المواعظ العدديّة: ۵۵.

۵. غرر الحكم: ۲۱۸۲.

۶. غرر الحكم: ۲۷۳۵.

۷. غرر الحكم: ۴۹۶۹.

۸. تحف العقول: ۳۵۹، بحار الأنوار: ۷۸ / ۲۴۱ / ۲۸.